اکادمی علوم ج.د.ا
مرکز زبان و ادبیات
انستیتوت زبان و ادب دری

سیری در ادبیات سده سیزدهم

محقق حسین نایل

کابل - ۱۳۶۵

لطفاً قبل ازخواندن، نادرستیهای چاپ را به رویت درستنامه اصلاح نمایید.

اکادمی علوم ج.د.ا
مرکز زبان وادبیات
انستیتوت زبان وادب دری

سیری در ادبیات سدهٔ سیزدهم

PROPERTY OF ACKU
1365

محقق حسین نایل

کابل - ۱۳۶۵

[redacted]

- سیری در ادبیات سدهٔ ۱۳

- پژوهش از حسین نایل

- شمارهٔ نشرات انستیتوت (۹)

- چاپ مطبعهٔ دولتی

- شماره چاپ دوهزار

- به اهتمام سیماهنکار

- کابل - ۱۳۶۵

یاد داشت

تدوین یکدوره ٔ جامع و کامل تاریخ ادبیات زبان دری درافغانستان که جوابگوی نیاز ادب پژوهان وراهیان به سوی این مقصد باشد ، کمال آرزوی فرهنگیان وطن ما واز آن میان، بخشی از خواسته های دیپارتمنت زبان وادب دری در مرکز زبان وادبیات اکادمی علوم ج.د.ا. دانسته میشود تاروزی این هدف با یسته به فرجام آید وایـن آرزوی دیرینه به تحقق برسد و دینی ازین جهت در برابر جامعهٔ فرهنگی وطن ادا شود .

پژوهش در بخش های مختلف ادب سده های اخیر این منظور را در بر دارد که زمینه یی برای نگارش وتدوین تاریخ نسبتاً جامع ادبی فراهم آید .

مجموعهٔ حاضر سیری بـه اجمال در تاریخ ادب دری سدهٔ سیزدهم وطن ماست که حاصل پژوهش محقق حسین نایل کار مند علمی این دیپار تمنت در ارتباط به وظیفه رسمی ایشان در اکادمی علوم ج.د.ا. میباشد .

این اثر در سه بخش تنظیم یافته وبه این عناوین مشخص میشود :

- چشم انداز های اجتماعی وادبی افغانستان در سده ٔ سیزدهم
- نماد هایی از ادب سده ٔ سیزده .
- سر چشمه های ادبیات دری سدهٔ سیزده ٔ افغانستان .

در بخش نخست از وضع سدهٔ سیزدهم و اثرات آن در ادب آن سده ، به اجمال گفت و گو به میان آمده و در بخش دوم شاخص های ادبی این سده مورد بررسی و شناسایی قرار یافته و دربخش سوم ،سر چشمه های ادبیات سدهٔ سیزدهم که در آن (سه صدوبیست) سخنسرا وسخنشناس و سخنساز و بیش از

(یکصدو بیستو پنج) سر چشمه‌ورجعتگا ه به شمو ل دواو یـــــن چاپی و خطی ، تذکر ه هاو جنگها، یاد نا مه هاو مجمو عه ها، مقالات وگزار شها و جز اینها بازشناسی، معر فی و نشانی شده اند، رهنمود سود مند ی برای جوینده گا ن وپویشگرا ن ادب کشور تواندبود .

بلافاصله ضرور ت به یادآوریست که ادبیا ت سدهٔ سیزدهم وطن مابا همه بی رونقی و فتور که باز تا بشرایط مسلط سیاسی - اجتما عی آن زمان است ، با داشتـــــــن(سه صدو بیست) سیمای شناخته شده و شاید هم عده یی ناشناخته، نه چنا ن خواهد بود ، که درمجموعهٔ حاضر بگنجد و در فر صتی بدین کو تاهی به فرجا م آید و نام تاریخ ادبیا ت را بتوا ن برآن نهاد .

به انجا م آورد ن این کـــار ،زمان بیشتر و کار بیشتر میخواهد وهمکار ی اد ب پژو هان رابیشتـــرازآن .

با این وصف دفترحاضر میتواند، سایه روشنی از وضع اد بدرجامعهٔ عهد (سیزده) رانشا ن بدهد وخطوط آن را تاحد ی مشخص سازد. یعنی با مطالعهٔ این اثر میسرخواهدبود که چگو نه گی ادبیات عهـــد سیزده را فرا چشم داشت و دربارهٔآن آگاهی های ضرور ی و نخستین رابه دست آورد .

دیپار تمنت زبا ن واد ب دری ضمن ار جگزار ی به تلاش وپویش همکار گرا می محقق حسین نایـل وتقدیم این اثر به پیشگاه فرهیختهـ گا ن زبان واد ب ،امید وار است که در پر تو انقلاب شکو همند ثور و باتوجه و تلاش ادب پژو هـــا نزمینه شناخت اد ب سد هٔ سیزده و هم بدانسا ن ادب سد ه هـــــا ی پیشتر و بعد تر از آ ن وسرانجام شناخت ادبیا ت وطن ما در جریان تاریخ و سعت بیشتر کسب کندو بالنتیجه تاریخ جا معی از ادبیا ت کشور به دست آید .

معاون سرمحقق حسین فرمند

مسوول دیپار تمنت زبان و اد ب دری

ثور ۱۳۶۵

دربارهٔ این اثر

توجه به تاریخ ادبیات و بحث در مسایل ادبی وسرگذشت شاعران و نویسنده گان، اگر چه کار تازه یی به شمار نمی آید، اما نوشتن تاریخ ادب و بررسی وضع ادبی و احوال سخنوران سده‌های مشخص و برشهای معین زمانی خاصتا در سرزمین ماسابقه و پیشینه زیاد ندارد.

سده سیزدهم اسلامی در کشورما ازلحاظ سیاسی و اجتماعی روزگاری پر آشوب وازدیدگاه فرهنگی وادبی تاحدی نابسامان است و بازار سخن و سخنوری درآن مقطع زمانی با کسادی و سستی روبرو. درین عهد شعر دری که زمانی مثل اعلای فصاحت و بلاغت بود گرچه معناً ولفظاً تا اندازه یی سست وناتوان گردید، با این وصف نمیتوان سراسر این دوره را ازنظر ادبی به کلی نادیده به حساب گرفت واین حلقه از زنجیرهٔ ادب دری را از حلقه های دیگر آن جدا کرد و بیفایده در شمار آورد.

ادبیات سدهٔ سیزده اسلامی درافغانستان با تمام ضعف ها وبی سامانی هایش در خور بررسی وپژوهش است تاسبب هاوانگیزه های رکود آن به درستی به روشنی آید و آنانیکه با وصف نا مساعد بودن شرایط برای روشن نگهداشتن مشعل ادب دری تلاش ورزیده اند به شناسایی آورده شوند و چگونگی وضع آن روزگار ازلابلای اشعار واز ورای الفاظ گفته های شان نموده آید.

یکی از عللی که متتبعان ماکمتربه پژوهش در ادب این دوره اشتغال ورزیده اند، عدم دسترسی به منابع و به خصوص منابع دست اول است و دشواری هایی که ازین کار در برابر پژوهشگر ایجاد میشود.

پژو هشگر و متتبع ادب این‌عهد باید به کتابخا نه هاو گنجینه های دستنویس و اسناد آر شیفی‌وگزار ش ها و یاد داشت ها ی رسمی و خصو صی و متو ن نادردسترس داشته باشد و نیز رو ز هاو ماه ها در جست و جوی موادمورد نظر بپر دازد و نوشته هارایك به‌یك از نظر بگذ راند وازاشخاص‌مطلع و باصلاحیت سخنها یی بشنود و دشواری های ورق زد ن‌وخواند ن روزنا مه هاو جراید مجلات و مجمو عه ها را به دنبا ل‌مطالب مورد ضرور ت بر خود هموار نماید که این امر به ساده‌گی‌برای کسی میسر نتواند بود .

علی رغم این نظر که سدهٔسیزدهم از لحا ظ شعر و اد ب به کلی قابل توجه نیست ، افزو ن‌برسه صدتن شا عر و نویسند ه در « سر چشمه های‌ادب‌دری » دراین دور ه به شناخت آمده اندکه دستاورد هایی دارند و به گنجینه‌زبا ن واد ب در ی چیز هایی‌افزوده اند و در میا ن این بیش از سه‌صدتن سخنو ر واهل اد ب شا عر ان توانایی وجود دارند که به گفتهٔ‌نویسند هٔ این اثر «نگذ اشته انددر میا ن ادب شکو همند سده های‌پیشین واد ب پس از سدهٔ سیزده فاصله تکا ن دهنده یی بو جودآید ،شماری‌ازین قافله سالاران‌شعر واد ب را با گفته ها و سروده‌های‌شا ن نویسند ه پر توا ن ونکته سنج و موشکا ف حسین نایل درین مجموعه مورد شنا سایی‌و ارزشیا بی و بررسی قرار داد ه‌است .

در نوشتن تاریخ‌ادبیا ت بایدتمام سخنورا ن از خورد تابزرگ خوا ه‌صاحب دیوا ن باشد و خوا ه‌سر آینده ابیا تی معدود ، بایدمورد شناسایی قرار داده شو ندتا هو یت بیشتر به ادب عهد معین ومورد نظر بخشید ه شودونویسنده‌این رساله بدانگونه که «در چشم انداز های اجتماعی وادبی درسد هٔسیزدهم » خاطر نشا ن گردانید ه اند به این امر توجه دارند که د رجریان اوقا ت به اکمال وانجام آن خواهند پرداخت .

نویسند هٔ سابقه دار ماباقبو ل‌همهٔ مشکلات و باعلاقهٔ فراوا ن به تاریخ ادب در ی و باپشتوا نه‌وسیع‌فر هنگی و آگاهی از همه عرصه‌های این دور ه احوا ل و آثار چندتن‌از سرا یشگرا ن بر جسته این د

عهد را مورد بررسی و پژو هش‌دقیق قرار داد ه و با ارا ئــه نمونه هایی ار زشمند و شایسته‌ازسخنا ن دلنشین آنا ن مشام جان علاقه مندان شعر و اد ب راتازه‌گی‌بخشید ه و گوشه هایی ناشناخته‌از اد ب این سر زمین را در عهدموردبحث نمایا ن و هویدا گردانیــده است .

اوبه خاطر انجا م این کار، دیوان‌های کمیا ب ، نسخه های خطــی نایا ب و اسناد آر شیفی‌وگزار ش‌ها را در اینجا و حتی در خار ج از کشور مطالعه کرد ه و مــورداستفاد ه قرار داد ه است .

دید تاز ه وروش علمی وامروزی‌درین نوشته طر ف رعایت قــرار یافته‌و منابع مورد استفا د ه‌دقیقا‌در پایا ن هربخش نشا ن داده‌شده است .

نویسند ه با آنکه از همــــهٔ‌مراجع و نوشته های دیگر ســود جسته اما به هیچو جه بــــه آن‌معلومات بسند ه نکرده و خود به تحلیل و قضاو ت همت گماشته‌بانکا ت تاز ه و دقایق و ظرایفی که دیگرا ن از آن در گذشته انــدخوانند ه را آشنا میسازد که ایــن امر به نوشته اوارجحیت قابــل‌وصفی میدهد .

چو ن بیشتر نتیجه گیر ی هاوابرا زنظر ها ی نویسند ه براساس آثار و گفته های خود سخنورا ن‌است و بر هر ادعا یی شا هد ی وسندی ارا ئه گردید ه، خواننده‌به سخنا ن او متیقن و مطمئــــن میشود و متو جه میگردد که باگفته‌های بی اساس روبرو نیست .

فی الواقع بررسی و تتبع‌امروزی‌باید بدینگو نه مستند باشد و از قضاو ت های‌مبالغه آمیزواحساسا تی به دور ، زیرا در غیر آن نمی تواند مورد پذیرش نسل امروز وفردا واقع شود .

خو شبختا نه درین اثر اضا فه‌گو یی ها و ناصوا ب اندیشیهاجای پایی نیافته اند واستدلال‌واعتدا ل‌پیوسته مدنظر نویسند ه بوده‌واز آن دور نگشته است. مو ضوع این‌اثر یعنی بررسی شعر و اد ب‌سدهٔ سیزد ه و شنا سا یی سخنورا ن‌ونویسند ه‌گا ن این عهد که همواره کمبود آن محسوس بوداز نیاز های‌جدی در عر صه اد ب بشمارمیرود زیرا هم نسل موجود بدان دلچسپی‌دارند و هم برای آینده گا ن‌میراثی است در خور ستایش ، و چو ن‌نویسند ه خود فرد ی آگاه‌از وضع

جا معه ودرد ها و شادی های مردم است مسایل اجتماعی را دربررسی خود به هیچ و جه از یاد نمیبـردودر بر جسته سا ختن مسایـــل انسانی و اجتماعی بیشتر چشـــم دو خته است که در پهلو ی فواید دیگر ی که از آن متصور است وتاحد ی بدانها اشار ه رفت، دلبسته گان اد بدر ی را آگاهی میدهد ویاری میرساند .

آرزوی من این است که محتر م نایل سالها ی دیگر نیز به جستو جو و بررسی این بخش مشخص ازاد ب سر زمین ماپر دازد و کار هایی را که خار ج پروژه خـــودمربو ط به این دور ه کرده است نیز در فرصتی مساعد باآن یکجـاسازد و در نتیجه اثر ی را کـه حیثیت تاریخ اد ب این عهـــد راداشته باشد عرضه بدارد .

من این اثر را که دانشمندمحترم نایل باتلاش پیگیر و استفا د ه از منابع متعدد دست اول و نسخه‌های خطی نایا ب در داخل و خار ج و اسناد دیگر باجست و جوو صرف‌وقت بسیار تهیه و نوشته کرد ه است واز دقت نظر واصالت رای اودرین موضو ع نماینده گی میکند یك اثر سود مند میدانم و چا پ آنرا لاز م می شمار م زیرا بررسی اینگو نه مسایل از لحا ظ دستیابی به منابع ومدا ر ك و مطالعـــۀ نسخه های متعددداوین و مراجـع دیگر و تطبیق و مقابله آنهـــا و استنبا ط مسایل موجه از آنها ،وقت زیاد را ایجا ب میکند و د ر فرصت های اند ك نتیجه بیشترازین به دست نمی آید .

سر محقق دوکتور جاو ید

۳۱حوت ٦٤

پیش بیان

بدانگونه که در «چشم اندازهای اجتماعی وادبی افغانستان درسدهٔ سیزدهم» که مقدمهٔ نسبتاگسترده‌تری بروضع ادبی سدهٔ سیزدهٔ وطن ماست ، وضاحت داده شده، با اینکه وضع شعر وادب در آن هنگام نظر به شرایط مسلط سیاسی-اجتماعی کشور ، نظام وسامانی نداشته و رضایت بخش نبوده‌است، مع‌الوصف بیش از سه صد گوینده و نویسنده وادیب در آن‌محدودهٔ زمانی ، در ساحت جغرافیایی این مرز و بوم، زندگی‌به‌سر می برده اند .

اگر فرصت یاری نمایدو کسی‌به جست و جوی بیشتر در این زمینه بر خیزد ، بدون شک بانام وآثار شماری دیگر از سخن‌گستران وادیبان سدهٔ سیزده نیز آشنایی‌میسر خواهد شد که تا کنون گمنام ونا شناس مانده اند و ماازاحوال وافکار شان وسیعاً ناآگاهیم .

در میان این افزون برسه صدتن‌اهل ادب ، عده یی را میتوان بیاد آورد که مشعل شعر وادب‌را در عهد خود فروزان نگهداشته وفرهنگ این سر زمین را بـــه‌شایستگی پاسداری کرده اندو نیز همین هابوده اند که نگذاشته‌اند در میان ادب شکوهمند سده های پیشین وادب پس از ســـدهٔسیزدهم فاصله تکان دهنده یی به‌وجود آید ، هر چند گروهی‌براین فاصله صحه میگذارند وقایل بر موجودیت آن اند .اما بایدانصاف‌داد که اینان با عرضهٔ آثاربالنسبه رنگین و بها مند ، فاصله یا خلای‌به وجود آمده را تاحدی غیـــر محسوس گردانیده اند .

درین پژوهش بدانسان که به‌نام سیری در ادبیات ســـدهٔ سیزدهم یاد شده درباره چندتـــن‌از پیشگامان و سر فرازان‌شعرو ادب این‌عهد که مشعلداران‌فرهنگ‌وسخن درین برش زمانی دروطـــن ما، به شمار می آیند و بررسی‌گفته های آنان به گفت و گو مـــی نشینیم .

ذکر از پیشگامان ادب دری به هیچ روی بدان معنی نیست که آن دسته از سخن پروران وایجادگرانی که آثار شان کمتر است ویا در دسترس ما نیست و شهرت زیاد ندارند ، باید ازنظر انداخته شوند . بر عکس، آرزو وهدف چنان است که هیچ یك از سخن پردازان وگام نهادگان در راه ادب، هرچند شهرتی ونامی نداشته باشد واثرش از نظر کمیت توجهی راجلب نکرده باشد ، باید ناشناخته نماند واز بی آوازه گی بدرآید و کارش مورد ارزیابی و بررسی واقع شود و نکات سودمندوبه درد خوردنی آن نموده آید و آنگاه پدید آورندهٔ آن جای خودرا در تاریخ ادب روزگار خود احراز نماید .

این ایجادگران نظم و نثر ،هر چند پدید آورندگان آثار بیشتر نباشند مع الوصف نمایندگان فرهنگ روزگار خود استند و آثار شان به هرپیمانه وکیفیتی که باشد ، بیگمان تاحد قابل اعتنایی بیانگر حالت های مسلط در زمان خود شان توانند بود وپیامهایی از آن روزگاران برای مادر بر خواهند داشت .

ضروری مینماید که برای دریافت وشناسایی تمامت جوانب شعروادب یك محدودهٔ معین زمانی مثلا یك سده ، همهٔ متون مربوط و مخطوطات و جنگها و بیاضها ویادداشت های رسمي و شخصی و آرشیفی و روایات شفاهی از نظرگذرانده شوند و شنیده آیند ومورد جست و جو قرار گیرند .

نگارنده بدین باور است که درهمان گفته هاو نوشته های معدود که هیچگاه توجهی معطوف نشده است نکته ها و راز هایی نهفته خواهند بود که مارا از درك آنها لذتی سرشار وفایدتی فراوان دست دهد .

شاید در بیتی از گوینده یی که هرگز نامش را نشنیده ایم به مطلبی دست یابیم که نتوان آنرادر هیچ جای دیگر و حتی درکلام سخنوری معروف به سراغ گرفت.

در ابیات معدود سخنساز گمنام دیگر که تاکنون هیچکس آنرا در نظر نیاورده گفتنی هایی و جودخواهند داشت که لحظه ناشناخته یی از آن بروشنی خواهد آمد .

سخن شاعر پیا م عصر او بـه‌زمانه هاو نسل های بعد از وست. درین گو نه پیام هاممکن است به‌پدیده ها و پیشا مد ها وواقعیت های زود گذر ی اشاره ر فته باشدکه دیگر ان از در ك آن غفلت نموده با شند و تنها چشم تیز بین‌وطبع حساس شاعر آن را دریافته باشد .

درین نوشته که به نا م سیر ی‌درادبیا ت سدهٔ سیزد هم یاد شده ، از کسانی بحث به میان می آیـدکه‌از ایجاد گرا ن خوب عهد خودندو آثار قابل اعتنا یی از آنان‌برجای‌ماند ه و خو شبختنا نه از گزند بادو بارا ن و حواد ث روز گار آسیبـی‌ندید ه و معروض خطر واقع نشده اند و ما امروز ده ها و صد هـانکته نگفته و نشنیده را از خلال آنها به دست می آوریم و به‌آگاهی‌خود می افزاییم .

بدانسا ن که به ذکر آورده شددرلابه لای آفرید ه هاو نوشته‌های این سخن آفرینا ن با اندك توجه‌ودقت میتوا ن به نکته های سخت ارزنده یی دستیافت که درآنهـااحساس های در نیمه راه مانده ولحظه های گریز نده ، از زوا ل‌رهایی یافته اند و پیام ها یی در ر ابطه به وضع جا معه آن روزگارونماد هایی از شادی و غم .

امید است که دوستدارا ن شعرواد ب در وطن ما، بتوانند بـه یار ی یکدیگر پرده های ابهام راازچهر ه اد ب سده سیزد هٔ وسد ه های قبل وبعد از آن ، یکسو نمایندوبا روشن گردانید ن زاو یه‌ها ی ناشنا خته و چشم انداز های غیرمشهود در عر صهٔ ادبیا ت و بـه شناخت آورد ن سیما های از یادرفته زمینهٔ نگار ش تاریخ ادب این سده و سده های نزدیك به آنـرامهیا ومساعد گرداند.

محقق‌حسین نایل

ba

چشم انداز های اجتماعی و ادبی افغانستان در سده سیزدهم

۱

سرخطهای گفتار

-نمودی از پس منظر موضوع — صفحه ده

-وضع ادب در سالهای نیمهٔ نخست سدهٔ سیزده — صفحه سیزده

-فرصتهای بهتر در وضع فرهنگ وادب — صفحه بیست و یک

-اشارات و توضیحات — صفحه بیست و چار

نمودی از پس منظر موضوع

سدهٔ سیزدهم هجر ی قمر ی(۱۷۸۶- ۱۸۸۳ میلاد ی ، ۱۱۶۵- ۱۲۶۲ شمسی) ، از روز گارا ن پر آشو ب و بی ساما ن تاریخ کشور ما دانسته میشود . در میـان دوانجام این سده یعنی در درازا ی سالها ی (۱۲۰۱-...۱۳۰۰) سر زمیـن اد ب خیز و هنر پرور ما به عرصه تاخت و تاز ومیدانگا ه کشمکشـ دا عیان تاج و تخت وجنگ طلبان بی توجه به فرهنگ مبدل گردید ه بود .

دو سلسله از دود مان های مسلط بر سر نوشت مردم ، در تمام ایـن مدت جز به خو ن کشید ن یکدیگروبه ویرانی آورد ن مدنیت دیرینـه وبباد داد ن داشته های مردم ، کاردیگر ی نکردند و گا می در جهت مصالح و طن از لحا ظ عـمران وفرهنگ و آسایش مرد م بـــر نداشتنند .

درین بر شگاه زمانی بازار پــرجوش و خروش اد ب به سختی از رونق افتاده بود ودیگر کاروا ن حله های تنیده زد ل و با فته ازجان درین بازار ، بار نمی افگند .

پژو هشگرا ن مسایل اد بی رادر زمینهٔ فرو پاشی نظام ادبی این روز گار ،گفته ها و سخن ها زیاداست که در اینجا یاد آور ی از آن همه گفته ها و سخن ها میســـر نیست .اما به منظو ر آشنا یـــی بیشتر باوضع اجتما عی وادبی عهدمیتوا ن به نبذی از آ ن یادکردها استناد نمود :

«...پس حالت اد بی افغانستان چه نظم و چه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطا طی وتذ هیب ونقا شی رو به ضعف وسقـــو ط میر فت . غز لها به تقلید متاخرین اکثر بسیار سست و مبتذ ل و قصاید کمپا یه و کم مایه سروده می شد . نثر ها اغلبا یکنوا خت وتقلید ی و فاقد متانت وساده گی قدیم و عار ی از صنایع بدیعـــی

وتکلفات دورهٔ متوسطین بود وساده نویسی فصیح متاخرین ودورهٔ جدید رانیز نیافته بود ...» (١)

«....فرهنگ زاد بوم ما که درگذشته پر بار بود و شکوفا، بروزگار سلاله های عقیم و بسته بزنجیرهٔ تاج و تخت از شکوفه و شکوفایی باز مانده و دوصدسال یا چیزی بیشتر از آن نه شکوفه یی بود و نه گلی، هر چه بود هول بود وفترت و پوسیده گی ...» (٢)

باوصف آنچه گفته آمد اگر کسی پیرامون ادبیات سدهٔ سیزدهم به پژوهش و بررسی بنشیند و جست وجوی همه جانبه یی رابه فرجام بیاورد، بیگمان به تمامت یا بخش مورد اعتنا یی از آثار آفریده شده در آن دوره، خواه نظم وخواه نثر که حد اکثر در شکل غیر مطبوع و نسخه های یگانه وجود دارند روبرو خواهد شد.

بلی، در سدهٔ سیزدهم با همه آشفته حالی و فرو ریختگی نظام اجتماعی و بی تفاوتی اختیار مندان جامعه، به مسالهٔ فرهنگ وادب، کسانی وجود داشتند که راجع به این امر سترگ می اندیشیدند و از هر امکان و مجالی برای آفرینش آثار ادبی، سود می گرفتند و نگهداری میراث گرانبها ی گذشته گان را فریضه خود میدانستند.

بایك بررسی ابتدا یی میتوان ملتفت شد که در امتداد سدهٔ (سیزده) بیش از (سه صد) تن انسان بینشمند و با فضیلت زنده گی بسر می برده اند که همه دارای قریحت و طبیعت واهل سخن وادب بوده و آثاری از خود برجای نهاده اند.

البته میتوان فورا یاد آور شد که نسبت نابسامانی وضع اجتماعی و عدم شرایط لازم برای رشد و پرورش اهل فضل وادب، آثار بیشتر این افراد از توانایی بیان وهنر زبانی بهرهٔ چندانی ندارند، اما در هرکدام چیز هایی هست که ادبیات مارا غنا می بخشد ودر بررسی ادب این عصر، نمیتوان آنها را نادیده انگاشت.

ازین سخنسرایان آثار زیادی برجای نمانده ومقداری از آنها که مورد اعتنا تواند بود، بر اثر حوادث متوالی و دردناك سدهٔ سیزدهم، از میان رفته و نابود شده اند و بخشی دیگر از آن،

شاید به صور ت شخصیدر تصرف کسان ودر میان صند وق هاوپنهان گاه ها ، محفوظ باشد که به‌شناخت‌آورد ن آنها نیز به ساده گی‌میسر ومقدور بوده نتواند و بیگمان به‌علت این از میا ن روی و نابود ی آثار ، هویت و نشا ن شمار ی ازبدید آورنده‌گان آنها نیز درحجاب نیستی پوشید ه مانده است و آنچه‌امروز از آن همه گفته هاو نوشته ها درد ستر س است بخشی‌وبرشی‌ازیك میراث عظیم و پر بهاست .

در میان آنانیکه تما مت یا بیشترآثار شا ن از گزند رو یداد ها ی نیستی آوردر امان مانده است ،چهره های در خشا ن و نام ها ی ماندگار ی هم دیده میشوند که‌نا م‌وکار شا ن اد ب زمان را رنگینی می دهدو آبرو می بخشند .

از شایستگی بدور نمی نمایدکه‌این چهر ه هاو نا مهابه حیث نمایانگر ا ن سزاوار اد ب‌در ی‌درسد هٔ سیزدهم به شمار آورده‌شوند:
میرزا محمدنبی دبیر متخلص بـه‌واصل ، میر مجتبا الفت ، محمد محسن دبیر، ادیب پشا و ر ی ،چنید الله حاذق ، عبدالوا حـد صد ر صریر ، لعل محمد عاجز ،محمد نبی احقر ، حبیب‌الله آخند زاده یا محقق قند هاری ،مهردل‌مشر قی ، عبدالواسع طبیب ،ولی طوا ف کابلی ، گل محمد افغا ن ،میر هوتك افغا ن ، حمید کشمیری، کلب علی شرر جغتو یی ، غلام‌محمدطرزی ، میر ظهور الدین ظهـو ر انصار ی ، وامثا ل اینها .

شمار ی از دست اندر کارا ن‌مسایل اد بی و تاریخ ادبیا ت ، بر این نظر اند که آن عده ازسخن‌سرایا ن و گوینده گا ن ، که‌گفته هـای شان از استحکام و هـنـرزبانی بیشتر بهره مند ی ندارد و کمیت سروده های شا ن تو جهی‌رابر نمی‌انگیز د ، نیاز ی نخوا هـد بود که در تاریخ‌اد ب عهد خودومباحث ادبی ، جا یی داشته باشند ومورد شناسا یی قرار بگیرند .

بر اساس همین نظر و اعتقا ددرتاریخها ی ادبیا ت نیز که تاکنون به نگار ش در آمده اند ، شمـــارزیاد ی از سخن پر دازا ن که‌آثار کمتر ی از آنا ن در دست است وشهرت لازم را ندارند ، راهی‌وجایی نیافته اند .اما تذکر ه نگارا ن‌غالبابدین اعتقاد پابند ی نشا ن نداده

هرگویند یی را که سرا غ گرفته‌اند باو صف بی شهر تی و کمی وسستی گفتا ر شا ن در کتاب‌های‌خود شامل گردانیده اند .

اصو لا همهٔ کسا نیکه گا م هایی‌در راه ایجاد آثار اد بی برداشته‌اند، اگر چه آفریده های شا ن از نظـراد ب پژو هان قابل اعتنا دانسته نشود ، به سبب اینکه از اد ب وفرهنگ روز گار معین و شرایـط مشخص نماینده گی میکنند واندك‌پیا مهایی از دور ۀ خودرا به زمانه های بعد و بعدتر باز تا ب میدهندودرین پیام ها سایه روشن ها یی از حقایق و لحظه های زود گذربه‌مشاهده می آیند ، نباید از یادو شناخت آنا ن اعرا ض بو جــودآید .

به تاریخ هجده ـ بیست‌و یك‌اپریل سا ل ۱۹۸۳در انستیتـو ت خاور شنا سی فر هنگستا ن علو م‌اتحاد جما هیر شورو ی در شهـر مسکو سمپو ز یمی در موضو ع‌تدوین و تهیه « دایرة‌المـعار ف ادبیا ت فارسی » به همکار ی‌مو ـسسه یو نسکو بر گزار گردیده‌بود درین سمپو زیم مطالب سود مند ی‌پیرامو ن ادبیا ت در ی و تدویـن یك دایرة‌المعار ف جامع از سخـن‌سرایا ن این زبا ن بدون تو جه‌به چگونگی شخصیت شاعر و ار زش‌آثار آنان و تهیه و شناسا یی‌تمامت مدار ك واسناد دراین زمینه به‌بیان‌آورده شد .

دربیانیهٔ اصلی سمپو زیـــم ،سخنا ن در خور تو جهی‌درچگونگی شناخت شاعرا ن و آثار آنا ن‌وجوددارد که با این نو شته ارتبـا ط زیاد بهم میرساند و بنابر یـــن‌قسمت هایی از آ ن در اینجا بـه نقل گرفته میشود :

«...اشتبا ه نسبتا متداو لـی‌وجود دارد و آن این است که‌بجای بررسی تما م روند ادبی درمقطـع‌تاریخی ، فقط خلاقیت بر جسته ترین نمایندگا ن ادبیا ت که ازآنهابه عنوا ن سر آمد اقرا ن یاد می شود ،مورد تحقیق و بررسی‌قرارمیگیرد . در نتیجهٔ چنین برخوردی تصور اشتبا ه آمیز ی دربـا رۀیکنو ع ، رشد منظم و جهشـس آسا ی ادبیا ت بوجود می آیدو حال‌آنکه ادبیا ت شا مل روند بلاانقطاع وپیگیر ی است که خلاقیت تمـا م‌آفرینندگا ن آنرا دربر میگیرد . در آثار نوابغ ، ایده ها، اندیشه ها ،ژانر ها ، فور مها وابزا رتوصیف

به خود ی خود بوجود نمی آیدبلکه‌از طریق بهر ه بر دار ی‌از دست آورد های شا عران متقد م وبااحرازبرتر ی نسبت به آنها تحصیل میگردند .

بدین جهت به عقید ه ما، آن‌عده‌کثیر شاعرا ن و نویسنده گا ن کم شهر ت و گاهی تقریبا نامعلو م را که آثار شکو همند هر یك از ادبیا ت ملی رو ی استخوان‌های آنها به و جود آمده است ، نباید به طا ق نسیا ن سپرد . نه‌فقط به خاطر عد ل و داد تاریخی، بلکه مقد م بر همه به خاطر بررسی‌واقعا علمی و همه جانبهٔ این مسالهٔ به عنوا ن سیستمی یك پار چه‌که اجزا ی آن دارا ی روابط بغرنجی با تاثیر پذیر ی وخلا قیت‌و نوآوری میبا شند، نبایداین‌مساله را از نظر بدور داشت . » (۳)

وضع ادب در سالهای
نیمه نخست سدهٔ (۱۳)

آغازین روز های سد ۀ سیزدهم‌هجر ی قمر ی در وطن ما، باپسین سالها ی حکمدا ر ی تیمور شـــاه‌درانی همراه بود . تیمور که به‌سال ۱۲۰۷ قمر ی تر ك زنده گی‌گفت، فرجا مین زمانه های توانمند ی‌خود را در هفت سالهٔ نخست ســد ۀسیزدهم نسبت به سالهای پیشین به آرا می و بی جنجا ل میگذرانید.

دلیل آرا مش نسبی و کم سر وصدایی سالها ی اخیر حکمرا نـی تیمور ، تلا شهای زیاد و بی گذشت‌پدر ش بود برای از میان بـرد ن قیا مها و بی نظمی هاواز سر راه‌بر داشتن سر کشا ن و افرا شته گردنا ن و نیز کوشش خود او د رآغاز زمامدا ر ی خود در جهت‌سر کوبی کامل مخالفین ومدعیا ن تا ج‌وتخت . با فرو کشی حواد ث‌سیاسی واجتماعی و پیدایی آرا مش نسبی‌در کشور ، توده های مردم دراینجا وآنجا مختصر مجا لی بدست‌آوردندتابرا ی ادا مه زنده گی به حر کت درآیند و به حرفه ها و مشا غـل‌مورد نیاز خود رو آورند .

در همین حا ل ومجا ل بود که‌شمار ی ا زاهل فضل و سخن را اند ك فر صتی میسر آمد تاازپنهان‌گاه های خود که از بد حادثه پناه جسته بودند ، بدر آیند و چیز ی‌بگویند و بشنو ند و بنویسند.

تیمور که خود نیز صا حــــب‌قریحت شعر و ذوق اد بی بود با استفاد ه از این حالت تنی چند ازسخن گستران و بینشمندان را به دور خود گرد آورد و بازار شعروادب را قدری از کرختی ویخز دگی بیرو ن گردانید .

چون کار های ادبی تیمور درهفت‌سالهٔ اخیر زند گیش که فر صتی در دست داشت ، صور ت پذیرفته‌است بدین اساس او در گـــروه شاعرا ن و سخن پردازا ن اولیهٔ‌سدهٔ‌سیزدهم بحساب آورده‌میشود. نشست هاو هم صحبتي هـــای‌تیمور با بعضي از سخنگو یـان و

منشیا ن و تاریخ نگارا نوصوفیان وهنر مندان ، باعث فیض یابـــی بیشتر اوگردید واز آنا ن درســدانش واد ب گر فت و به پختگــی رسید . (٤)

البته نمیتوا ن با اطمینــــا ن بیشتر ، خاطر نشان ساخت، که تمام آشفته حا لی های روز گاران گذشته در ین هنگام از میان رفته و نابسا مانی های ناشی از کشمکش های پیشین ، سا مانی یافته بود ، بلکه باید به خاطر داشت کـــــه تیمور گاه بگا ه مجبور میشد پاره یی از اوقا ت خودرا به حل و فصل امور کشور ی و مناز عا ت گرو ه هایی از مردم و اطفا ی نایره های اختلاف بمصر ف برساند .

این بدان معنا ست که اثرا ت این حا لات نا مساعد در فرهنگ واد ب هنوز تا حد چشمگیر ی باقی بود واوضا ع نوسانی فر هنگ و ادب هنوز ساما ن و ثبا تی درخور نیافته بود .

در هر حا ل ، مصا حبت ها ومشاعر ت های تیمور با دانشوران وسخن پرو را ن ، زمینه هایی بود برای شکل یابی وانسجا م ادبیا ت قر ن سیزد ه و یا پیر یز ی مجدد ادبیا ت به خا موشی گراییـــد ۀ آنروز گار .

بدین ترتیب سخنو را ن وسخن پردازا ن و نویسنده گا ن و اند- یشمندا ن عز لت گزین و گوشه نشین یك یك و آهسته آهسته به عرصۀ ادب ظاهر شدند و جبهـــۀ ادبی زما ن خودرا پایه گـذار ی کردند .

گویند در آن هنگام انجمنـــی ازشعرا ودانش پژو هان تشکیل یافته بود که در آن شعر میخوا ندند وغزلها ی یکدیگر را به دنبا له روی میگر فتند و سروده های بید ل راتحلیل و تفسیر و پیرو ی مـــی نمودند .

نکته پردازا نی که در آ ن بـرشگاه زمانی با آثار بید ل آشنایی یافته بودند و به خوانش، استقبال وتخمیس آن دلچسپی نشان مـــی دادند ، لعل ممحد عا جز، میرزاعلی عسکر و صفی ، میر هوتك افغان، میرزا قلندر ، مولو ی جایزوشماری دیگر بودند . (٥)

اینان که یاد شدند از سخنوران گرد آمده در پیرامو ن دستگا ه قدر ت و نزدیك به مقامات بودند وغیر از اینا ن سخن آورا ن زیاد

دیگر نیز و جود داشتند که دورازدر بار و در گوشه هاو کناره‌های مختلف مملکت و حتا بیرو ن ازمرزهای کشور ، در آسیا ی میانه،هند وایرا ن آثار بید ل را بادلگر می‌میخواندند و باتو جه به آ ن بـه سخنگو یی می نشستند که یادهمهٔآنا ن دراینجا مقدور نیست وبحث رابه درازا میکشاند .

گفته شد که حتا در ماورا ی‌مرزهای کشور ، گویند ه گا ن همدیار مابه گفته های بید ل بااستحسان‌ودلگر می می نگریستند . ایـــن بدا ن معناست که در سد ه سیزده‌ونیز سالهای فراوا ن پیش از آ ن عهد که دور ۀ فتر ت وانحطا طادبی‌در این سرزمین جار ی و سار ی بود ، تعداد شایا ن تا ملی از این‌روشن نگرا ن مابه ماوراء النهـر وهند و فارس مهاجر ت کردند وبااین مهاجر ت ها ودور ی گز ینی ها از دیار ، بخارا ، سمر قند ،دهلی واصفها ن مرکز یت اد ب و فر هنگ راکسب کردند و کابل ،بلخ ، غز نی و هرا ت تا حد ی و موقتا از نظر اد ب و فرهنگ بی‌آواز ه شدند .

در هرحا ل یکی از خصو صیت‌های سدۀ سیزد ه وماقبل آن ا ز نظر ادب ، روایی و نفو ذ بیشتـــرآثار بید ل در دیار ماست‌وگرایش به تحلیل و تفسیر اشعا ر ا وواستفاد ه از مفا هیم و قالب های بکار گرفته او ودر نتیجه اثـــرگذار ی سبك هند در شعـــــر افغانستان .

بعضی از ادیبا ن و فاضــــلان‌همنشین و هم صحبت تیمـــو رو بعد از و ی ، بکار های قابـــل‌توجه مملکتی هم موظف میگردیدندو بدینسا ن آنا ن اضافه بر مشغلت‌های علمی واد بی ، کار دار دولت نیز بشمار می آمد ند ، اماعده یی‌ازین فاضلان در گوشه های‌عز لت بسر می بردند .

از دانشو رانی که در آن هنگام‌دارای سمت های دولتی بودند ، میتوا ن نام های الله و یرد ی‌حیرت‌ومحمدرضا بر ناباد ی‌و میر هوتك افغا ن رابگو نه مثال بیادآورد. (٦)

این نکته رانیز نبا ید از خاطربدور داشت که بیشتر نکتـــــه سنجا ن زما ن تیمور ، مـد ت‌کو تاهي از حیات خود را در عهد

اوبسر آورده و بخش زیاد ترآنرا در روز گارا ن پسین ،یعنی در میانه سدهٔ سیزد هم به پایان‌رسانده اند . در این نوشته نیـز بیشتر از همینگو نه کسا ن سخن‌بمیان می آید .

در دورا ن زمان شاه کـه ا ز(۱۲۰۷) تا (۱۲۱٦) قمر ی دوا م یافت ، و ضع فر هنگ واد ب‌هما نند با دیگر مسایل اجتما عی‌رونق وجلوه یی نداشت و آن رو شنی‌ضعیفـی که درپایـان روز گــــار پدر ش ، عرض‌و جود کرده بودروبه خا موشی نهاد واهل فضل وادب مجددا گوشه نشین و زاو یه‌گزین‌ویا متوار ی گردیدند ، جز تنی‌چند که با در بار روابط نزد یـــــك‌داشتند و شرایط برا ی شا ن‌مساعد بود .

انحطاط و بی رو نقی دو بار ۀعلم وادب درین هنگا م زاد ۀدوعلت بود ، یکی اینکه زمان شاه خودبه‌شعر وادب علاقه مند نبود و بدان تو جهی نشان نمیداد و دو دیگــر اینکه فرزندان متعدد تیمور ، برسر جانشینی و تصا حب مسندسلطنت‌پیوسته در کشمکش و مجاد لــــه بودند واو آ ن مجا ل رانداشت تابه وضع شعر واد ب یا بهبودوضع اجتماعی و رفاه مرد م بپر دازد .اماگفته میشود که فرزند اوبنـــا م عبدالرزا ق در ی به شعر واد ب‌علاقه زیاد داشته و خود نیز شعر میگفته است . (۷).

گزار شها میرسانند که شماری‌از اهل فضل واد ب که در زمان تیمور ، باز مانشا ه نزد یـــــك‌نبوده و بابرادرانش از جمله محمود روابطی داشته اند ، هنگا م بقدرت‌رسید ن او از ترس جا ن پنها ن شدند و یافرار کردند . (۸)

از جمله کسانیکه از ترس جان،اقامت در حوز ۀ اقتدار زمان شاه را برای خود مشکل دا نست و به‌ایرا ن رفت رضا قلی نوایــــــی متخلص به هما شا عر و نویسنده‌ومنشی چیره دست و قت بود .او نسبت دانش و فضیلتی که داشت‌در ایرا ن مورد توجه واقع شدوبه مقامات بلند ی رسید ودر سال‌های‌پس از فو ت زمان شاه دو باره به هرا ت آمد . (۹)

این پیشامد هارا میتوان دلیلی‌استوار بر نا استوار ی حا لت ، فرهنگ وادب در روز گار زمان‌شاه‌به حساب گر فت .

شاه محمود مهمترین رقیب زمان‌شا ه در مساله تصر ف تاج‌و تخت بود و طر فدارا ن او پیوستـــــه‌موجبا ت تشویش و ناآرا می زمان‌شاه را فراهم می آوردند .

باری عده یی از نا موافقا ن قدرت‌زمان شاه در خفا تلاش و رزید ندتا زمینه سقوط اورابه‌نفع محمـــــودمساعد گردانند ودر میان آنـــان کسانی چو ن پاینده خان بــــن‌حاجی جمال ،نور محمد بابر ی ملقب به امین الملك ، امیر اصلان‌جوانشیر ، غلام محمد درو یشـــ وجز اینا ن شامل بودند که بـــاافشا ی موضو ع اکثر شان‌دستگیر گردیدند و تنی چند نیز به قتل‌رسانیده شد ند .(۱۰) وسر انجام محمود اورا از تخت بزیر کشیدوچشمانش را نابینا ساخت‌و بجایش نشست (۱۱).

با این حالت دور ده ساله زمامداری زمان شا ه از بی ثمر ترین دوره های فر هنگی کشور دانسته‌میشود ، در حالیکه و ضع‌اجتماعی ازلحا ظ آبادی ملك و آرا مـــــی وآسایش مردم و مساله تجار ت و آب ونا ن ودیگر مسایل حیا تی‌نیزاز وضع فر هنگ ،در ین وقـــت بهتر نبود .

محمود دونو بت در بدست‌آوری‌سلطنت توفیق بدست آو رد .بـار اول در ۱۲۱٦ که تا ۱۲۱۸ دوا م‌نمود ودرین سا ل شاه شجا ع‌اورا از قدر ت بر انداخت و بار دوم‌از۱۲۲۲ که تا ۱۲٤٤ ادا مه یافت و در همین سا ل یابه قو لــــــی‌در ۱۲٤٥ قمر ی در شهر هرا ت پدرود زندگی گفت . باید دانست‌که محمود در نوبت دوم تاسا ل ۱۲۳٤زمام قدر ت را در اختیار داشت و پس از ین سا ل تا۱۲٤٤ که مدت ده سا ل میشود اسمــــاپادشا ه بودو لی حکو متش هیـــچ گو نه استحکا م و ثبا تی نداشت‌ومدعیا ن تا ج‌و تخت چنا ن حالتی رابو جود آورده بودند که کمترین‌آرا مش و رفاهی در حیا ت مرد م دیده نمی شد .

بعد از فو ت محمود نیز ثبا ت‌وساما ن چندا نی در کشور و جود نداشت و جنگها ی خو نینــــــی‌میا ن قدر ت طلبا ن در جریـــا ن بود تا اینکه در سا ل ۱۲٤٥دوست‌محمد خان سلسله سدو زایـــی را انقطا ع بخشید (۱۲).

شاه شجاع بسال ۱۲۵۵ ، بر دوست محمد خان فایق آمدوبار دیگر سلطنت سدوزایی رامستقر گردانید ،اما این بار دورا ن امارت اوبسیار پر آشوب و در عین حال کوتاه بود و بسال ۱۲۵۸ توسط یکی از مخالفین بوضع نا مطلوبی به قتل رسید .

غلام محمد درویش شاعر آ ن عهددر حدوث این قضیه قطعه یی سروده که بیت آخر آ ن که ماد ه تاریخ نیز میباشد چنین است :

هاتفم گفت آه و ناله برار شمع دو لت به صبحدم گل شد (۱۳)

قیمت حروف مصراع دوم به حساب ابجد (۱۳۵۰) میشود و هر گاه قیمت «آه و ناله » که (۹۲)است از آن منفی شود (۱۲۵۸) باقی میماید .کلمه مرکب «گل شد »به معنی «خاموش شد » بکار برد ه شده که در اصطلاح عا میانه مورداستعمال دارد ، چنانکه گو یند «چرا غ راگل کن » ، « آتش گل شد » و « ببین که شمع گل نشود» وغیره .

شاه شجاع خود شا عر بود ودرپهلو ی کار های مملکتی گاه بگاه به امر شعر نیز دست می یازید .دیوا ن اوبار ی بسال ۱۳۲۷قمری در (۳٤٤) صفحه در لاهور به چاپ رسید ه که حدود (۵۰۰۰) بیت داردو نسخه های خطی آن نیز درآرشیف ملی کابل و گنجینه دستنویسها ی شهر دوشنبه ودیگر جا هادستیاب میشود . شعر شاه شجاع درسطح پایین قرار دارد واز خیال وتصویرودیگر نزا کت های شعر ی خالیست مانند اشعا ر بسیار ی از گو ینده گا ن دیگر این عهد.

گوینده دیگر ی که به عین نا م دیوانی دارد ، شاه شجاع فرزند مبارز الدین از خاندان مظفر است که به عر بی نیز اشعا ر ی از ودر دست است .

دیوا ن این شاعر به وسیلهٔ سعد الدین انسی گرد آو ر ی شده ودر بمبئی به چاپ رسیده است.(۱٤)نسخه یی از دیوا ن شاه شجا ع سدوز ا یی که در ربیع الاو ل۱۲٤۱ هجر ی (اکتوبر (۱۸۲۵ میلاد ی) درناحیه لود یا نه د ر(۲۷۷) ورق به خط نستعلیق خوش به استنساخ درآمده و توسط خوداوبه لفتنت بینت هدیه گردیده در برتش موزیم محفو ظ است (۱۵).این نسخه ونسخه دیگر ی که آن نیز

به سا ل ۱۲٤۱ هجر. ی باز نویسی شده (۱٦) ، از نسخه های مو ثـق ومعتبر دیوا ن شاه شجا ع سدوزایی به شمار می آیند .

برای شناخت و تفکیک اشعا راین دوشاعر همنا م که آثار هردو نیز در هند به چا پ رفته واحتمالا گفته های یکی در دیگر ی تداخل یافته اند ، پژو هشی لاز م است که با مقابله نسخه های محفو ظ یاد شد ه و نسخه های به طبـع در آمده باید صور ت پذیرد .

شاه شجا ع اضا فه بر شعر، به نوشتن نثر نیز دست می زده است . بدانسا ن که از « کتـا ب واقعا ت شاه شجا ع » بدست می آید دفتر های اول ودوم ازســـه دفتر این کتا ب به قلم خود اوبه تحریر در آمده است .

کتا ب واقعا ت شاه شجا ع باراول به سا ل ۱۲۷۸ قمر ی بـــه اهتمام سید اصغر حسین د رچاپخانهٔ «مجمع البحر ین » لودیانـــه وبار دیگر به سا ل ۱۳۳۳ شمسی ازرو ی نسخهٔ قلمی موز ۀ کابل باتو جه به نسخهٔ چا پ نخست ،با مقدمهٔ احمد علی کهزاد در کابل به چاپ رسیده است .

دفتر سو م واقعا ت شاه شجاع را محمد حسین هرا تی نوشته که از صاحب قلما ن وواقعه نگارا ن آن عهد بشمار میرود .

شاه شجاع یکی از چهره هـــای نا مطلو ب در سیاست وطن ماست. در بارهٔ ضعف سیاست و بی ارادگی واتکا ی بیحد او به بیگا نه گان ، مطالب فراوانی نوشته و چاپ شده است که در اینجا نسبت عـــدم ارتبا ط موضو ع سخن گفتن درآ ن زمینه لازم دیده نمیشود و تنها به نقل کو تا ه گفته یی از یك دانشمند معاصر اکتفا به عمل می آید .

«دور ۀ سلطنت دو دفعه یـــی محمود و شجا ع ، دور ۀ فتور تاریخ معا صر افغانستا ن است که درطی آن سدوز ایی هادر کابل وهرا ت در دو کانو ن سلطنتی متفـــر ق میشوند ... ملت در اثر جنگها ی دایمی و رقابت های شخصـــی وخاندانی شهزاد ه گا ن وسر دارا ن طرفین خسته میشود . اجنبـیا ن استفاد ه ومداخله میکنند و د ر نتیجه کشور ازین همه تفر قـــه های ذات البینی خسار ه هـــا ی جبرا ن ناپذیر میکشد .

شجاع پسر تیمور و برادرعینی زمانشاه ، بار اول در۱۲۱۹ هجری قمری به جای محمود برتخت می نشیند و هفت سال سلطنت میکند ، بار دوم بعد ازبیستونه سال انتظار و آرزو درسال ۱۲۵۵ هجری قمری به‌کمك انگلیس ، عوض امیر دوست محمد خان در بالا حصار تکیه‌بر اورنگ پادشاهی میزند و تا (۱۲۵۸) سه سال حکمروایی‌میکند ... » (۱۷)

صرف نظر از التفات بیشتربه‌نثر کتاب واقعات شاه شجاع که مجال آن میسر نیست بر شی ازیك نبشته اثرمند در آن باره به نقل گرفته میشود .

«نثر واقعات شاه شجاع به‌مقایسه نثر کتاب نوای معارك دربرخی موارد ، نسبتا ساده تراست . مقدمه چینی های بیموردی که در آن کتاب وجود داشت ،درواقعات ... دیده نمیشود . نویسنده ازهمان آغاز وقوع هررویداد ، یکراست به شرح و گزارش آن می پردازد با جملۀکشاینده موضوع از گونه «شرح این مقدمه چنان است‌که... » اصل حادثه را گزارش میدهد ولی در کاربرد افعال ،به‌ویژه پیاپی آوردن چندین فعل وصفی ، سستی هاونادرستی‌هایی دارد که کمتر از سستی ها ونادرستی های نوای معارك‌نیست . عبارت ها، ترکیب ها و کلمه های عربی نیز به فراوانی‌وبه شیوۀ نثر نوای معارك سرتاسر کتاب رافرا گرفته است‌وگاهی‌کاربرد بیش از اندازۀ کلمه‌های نامانوس ومترادفات زاید زبان‌عربی در بخش های توصیفی‌رویداد باعث ناهمواری های نگارش‌در کلیت متن کتاب گردیده است وبدینسان نثر کتاب واقعات شاه‌شجاع در تمامت نثر یست خشك ، بیروح و عاری از زیبایی‌های نگارشی زبان دری . » (۱۸)

نویسندۀ هم عهد دیگر شاه‌شجاع که سالیانی چند بعد ازو نیز زنده گی کرد ،عطا محمدعطایی‌مولف کتاب نوای معارك یاتازه نوای‌معارك میباشد . او که مدتی‌باشاه شجاع بودو چند گاهی در کابل و قندهار وهرات و شکارپوربسر برد ، اکثر رویداد های زمان خودرا که غالبا چشمدید خوداوست‌وروابط دو سوی سرحد را به

تحریر در آورد پاره یی از مسایل مر بوط به ادبیات عهد را نیزمیتوان در آن به مشاهده گر فت.

کتاب یاد شده ه بسا ل ۱۳۳۱ بنام نوای معار ك با مقد مهٔ استاد احمد علی کهزاد از طر ف انجمن تاریخ وبه سا ل ۱۹۵۹ با تصحیح و تعلیق پو هاند حبیبی در کرا چی چا پ شده است .

یکی دیگر از افراد متنفذ عهد شاه شجا ع میر احمد معروف بـه میر واعظ بود که به پشتیبا نی ازشاه شجا ع با محمود مخا لفت می ورزید ودر سقو ط محمود نیـــز نقش موثر داشت ،اما نقش او از لحا ظ مصلحت مرد م، سخت نــامطلو ب به حساب آمد . میرواعظ که به ملایی شهر ت داشت وعده یی از مردم به او اعتقاد نشان میدادند شعر هم میگفت اماشعر های بسیارضعیف و بی محتوا ، مجموعــــهٔ کوچکی از گفته های اونزدپو هاندسرور همایو ن موجود است.(۱۹)

بعد از قتل شاه شجا ع اوضاع مملکت آشفته ترو بی سا مان تر گردید و در هر حا ل عده یی از اهل حل و عقد که از طر فدارا ن دودمان سدوزا یی بودند ، فتح جنگـــ پسر او را بجا ی پدر ش نشانیدند. مدت پادشاهی فتح جنگ و پس ازاو برادرش شاپور سخت کو تاه بود و هیچ گرهی از مشکلات مملکت ومرد م در عهد آنا ن کشوده نشد، بلکه اوضا ع کشور بحرا نی ترگردید .

باتو جه به آنچه گفته آمد هر د ونوبت حکومت محمود و نیز هر دو نوبت حکومت شاه شجا ع، ازنظر فرهنگ واد ب به هیچو جه ازروز گار تاریك زمان شاه ، رو شـــن ترنبود و آنچه در عهد او(زمانشاه) بر مرد م و خاصتا اهل زبان و علم میگذ شت در هنگا م حکمرا نـــی این دو پادشا ه نیز همان حالـــت وجود داشت واهل دانش در هردو موقع در گمنا می وبلا تکلیفـــــی بسر می بردند و کسانیکه هـــم به صورت نسبی درین راه گـــام برمیدا شتند و در رو شـــن نگهداشتن این فانوس سعی بکارمی بردند ، زمینه رشد و رونـــق بخشی در کار شا ن کمتر موجودبود و پیشر فت شایا ن تو جهی نصیب شان نمیگردید و « با ایــن هم حس و ذو ق بدیعی ملت تما ما از میان نر فته یکتعداد شاعــران ،فاضلان واهل اد ب و علم پدیـــد آمدند که نگذ اشتند رو شنا یی علم وادب در کشور خراسا ن که روز ی

کانو ن فضل ، علم و فر هنگ آسیای میانه بود خاموش شود.البته این آثار به پایه و مایه گذشتگا ن نمیرسید و بخشی از این آثار بنابر اغتشاشا ت و جنگهای خار جی وداخلی ، نابود شده اندو آنچه هم مانده گا هی آثار قابل اعتنا یی در آنها وجود دارد .» (۲۰)

سال ها ی ۱۸٤۰ تا ۱۸٤۲ که سالهای اخیر سلطنت شاه شجاع وپایدار ی مردم در بر اندا ز ی اوو بیرو ن راند ن انگلیسها از افغانستا ن بود و در نتیجه آن شاه شجا ع به قتل رسید وانگلیسها از افغانستا ن رانده شدند ، ا زلحا ظ زنده گی مرد م روز گار مشقت بار ی بشمار میرفت .

این حالت بی سامان اجتما عی ومضیقت معیشت مرد م با پیا مد های نیکی همراه بود که یکی بیداری های مردم برای آزادی از سلطه بیگانگا ن و دو دیگر جنبش جنگ نا مه سرایی و سرایش اشعا ر حماسی میباشد .

قیام مردم افغانستا ن علیه مداخله و دست دراز ی و تجاو ز انگلیسها در امور این سر زمین وحمایت از شاه شجا ع ،پادشاهی که مرد م اورا نمی خوا ستند واوبا اتکا به نیرو ی انگلیس پادشاه بود ومرد م را پا ك از یادبرد ه بود و در عین حال اختیار ی هم از خود نداشت و رشا دت بعضی از شخصیت های ملی در پشتیبانی از خواست مردم ، محر ك وسبب گردید تابعضی از سخن پردازا ن که مایو سانه در بلا تکلیفی بسرمی بردند در آفرینش آثار حما سی توجه نمایند .

از جمله آثار حماسی که درین هنگا م بو جود آورده شد یکی «جنگنا مهٔ» مولانا محمد غلام غلامی کو هستا نی است که در ۱۲۵۹ هجر ی قمر ی سروده شده و درآن از رشاد ت های رجا ل ملی ومجاهد در مقابل انگلیسا ن گفت و گو به عمل آمد ه است . این اثر که صفحا تی از انجا م کمبود داردبه سال ۱۳۳٦ در (دو صدو ده)صفحه با مقد مه احمد علی کهزاد ازطرف انجمن تاریخ به چا پ رسیده است.

مولا نا غلا می ناظم جنگنا مه بـه تاریخ بیست رجب ۱۳۰٦قمر ی وفات یافته .(۲۱) اثر حماسی دیگر این عهد اکبر نا مه است که از جنگ اول افغا ن و انگلیس بحث میراندواز مجا هدا ن افغانستا ن در برابر

انگلیسها و مجاهدا ت شان گفت‌وگو می نماید . این اثر بنـــا م محمداکبر خان یا وزیر اکبر خا ن پسر دوست محمد خان موسو م می باشد و ناظم آن حمید کشمیر ی نا م دارد . کتا ب اکبر نا مه که‌در کشمیر بوزن شاهنا مه یا بحـــر متقار ب سروده شده به ســا ل ۱۳۳۰ شمسی با تحشیهٔ علی احمد نعیمی و مقد مهٔ احمد علی کهزاد در (دو صدو چهل و شش)صفحه‌از طر ف انجمن تاریخ نشر کـرده شده است . (۲۲).

جنگنا مهٔ دیگر از آن عهد، ازیك‌شاعر گمنا م ملی است که خوددر جنگ شامل بود ه و چشمد یدهای‌خود را به‌نظم آورد ه . این شاعر از اهل قریه ده یحیا بوده است وحدس چنین است که او میـــر فیض الدین فرزند میر امام الدین‌درویش بود ه باشد .

گر چه اشعا ر این جنگنا مه ازنظر ادبی ارزش چندانی ندارد ،اما از لحاظ جنبش جنگنا مه سرا یی‌ویاد کار روا یی های بعضی ا زرجال ملی ونکا ت تاریخی خالی ازاهمیت‌نمی باشد . کاتب نسخهٔ موردگفت وگو محمد امین بن ملك شیرگل وتاریخ کتا بت آن ۱۲۸۳قمر ی می باشد و نسخه های دیگر ی از این‌اثر نیز موجود است (۲۳).

محار به کابل و قند هـــار ازشاعر ی بنا م قاسم علی و نظیره یی از اکبر نا مه حمید ی است که به‌همان وزن وموضو ع سروده شده و به سا ل (۱۲۷۲) قمر ی د رآگره‌به طبع در آمده است . (۲٤)

واثر رز می دیگر در این زمینه‌اکبر نا مه منشی قاسم که د رسال ۱۲٦۳ سروده شده و (دوصد ویك) بیت از آ ن در کتاب محاربـه کابل و قند هار منشی عبدالکریـم‌جا داده شد ه و در (۱۲٦۷)درهند بـه چا پ آ مــد ه نـیز قابـل‌یـا د آ و ر ی ا ســت (۲۵)

وبدینگو نه محمود نا مه‌نجم‌الدین‌ذاکر که مناز عا ت امرا ی محلی را در صفحا ت شما ل باز تـا ب‌میدهد . (۲٦).

فرصت های بهتر در وضع فرهنگ و ادب

دست یا بی دوم بار دوست محمدخان به امارت افغانستان نقطهٔ ختم عهد سدوزایی بود . تاریخ افغانستان ازین زمان یعنی ازسال ۱۲۵۹ ورق میخورد و سرآغاز دیگر می یابد .

دوران بیست سالهٔ زمامداری دوست محمد خان گرچه با یک سلسله بی نظمی ها و زدو خوردهای پراگنده در گوشه و کنار مملکت همراه بود ، ولی چون این حادثات کوچك بودند خللی در ارکان سلطنت او وارد نیاورد ، وهمین استقرار و ثبات حکومت اوبود که بعدا پسرش شیر علیخان توانست با خاطر آرام تر سلطنت کند و دست به اصلاحات روشنفکرانه یی بزندو پاره یی از امور مربوط به مسایل مملکتی را بنیانگذاری نماید .

امیر دوست محمد خان پس از بیست سال زمامداری و کشمکش ها دربیست و یك ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ قمری در شهر هرات درگذشت ودرین وقت هفتادو دو سال داشت . میرزا محمد محسن دبیر شاعر توانای آنوقت که دبیر بود وبدربار نزدیکی داشت مرثیه یی در (هفده) بیت برای اوساخت که از متانت و پختگی بر خور داراست واز طبع بلند و توانایی شاعر نماینده گی میکند .

چند بیتی از آن مرثیه چنین است :

مهری به برج سلطنت ایدوستان گرفت
کز حسرت فروغ جمالش جهان گرفت

درعهد اوبه مهد امانت غنوده خلق
زانسان که از زمانه زمین صد ضمان گرفت

ره راچنان ز رهزن ناپاك پاك ساخت
کز دزد ، مزد بدرقهٔ کاروان گرفت

تسخیر کرد خلق جهان را به حسن خلق
آری به حسن خلق جهان میتوان گرفت

نگرفت کس بدهر عنان هزیمتش
غیر از اجل که آخر عمرش عنان گرفت
محسن سوال کرد ز پیر خردکه آه
تاریخ فوت این شهٔ غازی چسان گرفت
حوری سر از جنان بدر آورددر جواب
گفت از امیر جاهد غازی توان گرفت

ازین شعر ، تا حدی روش خوب دوست محمد خان بدست می آید و از بیت های دوم و سوم آن معلوم میشود که درآن هنگام یك اندازه امنیت و آرامی نصیب مردم شده بوده است .و چون اساسا این شعر باتوجه به غزل معروف حافظ با مطلع :

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان میتوان گرفت

سروده شده ، بیت چارم آن کاملا مفهوم و حتی کلمات مطلع حافظ را در خود جذب کرده است .

اما محسن دبیر که از منشیان دربار بود مسلما از شاعران بسیار توانا و اعتنا مند زمان خود نیز بشمار میرود و اشعار او از پختگی خاص بهره ور است ،خصوصا مرثیه های او در ابتلای آل عبا که گاه بگاه از زبان روضه خوانان شنیده میشود .

امیر شیر علیخان ششمین فرزند دوست محمد خان بود که بعد از فوت پدر ، تاج و تخت او رابه تصرف در آورد واز دیگر برادران ومدعیان امارت پیشی گرفت (۱۲۷۹ق) . دورهٔ اول سلطنت شیر علی خان کوتاه بودوقبل ازینکه او امکان و مجال کاری را در زمینه اصلاحات مدنی واجتماعی و فرهنگی بیابدوامری را بانجام برساند به سال ۱۲۸۳ مغلوب محمد افضل خان گردیدو محمد افضل خان نیز پس از یکسال یعنی در (۱۲۸٤) ترك زندگی گفت و محمد اعظم خان به جایش نشست و شیر علی خان توانست به سال ۱۲۸۵ سلطنت از دست رفته را دو باره به کف بیاورد. گرچه مدعیان سلطنت و مخالفین سیاست شیر علی خان در نوبت دوم نیز گاه گاه او رابه ناآرامی وتشویش مواجه میگردانیدند ولی

توا ن براندا ختن اورا نداشتندو نیافتند و اوبا استفاد ه از خصلت روشنفکرانه و مجا ل وامکاناتــــی‌که برایش میسر بود یك سلسلــه تحو لات واصلاحا ت را در کشو ررو نماگردانید و جنبش هـــــا ی اجتماعی و فر هنگی را درافغانستان به آغا ز آورد که تا سیس مطبعه وچا پ جریده یی بنام شمس‌النهار به سا ل (۱۲۹۰ق) و تر جمه وچاپ چند کتا ب در مسایل عسکر ی وجز آن و بنیاد گذا ر ی کارخانهٔ اسلحه ساز ی از آ ن جملـــه‌اند.

بکار افتاد ن چاپخا نه و نشـرجرید ه شمس النهار که نخستین بار درافغانستا ن مردم با آ ن‌آشنامی شدند ودر بیدار ی آنا نورشد فر هنگ واد ب ارزش نمایا نــــی‌داشت ، در شرایط آنروز تحو لی بزرگ بشمار میر فت .

تر جمه از زبان های دیگر نیزازهمین زما ن دروطن ما آغاز یا فت‌و کتا ب « و عظنا مه » که تر جمـهٔ‌آن از تایمز لند ن بوسیله عبدا ــ القادر نا می صورت گر فت وترجمهٔ‌مصطلحا ت نظا می از زبان انگلیسی به زبان پشتو ، نمونه هایی ا زتراجم آن روز گار ند. همچنیـــــن چاپ رسالهٔ شها ب ثاقب و کتاب‌ذخیرة الملو ك و کتا ب فتا و ی برهنه به آن عهد تعلق دارد .

همز مان باتو جه با مور فرهنگی‌وطباعتی ، در این هنگا م، درساحه های دیگر اجتماعی نیز فعالیـــــت‌هایی به انجا م رسانید ه شد کـــه تاسیس مکتب عسکر ی برای‌تربیه‌کادر های نظا می ،وضع نام هــا، القا ب و اصطلاحا ت نظا می، طبع‌تکت پستی ، پیشر فت در تهیه و ساخت آلات و مواد حر بی مانـنـدتفنگ وباروت و غیر ه میتوانندازآن‌جمله بشمار آورده شونـد .

باید یادآور شد که یکـــــی ازکسانیکه در مسایل اجتما عی و فر هنگی پیوسته به امیر شیر علی‌خان مشور ه میداد و اورا دراجرای اینگو نه امور تشجیع و تحریك می‌نمود ، رجل بینشمند و سیا ستگر عصر ، سید جمال الدین بود. امیر نیز که خود مرد اصلاح طلب‌و ترقی پسند بود و جود سید را غنیمت‌دانسته کار های مهم را بدون نظریه ومشور ه او بانجا م نمی رسانیدوبدین تر تیب‌افکار سید مکمل‌افکار روشنفکرا نه امیر بود و مو یدکارهای او .

مسلما پیدایش چنین شرایطـــی زمینه رابرای انکشا فوشکو فا یی نسبی ادبیا ت مساعد گردانید وگوینده گا ن و قت که اکثر بـــه مایوسی در انزوا میگذ رانیدند ،جرا ت پیدا کردند تا از نو بازار شعر واد ب‌را گر متر سازند .

میر زا محمد محسن دبیر شاعرنا مور که یاد ش رفت ، میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل ، میرمجتبا الفت کابلی غزلسرا ی خوش سخن ، میرزا محمد جا ن، میـــرحا جی بن میرواعظ و حیرت کابلی وده ها تن شاعر و نویسند ه‌دیگر،درین هنگا م فر صت بدست‌آوردند تا به آفرینش آثار اد بی‌و هنر ی‌و تاریخی دست یازند و صفحاتی به مجموعهٔ بزرگ ادبی مابیفزایند،که گر چه همه از ارزش ز یـــاد بهره مند نباشد مسلما بخش‌ها یی‌از آن ها ادبیا ت مارا رنگیـــن تر و غنی تر میگرداند .

آثار ی در نثر نیز از این شرایطزمانی و جود دارد که کتاب«گلشن امار ت » نوشتهٔ نور محمد نور ی‌از آن میا ن است . این کتاب از آغاز زنده گی شیر علی خا ن تادوسا ل از سلطنت دو م اوراانعکاس می بخشد (۱۲۳۷-۱۲۸۷ق) و نه‌سا ل باقیماند ه از دور ه دو م زمامدا ر ی اورا در بر ندارد(۲۷).

برای شناسا یی بهتر این اثـــروچگونگی نثر آ ن از قسمت ها یی از نوشته پو یا فاریا بی ، سو دگرفته میشود .

«... این کتا ب که از نا مش‌پیداست به شر ح و تفسیـــــر واقعات و حواد ث دورا ن امیـــرشیرعلی خان اختصا ص دارد ، به سخن دیگر کلیت متن آن نو عـــی‌گزار شها یی است که از لحظـــهٔ پیدا یی امیر شیر علی خـــــان(۱۸۲۱م.) تا دوسا ل اما ر ت او تا.برا ی با ردوم (۱۸۷۰) بو قو ع‌پیوسته ، متن نسخهٔ قلمی گلشن امار ت که مشتمل بر شش گلشن‌یا چهل وسه گل و (دو صـــد و شصت‌وپنج) صفحه بوده درسا ل(۱۹۵٦) به سلسله نشرا ت‌انجمـــن تاریخ افغانستا ن در مطبعه دولتی‌چا پ شده است . متن چا پـــی آن پس از دیبا چه استاد احمدعلی‌کهزاد و فهرست مطالب ، بایـــک مقد مهٔ دو صفحه یی عنعنی بـــه‌ستایش و ثنا ی خداوند آغـــاز

PROPERTY OF ACKU 2045

شده و در ذیل همین مقد مه هدف‌نا مگذار ی کتا ب گلشن امار ت تا حد ی روشن گردید ه است ...شیو ۀ بیان واسلو ب نگار ش این کتا ب نه تنها مبین جریـــان‌نثر نویسی او ایل سدۀ هجدهم وپیشتر آ ن است بلکه تا حدو دزیاد ی نشان دهند ۀنثر فنـی و مصنو عی قر نـها ی ششم وهفتم‌هجر ی نیز هست

به سخن دیگر گلشن امار ت درحالیکه کلیۀ مشخصا ت‌و ممیزا ت نثر « تاریخ احمد شاهی »، نوای‌معار ك وواقعا ت شاه شجا ع را داراست ، در بسیار ی موارد ازاین مر حله فرا تر رفته شگرد های نثر نگار ی سده های ششم‌وهفتم‌را باز نموده است .

... در کتا ب گلشن امار ت نیزبسیار ی از مختصا ت نثر فنـی آنروز گار دید ه میشود و موا ردرعایت یا کار برد شیو ۀ اطنا ب ، سجع ، ازدوا ج ، اقتباس آیا ت‌واحادیث ، در ج اشعا ر وامثله و برخی مشخصا ت بدیعی بس‌فراوان‌است ،و لی موردی که قابل تامـل مینماید این است که نثر گلشـن‌امار ت ، باو جود دارا بـــود ن مختصا ت نثر فنی و مصنو ع‌سده‌های ششم و هفتم ، همسنگ وهم پایۀ نثر فنی معیار ی آن ز ما ن‌نیست ...

میتوا ن گفت که نثر گلشـــــن‌امار ت در حالیکه در محدو د ۀنثر خشك و بیرو ح سده های‌هجدهم‌ونوزد هم از رهگذر فن بیا ن‌دارای ویژه گی نسبتا معینی است، مبین‌مشخصا ت کلی نثر دو را ن‌انحطاط فرهنگی نیز هست و تا ثیر ا ت‌وهمچنا ن خصو صیا ت عمو می نثر نویسی این دوره را بو ضا حت‌نشان میدهد ...» (۲۸)

شیر علی خان به تاریخ بیست‌ونه ماه صفر ۱۲۹۶ قمر ی د رمزار شریف تر ك زنده گی گفت و درمیا ن فرزندانش به مقصد تصا حب تا ج و تخت مناز عا تی به ظهـور پیوست و سر انجا م محمد یعقو ب خان در ماه ربیع الثانی ، بر اریکه‌قدر ت تکیه زد .اما بسیار زودیعنی پس از چند ماه نسبت قتل کیو نار ی ، از طر ف انگلیس هاگرفتار وبه دیره دون فرستاد ه شـــد ومملکت در فتر ت و آشفته حا لی قرار گر فت تا اینکه پس از مد ت‌نزدیك بیك سا ل یعنی در رمضا ن سا ل ۱۲۹۷ عبدالر حمان برکشورتسلط پیدا کرد . دورا ن این‌امیر که در این نوشته برا ن بحـــث‌نمیشود ، با ویرانی و کشتارهمراه

بود ودر تمام آن مد ت از فضا ی کشور جز بو ی خون و خاك ویرانه هاچیز ی احساس نمیشود .

یکی از خبر های آخرین هفتهٔ سا ل (۱۳۰۰) که سو مین سا ل امار ت عبدالر حما ن و آخرین سال سد ۀ سیزدهم هجر ی است ودرینجا بحیث پایا ن رو یدادو نقطه ختم سدۀ مورد گفت و گو و پایان نگاه این بحث به ضبط می آید ویرانی مصلای هرا ت به هدایت امیر است که در سراج التواریخ، کتاب رسمی و سا نسور شد ۀ آن عهد به ثبت رسید ه است .

«ذکر تخریب مصلای هرات-همدرین هنگا م ، امر تخریب مصلای هرا ت که در عهدسلطا ن حسین نبیر ه امیر تیمور گور کان مر حو م بغایت متانت و استحکا م از حجر و آجر بنیاد گشته و تا این وقت بر پا و استوار بود ،ازپیشگاه حضور اقدس شر ف صد و ر یافته از صد مۀ بارو ت پست شد که دروقت محاصر ه و محار به، پناهگاه خصم نبود ه از آنجا در حصار هرا ت راه نیابد . » (۲۹)

با این حا ل سرنو شت اد ب وفر هنگ رابعد از امیر شیر علی خان تا مرگ عبدالر حما ن به نیکی میدانیم و از محدو د ۀ این گفتار بیرو ن است و در ساحۀ ادب سدۀ چهارده قرار دارد . این بررسی براوضا ع اجتماعی واد بی سد ۀ (سیزده) به اجمال صورت پذیرفته است و میتوان با امکا نات ومجال دیگر ، به تدقیق و جست و جوی بیشتر همت گماشت و به دقایق وحقایق دیگر دست یافت .

اشارات وتوضیحات

۱ـتاریخ ادبیا ت افغا نستا ن ـ قسمت پنجم ، نوشته شا د روا ن میر غلام محمد غبار . کابل ، ۱۳۳۰. ،ص ۳۳۱

۲ـنگرشی بر مقد مات تاریـخ‌ادبیا ت معا صر در ی افغانستان، پویا فاریابی .مجلهٔهنر، شماره‌چار،سال سوم، ۱۳۵۹،ص ۴۸.

۳ـاز بیانیه اصلی ایراد شـده‌توسط پرو فیسر م.ن. عثما نوف، در سمپو زیم «دایرة المـعا ر ف‌ادبیا ت فارسی » ، منعقد ه مسکو، ۱۸ـ۲۱ اپریل ، ۱۹۸۳.

٤ـتیمور شا ه درا نی ، تالیف‌عزیز الدین وکیلی فو فلزایی،ج‌ا ، ص‌ص۵۸ـ۵۹.

۵ـبرای آشنا یی با تعداد دیگرازین سخنورا ن میتوا ن به کتاب تیمور شـاه درانی (ج‌یك،ص ۸۱)مراجعه نمود .

٦ـتیمور شا ه درا نی ، جلددوم،ص‌ص ٤٦٦ـ٤٦٩.

۷ـدرة الزمان ، ص‌ص ۱۱ـ۱۲

۸ـتیمور شاه درانی ، جلد دوم،ص٤۷.

۹ـهمان کتا ب ، ص‌ص ٤۷۰ـ٤۷۱.

۱۰ـ درة الزمان ،ص‌ص ۱۲٦ـ۱۳۰.

۱۱ـ همان کتا ب ، ص‌ص۱۸۲ـ۱۸۳.

۱۲ـبرای معلوما ت بیشتـــــر تاریخی درین مورد ، به جلد او ل سراج التواریخ تالیف فیض محمدکاتب مراجعه شود .

۱۳ـ سراج التوار یخ ، جلد اول،ص ۱۸۲.

۱٤ـفهر ست نسخه های‌فارسی،از احمد منزو ی ، جلد سوم ،ص ۲۳۷ ،تهران ، ۱۳۵۰.

۱۵ـضمیمهٔ کتلاك نسخه ها ی‌خطی در برتش موزیم ، ص ۲۲٦، لندن ، ۱۸۹۵.

۱٦ـ فهر ست نسخه های‌فارسی ج.م. مردت او نز ، ۱۸۹۵ـ۱۹٦٦، لندن .

۱۷ـمقد مه واقعا ت شاه شجا ع به قلم احمد علی کهزاد ، ص الف.

۱۸ـبررسی نثر در ی‌در شصت‌سا ل پسین سد ه نزدهم، پو یـا فاریابی ، مجله هنر ، شماره های‌چار و پنج ، سال دو م ،۱۳۵۵.

۱۹ـاین مجموعهٔ کو چك مد تی‌مورد استفاد ه نگار نده قرارداشته است .

۲۰ـتاریخ ادبیا ت افغا نستان ،محمد حیدر ژوبل، کابل ،۱۳۳٦،ص ۱٤.

۲۱ـمقد مه جنگنا مه ، از احمدعلی کهزاد ، ص‌ص ۱ـ۵.

۲۲ـاکبر نا مه چا پ انجمـــن‌تاریخ دیده شود .

۲۳ـجنگنا مه نسخه خطی منظوم... میرغلام محمدغبار ،مجله آریانا، شماره یازده. سال ششم ، ۱۳۲۷

۲٤ـ تاریخ ادبیات افغا نستان،ژوبل ، ص‌ص ۱٤۵ـ۱٤٦.

۲۵ـدو رو ایت از یك حما سه،نوشته خانم سارا ، مجله آریانا ، شماره یازده. سال ششم ، ۱۳۲۷

۲٦ـجنبش جنگنا مه سرا یی درشعر در ی سده نزد هم افغانستان دکتور اسد الله حبیب . مجلـــــه‌خراسا ن ، شمار ه اول ، سا ل‌دوم، ۱۳٦۰.

۲۷ـگلشن امار ت ، مقد مـــه‌احمد علی کهزاد .

۲۸ـ بررسی نثردری در شصت‌سال پسین سده نزدهم ،بخش‌سوم. مجله هنر ، شماره او ل ، سا ل‌سوم ، ثور ۱۳۵۹.

۲۹ـسرا ج التواریخ ، جلدسوم۱۳۳۳، ص ٤۲۱.

نمادهایی از ادب
سدهٔ سیزده

سرخط های این پخش

- سخنی از ادب زمین داور
- زن در عرصهٔ ادب سده سیزده
- چگونه گی شعر در سالها ی اخیر عهد تیمور
- حلقه وصل شعر افغانستان و آسیای میانه
- توجه به نظیره گویی و اقتفای پیشینیان
- آمیزهٔ مفاهیم صوفیانه در شعر
- سرایشگر غزلها ی رنگین
- غزلسرای بلخ در خاستگاه رودکی
- مساله بازگشت ادبی در شعر افغانستان
- انعکاس بیشتر وارسته گی
وصوفی منشی در شعر
- رواج شعر سرایی میان درباریان
- شکوفایی شعر در ادبستان قندهار
- بازتاب زمینه های دیگر در سخن
شاعر سالها ی پسین سده سیزده

سخنی ازادب درزمین‌داور

زمین داور ، در تاریخ‌وطن ماودرگذشته های دور تر آن ، نا می‌بلند آواز ه دارد و حدود سی سال‌پیش‌از امروز در چو کا ت تشکیـــل کشور ، یك علاقه دار ی در جه‌اول‌در ولسوا لی موسی قلعه باوسعتی کمتر ، بدین نا م یعنی « زمین‌داور»وجود داشت که از طر ف شرق به دهراودو از جانب غرب به موسی‌قلعه و ازسو ی شمال به علاقـــه بغنی بغرا واز ناحیه جنو ب‌بـــه‌هیر مند پیوسته بود (۱).اما امروز در تشکیلات ملکیه وطن ما کدا م‌واحد ادار ی بزرگ یا کوچك به نام زمین داور و جود ندارد وسا حاتی که در گذ شته به این نام‌یاد می شد در تشکیل سالها ی اخیر، به ولسوا لی ها و علاقه دار ی‌های جدید التشکیل منسو ب و منقسم‌گردید و گو بابخش اسا سی زمین داور فعلا به علاقه داری کجکی درولایت هیر مند واقع میباشد .

در آبیار ی ارا ضی زراعتی‌زمین‌داور ، از چشمه سارا ن خودمنطقه وعمد تا از رود خانهٔ هیر مند که‌ازآنجا میگذرد ، استفاد ه شا یا ن صور ت میگیرد ومرد م آنجا حداکثر به دهقانی و مالدار ی‌اشتغال دارند .

زمین داور باو صف آوازه مند ی‌در تاریخ کشور ، از نظر شعر و ادب زیاد قابل توجه نیست، یعنی‌نویسنده گا ن و شاعرا ن معرو فی از آنجا برنخاسته اند .

با این حال اگر جست و جوهاوپویش ها ی وسیعتر درین زمینه صور ت بگیرد ، از کنج و کنا ردهکده های آنجا آثار ی به دست خواهدآمد که موجب آشنا یی بـاچند تن از چهر ه های ادبی، هرچند شهر ت فراوا نی نداشته باشند ،گردد و بدین صور ت بر گی دیگر بر اورا ق زرین ادبیا ت ما، این‌دایرةالمعار ف عظیم اد ب بشری افزوده آید .

یکی از گوینده گا ن دری زبان،در او اخرسدۀ (دوازده) و اوایل سدۀ (سیزده)اسلا مـــی کـــهخانواده اش در زمین داور میزیست وآثار او از دستبرد حوادث مصون‌مانده واخیرا به دسترس اهل‌ادب قرار گر فته است، محمد علـــیمتخلص به « شرر» میباشد که تا کنو ن زیادشناخته نیست .

از احوا ل محمد نصیر پدر محمدعلی شرر اطلاع بیشتر ی دردست نیست ، اما اینقد ر معلو م است‌که خانواد ه او اهل سوادومعرفت بوده‌اند وازین سبب او به تربیت‌وتعلیم فر زندا ن خود واز جمله (شرر) اهتمام بلیغ به خرچ داد ه‌است .

محمدنصیر که در او ایل عهدسدو زایی ها بسر می بردودر آن هنگا م شهر قند هار جمع و جوش‌بیشتر داشت ، زمین داور راترك گفت و با خانواده اش متمکن شهرقندهار گردید . در شهر قند هار کوچه یی و جود دارد که به‌نا م«ملاطا هر » معرو ف است . ایـن کوچه در ناحیه اول شهر قند هاروقوع دارد و آن ملا طا هر که‌کوچه به نام‌اوست فرزند محمد اسماعیل‌وبرادر زاد ۀ شرر میباشد و محمد اسماعیل مدتی درین شهر درسمت‌استیفا ی شهزاد ه همایون بوده است .

شیخ محمد طاهر عالم جلیل ودانشمند معرو ف معاصر که تاچند سال پیش حیا ت داشت ، نیز ازاحفاد دود مان شرر است کـــه پدر ش مدتی امین نظام بود .

شیخ طاهر مباد ی علو م رانزدفضلای قند هار آمو خت‌و بعد به ایرا ن رفت و در شهر مشهد درصف شاگردا ن مرحو م ادیـــب نیشاپور ی قرار گر فت که مرحوم‌بدیع الز مان فروز انفر دانشمند معرو ف ، نیز در آن حلقۀ درس‌می‌نشست واز همدر سا ن شیخ بود. شیخ به‌سال ۱۳۱۰ شمسی به‌قندهارمراجعت کرد و در آن شهر اکثراز فضلا و رو شنفکرا ن عصر ازمحضراوکسب فیض می نمودند و به‌سال ۱۳۳۰ نسبت مریضی در کابل‌تحت‌معالجه قرار گر فت و لی نسبـت زیادت سن کاملا صحت یا ب نگردید(۲) و سال ها ی اخیر عمر راگاهی در قندهار و گاهی در هرات بسررسانید .

مجمو عه یی از اشعا ر شررنزدمایل هرو ی موجود است که به‌قول خود او از نسخۀ متعلق به طالـــب‌ارز گانی ثم‌قند هـــا ر ی‌استنساخ شده است . این مجمو عه حدو د(هشتصد) بیت دارد که شا مل چار قصید ه ، یك تر جیع بند ،یك مخمس و تعداد ی غزل‌وابیا ت متفر ق دیگر میباشد .

شرر در او اخر سدۀ (دوازده)واوایل سدۀ (سیزده) زنده گی میکرد که بدین حسا ب میتوا ن‌اوراهم در ردیف شاعرا ن ســد ۀ (دوازده) به شمار آورد و هم ازگوینده گا ن سدۀ (سیزده)محسوب داشت .

با مرور ی کو تا ه در اشعا ر«شرر» به خوبی میتوا ن درك نمود که سرود ه های او تما مایکدست‌نیست مگر در لابلا ی آنها پار چه هایی را میشود به دست آورد که‌ازمحتوا ی روشن و دل انگیز بـــر خور دار ی داشته باشند . وابیا ت‌شکو فا و شفا ف نیز در خلا ل گفته هایش کم نیست . یکی ازمزایا ی سروده های شرر این است که در لابلا ی آنها ، نکا ت‌تاریخی‌را میتوا ن به مشاهده گر فت، مثل تاریخ و فا ت بزرگا ن ومدا یـــح‌رجا ل عهد و صاحب اختیارا ن و مانند اینها ، واین از حسن اتفا ق‌است که دیوا ن این شاعر از میان نرفته و ما میتوانیم امروزبرشهایی‌ا زمسایل ادبی و اجتماعی روزگار اورا از میا ن گفته هایش در ك‌نماییم .

او دریکی از قصاید خود ، ا زگروهی از مردم زما ن خویش بـــه شکایت می نشیند واز پیشا مدآنان‌گله هاسر می دهد وحتـــا به تند ی سخن میگوید کـــه دلچسپ اســـت‌ومارا به گو شه هایی از رابطـــه های اجتماعی مرد م آن عهد آشنامی سازد. این قصید ه بدینگو نه‌به آغاز می آید .

دار م ز با ن پر کله و چشم‌اشکبار
از دست‌این جماعت واز خلق این دیا ر

تا اینکه در مذمت آنان گوید :

هریك مساو ی دو سگ‌میخورندنا ن
هر یـــك‌برابر دوسه خر میبر ند بـــار

بر قصد خو ن بیگنها نچون کمان به تیر
پیرو جوان‌شا ن شده با هم رفیق و یا ر

اولاد شا ن خور ند شرا ب ودهند ...
دارنداین معامله ز اجداد یاد گـــار

اگر سخن شرر در مورداستفاده‌از شرا ب در آن هنگا م ودر آ ن موضع بر حسب تعریض نبا شـداین نکته جالب است که در آ ن روز گار نسبتا تاریك ودر چنـان‌محلی که دور از شهر و مدنیـت بوده ، خورد ن شرا ب بین‌جوانان‌رواج داشته است .

شرر در قصید ه دیگر ی از نـااهلان و اشرار زمین داور به نایب السلطنه قند هار شهزاده‌هما یون‌شکایت می برد واعمال آنان رانکو-هش میکند و در بیتی از همـــن‌قصیدهٔ، زمین داوری بودن اومسجل میشود واین قصید ه (چهل‌وچار) بیت دارد .

طالع مدد نکرد که یابم نشان‌ونام
بختـــم‌نگشت یار که جویم طریق ننگ

نالم چو عندلیب که باوسعت‌جهان
داور زمیـــن‌به من چو قفس گشته است تنگ

وبالاخر ه در شکایت از عده یی‌از نااهلان گوید :

کسب‌و کمال شان همه دزدی‌ورهزنی
رزق خلال‌شان همه دایم شرا ب و بنگ

کردند ملك غار ت و بر قتل‌مالکش
شمشیر تیز وخنجر خونریز شا ن به چنگـ

چون ما ل و ملك خلق گرفتنددر عوض
بر صاحبش‌دریغ نکردند چو ب و سنگـ

قومی چنین ستمگر و، داریـــم‌حاکمی
باشیر هم چورو به و با موش چو ن بلنگـ

ودر پایا ن از شهزاد ه همایون‌بدینگو نه استمداد می جوید :

ای شا هزاد ه چو ن به توحق‌داده مملکت
تعمیر دین‌ودل کن و تحصیل نا م و ننگـ

غافل مشو ز گوشه نشینـان بینوا
مایـل مشو به نغمه سرایا ن شوخ وشنگ

یکی ا زقصاید او شرر دروصف رحمت الله خان ، پسر ارشد فتح الله خان است که (بیست و هفت) بیت دارد و نسبتا پخته و غرا می باشد . او درین قصید ه از رحمت الله خان تمنا نموده که به وی توجه نماید و نیز تاریخ فوت فتح الله خان سدوزا یی ملقب به و فادار خان را در (سیزده) بیت سروده کـــه تاریخ آن ازین بیت به دست می آید .

سال فوتش جستم از پیرخرد گفتا که کند
«جان و دل خان و فادار ا زجهان بیو فا »
۱۲۰۳ ق

محمد اسماعیل پدر ملا طا هر ، بدانگو نه که گفته آمد ، براد ر شرر بود ومدتی مستو فی شاهزاده نمایو ن در قند هار . اسماعیل به سا ل چهل و هفت حیا ت تـر ک زندگی گفت و شرر شعر ی د ر مر ثیت اوساخت که (یازده)بیت دارد و تاریخ فوت او ازین بیت به دست می آید .

زپیر عقل چو تاریخ فوت اوجستم
« اجـل فگندز پا سرو قد ر عنا یش »
-۱۱۹۹-

از نمود های دیگر شعر ،مخمسی بر غزل اسیر ی در دیوا ن شرر به نظر میرسد و یك مثنو ی به نا م«خوا ب و خیال » بر وز ن یوسف وزلیخای جا می در (یکصدو هفتاد)بیت .

مثنو ی دیگر ی به نام « قضا وقدر » در دیوا ن او و جود دارد که (یکصدو چهل) بیت است و دوبیت ذیل در تعریف (خر) از آ ن مثنوی است :

تندرو چو ن سمند چرخ برین بار بر دار همچو گاو ز میـــن
به جهان درد راز گو شی طـا ق دم او به زریش اهل نفـا ق

به نظر نگار نده ، شرر د رقصید ه و مثنو ی موفقتر از غز ل است و میتواند آرمان ها و تمنیا ت خود را و درد های دل خود رادرین

دونوع شعر بهتر و آسانترافاده نماید و نا ملایمات روز گار خود را بیان کند ، چنانکه نمونه های آنرا به اختصار از نظر گذراندیم .و اما در غزل های او آن شور وحالی راکه مردم ازین نوع سخن تقاضا دارند دیده نمیشود .

مایل هروی مینویسد :

«شرر گویا از پیش کسوتانی چون حافظ شیرازی در قلمرو شعر خود مدد میجویدو پیروی برخی از غزلیات اورا به عهده میگیرد . استقبال شاعری ازشاعر پیشین یا معاصر سنت قدیمی سخنوران است واین کاریا بر سبیل طبع آزمایی بوده ویا موضع گیری از لحاظ وزن و قافیه در انواع اشعار وهر چه باشد قدرت شاعر را با مضمون آفرینی او میرسانند ...» (۳)

نمونه های مختصری از غزلهای شرر را بخوانیم :

تاباد چنین بادا

ابر آمد و گریان شد، تا بادچنین بادا
گل خرم وخندان شد تا باد چنین بادا

آن پادشهٔ خوبان ، ملکش همه در فرمان
چون مهردر خشان شد ، تا باد چنین بادا

جان از پی جانان شد، دلکشور ویران شد
عشق آمد وسلطان شد ، تا باد چنین بادا

یاقوت لبش گفتم قوت دلما باشد
خندید ودرافشان شد ، تاباد چنین بادا

این غزل به استقبال غزلی سروده شده که مطلعش چنین است:

معشوقه به سامان شد تابادا چنین بادا
کفرش همه ایمان شد ، تا باد چنین بادا

شمع مزار

در ین حدیقه که آن سرو گلعذارم نیست
چو عندلیب بجز ناله های زارم نیست

گل و مل و چمن و باغ ونغمهٔ بلبل
چه سود ازینکه همه هست ولیك یارم نیست

بیاد عار ضش از سبز ه یی نمی‌گذرم
که ز اشك ، لاله ستا ن دا من‌وکنار م نیست
رقیب گفت مکن اختیار ، عشق ورا
دریغ‌ودردکه عشقش به اختیار م‌نیست
جهان ز نا له من پر نوا ست‌لیك‌چه‌سود
که گوش یار سو ی ناله های‌زارم‌نیست
چنا ن‌زتربتم آتش براید از عشقت
کــه‌احتیا ج به شمع سر مزارم‌نیست

موسم گل

بهار آمد وو قت نوا ی‌بلبل‌شد
شکو فه‌چشم‌تو روشن که موسم گل شـــد
غزال دیده که جو یای سبزهٔخط بود
اسیر دا م‌دلاویز زلف سنبل شـــد
رسد به کعبه مقصود خویش ا زسر صدق
کسی که را هرو جاد ه توکــل‌شـــد

بوی‌وفا

افرو خته است هر که زمهرت‌چراغ دل
چو ن لالــه‌نیست جز گل داغش به با غ د ل
ما را چه احتیا ج به جام وبه‌باده است
خون‌جگر همیشه خورم از ایــاغ د ل
طی شد بهار عمر و ز گلها ی‌باغ دهر
بوی و فا نخورد شرربر د ما غ‌دل

وفا

هزار تیر به جانم زد ی ودورنگشتم
هزار تیغ‌کشیدی بفر ق و پا نکشیـــدم
من آن زمان که به زلف کـــج‌تو عهد ببستم
زهر چه‌غیرخیا ل تو بود از آن ببر یـــدم

بیاکه رخت سکو ن و قرارباتوفگند م
بیا که‌جامه صبر وشکیب بیتو در ید م
به رهنمونی عشق تو تا که ره‌نسپردم
ز وادی‌تگذشتم ، به منز لی نرسیـــــدم

در پی اهل حال

دلم زمدرسه و قیل و قـا ل‌کشته ملول
روم به‌صو معه‌کانجا ست اهل حا لی چنـــد

رفتن

رفتی چنانکه جا ن زتن زاربی‌خبر
عمر عز یزهمچو تو عاجل نمیـــرو د (٤)

اشا رات و پا نوشت ها

١ـقا موس جغرافیا یی‌افغانستان‌جلد دوم ، نشر کرده ادار ۀ دایرة المعار ف ، ١٣٣٦،ص٢٧٣

٢ـدکند هار مشا هیر ، نو شتۀولی زلمی ، ١٣٣٩، ص ٢٨٧

٣ـ سرود گری از زمین داور ،نوشتۀ مایل هروی ،مجله خراسان، شما ۀ سو م ، سال سو م ،١٣٦٢،ص ٧٥

٤ـدر تهیه این‌نوشته دیوا ن‌خطی‌شرر متعلق به مایل هرو ی‌از همه بیشتر مورد استفاد ه بوده وتمامت‌اشعا ر آورده شده در اینجا بـــی واسطه از آن دیوا ن انتخـــا ب‌گردید ه اند .

زن، درعرصهٔادب سدهٔسیزده

جریدهٔ نسیم سحر عایشه را ازاین جهت که دیوانش به چاپ رسیده وشرح حالش روشن است از خوش بخت ترین شاعران وطن می شمارد (۱)

این گفته را تا حدی میتوان قابل پذیرش به حساب آورد، خاصتا باتوجه به شرایط آنروزافغانستان که سخت تاریک بودو جانگزای.

بلی، با محدودیت های وسایل طبع و نشر آنروزگاران و سخت گیری های بیحد و حساب خدمتگزاران وقت، چاپ دیوان یک شاعر را میتوان برای او یک خوشبختی دانست.

پاره یی از مطالب مربوط به زنده گی عایشه به صراحت در اشعارش انعکاس یافته است که تمام گزارشگران احوال او ازآن سود جسته و یا یکی از دیگری آنرا به نقل گرفته اند.

اما گفتنی های بسیاری راجع به مسایل خصوصی حیات و رابطه اجتماعی واندیشه وانگیزه ها ومحرکات ونفسانیات او هنوز قابل جستجو و معلومات است که مقداری از آنها در لابلای اشعارش نهفته اند و باید آنها راپیداکرد وتوضیح نمود و بدین ترتیب تاریکی های زنده گی اورا روشن تر گردانید.

عایشه که نام و تخلص او هردویکیست، دختر یعقوب علیخان بن عبدالرحمان خان توپچی باشی بودوگو یا منصب توپچی باشیگری از طرف امرای وقت به این خانواده اختصاص داده شده بوده است.

او خود درین مورد گوید:

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب
بنت یعقوب علی، والدهٔ فیض طلب
قوم بارکزیی و شاعرهٔ ملک و جود
عهد سلطان زمان، بحر عطا شاه محمود
پشت در پشت خطاب آمده مارا منصب
توپچی باشی، همه بودند ذوی الجاه و حسب

تاریخ و فات‌عا یشه را(۱۲۳۵)ق.نوشته اند ولی در بارهٔ تاریـــخ تولد اونظر ی و جود ندارد وخودنیز در اشعار ش‌اشار تی بدا ن نکرده است .اما میتوا ن به قراین،سا ل تولد اورا به صور ت تخمین نزدیك به یقین تعیین نمود .

فیض طلب پسر عایشه بــــه‌سا ل ۱۲۲۷ق . در حالیکه بیست‌و پنج سال داشت کشته شد که خودشاعر آنرا چنین بیان میکند :

بدی خانه سا ل او بیست وپنج
که چون‌برق کرد رخش عمر ش گــذ ر
زهجر ت بد الف ودو صد بیست‌و هفت
چو زدغو طه د رمو ج خو ن بی خبــر

پس اگر عا یشه در هجده‌سالگی‌که سن مناسب و معمول بـــرا ی ازدوا ج است ، وصلت کرده باشد،درسا ل ۱۲۲۷ق یعنی موقع کشته شد ن پسرش (چهل وسه) ساله‌بوده است که بدین ترتیب تاریخ تولد او به (۱۱۸٤ق) برابر میشود.(۱۲۲۷ مساو ی ٤۳ جمع ۱۱۸٤).

گر چه تاریخ و فا ت عایشه د ر۱۲۳۵ یعنی هشت سا ل پس ا ز حادثه قتل پسرش دانسته شده که‌درین صور ت او باید در پنجا ه ویکمین سال عمر ، چشم‌از جهان‌پوشید ه باشد .اما این شعرپیر ی وناتوا نی بیشتر اورانشا ن میدهدکه با قدر ی احتیا ط میتوا ن‌تاریخ ۱۱۸٤ را تا.۱۱۸ و حتا ۱۱۷۵ به‌عقب برد .

موی سپید و روی سیا هــم‌چه فایده
سر تاقد م غریق‌گناهم چه فا یـــده
عمر عزیز خویش عبث کرده‌ام‌تلف
من بعد ازین ندا مت و آهم چه فایـــد ه
عهد شبا ب چو ن بسر آمددرانتظار
هنگا م پیر ی‌حشمت و جاهم چه فا یــــد ه

اکثر گزار شگر ان احوا ل‌عایشه‌نوشته اند که او بدر بار تیمور تقر ب داشت و هموار ه از صلات‌او مستفید میگشت و بیست‌ساله بود که به گفتن شعر آغاز کرددواولین شعرش این بود .

شفق را لاله گو ن دیدم نمازشام در گردون
مگر خور شیدرا کشته که دارد دامن پر خو ن

باید یاد آوری نمود که عایشه‌در روز گار تیمور شاه در خورد سالی و نو جوانی بسر می برد وهنوز در شعر بدان پایه از پختگی نرسیده بود که به حیث یك‌شاعرورزیده و شناخته شده به دربا ر تیمور شاه راه یابد و مورد تفقدقرار گیرد .

بنابر این بار د این نظر یه‌میتوا ن گفت که او در نخستین سالها ی شعر گو یی خود، سا ل‌های انجا مین زنده گی تیمو ر را مشاهده میکرد و بسیار امکـــان‌دارد که از لحا ظ اینکه پدرو پدر کلان اوتوپچی باشی‌بوده اندخانواده‌اش بااحترام میز یسته واین دختر جوا ن و شاعر تازه کار را تیمو رمی شناخته و مورد نوازش قرار می داده است .

شعر « شفق لاله گون » را نیزنمیتوا ن اولین شعر عایشه بـــه حسا ب آورد . در دیوا ن عایشه‌نیز اشعار ی به نظر نمیرسد که ذکر تیمور بدان رفته باشد و یـــادلالت بر نزدیکی شاعر به در بار اورا بنماید .

دوران پختگی و کمال عایشه درشعر سرایی باروز گار فرمانروا یی شاه محمود مصاد ف است واین‌امربار ها در اشعا ر اوباز تاب یافته است . شاه محمود در اشعار عایشه‌گاهی مورد ستایش قرار میگیرد و زمانی طر ف انتقاد واقع میشو د .انتقاد اوبر محمود اکثر بعد ازکشته شد ن پسرش فیض طلب میباشد .مثلا این شعر که شا مل انتقاد اتی‌از کار ها و رو یهٔ محمود است .

شاه محمود که وصفش بـــه‌زبان ناید راست
حیف کزمملکت خویش بسی بی خبر است
مال دنیا به خـرا ن داد ن‌ونعمت به سگان
قو ت ار با ب‌خردجمله زخو ن جگر اســت (۲)
سفله پرور شده سلطان‌چکنم‌واویلا
خورد ن‌مردم ابله همه‌شیروشکر ا ست
داد از دست شه وواى زبی‌غوری او
خنجرکبربه هر سگ صفتا ن در کمراست

کرکس و زاغ و زغن کرده به گلشن ماوا
عندلیبان همه سر گشته و بی بال و پر است
مادر فیض طلب سوخته در نار فراق
کشور روی زمین در نظرش چون سقر است
باخت در خدمت شه گوهر بحر دل خویش
پرسشی نیست که حالش به چسان در گذر است

این شعر مفصل است و مطالب انتقاد آمیز راجع به شاه محمود، کار ها و کار داران او در آن به نظر میرسد که نسبت ضعف افاده وسستی بیان گوینده همهٔ آن نقل نشد. شاعر، کار داران و اطرافیان محمود را مردمان اهل وغیر مستحق میداند، حتی آنان را به صفت های زشت سفله و خروسگ یاد میکند و عقیده دارد که اشخاص لایق و شایسته همه خانه نشین و محروم میباشند.

از بیت هفتم شعر فوق چنان برمی آید که او انتظارات و توقعاتی از شاه محمود نسبت کشته شدن پسرش داشته که بر آورده نشده و این امر سبب دل آزرده گی و درنتیجه انتقاد و اعتراض اوگردیده است.

شعر ذیل نیز در بد گویی ازمحمود است که در آن اورا به صفات ظالم، بیداد گر و سفله پرور یاد میکند:

دست ظلمش داغ کرده سینه ام
تیغ بیدادش دلم را پاره پار
خانه ها شد خانه گک درعصر او
خاصه من گشتم فقیر و خاکسار
سفله پرور شد نمیدانم چرا
خسرو کشورستان نامدار
عدل وانصاف و مروت شد بباد
حق و باطل را نپرسد شهریار
ازوی این بی اعتدالی درجهان
ثبت دفتر ها بماند یادگار
بنده از بی غوری محمودشاه
رنج ومحنت ها کشیدم بیشمار

در جا ی دیگر این شعر میگوید که شاه جها ن (شاید منظور ش تیمو ر ا ست پاد شــاه زمــان) دستخطی به او داده ولی ازین دست خط چیز ی حاصل نشد واورا بی اعتبا ر کرد و اگر آنرابه گور هم ببرد به کارش نمی آید .گو یا این حکم که حاوی یك‌اندازه پول واحتمالا ده هزار رو پیه بوده(کلمه ده هزار در شعر ذ کــر شده) از طر ف محمود .مورد توجه‌قرار نگر فته و اجرا نشــده است .

مهمترین حادثه در زند ه‌گــی‌عایشه

بدو ن شك مهمترین حاد ثــه‌در زنده گی عایشه کشته شد ن فیض طلب پسر جوا ن اوست .او توپچی باشی و میر آتش سپاه شاه محمود بود که به معیت وزیــرفتح خا ن د ر جنگ کشــمیر اشترا ك داشت ودر آ ن جنگــ‌گشته شد . قتل این جوا ن که‌در آن هنگا م بیست‌و پنج ساله بود(۱۲۲۷ق) در رو حیه عایشه تاثیر شدید ی وارد کرد و سیر تفکــراو را به کلی تغییر داد . باتا مـل در دیوا ن عایشه این مطلب را می‌توا ن در یافت که زندگی این شاعر از دو بخش یادو دور ه ساخته می‌شود ، یکی قبل از مرگ فر زندش که با خو شی ها و شاد ی ها وآزاد گی ها و در عین حا ل‌باشکوه وشکایت از مقاما ت و قت همــراه‌است و دیگر بعد از آن که با غـم واندوه و سوز و گدا ز آمیختــــه‌میبا شد و ضمنا انتقاد از قـدر ت عهد را در بر دارد .

سا ل ۱۲۲۷ق. مرز این دو حداست . اشعا ر عایشه در دو ر ه‌اول بیانگر عشق و خو شی وامیدبه‌زنده گی است ،و لی گفتا ر دور ۀ دوم سراسر با ناله و فریادوشکایت‌وانتقاد ملاز مه دارد . این نکته در کمیت و حتی کیفیت اشعار او اثردارد که دور ۀ او ل زندگیش مدت دراز ی را در بر میگیرد و عمر دورۀدو م آن از هشت سا ل بیشتــر نیست . غزل زیرین نشا ن دهنده‌روز های خوش ز نده گی شاعــر است :

از برا ی بت جها ن افــرو ز — مرغ دل را بز ن به سیخ کبا ب
نوش ، از دست سا قی گلر خ — جام چو ن آفتا ب ، پر می ناب
ای پر ی پیکر خجسته خصا ل — سوی ما هم نگر ز بهر صوا ب

خانه دهر را ثباتی نیست چون حبابی که هست برسر آب
پنجروزی به دهر خرم باش رفتگان باز، کی دهند جواب

ویا :

یك نصیحت بشنو از پیرخرد مند ایجوان
فضل گل بی‌باده بودن کار نادانی بود
ساقیا بر خیز و در ده بادهٔ چون ارغوان
مغتنم دان عیش را آخر جهان فانی بود

نمود هایی از اشعار دورهٔ دوم زندگی او که همه در ماتم فرزندش سروده شده و با سوز ودرد آمیزه یافته است :

ایدریغا نور چشم خویشتن را باختم
تاج عزت مخزن در عدن را باختم
سرو قامت ، گلرخ شکرلب عذب اللسان
شمع بزم وبلبل شیرین سخن را باختم
نور چشم و قوت دل، راحت روح و روان
یوسف ثانی ، غزال سیمتن را باختم
هم چو مرغ نیم بسمل می تپم در خون دل
صفدر میدان امیر صف شکن را باختم

* * *

گلعذاری ، گلرخی ، گلچهرهٔ گل پیرهن
ای عزیزان یوسف زرین کمر را باختم
میر آتشخانهٔ محمود شاه نامدار
چون کنم واحسرتا، شیرین پسر را باختم
سوختم در نار هجران،ساختم در موج غم
راحت روح وروان ، نور بصر را باختم
دور دارد برسرم گردون چوسنگ آسیا
مونس جان ، همدم شام وسحر را باختم

در بیتی از شعر دیگر که آنهم ردیف «باختم» دارد گوید :

سخت دلتنگم نمردم از فراق یك پسر
ماه ذیحج ،تحفهٔ شهر رجب را باختم

از ین بیت برمی آید که او لاعایشه همین یك پسر را داشته و دیگر اینکه این پسر در ماه رجب تولد یافته و در ماه ذی حجهٔ سال

۱۲۲۷ ق کشته شده است . اما بیت ذیل فقدا ن دختر ی از اورا نیز بیا ن میدارد :

هجر پسر و فرا ق دختر دارند مرا خرا ب و ابتر

در بیت دیگر ، عایشه خطا ب به پسرش آرزو میکند که ایکاش قبلا مثل پدر او می مرد تا این مصیبت را به چشم نمید ید و بدین ترتیب روشن میشود که او قبل از پسرودختر ، شو هر خود رانیز ازدست داد ه بود ه است :

چون کنم واحسر تا افسو س وارمان و دریغ
کاشکی پیش ازتور فتی ،مادر ت همچو ن پد ر

در قطعۀ ذیل باز هم بابعضی ازاوصا ف فیض طلب آشنا یی به دست می آید و درد و سوز مادرش که رساتر بیان شد ه بیشتر احساس میشود :

سینه اش پر ز نور عر فا ن بود
صاحب علم و حلم و عقل و اد ب
طو طی طبع او چو خوشخوا ن شد
شاهباز اجل شد ش ز عقب
برزنخل حیا ت خویش نخورد
رفت وقت نشا ط و عیش و طر ب
برسر مادر ش ز قهر خدا
سنگ از آسما ن فتاد ه عجب
کوه نور م ز کف بشد ایوای
روز م از گردش فلك شده شب
ساغر م پر ز آ ب حیوا ن بود
ریخت از دست ، نا رسید ه به لب

بیت او ل ، اورا صا حب معر فت و علم واد ب به مقتضا ی آن روز نشا ن میدهد و بیت سو م بیانگر این است که او قبل از ینکه به مراد برسد ، یعنی ازدوا ج کند، کشته شده است .با اینکه شوهر ودختر عایشه ، قبل از پسر ش از دست اورفته اند ، مع الوصف هیچگو نه یاد آور ی و اظهار تاثر ی از آن جهت در اشعار ش

به‌نظر نمیرسد .اما مرگ فیض‌طلب‌چنا ن در او اثر بخشید ه است‌که بیدریغ فریاد میکشد و سوز درون‌خودرا در قالب سخنا ن آتشین وسوز نا ك ظاهر میسازد . اگرمجال‌دقت بیشتر در ابیا ت زیرین میسر باشد ، فر یاد های جانگدازشاعر هنوز هم از ورا ی الفا ظ آن بگوش میر سد و سوز نده گی آن‌احساس میشود .

آسما ن دور و زمین سخت‌چگویم یار ب
که چها برسرم آمد زغم فیض طلب
آسیاوش بسر م چر خ فلك‌میگردد
روز روشن‌شده اند ر نظر م تیره چو شب

* * *

مادر بیو فا ی فیض طلب — چو ن نمرد ی برای فیض طلب

* * *

شهبا ز فر شته خو ی مادر — یکبار بیا به سو ی مادر
ای سرو ر یاض کا مرا نی — گلدسته مشکبوی مادر
ای یوسف ثانی زما نه — سر تابقد م نکو ی ماد ر

* * *

شهید اکبر ما در کجا یی — بیا بنگر مرا در بینوا یی
بدام هجر افتاد م شب ورو ز — دریغا داد از دست جدا یی

* * *

تا آنجا که معلوم است کمتر شاعر ی از جنس زن و حتا ازمردان چه از نظر کمیت و چه از لحاظ‌کیفیت ، اینگو نه اشعار جانگدا ز در رثای فر زند خود گفته است .فی الواقع حادثهٔ کشته شدن فیض طلب بود که تو فانی در نهادعایشه بو جود آورد و باعث ایجاد این ترانه های غم انگیز گردیدواورادر شعر دیرینه گی بخشید .

دیوان عایشه

دیوا ن عایشه به تاریخ پنجم‌ماه‌رمضا ن ۱۳۰۵ هجر ی قمر ی ،در مطبعه سر کار ی دارالسلطنه کابل، به اهتمام منشی عبدالر زا ق‌بیگ، از طبع بیرو ن شده است(۳) این‌دیوا ن باقطع بیست‌وچار درشانزده دارای (سه‌صدو هشتاد) صفحه‌می‌باشد که (بیست‌و هشت) صفحه

آن را قصا ید و (سه صدو پنجاه‌ودو) صفحهٔآنرا غز لیا ت وانوا ع دیگر شعر او و مقد مه و تقریـــظاحتوا میکند . هر صفحه این‌دیوا ن حد اکثر (چهارده) بیت دارد ومجمو ع اشعار او از (پنجهزار) بیت بیشتر میشود .

مهتمم دیوا ن (منشی‌عبدالرزاق بیگ) در آخر کتا ب زیر عنوا ن «خاتمة الطبع» به جا ی مقد مـــــه‌چنین مینویسد .

«... این کتاب لا جواب از کـلاشاعر ۀ جادو زبا ن سحر بیان که هر غز لش بحر یست که سفینه‌خرد در تلاطم امواجش در تزلز ل است ، در بلده کابل اعنی صا حب‌عفت و عصمت بی بی عا یشهٔ درانی بارکزا یی ، از ابکار افکار مسوده‌نموده ، از ناقد ر دانی ، کسی‌به او نمی پرداخت و نسخهٔ مکتوبــهٔمر حو مه در کتابخا نه خسرو ی بود . سپس حضر ت پادشاه اسلام‌پناه ... عبدالر حمان خـــان دام سلطنة کتا ب مر حو مه را د رچاپ‌خانهٔ سر کار ی داده امر نمودندکه چاپ شود. به انتظا م سیا د ت‌پناه‌میر محمد عظیم خان سار جن میجر وبه اهتمام هیچمدان آقا ق منشی‌عبدالرزا ق بیگ به تاریخ پنجم رمضا ن سنه ۱۳.٥ هجری طبـع‌شد.» (٤)

نوشتهٔ دیگر ی (بدون امضا)در آخر دیوا ن تحت عنوان «نکتهٔ دقیق وسر عمیق» به چاپ‌رسیده‌که قسمتی از آن در ذیل آورده میشود :

«بر ضمیر منیر نکته سنجا ن‌روشن نفس و گو هر آز مایا ن دقیقه رس واضح باد که چون اکثرطوایف عالم و فرق بنی آدم،شجاعت واولو العز می طایفهٔ افغا ن رامسلم‌دارند و در نکته دانی و سخـــن سنجی شا ن قیل وقال پیش می‌آرند ، فلهذا جنا ب ر فعت قباب اعلیحضر ت گر دو ن بسطـــــت‌سرور افغا ن و درة التا ج طایفهٔ در ان ، خواست که شمه یی‌ازفنون‌بـلاغت و فصا حت این طایفـــه فاضله رانیز به‌عقلا ی جهان‌وفضلای‌دوران ظاهر سازد و به طرزحکیمانه وشیو ۀ عاقلانه بنیاد شك و شبهت‌مردم رابر اندازد زیرا کـــه ا ز ابتدای ترویج شعر پارسی‌دیوا نی‌به این اسلو ب و اینقد ر حجم از زبا ن اهل زبا ن به ظهور نرسیده ‌ه‌چه جای آنکه از اهل ز بـــــان دیگر ... » (٥)

از تقریظ مفصل احمد جان الکوزایی قسمت هاییکه به این نوشته یاری میرساند به نقل گرفته میشود . (... دیوان ملاحت عنوان محبت ترجمان ... موسوم به (شگر کنج) از تصنیف عفیفهٔ ظریفه و شاعرهٔ لطیفه ... بی‌بی‌عایشه بنت یعقوب علی توپچی باشی ... که در عهد سلطنت محمود شاه بن مرحوم مغفور رجنت آرامگاه تیمور شاه ، مقارن ۱۲۳۲ هجری به اتمام رسیده بود ... تاحال که سنه ۱۳۰۵ هجرت است ، مدت هفتاد و سه سال به نسبت عدم قدردانی‌های اهل کمال و ظهور فتن و اختلال درطاق نسیان و کنج فراموشی افتاده واز غایت فرسوده گی با خاك یکسان نگردیده بود ، به حسن التفات ... امیر عبدالرحمان ، چابك دستان مطبع فیض منبع دارالسلطنهٔ کابل صانه الله تعالی عن التطاول به تصحیح تام و تنقیح ما لا کلام ، آنرا به قالب طبع در آوردند و نقاب احتجاب را از چهرهٔ عروس زیبا بر انداختند » (٦)

عایشه یکبار در زمان حیات خود ، دیوانش رابه نام « شکرگنج» تنظیم و تکمیل نموده و تاریخ آنرا نیز تذکر داده است تاموضوع به خوبی مسجل باشد .

یوم پنجشنبه بیست و شش ازماه رجب
یافت تحریر شکر کنج به مضمون ادب
یکهزار و دو صدو سی و دو ازهجرت بود
که چنین نظم گهر بار به ارقام نمود

وچون تاریخ وفات او را در(۱۲۳۵) ق . نوشته اند ، لذا سه سال قبل از وفات، دیوان خود را پایان بخشیده است که اشعار سه ساله اخیر عمر ش درآن شامل نمیباشد .

گویا اعتمادی ، که نسخهٔ دیگری از دیوان اورا به قلم خودش دیده ، میگوید که این نسخه بانسخهٔ چاپی تفاوت زیاد دارد و ترتیب دیوان چاپی نیزباآن مطابقت ندارد و علاوتاً درنسخهٔ مورد بحث هفت غزل ، سه قصیده ودوازده رباعی اضافه تر نسبت به دیوان چاپی موجود است(۷).

احتمال دارد که نسخهٔ تنظیم‌شده در (۱۲۳۲) به خطه شا عر نزد خود و ی با قی مانده‌ونسخهٔ‌دیگر ی با ترتیب دیگر ، توسط کسی انجا م‌پذیر فته باشد که بعدازرو ی آن ، چا پ کابل در(۱۳۰۵) صور ت گر فته واشعار ی که‌شاعردر سا ل ها ی بعد از ۱۲۳۲ تا ۱۲۳۵ سرو ده به نسخهٔ مو جوددر نزد خود اضا فه کرده است و نسخه ایکه به مطالعهٔ گو یا اعتما دی رسید ه و اشعا ر اضافی داشته بسیار امکا ن دارد که همان‌نسخهٔ اصلی شا عر بوده باشد .

شاید نسخه های دیگر ی نیز ازدیوا ن اونزد اشخا ص و جود داشته باشد که روز ی ظا هر‌گردد و در اکمال آثار اوبرای طبع دیگر کمك برساند .

سر چشمه های اساسی شناخت‌شاعر

نخستین منبع در باره آشنا یی‌با احوا ل و آثار عایشه « خا تمة‌الطبع» دیوا ن او به قلم منشی‌عبدالرزا ق بیگ و تقریظ احمدجان الکو زا یی است که هردو درانجام‌آن دیوا ن به طبع رسیده اند. این دونوشته معلوما ت اولیه را راجع‌به عایشه ارا یه میدارند که‌اساس کار تمام گزار شگران احوال او به‌شمار میروند .

عبد المحمد مودب‌السلطان مولف‌امان التواریخ ، اولین نگار نده‌یی است که (سی‌و پنج) سا ل بعد ازطبع اشعار عایشه (یعنی در.۱۳٤۰)ق دیوا ن اورا دید ه و به ملاحظه‌اشعار او و دو نوشتهٔ ذکر شد ه، مطالبی در بار هٔ او در جلد هفتم‌آن کتا ب ارا یه میدارد و لی چون کتا ب امان التواریخ به چا پ‌نرسید ه و نسخ خطی آن نیز د ر دستر س کسی قرار ندارد،متتبعان‌موضو ع اطلاعی از آن ندارند .

قرار معلو م اخیرا پنج جلد‌از مجلدا ت هفتگا نه امان التواریخ توسط آرشیف ملی خر یدا ر ی‌شده است و عکس جلد هفتم آ ن را کتابخانهٔ اکاد می علوم دراختیاردارد .

پس از منابع ذکر شده تا آنجاکه معلومات در دست است ، چند نوشته کو تاه و میانه در مطبو عا ت‌کشور و در خلال تذکر ه هاپیرامون زنده گی و شعر عایشه به نشر‌رسید ه ،اما ازین یاد نا مه ها، به استثنا ی خاتمة الطبع و تقریظ‌چا پ شده در دیوا ن و یکی د و

نوشته دیگر ، هیچکدام مطلب دلچسپ و قابل توجهی مربوط به او ارایه نمیدارد و مطالب تمام آنها تکراری است که یکی از دیگری به نقل گرفته اند و حتا بعضی از نگارندگان آن نوشته ها در غایت بی اطلاعی بوده اند. به طور مثال مولانا خسته تذکره نگار معروف وطن ، علاوه بر اینکه از مطبوع بودن دیوان شاعر معلوماتی نداشته تصور کرده که رحمان جد عایشه در جنگ کشمیر کشته شده است که رحمان را بافیض طلب پسر او به اشتباه گرفته .

در هر حال بهترین و موثق ترین مرجع شناسایی عایشه دیوان اشعار او باید دانسته شود که مطالب و گفتنی های زیادی را جع به زنده گی و اندیشه او به صورت طبیعی در آن باز تاب یافته است و چون همه سخنان دل او و مربوط به خود اوست جدا قابل اعتنا و اعتماد میباشد .

اشعار عایشه

گر چه نمیتوان اشعار عایشه را از نگاه تصویر و نضج وسلاست وزیبایی های بدیعی و هنر شعر در ردیف آثار گوینده گان بزرگ وسخن سنجان نامور زمانش قرارداد ، مع الوصف از لحاظ اینکه اولین بانوی صاحب دیوان از یک دورهٔ نسبتا تاریک وطن ماست و اشعار زیادی سروده و مطالب قراوانی از شرایط عصر خود رادر خلال سروده هایش برای آینده گان انتقال و انعکاس داده است، مقام ارجمندی را در عرصه شعر وادب این سرزمین دارا میباشد.

با اینکه اشعار عایشه یکدست نیست و فراز و فرود زیاد دارد، اما با مروری در دیوانش میتوان از غزلهای طولانی وی چند چند بیت خوب و پر محتوا بدست آورد و بعضی از غزل هایش را با حذف دو سه ، بیت نا استوار یکدست ساخت و همچنان میتوان بیت های زیبا و دلچسپی از بخش های مختلف اشعار او به گزینش گرفت. غزل « بد عهدی » از سروده های ساده و روانی است که خواندن آن لذت میدهد و شادی می بخشد:

بد عهدی

به تیر- غمز ه ام کـــردی نشانه
کنـــم پیش که از دست تو فر یـا د
دلم برد ی و رخ پنهـــا ن نمودی
چــــه باشد گر به دیدار م کنی شا د
جفا هاییکه از دست تـــو دید م
نکـــر داین ظلم را شیرین به فر هـاد
ترا این رسم بد عهدی کــه آموخت
کـــــه هرگز از غریبا ن نا و ر ی یاد
وجود م سو ختی در نـــــارهجران
چو خـــاکستر مرا داد ی تو بـــر بـــاد

غزل «دردبیدرمان» را نیز که‌ازگفته های شادا ب اوست میتوان به شنیدن نشست .

درد بیدرمان

بی وصالت جنت الفر دوس‌چون زندان بود
گل بـــه‌چشمم خارو گلشن آتش سوزان‌بود
بوسه یی زا ن لعل شکر باردارم آرزو
گر به جا ن‌سوداکنی منت بـه جان ارزان بود
دل زمن برد ی و قصد جا ن‌کنی، مقصود چیست
چشم جا دوی تودانم آفت دوران بـــود
شهد نوشید ن بدون دوست‌زهرقاتل است
درد بیدرمان که میگویند ، این هجرا ن بود
اینقد ر مغرور حسن خویش‌بودن خوب نیست
زشت و زیباعاقبت خود طعمهٔ مو را ن بـــود

از خلال پاره یی از اشعارعایشه‌پیداست که او دیوا ن حافظ را در اختیار داشته و غالبا آنرا میخوانده‌است . موارد بسیار ی به نظـــر میرسد که در تحت تاثیر سخنا ن‌وبیا ن حافظ قرار گر فته وبه‌پیروی از حافظ تو جه نشان داده و غز ل‌ها یی به اقتضا ی او سرو رد ه است ، مثلا این غزل :

عمر بگذشته مرا ادبسی می آید
وز نسیم سحری بوی کسی می آید

که به پیروی ازین غزل حافظ میباشد :

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

مفهوم و معنای سخنان حافظ نیز در گفتار عایشه زیاد دیده می شود ، وحتی گاه گاه عین گفته او را با اندك تغییر در اشعار عایشه مشاهده میکنیم :

اسب تازی زیر پالان گشته مجروح و ضعیف
طوق زر در گردن خر شد نمیدانم چرا

نزد صراف فلك خر مهره وسنگ وسفال
قیمتش با در برابر شد نمیدانم چرا

این مفاهیم در اشعار زیبای حافظ بدینگونه جلوه یافته است:

اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان
طوق زرین همه در گردن خر می بینم

* * *

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس
هر زمان خر مهره را با در برابر میکنند

ویا این بیت :

نیست بر لوح دلم جز الف قامت تو
غیر سودای رخت نیست خیالات مرا

که گرفته شده ازین شعر حافظ است :

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

پیروی از گفته ها و به عاریه گرفتن اندیشه های دیگران درشعر عایشه به حافظ محدود نمی ماند بلکه گاه گاه به گفتار کسان دیگر نیز تاسی می جوید .

میان مسجد و میخانه حیرتی دارم
درین دوراه ندانم رهٔ صواب کجاست

این اندیشه راقبل از و شا عردیگر ی بدینگو نه ارایه داشته است :

نه درمسجد گذارندم که رندی نه در میخانه کاین خمارخام است
میان مسجد ومیخانه راهیست غریبم، عاشقم، آن ره کدام است

عایشه در شعر زیرین به تند ی اظهار عقیده میکند که همه کسانی که به جایی رسیده اند غیرمستحق اند و افراد اهل و مستحق ،همه فراموش شده و محروم میباشند :

بی‌بی زنا ن (۹) مضطر وحیران شدند
ماچه‌خرا ن سلسله جنبا ن شد ند
حجله نشنیا ن حر یم حجاب
همنفس غول بیا بان شد ند
قند و قرو ت آنکه نمیکرد فرق
مصلحت‌آمیز و سخندا ن شد ند

این موضو ع در جا ی های دیگراشعا ر عایشه نیز دیده میشود واو راکه به سبب انتسا ب خود به دودمان درانی افتخا ر میکرد ه و انتظارا ت قدر دانی زیاد از دولت‌وقت را داشته است ، در مورد اعتلای مقا م واحترا م دیگرا ن‌قدری‌حسود و تنگ نظر نشا ن میدهدو اتکا ی زیاد اورا به حسب ونسب‌وخانواد ه بیشتر وانمودمیسازد .

به قو ل عزیز الدین فوفلزا یی،قبر عایشه در اونچی چهار دهی واقع است (۱۰).این یاد دا شت‌با دوغزل نسبتا خوب عا یشه به پایا ن آورده میشود :

مقاصد دل

بتا به گلشن جنت روم چسا ن بیتو
مرا که‌دوزخ سوزان بود جنان بیتو
قسم که جز سرکو یت به‌نیم‌جو نخرم
اگردهند به من حشمت کیان بیتو
کجا رو م ، ز که پرسم‌مقاصددل خویش
مراکه‌نیست دگر هیچ‌در جها ن بیتو
زفر قت تو مسا و یست روزوشب برمن
د ما دم‌است مرا دیده خو نفشا ن بیتو

نه میل جنت و نی فکردوز خ‌است مرا
به‌خاطرم‌نبود فکر این و آن بیتـــــــو

گذشت یار

دوشم از دیده نور دیـــد ه‌گذشت
مونس‌قلـــب آر مید ه گذ شـــــت
میخرا مید با کر شمـــــه وناز
ا زتکبر بمن ندید ه گذ شـــــت
زدنمك بر جرا حـــت د ل‌ریش
چونکه‌آن ماه نو رسیده گذ شـــت
آن پر یچهر ه شو خ بـــی‌پروا
ناله‌زار من شنید ه گذ شـــت (۱۱)

نشانی هاو پانو شت ها

۱ـسرور ، شعرا ی وطن .جر .یدهٔ نسیم سحر ، ش چار، حو ت ۱۳.٦ش

۲ـباتو جه به شعر حافظ کـــه‌گوید :

«قوت دانا همه از خون جگرمی‌بینم»

۳ـ بعضی از گزار نده گان‌احوا ل عایشه از جمله گو یـــا اعتما دی ، مهتمم دیوان عایشه ،احمد جا ن الکو زایی را دانستـــه اند که این درست نیست،الکوزایی‌تنها تقریظی بر دیوا ن عایشـــه نوشته که در آخر آن چـــا پ‌شده است .

٤ـدیوا ن عایشه ص ۳٤۸

۵ـپایا ن دیوا ن

٦ـدیوا ن ، ص‌ص ۵۱و۵۲ و۳٤۹ـ۳۵۱

۷ـگو یا اعتماد ی ، شا عر ۀافغا ن ، مجلهٔ کابل ، ش ۱۲،ص۱، ۱۳۱۱.

۸ـغزلها در دیوا ن عنوا ن‌ندارنداین عنوا ن و عنوا ن های دیگر را نگار ند ه اختیار کرده‌است .

۹ـعبار ت (بی‌بی زنان) دروز ن‌شعر صد مه میزند و شاعر که به استعما ل آن ضرور ت احسا س‌نمود ه بوز ن توجه نشا ن نداد ه است .

درین شعر علاو ه بر کلما تغیر عفیف ، عیب هـــای ادبیو دستور ی نیز مشاهده میشود .

۱۰ـدیوا ن تیمور شاه ، ص۸۰

۱۱ـسر چشمه اساسی درتحریراین مقاله ، دیوا ن مطبو ع شاعر میباشد .

چگونگی شعر در سالهای اخیر عهد تیمور

از شاعران معروف و نامور حلقه ادبی عهد تیمور، یکی میر هوتك افغان فرزند محمد زمان فوفلزایی بود که به هر دو زبان دری و پشتو شعر می سرود و در زبان دری از شاعران برجسته عهد خود بشمار میرفت .

افغان هم از لحاظ اینکه به دودمان درانی پیوستگی می رسانید و هم از ین حیث که مردشاعر و فاضلی بود ، نزد تیمور شاه منزلت زیاد داشت و تیمورهمواره از مصاحبت‌هاو مشورت های او در مسایل ادبی وامور مملکتی و کشورداری استفاده میکرد و حتی دربارهٔ کفایت بعضی‌از ارباب انشاء و سیاق از او ، مشورت و تصدیق میخواست واحتمالا اشعار خود را ازنظر او می گذرانید و غزلهای همدیگر را استقبال میکردند .

غزل زیبایی از افغان در دست‌است که تیمور نیز به همان وزن وقافیه غزلی دارد و معلوم‌است‌یکی با توجه به دیگری ساخته شده ، اما نمیتوان گفت که کدام‌یك مقدم است . چند بیت‌از غزل افغان را میخوانیم .

بی لبت گر هوس بادهٔ ،گلفام کنم
لخت دلرا بگداز آرم و در جام کنم

هر کجا مدنظر عارض وزلف‌تو بود
نیست‌ممکن که خیال سحروشام کنم

منتظر چند نشینم برهٔ وعدهٔوصل
تابکی‌شاد ، دل از بوسه به پیغام کنم

چارهٔ وحشت چشمت بـه‌فسون نتوان کرد
نرگست‌نیست غزالی که منش رام کنم

تادهان ولب وچشم تو بود،ممکن نیست
که خیال‌شکر و پسته و با دام کنم
گر به سودای دوچشم تو بوددسترسم
بگدا ز م دل خود را و میش نا م کنم
نو بهار آمد و آن به که‌چوبلبل افغان
عمرصرف طلب یار گلندام کنم

پو هاند عبدالحی حبیبی‌در مقالهٔ«دیوا ن اعلیحضر ت تیمور »این غزل افغا ن را باغزل تیمور شا ه‌مقایسه و ارزیا بی کرده است (۱) .

غزل تیمو رنیز از نظر را بطه‌اش باغزل افغا ن و نیز از لحا ظ پختگی برا ی پژو هشگر ا ن‌وادب دوستا ن قابل خواندن است :

سر قد م ساخته پابوس تو‌احرا م کنم
چند‌در دست صبا بوسه به پیغام‌کنم
تلخکامم زبس از زهر فرا ق‌توروا‌ست
طلب‌بوسه اگر از تو به پیغا م کنم
یکد م آرا م نگیر م به جهان‌در طلبت
آخر ا ی‌آهوی وحشی به چه ات را م کنم
بسکه بینم به چمن جورو جفا‌از خس و خار
که تمنای‌قفس گه هوس دا م کنم
شب خودرا به خیا ل‌رخ توکردم صبح
روزخودرابه غم زلف‌تو چو ن‌شام‌کنم
کندش دیدهٔ خو نبار من‌آغشته بخون
با ده‌گربی‌می گلگون تو در جام کنم
جانم آمد به لب ولب به‌لبم‌نه ایدوست
تا د می‌آب حیات از لب تو وا م کنم

درین دوغزل نکا ت مشترک‌زیاد به‌نظر میرسد واز جمله میتوان مفاهیم بیت ها ی اول وسوم‌وچارم‌افغان را به ترتیب در بیت ها ی ششم ودوم وسو م تیمور به‌روشنی مشاهد ه نمود .

تولد افغان در اواخر عهد احمدشاه درانی (حدود ۱۱۷۵-۱۱۸۰) در قندهار به ظهور پیوسته وپدرش محمد زمان درآن هنگام حاکم کشمیر بوده است که شایدروزگار طفولیت وی تحت سرپرستی پدرش در آنجا گذشته باشد و اکنون اطلاع موثقی از آن در دست نیست .

مادر میر هوتك افغان صبیهٔمیرسیف الدین (ایشان صاحب استالف) بود و کلمه «میر» درنام‌او از همین ارتباط وارد گردید و بعدا هم این کلمه به حیث جز ئی‌ازنام در میان احفاد او بر جای‌ماند. بقول فوفلزایی « کاریز میر »نیزمنسوب به نام او می باشد زیرا به خانوادهٔ او درین محل جاگیر داده‌شده بود واین محل از آن سبب به کاریز میر موسوم‌گردید. (۲)

افغان به جد مادری خود،ایشان‌صاحب استالف ارادت زیاد داشت‌و غالبا در نزد او وبه خدمت‌اوبه‌سر می برد واز همین سبب به تصوف گرایش پیدا کرد و به‌راهیان این طریق پیوست .

محمد زمان پدر افغان نیز ازدوستان وارادتمندان میرسیف‌الدین ایشان صاحب استالف‌بود و چون ایشان موصوف اورا بسیار دوست میداشت بنابرین‌دختر خودرا به عقدش در آورد .

شعر ذیل که برای‌مزار ایشان‌صاحب استالف گفته شده‌است ، کمال ارادت افغان را به جدش‌نشان میدهد .

کعبهٔ امید ارباب‌شهود
قبلهٔجان معبد اهل سجود

جسم پاکی هست مخفی زیرخاك
گنج‌پنهان است در آن خاك پاك

آن مزار حضرت ایشان‌ماست
وان‌مکان، منزلگه جانان ماست

ای به نسبت سید عالی‌نسب
ای‌به گوهر نیر والا حسب

کوهدامن از تو رنگین‌گلشن‌است
از توگل در دامن کهدامن‌است

خاصه استالف که جا ی خاص تست
اند رویاران با اخلاص تست
گر فتو حی هست در کار م تویی
ا زکسی امید اگر دار م تو یی
دیده ام پر خو ن و دل ازدردچاك
چندباشددر جهان ای جـد پا ك(۳)

سر دار جها ن خان از رجا ل،معرو ف عهد تیمور شا ه ، عمو ی افغا ن بود که به سا ل (۱۲۰۰)ه ق،افغا ن با دختر اودر کابل ازدواج کرد و آن زن به سا ل (۱۲۵۰)قمری یعنی پنجاه سا ل بعد از ازدوا ج در کابل در گذشت ودر جـــوارخواجه مسافر دفن شد .

شعری در مر ثیه همسرافغا ن در دست است که معلو م نیست از کیست واگر افغا ن درآن هنگا م حیا ت داشته ، شاید شعر از خودش باشد . سه بیت از شعریاد شده طور نمونه نقل میشود .

افسوس که آن مریم ثانی زجهان رفت
زین دهرکهن طا یر رو حش به جنان ر فت
آن شاه زنا ن ، پرده نشین ،قاری قرآن
افسو س که از خانهٔ سردار جهان(٤) رفت
از خصلت نیکش به قلم راست نیاید
وصفش نتوا ن کردکه از شرح وبیان رفت

فر زندا ن میر هوتك افغا ن به نام ها ی حا جی محمد اشرف والله داد در کتا بها نا م برده شـده اند که الله داد در ۱۲۵۹در گذشته است .بنا به گفته فوفلز ا یی ،افغا ن علاو ه بر اینکه از نظـــر مقام اد بی و شخصیت علمی خود، نزد تیمور شاه احترا م داشت ،به اساس اعتما دی که به او موجود بـود در زما ن پاد شا ه مذ کور به رتبه های سر کار مراسلا ت ودارو غهٔ اخبار وهر کاره باشی نیز منصو ب گردید ه بودوهمچنان به قو ل تذکر ۀ روز روشن ، در عهد شاه زمان هم « چنـــــد ی دارو غگی دفتر ومدتی اختیار ا ت اخبار ی رابر عهد ه داشته وبالاخره هر کاره با شی کل مملکت به و ی مفوض شده »(۵) وبعی از یـــــن عهد ه ها ي او در کتب دیگر مانند

تاریخ حسین شاهی و تا ریـــــخ‌احمد نیز تذکر یافته است (٦) و بدین ترتیب او در دورا ن زمـان‌شا ه نیز از رجا ل مـهم‌و مورد اعتماد ز عامت و قت به شمار مـی‌رفت و به اساس همین اعتبـــار واعتماد سفر هایی در رکا ب د وپادشا ه مذکور و گاهی به غرض اجرا ی امور مملکتی به هندوپنجاب‌وکشمیر و ملتا ن و هرا ت وبلو- چستا ن و نیشا پور و مشهدوسندبه عمل آورد و با این سفر هـــا تجارب واندوخته های خود را افزا یش بخشید .

در جبهـــــۀ اد بـــــی عهدتیمور شاه درانی ، میر هو تــک افغا ن از کسانی بود که به اشعا ربید ل علاقه مند ی زیاد داشت و گویا آشنا یی با اشعار بید ل د روطن ما از همین مقطع زمانی آغا ز میشود و افغا ن از پیشقد مـا ناین پیشا مد ادبی میباشد .

خسته و فوفلزا یی ، افغا ن راپیرو مکتب بید ل میشمارند و لی گو یا اعتماد ی سبك اورا به سبك‌شاعر هم عصرش واقف لا هور ی نزدیك میداند .

چو ن افغا ن اساسا متمایـــل‌به سبك هند ی بود لذا به آثـــار راهیا ن آن سبك که بیـــد ل وواقف از سر بر آورد گا ن آن به به حسا ب می آیند توجه زیـــادداشت واز همین جهت بود کـــه گفت .

داده افغان حجت بید ل مـــرامهر قبو ل
«طالع موری‌که با دست سلیمان‌آشنا ست»(۷)

نفو ذ و یژه گی ها ی زبانی بیدل‌در سخن افغا ن به فراوانی دیده می شود . انتخا ب قالبها ، قافیه‌ها،ردیف ها و بحر ها، در غز لها و نحوۀ کاربرد تشبیها ت‌واستعا را ت‌وکنایا ت و ترکیبا ت و استعما ل مکرر الفا ظی مانند : موج ، سیل،حیرت ، آیینه ،و حشت ، شرر و جز اینها به و ضاحت دلیل‌بر‌توجه‌افغا ن به اشعا ر بید ل است و نشانۀ تعمق او در سروده هـا ی‌آن سخن سرای بزرگ :

زر نگ خود نمایی چاره نبـوداهل عالم را
نمایدهرسحر گلشن ز گل رنگین قبا یيها
عدم سر مایۀ رنگ هجـــوم‌سجده اش گشتم
سرم شدخاك یعنی در رهش از جبهه سا یيها

جوانی تا شد از کف در رهٔمطلب دو تا گشتم
زپا افگند ماراآخر افغا ن بی عصا پیمها

* * *

حریف موج جفا ی تو کـی نواند شد
دل زخودشده ام قطره است ، دریانیست
جهان چگو نه حریف جنو نماگردد
کفیـلوحشت عشاق ، کو هوصحرانیست
مباش غافل از انجام نقـدفرصت خویش
که آن نشاطکه امروز هست ، فردا نیسـت

* * *

به ترک عرضمعنی میتوا نایمنشد از آفت
شکست رنگ،گل را در چمن خط امان با شد

این اند ك نمونه ها به روشنیمیتوانند مو ید ارادت افغا نبه بیدل باشند .

گویند خانه افغا ن حیثیت یكانجمن اد بی را داشت کــه دوستانش در آن جمع می شد ندوغز لها ی بید ل را میخوا ندند و مورد طبع آزمایی قرار میدادند وبه تفسیر می گر فتند .

تو جه به نزاکت ها و کشو د نگره هاو رمز های اشعار بید ل و گرایش شمار ی از سخنو را نوقت به پیرو ی از او را میتوا ن تاحد ی نتیجه و تاثیر همیــننشست هاو گفت و گو ها درخانهٔ افغا ن دانست . از اشعا ر پشتویمیر هو تك افغان متا سفانه چیــزی در دست نیست و از اشعا ر دریاو حدود هفت تا ده هزار بیتنزد اولاد ه او و بعضی از علاقه مندانشعر واد ب و جود دارد .

سرور گو یا نسخه یی از دیواناورا که دارای قطع بیســتو یك در پانزده وسه صــد وهفتاد وچهار صفحه و ششصدو نودوهشت غزل بوده ، دیده و معر فی کردهاست . او میگو ید که هر صفحــهٔ این دیوا ن نه و ده سطردارد واگرهر صفحه آنرا ده بیت حسا بکنیم درآ ن صور ت تعداد آن بــه(سه هزارو هفتصدو چهل) بیت بالغ میگردد . و غز لها ی آن حداکثر یازد ه بیت و حد اقــل پنج بیت میباشد .

این دیوان به خط میر محمد عثمان این قاضی، فرزند ابن قاضی شاعر معروف است که دیوانش چاپ شده، کاتب در پایان دیوان چنین مینویسد:

«بحمد الله تعالی عز شانه که تمام شد و صورت اختتام پذیرفت تحریر کتاب دیوان افغان از کلام بلاغت انجام جناب مرحوم مغفور میر هوتك خان در انی فوفلزایی ایوب زایی تخلص افغان که جد مادری والداین هیچمدان، راقم این دیوان است - به قلم بنده درگاه حضرت سبحان و راجی الی رحمت العزیز المنان میر محمد عثمان ابن المرحوم جنت مکان قاضی میر حسین ابن رحمت بنیان قاضی میر فتح الله خان قاضی بوده، در بلدهٔ طیبهٔ کابل صانه الله و اهله عن الجور و التطاول و احقته و اهله من التزلزل والضلالت والعصیان، بحرمت سیدالرسالت و نبی آخر الزمان صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم، به تاریخ یوم دوشنبه بیست ویکم ربیع الاول قمری، بیست و هفتم برج میزان شمسی یکهزارو سه صدو چهل و سه از سنه قمری وسنه ۱۳۰۳ شمسی هجری نبوی.» (۸)

علاوه برغزلیات شاعر که قسمت اعظم دیوان را دربر میگیرد، چار مثنوی کوتاه به وزن بوستان سعدی (فعولن فعولن فعولن فعول)، محزن الاسرار نظامی (مفتعلن مفتعلن فاعلات)، سلسلة الذهب جامی (فاعلاتن فاعلاتن فعلن) و بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) ومقداری رباعی و معما و جزاینها نیز در دیوان مذکور جلب نظر میکند. گویا، نوشته است که نسخهٔ کاملتری از دیوان افغان در کتابخانه نایب السلطنه بوده است، ولی اکنون معلوماتی ازآن نسخه در دست نیست.

عزیز الدین فوفلزایی در بارهٔ اشعار افغان میگوید: «با آنکه کلیت قصاید و قطعات و غزلیاتش در یافت نشده، اما بیش از دهزار بیت به نهایت بر جستگی بیاد گارگذاشته ...» (۹).

دریافت های خسته در بارهٔ اشعار افغان از همه جالبتر و مستند تر و به زمان مانزد یکتراست. او مینوسد که مدتها بعد از فوت افغان دونسخهٔ ناتمام از دیوان اشعار او بهدست اهل ذوق افتاده و حسن خان قرغه یی که از احفاد افغان است

مقدا ر ی از اشعا ر اورا جمـــع نمود ه ودیوا نی ترتیب داده کـه شامل غز لیا ت و قصایدو مخمسات وتر جیعا ت و ترکیبا ت و حکایات منظو م و ساقینا مه و قطعـــا ت تاریخی و رباعیا ت میبا شدو جمله (نه هزارو دو صدو سی و هشت) بیت میشود واین دیوا ن(چارصدو نود) صفحه را احتوا میکند .و ی می افزاید که دیوا ن یاد شده رادر پاییز (۱۳۳۱) شمسی مطا بـــق ۱۳۷۱ قمر ی در منزل شخصـــی حسن خان در قر غه مطالعه کرد ه است . مولو ی خسته منتخبـــی از غزلیا ت افغا ن رانیز دیده که به خط نستعلیق استادا نه بـود ه و حدود (شش هزار) بیت داشتـــه است .

آنچه گفته آمد معلو مـــــا ت واستنباط واستد راك دیگران در بارۀ چگونگی و عدد سرو رد ه هـــا ی افغان بود که در زمانه های جدااز هم و در فاصله های متفاو ت بـــه بیا ن آورد ه شد ه اند . اماپس از جست و جو ی زیاد سرا غ نسخۀ دیگر از دیوا ن این شاعر بدست آمد که در آرشیف ملی محفو ظ میباشد .

نسخۀ آرشیف ملی که مرو رشتابانی در آن میسر آمد در جملۀ کتابها ی خطی و اسناد دیگر ا زکتابخا نه دارالتحر یر شاهی سابق به آرشیف ملی آورده شده است وبد انسا ن که مینماید پیشتر ازآن، این اثر در اختیار مر حو م عبدالحی حبیبی بود ه است که مهر آ ن در یکی دوجا ی کتا ب بیانگر ایـــن مطلب است .

معلوم میشود که نسخه در ابتدا صفحه زده نشد ه و بعد ها صفحات آن مشخص گردید ه است. صرف نظر از ورقها یی که از میان افتاده، یعنی به اعتبا ر شمار ه گزا ر ی بعدی ،عدد صفحات به (ششصـــدو هفت) بالغ میشود در حالیکه قطع اثر بیست و شش در شـــا نـزده وخط آن عادی است .

گر چه سراسر دیوا ن به خط یك شخص نیست وخطو ط متفا وتـــی در آن دیده میشود ، با ایـــــن وصف قسمت ز یاد آ ن بوسیلۀ کاتبی به نام عبدالسمیع حکیـــم نوشته شده که خط واملا یش هـر دو چندا ن تعریفی ندارد . اودرپایان نسخه نوشته است :«تمت الکتـاب بعون ملك الوهاب به دست خـــط فقیر حقیر سراپا نقصا ن و تقصیر عبدا لسمع حکیم خلف الصـــدق حاجی الحر مین شریفین عبدالحلیم

حکیم غفر الله ذنو به ، در حینیکه‌از درد پا از پا افتاده وبستری بود م ،قلمی نموده شد . ابتد ای‌نوشتن بیستم ذالحجه ۱۳۰۳ اتمام یو م یکشنبه غرهٔ ربیع الاو ل‌یکهزارو سه صدو و چار ،و قت نماز عصر تمام شد .

بیاد گا ر نوشتم من این خط‌بدرا
وگر نه این‌خط من لایق نوشتن نیست

* * *

هر که خواند دعا طمـــع‌دارم
زانکـه‌من بندهٔ گنه کــار م . » (۱۰)

در نسخهٔ آرشیف در مر تبـهٔ‌اول غزلیا ت قرار دارد که بیش‌از نه‌صد غزل است و چار صد وشصت و سه صفحه کتا ب را دربر میگیرد و پس از آ ن مخمسا ت‌و مثنو یا ت ومدایح وماد ه تاریخ ها و مرا ثی وسر انجا م یك‌مثنوی‌تقریبا (ششصد) بیتی‌در مناظره با دو آ ب و آتش و خاك باحکایات‌تمثیلی .

مراثی وماد ه تاریخها ومدایـح‌این اثر از نظر تاریخی و شناخت بعضی از روید اد هاو اشخاصـــ‌مهم و نزدیکا ن و ممدو حا ن‌شاعر ارزش زیاد دارند .

در مخمس های او که از (سی‌و‌پنج) متجاوز است (بیست‌وشش) پار چهٔ آن به تخمیس غز لها ی‌بیدل‌اختصاص دارد .

وروی همر فته مجموع ادبیا ت‌این دیوا ن از هفت هزار بیت در میگذرد و یکی از نسخه های مهم‌ومعتبر اشعا ر افغا ن بشمار می آید ، خاصتا ، که جزء ملکیت‌عا مه‌شد ه و هر کسی از آن استفاده میتواند .

اگر روز ی کسی بخواهد اشعارافغا ن را جمع آوری و تدوین‌نماید ویك چا پ انتقاد ی از آن بدست‌بدهد و یا گز ینشی از آ ن به‌عمل آرد ، بیگما ن این نسخه هم ازنظرپیشینگی و هم از لحا ظ زیاد ت اشعا ر نسخه اساس تواند بود .

لعل محمد عاجز و میرزا قلند رعزت و میرزا احمد خان احمد از شاعرا ن هم عصر افغا ن بودند که‌در سفر وحضر با تیمور شاه همراه می بودند و حاشیه نشین محا فل‌ومجالس اوبشمار می آمدند و هم چنا ن بایکدیگر خودروابط صمیمانه‌ادبی داشتند . شعر ذیل کـــه

افغان درباره روابط خودو عاجز گفته است کمال دوستی وارادت اورا به عاجز نشان میدهد :

من و عاجز سبب عرض تمنای همیم
محفل افروز هم وانجمن آرای همیم

اثر عالم کیفیت ما هر دویکیست
نغمهٔ ساز هم و بادهٔ مینای همیم

قطع الفت نپسندیم یکی از دیگر
یعنی ازتار هوس سلسله در پای همیم

من و آن دوست ز قید دوجهان آزادیم
میتوان گفت که دین هم ودنیای همیم

زنده گی من و او از سبب یکدگر است
مادر احیای خود امروز مسیحای همیم

افغان بعد از وفات جد خودایشان صاحب استالف ، بسیار اندوهناک شدو عزم سفر مکه نمود و بعد از مراجعت دوباره به استالف متمکن گردید و سرانجام در کابل در گذشت و طبق وصیت خودش در جوار مزارایشان صاحب در استالف دفن شد .

واکنون قبرش به خوبی معلوم نیست و تاریخ وفاتش نیز روشن نمی باشد . در کتاب درةالزمان شعری از افغان درباره تاریخ وفات محمد علم خان وکیل الدوله درج است که سال آن ۱۲۴۲ قمری میباشد واین تاریخ نشان میدهد که او تاسال ۱۲۴۲ قمری در قید حیات بوده و درین هنگام حدود (شصت و پنج الی هفتاد) سال داشته است . چند بیت از شعر ذکر شده به منظور مستند گردانیدن موضوع در ذیل نقل میشود :

دریغا ز بیداد دست اجل
که دایم کند خانه ها را خراب

درستی مجویید ، کژ جور او
بسی شیشه بشکست هم چون حباب

چو شمع سحر رفت از بزم ،وای
محمدعلم خان عالی جناب ....

چو افغان ما کرد سال وفات
سوال از دل زار پر اضطراب
بگفتا که « مغرب » بباید شناخت
غروب علم را که بود آفتاب (١١)

کلمهٔ « مغرب » برابر با (١٢٤٢) است .

صرف نظر از بخش کوچک اشعار افغان که جنبهٔ تاریخی واجتماعی دارد ، بخش معظم سروده های اورا نوع مطلوب و معروف شعر یعنی غزل احتوا می‌کند واین امر بیانگر علاقه او به این شکل شعر به حساب می‌آید .

غزلهای افغان همه یکدست نیست وغث و سمین در میان آنها زیاد به نظر میرسد ، با این‌وصف بسیاری از آن غزلها لبریز از شادابی و احساس است وخواننده‌رالذت میدهد . الفاظ خوش آهنگ و ترکیبات مناسب که سخن را رنگینی می بخشد و غنا مند میسازد ، در گفتار او کم نیست و هم بدینگونه میتوان جنبه های گونه گون زندگی آنروز مردم‌را از لابلای سخنانش استنباط نمود .

با موجودیت دیوان افغان درآرشیف ملی ، بررسی مواردمتفاوت سروده های افغان برای پژوهشگران میسر شده است ،اما این امر بسیار به ساده گی به فرجام‌آورده نمیشود. بلکه تعمق بیشتر و فرصت مساعد تر وبحث جداگانه یی را ایجاب می نماید .

باسیری شتابان در دیوان‌افغان ، نمود هایی از اشعار او از بخش های متفاوت دیوان‌انتخاب‌واقتباس گردید که مطالعه آن، خواننده را با قوت ذهن واستحکام کلام ودید گاه‌اجتماعی شاعر بیشتر آشنا میسازد .

ترك تعلق

آخر ز ترك خود به من ومازدیم پا
بر عمرپشت دست و به دنیا زدیم پا
دل از تپش نگشت گرفتار دام وهم
چون‌شعله بر غبار هوسها زدیم پا

ما را تعلقات عنا ن گیر دل نشد
هرکس به عیش دست زدو ما زدیم پا
کردیم تر ك صحبت سنگین دلان دهر
چو ن وحشت شرار به خارا زدیم پا
افشا نده ایم دست به همت زکاینا ت
آمد هرآنچه پیش زد نیا زدیم پا
افغا ن گذشت از فلك آنسو غبار ما
بنگر زعاجز ی به کجا هاز دیم پا

این غزل که به استقبا ل بیدل سروده شده پختگی و توانا یی شاعر را در پیرو ی از بیدل وآشنا یی به سبك مطلو ب و ی نشان میدهد . (۱۲)

آنچه که نشد

گفتم که در فرا ق توام جان شود نشد
یا مشکلی زبند غم آسا ن شود نشد
یا بیتو مرگ چار ۀ درد م کند نکرد
یا دردمند وصل تو در مان شود نشد
یا در رهت بباد فنا سر رود نر فت
یا کار م ازوصا ل ، بسا مان شود نشد
یاد ل بدست دا من صبر م دهد نداد
یا پنجه ام حریف گریبا ن شود نشد
یاغنچه لبت ز و فا دم زند نزد
یانرکست ز جور پشیما ن شود نشد.
یاد ل به شا م هجر د می خوش ز ید تز یست
یا یك نفس خلاص ز هجرا ن شود نشد

پنجۀ مژگان

منه ایشو خ برو ن پا، زسرای نگهم
کافرید است خدایت ز برا ی نگهم
عرصه ، گلگو ن ترا ،صفحۀ حیرا نی ماست
نیست جولان تو بیرو ن ز فضا ی نگهم

بسکه از گریهٔ خونین بدنم رنگ گر فت
سرخ شدپنجه مژ گان زحنای نگهم
دیده دارد ز تو تشریف تماشا دربر
عنبرین‌است زخط تو قبا ی نگهم
آب شد باز ز غیر ت دلم‌امشب یار ب
که به‌گرد سر او گشته به جای نگهم
میتوا ن آیینه از نقش بساطم‌چید ن
حیر ت ازبسکه بود فرش سرای نگهم
صید عبر ت به جهان کرده‌ام‌ازبس افغا ن
رشتهٔ‌هر مژه شد دام برای نگهم

تر ك مدعا

عشر تی نبود ز تر ك مدعا‌بهتر مرا
جز گدازآرزو می نیست در سا غر مرا
دخل کس بر نکتهٔ فکر دقیقم‌ره نیافت
شدبلند یهای مضمون، سد اسکندرمرا
عزت از رنگ جنو ن دار م‌ببزم سو ختن
نیست‌غیرشعلهٔ دل شمع سا ن افسر مرا
کشتی بیتا ب دل چون موج‌از خود میرود
کوه غم درهجر اونتوا ن شد ن لنگر مرا

در لابلا ی غز لها ، چندبیت‌هاو تك بیت های فراوا ن را می توا ن در نظر آورد که هم ا زلحاظ فور م و خوشا هنگی الفا ظ وزیبا یی های شکلی بغا یت د ل‌انگیز اند و هم از لحا ظ مفا هیم انسانی و ارتبا ط به زنده گی‌آدمی‌ونکو هش ناپسند ی ها و توجه‌به جهات نیك ، دارا ی ارزش فراوان‌نبذی از ینگو نه سروده ها ی دلپذیر را میخوا نیم .

بایدت از پی تحصیل هنر گردید ن
عز ت‌قطره فزاید ز گهر گردیدن
به سر کو یتو تا چند به‌امیدوصال
خشك لب‌رفتن و با دید ه تر گردیدن
دار م از تیر تو ای یار ، چوواقف افغان
«آن هم‌آموخت زمژگا ن توبر گردیدن(١٣)

در غمت از خویش هرساعت برنگی میروم
بیخو د ی تا هست نبود حا جت پرواز ما
شب که می شد دل به‌شو ق وصل اوگسترده بود
از کتان پر توش مهتا ب پای انداز ما
تا کشایم با ل همچو ن شعله از خود میروم
در فضا ی نیستی با شد پر پرواز ما

درد خود نمایی

مشو غافل ز هجر دوستان در آشنا یی ها
که جمعیت چو شبنم در کمین دارد جدا ییها
جوانی از مزاج پیر طبعان کی رود بیرون
فلک هم مینماید از شفق رنگین قبا ییها
زدرد خود نمایی بار ها رفتم چو رنگ از خود
ز خجلت آبم آخر ساخت اظهار رسا ییها

شکست و ریخت

گرد بباد ر فتهٔ مارا هوای او
زاشفتگی به کوه و بیابا ن شکست و ریخت
در یاد صبح و صل توهر شام از سرشك
مژگا ن هزارگوهر غلتا ن شکست و ریخت
از انقلاب رنگ خزا ن ، جوش برگریز
گل میکند همین ز گلستا ن شکست وریخت

قطع علایق

بر غبار کلفت عالم بیفشا ن پشت دست
هست در قطع علایق تیغ عریا ن پشت دست
تا ندامت های عمر رفته می‌آید بیاد
میگز م چون موج، هرساعت بدندان پشت دست
گر غنا در کنج فقر م همت موری دهد
میتوا ن افشاند بر ملك سلیما ن پشت دست

صبح پنهان

هر رگم از یاد مژگا ن تو برتن میخلد
استخوانم خا رماهی گشته در اندا م ها

طالعم از تیره بختی ها نمی‌آید برون
صبح پنهان است اینجا در سواد شامها

ساغر هستی

دارد از کیفیت دل ساغر هستی کمال
نشأ از معنی است موج بادهٔ تقریر را

جویبار چشم

نیست بی روی تو غیر از گریه کار چشم من
اشک را کارش گذشت از اختیار چشم من

هست فکر قامتش سروی که شوق از خون دل
دایمش می‌پرورد در جویبار چشم من

ای چراغ چشم ودل بر خیز از نازو نشین
گه به پهلوی دلم گه در کنارچشم من

موج گوهر

نباشد عزت آفاق بی‌تشویش مایوسی
دل ازبیم زوال جاه فارغ نیست شاهانرا

ندارد موج گوهر رنج تشویش از شکست خود
ز آفات جهان جمع است دل عزلت پناهانرا

ظاهر و باطن

اصل خود پیدا بود ظاهر مصفا کرده را
سختی باطن زطبع شیشه و مینا نرفت

غفلت

سعی از ارباب غفلت دورهٔ مطلب مجو
پای خواب‌آلوده گان راقوت رفتار نیست

اثر پذیر

برنگ باده که از شیشه چاره‌اش نبود
نمیرود اثر شوقت از ضمیر مرا

پرپرواز

شوقم هوا گرفت ز اقبال بیخودی
از خویش رفتنم پرپرواز شد مرا

نشان کعبه

هر کجا از من کسی پر سد نشان کعبه را
صورت نقش کف پا یت به مژ گا ن میکشم

آفتا ب خیال

تابود مهر خیالش کلبه ا م تاریك نیست
خانه را ازبرق فکر دوست روشن کرده ام

پیرو جوا ن

باجوانا ن کی توا ن سنجیدکار پیر را
یك کمان آوارهٔ میسازد هزارا ن تیر را

چار ه غمها ی دل نتوا ن به سیر با غ کرد
لاله و گل کی کشا ید خاطر دلگیر را

دلیل حال

نیست از آوار ه جز با خاك ره یکسان شدن
هر کجا نقش قدم بینی دلیل حا ل ماست

ستم

سبب مپرس که خوبان چراجفا کارند
به شهر ماکه ستم برد ل شکسته روا ست

الفت

عشق در هر حا ل با حسن تو دارد الفتی
شبنم از گل ، موج از آغوش در یا دور نیست

بی پروا

نبود از دور فلك پروا دل ازکف داده را
یکسر مو موج راتشویش از گردا ب نیست

اسیر

به ظلمت شب هجرا ن چنان اسیر شد م
که سایه نیز ز پهلوی من کنار گر فت

غم عشق

آخر از من غم عشق تو بر انگیخت غبار
هر که درراهٔ توبنشست چنین بر خیز د

هنر
جوهر ، ظهور رتبهٔ اصل‌است‌تیغ را
یعنی‌عزیز،هر که بقد ر هنر شـــو د

مصلحت
با ناز بگو قصهٔ چشم ود ل‌پاکم
شایـــدنبود مصلحت اوبه هلا کـــم

در بارهٔ زند گی ادبی میر هو تک‌افغا ن و چگو نگی سروده ها ی اوسخنا ن گفته نشد ه زیـــا دوجود دارد که از حوصله این یاد داشت بیرو ن است و باید روز ی‌برای شنا خت ابعاد شخصیت این غزلسرا ی کمتر شناخته شده وبررسی گفته هایش کار ها یی‌به انجام آورده شود و دیوا ن اشعاراو یا گزید ه یی از آن به چا پ برسد تابر گی دیگر بر تاریـــخ‌ادب و طن ما افزود ه گردد .

راجع به تاریخ و فات افغا ن‌نیزتاکنو ن مدر کی روشن در دست نیست ،اما از ماد هٔ تاریخی که‌درفوت محمد علم وکیل الدولـــــه گفته واضح میشود که تا ســـا ل۱۳۴۲ قمر ی زنده بود ه‌است(۱٤).

یاد داشت ها و پا نو شت ها

۱ـ مجله کابل ،ش (سی ویک‌وسی‌ودو) ، سا ل سو م (۱۳۱۲)
۲ـتیمور شاه درا نی ، جلددوم،ص ٤٦۲
۳ـکلمهٔ « جد» درین مصرا ع ،نسبت نوا سگی اورا به‌ایشا ن صاحب نشان میدهد .
٤ـسر دار جهان ، اشار ه به‌پدر اوست .
۵ـیاد ی از رفتگا ن ، ص۷ـ۸وسراج التواریخ ، جلد اول ، ص ۵٦.
٦ـتیمور شا ه درانی ، جلددوم،٤٦۳
۷ـمصرا ع دوم ، ازین بیت‌بیدل‌است که تضمین شده :

گرد خط در دور حسنش ابرعالمگیر شد
طالـــع‌موری که با دست سلیمان آشناست

و مطلع این غزل بید ل چنین‌است :
عجز بینش باتعلق های امکان‌آشناست
اشک ماتاچشم‌بکشود ن به مژگا ن آشنا ست

۸-دیوا ن میر هوتك افغا ن ،مجله کابل ، ش سی‌و چار ،ص ۳ (۱۲۱۲.

۹-تیمور شاه درا نی ، جلددوم،ص (٤٦٢)

۱۰-نسخهٔ خطی کلیا ت افغا ن،آرشیف ملی ، ص ٦۰۷

۱۱-درة الزمان ، چا پ کابل ،ص ۲۲۸.

۱۲-مطلع غزل بید ل بدینگو نه‌است :

آخر زفقر بر سر دنیا زدیـــم پا

خلقی‌به مال تکیه زدو ماز دیم پـــا

کلیا ت بید ل جلد اول ص ٤ کابل ۱۳٤۱

۱۳-مطلع غزل واقف و بیتـــی‌که تضمین شده چنین است :

زنده دل را نسزد گرد هنرکردید ن

صر فهٔ‌آب‌بقانیست ، گهر گر د یـــــدن

قبل ازین تیر ترا بر دل مابودگذر

آن هم آموخت‌ز مژگا ن تو بر گر دیـــد ن

۱٤-کلیا ت میر هوتك افغا ن‌نسخه مخطوط و موجود در آرشیف ملی از منابع دست اول در موردشاعر به شمار میرود و اشعا ر آورده شده در این نوشته حداکثراز آن نسخه گر فته شده است .

علاو ه بر مصادر یاد شده که ازآن سود گر فته شده ،میتوان از کتا ب خطی امان التواریخ ، جلـــدهفت ، تالیف مود ب السلطا ن اصفها نی و مقالهٔ « عاجز افغا ن وافغان عا جز » به قلم حا فـــــظ نور محمد ، نشر شده در مجلـــهٔ‌کابل ، شماره دوم ، سا ل چهارم، (۱۳۱۲) و تاریخ ادبیا ت افغانستان‌چاپ ۱۳۳۰ و کتا ب افغا نستا ن قسمت ادبیا ت نوشته بهروز ،چا پ ۱۳۳٤ و جز اینها نیـــــز استفاده به‌عمل آورد .

حلقهٔ وصل شعر افغانستان

د آسیای میانه

از سخنو را ن ناشنا خته یی که دانستن هویتش در تاریـخ اد ب سد ۀ (سیزد ه) و طن ما فار غاز نیاز مندی نتواند بود گل محمد افغان است .

او در شعر مر تبتی بلنـــــد وقریحتی ار جمند داشت اما محیط ادبی و فر هنگی ما از آ ن بـــــه درستی آگاه نبود .

آنچه در منابع شناخته شده ،نسبت به این شاعر به نظرمیرسد غالبا ، گفته های مکررونابسنده یی است که به هیچو جه در بازتابی هویت اد بی اوبه حد قابل تو جه یاری نمیرساند .

یکی از نوشته هایی که گو یااولین بررسی نسبتا جا مع راجع به گل محمد افغا ن دانسته میشود ،مقالتی است که در مجلهٔ خراسان به چا پ رسیده است . (۱)

نسخه هایی از دیوا ن افغان،در کتابخا نه های آسیا ی میا نه دیده میشوند ،اما از موجود یـــت نسخه یی از آن در افغا نستان تا کنون گزار شی در دست نیست وگو یا هیچ نسخه و یا سو ا دی از نسخه یی ، از آن دیوا ن بـــــه افغانستا ن آورده نشده است ودلیل اساسی نا آشنا یی ادب شنا سا نما با آثا ر و شخصیت این شاعر، نیز جز این نتواندبود .

نویسند ۀ مقالهٔ « یکی از شا عرا ن کم شناخته شده »از موجود-یت چند نسخه از دیوا ن افغا ن در کتابخانه های اکاد می علـــو م ازبکستا ن و اکاد می علوم تاجکستان گزار ش میدهد .

بیگما ن و جود این نسخه ها ی دیوا ن شاعر برای پژو هشگرا ن ودست اندر کارا ن اد ب ، مایهٔ خوشنود ی بشمار میرود ، زیـرا شاعر را بهتر از هر جا ی دیگرمی توا ن در اشعار ش جلو ه گریافت

ودرك كرد . و قتی اثر ی ازگو ینده یی بدست آید ، دیگر نباید اورا ناشناخته پنداشت . مسلمابامطالعهٔ دقیق نسخه های دیو ا ن افغا ن ، آشنا یی باجهان بینی ،سطح آگاهی ، شرایط زندگی وچگو- نگی اوضا ع زما ن او میسرمیگرددوبسی از سخنا ن ناگفته راجع به او در معرض بیان می آید .

نگار نده نیز به دیدن ســه‌نسخه از دیوا ن یاد شده‌درگنجینهٔ دستنو یسها ی شهر دوشنبــه‌توفیق یافتم و در فرصت کو تاهی که میسر بود ، مرور شتابا نــی‌در آنها به عمل آورد م وایــن یاد داشت با الهام از آن نسخه‌های‌دیده شده به تحریر در آمد .

هر یك از سه نسخهٔ موردبحث‌حدود پنج هزار بیت شعرداردوبه‌خط شکست آسیای میانه تحریر یافته‌است و اینکه قار ی رحمت الله واضح در تذکر ۀ خود اشعار افغان‌رابیست هزار بیت وانمود سا خته مبالغه آمیز است .

با سیر زود گذر ی در دیوا ن‌افغا ن و رهیا بی به ارا یه گر ی‌ها وتصویر ساز ی های او واضــح‌میشود که اویکی از راهیا ن سبك هندی و یکی از دنباله روا ن کامل‌عیار بید ل بود ه است واز سراسر دیوا ن اوبو ی خصو صیت هــای‌سخن بیدل به مشام میرسد .

اثر گذار ی اشعا ر بید ل ورسو ب نزاکت های سخن او در گفتا ر افغا ن کاملا مشهو داست.

پیرو ی از بید ل برای ایــن‌شاعر جنبهٔ تفننی یا طبع آزما یــی ندارد بلکه او میخواهد خصوصیت‌زبا ن و هنر بیا ن بید ل را درخود جذب کند و مثل او شعر بگو ید .از اینجا ست که تعداد ز یادی ازغزل های بید ل رابه عین فور م بــازساز ی کرده و حتی گاهی برش هایی از مفاهیم آنها را در گفته‌های‌خود آمیزه داده و به وجههٔ د یگری رویت بخشید ه و غالبا به خوبی‌ازعهده بر آمده است .

با التفا ت به آنچه گفته آمــدمشاهده میشود که سر آغا زاشعار افغا ن یا مطلع دیوا ن او باتو جه‌به‌یك غزل فاخر بید ل آفریده شده و بدین صور ت اونخستین گام رابه‌جای پا ی آن شاعر پیشرو گذاشته است . دوسه بیت از آن غــز ل‌بید ل را بخوانیم :

سوار برق عمر م نیست برگشتن عنا نم را
مگر نا م‌توگیرم تا بگر داند ز بانـــم را

عدم کیفیتم خاصیت نقش قدم‌دار م
خرا می،تا به زیر پای خودیابی‌نشانم را

مخوا ه ای مفلسی ذ لت‌کش‌تسلیم دو نانم
زمین تا چند ز یر پا نشاند آسمانم را

وسر غزل دیوا ن افغا ن
الهی مصد ر الفا ظ رنگین‌کن‌دهانم را
کلید کنج‌معنی سا ز تحریك زبانـــم ر ا

لبم را آشنا کن با اداینر م‌گو یی ها
به مو ج‌آب گو هر گیر، انداز بیانم را
بهر محفل ز مژگانم‌د مان‌اشك‌شرر زادی
نیاز سوختن کن شمع آسا استخوانم را

به دل بگذ اختم از بر ق‌شرم‌معنی ناز ك
چو رنگـــ‌می زمینا فاش کن راز نهانـــم را

طراو ت خیز کن یار ب بهارگلشن یاسم
چو کرد ی‌ابر دریا بار چشم خونفشانم را

حالا نمو نه های دیگر ی از ،سروده های افغا ن را که باالتفات به پدید آورد ه های بید ل به‌ظهورآورده است ، ازنظر میگذ رانیم.

قید صدا ــ ازبید ل

پاس کار خود نبا شد صاحب‌تدبیر را
دست برقید صدا مشکل بود زنجیر را

نفع این بازا ر نتوا ن بردبی‌جنس فریب
ایکه سو داندیشه یی سرمایه کن تزویر را

در بیابا ن تحیر نم‌ز چشم‌ما مخوا ه
بی نیا زازاشك میدان دیدهٔ تصویـــر را

خط تقدیر ــ از افغا ن

هیچکس از سرنو شت خـــویشتن آگاه‌نیست
نیست ممکن‌دیدن و خوا ندن خط تقدیر را

حاصل هر کس بقدر اقتضای وضع اوست
سبز دارد جوش ا شکم خا نه زنجیر را
یار مند ی بر ضعیفا نازضعیفا ن میرسد
خا مه ا زانگشت یابد قو ت تحریر را

برسر دست است تیر ازراستی‌هابوسه ز ن
از کجی ها جای در پهلو بود شمشیر را
ظالمان را ارتبا طی از از ل باشدبهم
جز به جنس خویش نبود آشنا یی‌تیررا

بهار جلو ه ازبید ل

ای بهار جلوه بس کن کز خجالت بار ها
در عرق‌شستند‌خو با ن رنگ از رخسار ها
میشود محو از فرو غ آفتا ب جلوه ات
عکس د رآیینه هم چو ن سایهٔ دیوار ها
اهل مشر ب از زبا ن طعن‌مردم فار غ است
دا من‌صحراچه غم دارد ز زخم خا رها

چشم ز خم از افغا ن

خاطر مجرو ح من یك لحظه‌یی‌آرام نیست
تاشکست ازجور مژگا ن تو در دل خار ها
در گلستا نیکه عر ض ز ردروییها دهم
زعفر ان‌روید ز طبع سایهٔ دیوار ها
چشم ز خمی هست دررنگ‌شگفتن های گل
غنچه ها دارند از پیچیده گی طو مار ها
زیر چر خ دون نه امروز م‌به‌صد کلفت گذشت
از جفا ی‌دهر عمر ی میکشم آزا ر ها

حیرتکد ه شو ق ازبید ل

دل خا ك سرکو ی و فا شدچه به جاشد
سر در ر هٔتیغ تو فدا شد چه به جا شد
اشکم که دلی داشت گر ه برسر مژگا ن
در کوه تو ازدیده جدا شد چه به جا شد

این دیده که حیر تکدهٔ شوق تماشاست
ای خوش نگهان جای شما شد چه به جا شد
چشمت به‌غلط سوی دل انداخت نگاهی
تیریکه از آن شست خطا شد چه به جا شد

جوش تبسم ساز افغان

دل در خم آن زلف دو تا شدچه به جاشد
دیوانه به‌زنجیر جفا شد چه به جا شد
از تنگی دل چاك زدم سینهٔ خودرا
پیراهن این‌غنچه قبا شد چه به جا شد
رنگین ننمودی رخ خود را زگل می
رخسار توگلگون ز حیا شد چه به‌جاشد
درجادهٔ سودای تمنای خرامت
هر نقش قدم‌دست دعا شد چه به جا شد
گل کرد نمك بر لبش از جوش تبسم
بر زخم دل‌ریش دواشد چه به جا شد
گردی که ز خاك قدم یار برانگیخت
بردیدهٔ ما نور فزا شد چه به جا شد

مطالعه و مقایسهٔ همهٔ غزلهای افغان که به استقبال بیدل ایجاد شده اند از حوصله این نوشته بیرون است و بحث مفصل و جداگانه یی را ایجاب میکند واین گفت و گو باید بماند برای فرصت دیگر . که خود از لحاظ شناخت وجاهت سخن شاعر سخت در خور توجه تواند بود .

یکی از جهات مستلزم تحقیق‌دربارهٔ افغان این است که اودر چه تاریخی و به چه علت وازکدام ناحیت افغانستان به آسیای میانه رفته و در آنجا سکونت‌اختیار نموده است . اینکه او از دودمان هوتك و قندهاری‌دانسته‌شده است ، ظاهرا در یادنامه های روی دست اشارتی بدین‌امر دیده نمیشود . اگر دیوان‌اوبه صورت دقیق و با امعان نظر موردپژوهش و بررسی قرار گیرد احتمال زیاد میرود که اشاراتی‌درین زمینه به مشاهده برسد که این ابهام را از میان بر دارد .

آنچه مسلم است و نمیتوا نبدان تردید نشا ن داد از افغا نستا ن بودن ودور از وطن بو دن این شاعر خو ب است که بایك دیدسر سری در اشعا ر او این مطلب رادرمی یابیم .

این ابیا ت اودر هوای وطن ویاددوستا ن و فر قت احبا ب بیانگر جدایی و دور ی او ازوطن خــوداست .

درد هر کسی چو من نبــاشد
بگسستــه‌دل از وطــن نبا شــد

به آنکه مرا ز بعــــــدمرد ن
جزمهــر تو در کفـن نبا شد

* * *

عند لیبا ن و طن گـم کرده‌ایم
درهوا ی آشیا ن شد بال مـا

* * *

فر قت احبا ب را در مــان‌مجو
نیســت‌جز این دا غ تا سو دگــــر

اگر دیوا ن افغا ن به دقت‌مطالعه‌شود شاید ابیا ت زیاد ی مبنـــی برغر بت او به نظر آیند که در پرتوآن علت و زما ن مهاجر ت اونیز روشن گردد .

یکی از افراد رو حا نی‌وفاضل‌وطن ما در سد ۀ (سیزده)، مانند گل محمد افغا ن در آسیای میانه‌میز یسته است . او در حلقه ها ی ادبی و دیانتی به نام ملاعبدالرحیم‌دارا ی شهر ت و مورد تکریم بوده ودر آثار اد بی و تصو فی مخطو طومطبو ع سد ۀ ذکر شد ه جسته جسته یاد میشود . گل محمدافغان‌هم از نظر هم وطن بود ن و هم از نگاه فضیلت این شخص از اراد تمندا ن او به شمار میرود . مــلا عبدالرحیم پیشتر از گل محمدافغان‌در گذشته وافغا ن شعر قصید ه گو نه یی در بار ۀ اوسروده که‌پایه‌اراد تش از آن آشکار میشود ودر یکی از ابیا ت آن قصیده گوید :

آبیار مزر ع انعا م او ابــرکرم
خا کروب فرش در گاهش بود باد صبا

همچنین اوراجع به قد سیت‌مرقدیکی از بزرگا ن بدو ن ذکر نا م قصیده یی دارد که به ظن قـــوی‌این مر قد از ملا عبدالر حیـــم خواهدبود . بیتی از آن قصید ه‌چنین است :

به بوی سبزهٔ با لای مر قـــدش همه عمر
به عطـرغوطه خورد آهو ی ختن تا چین

ملاعبدالر حیم خود نیز تـــاکنو ن در وطن مابه خوبـــی شناخته نیست . بدانسا ن که بـاشناخت افغا ن به سایه روشـــن هایی از زنده گی این مرد را ه‌می‌بریم ، مسلما در پر تو شناسایی او میتوانیم به لحظه ها یـــــی‌ار زشمند از حیا ت گل محمـــد افغا ن نیز دست یابیم .

چو ن آثار گل محمد افغا ن دراختیا ر اهل اد ب و جست و جو گران ادبی و شعر در و طـــــن‌قرار ندارد ، مقرو ن به صوا ب‌می نماید که نمود های بیشتـــر ا زسروده های اورا درین جا ثبـــت نماییم و در معرض مطالعه‌وقضاوت بگذ اریم تا هم در آشنا یی فکر ی بیشتر او کمك به عمل آید و هـم‌دوستدارا ن شعر از آ ن شیریـــن کام گردند .

صلح‌و جنگ

پرد ۀ قانو ن شوقم ، سحـر آهنگ ترا
عند لیبم‌عارض از باده گلرنگ تـــرا

صد سحر چو ن غنچه تصویراگر گردد دچار
سیر گلزارشگفتن نیست دلتنگ تـــر ا

چو ن رگ الماس خواهد شدنگه در دیده اش
آنکه ا ی‌ناز ك بد ن بیند دل سنگ ترا

از عتا ب جا ن گدا ز ت‌لطف‌دیگر دیده ایم
صلـــح‌باشد در کمین هنگا مۀجنگ ترا

نشاء انصا ف

می نساز ی چهر ه از جا می‌چوگل رنگین چرا
غنچه سا ن‌سر در گریبا ن‌مانده‌یی غمگین‌چرا

می نماید بیشتر لطف تنت از موج گل
دل درون سینه‌ات ای بیوفا سنگین چرا
نشاء انصاف اگر دارددماغ اهل هوش
غافل ا زاشعار من باشد لب تحسین چرا
در پی تحصیل روزی گرنباشد آسمان
کرده ضبط دانه ها خورشید از پروین چرا

بی نیازی

بی نیاز انیکه از قید تعلق فارغند
آبروی شیشه را درسنگ خارا ریختند
بی تو در هر جا که سیل اشك را کردم روان
مرد مان دیده آب روی دریا ریختند
کی بود آسان نوای قلقل مینای می
سنگها شد آب، تایك طرح مینا ریختند
از نگاه مست آن سرشار صهبای غرور
نشاء پیمانهٔ مارا دو با لا ریختند

تخم نومیدی

بسکه لبریز از هجوم گریه شد کاشانه ام
آب ریزد بر سر از گرد سحاب خانه ام
تخم نومیدی به محنتزا ریاسم کشته اند
کی شود سرسبز زیر آب حرمان دانه ام
خط اوشد مطلع دیبا چهٔ آیات حسن
نامهٔ بخت سیه شد سر خط افسانه ام
گرچه مجنون از جنون مشهور عالم گشته است
من به رسوایی میان مردمان افسانه ام

داغ ناسود

باز میخواهد دلم شور دگر
ریخت سودا بر سرم زور دگر
هست در شهر محبت بیگمان
برسر هر دار منصور دگر

درغم جانا ن کسی چو ن من مباد
خسته وبیمار و رنجـــو ر دگـــر
فرقت احباب را درمان مجو　نیست جز این داغ ناسوزدگر
گشت بی نوش لــب او د رتنم
هــر سر مو نیش ز نبو ر دگـــر
در چمن افغا ن بر نگـــك عندلیب
ازجفای گل کنم شور دگـــر

سست پیمان

دلا تو صا فی طینت گزین وخندان باش
به رنگ صبح ، زشام سیه گریزا ن باش
نوید گو هر مقصود تا دهندترا
حباب وار درین بحر خانه ویرا ن باش
هزار و عد ه نمودی و شــد خلاف ، همه
ترا که گفت که در عهد ، سست پیمان با ش
مرو بخا نه زاهد نشین بگوشهٔ دیر
گزین تــو صحبت پیر مغان ز رندا ن باشــ
مکن چو آیینه اسرار نیك وبد افشا
به رنگ شا م سیه پرده دار مردا ن با شـــ
مکش به تیغ جفا یت مرا ز نــا کا می
به زخم سینهٔ ریشم دمی تو درمان باش

گداز حسر ت

به این تدبیر نی پروا ی آن، نی فکر این دارم
به زیر سنگ دستی از دل اندو هگین دا رم
به سر جا داد ه ام از بس هوای نکهت زالفش
دوعالم بید ماغیها به بوی مشك چین دارم
نه تنها در یمن فرو انروا شد اشك خونینم
سواد هندرا از داغ در زیر نگین دا ر م
همه اعضا گدا ز حسرتم ازشعله بالا یی
به رنگ شمع امشب گر یه آتش قرین دا ر م
زبس خون ریخت چشمم د رغم لیهان میگونش
مژه هم نسبت رگهای لعل آتشین دارم

پریشا نیست اکنو ن حاصلم‌در تیره روز یها
که شو ق‌خر من زلف سیا ه عنبرین دا ر م

بخت واژ گون

صد شکر که بخت واژ گـونـم
درعشق تو گشت ر هنمونــــم
در شو ق تو از هجـــو م‌کلفت
ازراه‌دو دید ه ریخت خو نــــم
سو دای تو ریخت طر فـــه‌سودا
درشا م فرا ق قیر گو نـــــم
چشم سیهت به غمـــز ه‌آخر
ا زقید خرد کشد برو نـــم
در کند ن کوه غم، هزارا ن فر هاد ، همی شود ز بونـم

این شعر ها که خواندیم هــرکدام از شگفتگی و خو شا هنگـی بر خور داری دارد و میتوا ن شعرهای پایا تر و باپو شش ها ی‌خوبتر رانیز در میا ن اشعا ر اوجستجوکرد و بدست آورد .

ازنگات در خور یاد آور ی‌نسبت به افغا ن یکی هم این‌است که او حیثیت یك حلقهٔ و صل‌را درارتبا ط دایر ه اد بی قرن (سیزده) بین افغانستا ن و آسیای میا نــه‌دارد . او رسالت خودرا به صفت یك سخنو ر از بر خاستگا ه خوددر ماورا ی آمو به و جه احســن انجا م داده واز سخن آفرینـــا ن‌این سر زمین به شایستگی نماینده گی کرده است .

گر چه در آنسو ی آمو و به‌صورت خاص در جمـــــهور ی تاجکستان کدام بر رسی مشخص‌ومستقل عا ید به این شا عـــــر صورت نپذیر فته ، مع الو صـف‌در تمام آثار اد بی این دوره نا م او به نظر میرسد و ادبیا ت‌شنا سان امروز ی تا جیك به خوبی با او آشنا یی دارند .

در دایرهٔ ادبی سدهٔ (سیزده)آسیا ی میانه شنا ختن بید ل و آشنا یی باآثار و پیرو ی ازخصو صیا ت وسبك او، از مختصا ت بارز سخنگو یا ن دانسته میشود .بدین موجب است که افغا ن هم از راهیا ن این سنت به شمار مـــی‌آید .

التفات زیاد افغان به اشعار بیدل و استقبال غزلهای او در سطور گذشته یاد آوری شد. حالا می بینیم که گه گاه افغان بدون در نظر داشتن و رعایت وزن، به تنها یی قافیه یا ردیف طرف علاقه بیدل را پسندیده و مورد طبع آزمایی قرار داده است. بیدل غزلی به ردیف «بلند» دارد که دو سه بیت آن بدینگونه است:

حسرت دل کرد بر ماپنجهٔقاتل بلند
میشوددست کرم بانالهٔ سایل بلند

سایهٔ تمکین نازت هر کجاافتاده است
سبزه چون مژگان شود از خاك آن منزل بلند

کاروان یاس امکان را غبار حسرتم
هر که رفتاز خویشتن، گرد آتشم از دل‌بلند

وگل محمد افغان باتوجه به «بلند» ی غزل بیدل، با تفاوت وزن غزلی «بلند» ساخته کهخواندنی است:

هر کرا میشود آواز ه زدمسازبلند
بی نفس‌ازلب نی کی شود آواز بلند

نرسد سایهٔ قد تو اگر گاه‌خرام
درگلستان‌نشود سرو سر افراز بلند

سرمه گون چشم تو گاهی‌که عتاب انگیزد
از شهیدان‌نشود شعلهٔ آواز بلند

شورش تن همه از آمد و رفت‌نفس است
تار اگرنیست‌صدا کی شود از ساز بلند

سرو و شمشاد و صنو برهمه نقش‌قد مند
هر کجا قامت‌آن شوخ شد از ناز بلند

گشت انجام چو منصور برفعتگهٔ دار
هر کراهمت اگر بود ز آغاز بلند

وقتی اشعار افغان به دقت وتوجه بیشتر مورد مطالعه‌و بررسی قرار گیرد، در خلال گفته های‌او مطالب سود مند فراوانی به مشاهده می پیوندد که به پهلوهای مختلف زنده گی انسان ارتباط دارد و بینش شاعر را دربر داشت‌از پدیده های زنده گی هویدا می

سازد و همچنا ن کار برد صنایـع بدیعی و نزا کت ها ی اد بی ازآن ها نمایا ن میشود . به‌نمو نــــه‌هایی از این گفته ها توجه شود :

امیدبخشید ن به زنده گی

گشته عمری در خزان‌فر قتت‌افسرده ام
از درغــــم‌خانهٔ من ای چمن عنوا ن درا
تابکی افسرد ه بنشینی بـه‌زندا ن ملال
از شگفــــت‌خاطر خورسند در بستا ن د را

ترکیب های چمن عنوا ن وزندا ن ملال و شگفت خاطــــــر خــرسند در دو بیت بالا قــابــل‌توجه اند .

ویا:

در چارسو ی ، دهر چه با شی فسرده دل
از زیر بار کلفت سود و ضرربرآ
از کف عنا ن کوشش آزاده گی‌مده
درسنگ واکنندرهت چو ن شرر بــــر آ
ای قطر ه هم چو موج چرا هرزه میدوی
در خلو ت‌صدف بنشین و گهر بــر آ
پرواز بی نشا نی عنقا بدام‌تست
چو ن مرغ‌رنگ از قفس با ل و پر بر آ

بی ثباتی

ثبا ت عیش به رنگ پریده‌میماند
بقا ی عمــر به اشــک چکید ه میما نــــد

ملامت مردم

در محفلی که حسن تو گردید‌جلوه‌گر
با شدمراچو شمع بهر عضو دیده یی
چون من کجا ست درچمنسان‌روز گار
از گلشــن‌وفاگل صد یاس چیده یــــی
مانند من به کو چه و بازا ردهر نیست
داما ن صبروجیب ملامت در ید ه یــــی

افسرده

شعله خو با ن را سر افرازیست از افتاده گان
آتش‌افسرده ام ، خاشا ك بر دارد مرا

داغ دل

ازرمید ن میبرد در هر نفس‌آرام ما
کاش آن‌هندو پسر یك لحظه گرد درام ما
دیدهٔ امید از الطا ف مـردم‌بسته ایم
نقد داغ‌دل ز جانا ن بس بود پیـغام ما
مدهر آهی که با خو ن جگرپرورده ام
میشودد‌رجنگ میدان عد و صمصام ما
در گرفتار ی ماقید د گر درکار نیست
هم‌چوکرم پیله از تار نفس شد دا م ما

زیاده خواهی

تابکی آ زرد ه میساز ی من‌درویش را
میز نی‌از خار مژگان برد ل من نیش را
درد و داغت بردلم هر چندافزاید کم است
زانکه هرکس دو ستتر میدارد از کم‌بیش‌را

سیل و یرانگر

قدخم گشته ام در جوش‌سیل‌گریه ر فت آخر
بردهنگام‌طغیا ن مو ج در یا حلقهٔ پل را

غزلها ی افغا ن غالبا طو لانـی‌اند و عدد آنها گاهی تا به(یازده) بیت میرسد و با اینکه تمام ابیا ت‌هر غزل دریك سطح قرار ندارند بیشتر آنها پر محتوا و استوا راند .

در سروده های اوتر کیـــب‌های زیبا و خوش آهنگ و ناز ك خیالی و معنی آفرینی رابه‌فراوانی‌دیده میتوانیم که این خود نشا ن دهندهٔ تو جه اوبه زیبا یی فور م‌شعر و به اسلو ب بید ل است‌واز همینجاست که گه گاه غزلها ی‌اوبا گفته ها ی بید ل همسنگی‌نشان میدهند .

نسخه های سه گانه دیـوا نافغا ن موجود در گنجینهٔ دسـت نو یسها ی اکاد می علو م‌تاجکستان‌که پیشتر به ذکر آورده شد ، باخط شکست آسیا ی میانه کتابت شده‌که خواند ن آنها برای شخصـ نا آشنا با خط شکست تا حد ی‌مشکل مینماید .

کتابت یکی ازین نسخه های‌سه‌گـانهٔ یـاد شـده به سال ۱۲۲۱ قمر ی انجا م یافته که نام کاتب‌را ندارد و به قول « فهر سـت دست خط های شر قی » (۲)اکادمی‌علوم تاجکستا ن ، شاعر در آ ن هنگام در قید حیا ت بوده‌است .

نسخهٔ دیگر آن که از نظـــرممیزا ت باز نوشتی ، اوصـا ف نسخهٔ اول را دارد ، دارای(پنجصدوهفتادو سه) صفحه میباشد کـه اشعا ر آن بیشتر از نسخـــهٔ‌نخستین است . این نسـخه در ۱۲۷۱ قمر ی به تحریر در آمده‌وکاتب در آغا ز آن مینویسـد : «واضح باد که انتظا م دهند هٔ لا لی‌اشعا ر سحر آثار این دیوان ، ملا گل محمد بی افغا ن ازسر آمـدسر هنگا ن یاد شا ه مجاهد غاز ی امیر معصو م شاه مراد خان بوده‌وزمان سلطنت خلف الصد ق ا و سلطا ن سید امیر حیدر رانیز دریافته واز نوازش و ی به حکو مت قصبهٔ مشهورهٔ متبر کهٔ « نور آتا»سرفر از گردید ه ... از جنـا ب مستطا ب نیك اخترش دو اثـــرخیر معتبر در صفحهٔ روز گار ماند، یکی این دیوا ننزاکت توامان ودیگرآن خانقا هی است در سر چشمهٔ کوثر کر شمهٔ نور ...» کاتـــب‌این نسخه میر الدین یا منیر الدین ابو الشر ف حسین البـلغا ر ی‌البخا ر ی وسا ل تحریر آن۱۲۷۱ قمر ی است (۳).

چنانکه از محتوا ی این مقد مه‌واضح میشود ، گل محمد افغا ن در هنگا م تحریر این نسخهٔ دیوان‌خود ، حیا ت نداشته است .

از افغا ن اضافه بر دیـوا نغزلیات ، یك مثنو ی عشقی دربحر هزج مسدس به نام « عادل افغان »نیز بر جا ی است . نسخه یی ازین مثنوی به کتابخانه گویـا اعتمادی‌تعلق داشته که بعدا به صفدر خان اعتماد ی رسید ه است . این مثنوی به سا ل ۱۲۵۵ قمر ی توسط ملا میرنظر بن دا ملا میر منیر کتا بت‌شده (٤).

تاریخ در گذشت افغا ن دقیقامعلوم نیست و کسی آنرا ضبط نکرده است . به استناد مقد مه دیوا ن مخطوط افغا ن،مورخ۱۲۷۱ قمر ی که نزدیك به زمان شا عرومورد اعتماد است ، اواز کارداران امیر معصو م شاه مراد خان بودهوزما ن سلطنت پسرش امیر حید ر (۱۲۰۵-۱۲٤٤) را نیز در یافته وهم بدینسا ن به اساس یاد آور ی در «فهرست دستخط های شر قی-ص۱۳۷،ج٤» او حکومت امیر نصر الله (۱۲٤٤ -۱۲۷٦) را در ك کرد ه است .

باتو جه به مدار ك یاد شده می‌توا ن گفت که احتمالا او در روزگار حکومت امیر نصر الله حدو د(۱۲٥۰) قمر ی در گذ شته خواهد بود .

در فر جام گفتا ر این نکته قابل‌یادآور ی است که چو ن گل محمد افغا ن یکی از شاعرا ن شایستهٔ سد ۀ(سیزده) وطن ما میباشد ،باید از طر ف اکاد می علوم افغانستان،یکی از کار مندان علمی موظف ساخته شود تا نسخه های دیوان اورا در دوشنبه و تاشکند مقابله نمود ه یك متن انتقاد ی از آن تهیه‌وبرا ی چا پ آماده سازد واین کار به مکلفیت علمی او محسو ب گرددویا اینکه مکرو فلم یافوتو کا پی نسخه های مذکور طور رسمی مطالبه شود و شخصی در اینجا موظف به انجا م این امر گردد وصور ت دیگر اینکه منتخبی از بهترین اشعار او توسط کسی تهیه و برای چا پ مهیا سا خته شود و درین صور ت است که‌اد ب‌شناسا ن و طن ما با دریا فت های تاز ه یی در بار ه این شاعرروبرو خواهند گشت .

با ذکر نمو نه های مختصردیگراز سرود ه های افغا ن ، این‌نوشته به پایا ن آورده میشود .

گیاه غم

خوش آن زمان که نویدوصال‌یار رسد
بهٔ غنچهٔ دل افسرد ه ام بهار رسد
شگو فه چشم کشا ید به شاخسار امید
که گردمقد م آن سرو گلعذار رسد

به غیر حسر ت و صلش اگر بود منظور
ز گرد پای نگه دیده را غبا ر رسـد
هزار سا ل ز خاکش گیاه غم روید
چواشك شعله نشانم بهر دیار رسـد

نقش مدعا

باز در بیگانگی ها آشنا می بینمت
از هجو م جور و استغنا جدا می بینمـت
بسکه چو ن آئینه سر تا پالطافت پروری
از صفا ی سینه ، نقش مدعا می بینمـت
تا خط سبزی بر اطرا ف لب لعلت دمید
حضـر رابر آب حیوا ن رهنما می بینمت

منت قاصد

منت قاصد نبا شد عشـق اگر باشد قوی
میرساندآه آتشبا ر ما پیغـا م ر ا

تاثیر هم صحبتی

صحبت اهل جنو ن را هست تاثیر دگر
گشت رسواآنکه یکد م با من رسوا نشست (٥)

مصادر این نوشته

۱-پو هاند رشاد ، یکـی ازشاعرا ن کم شناخته شـده ... ، مجلهٔ خراسان، ش ۱،س ۲-۱۳٦۰.

۲-فهر ست دستخط های شرقی، ص٦۷،جلد چار ، دوشنبه ،۱۹۷۰.

۳-مقد مه نسخهٔ مخطوط شماره(٤۷٤-۲۱٤) انستیتو ت شـر ق شناسی اکاد می علو م تاجکستان، ۱۲۷۱ق .

٤- مایل هرو ی ، معر فی چند نسخه خطی ، آریانا،شماره‌اول ، سا ل ۲۷،۱۳٤۷.

٥-منبع اساسی این نو شتـه نسخه هـا ی سه گا نه د یـوان شاعر ، محفوظ در گنجینهٔ دسـت نویسها ی اکاد می علو م تاجکستان میباشد .

-نمونهٔ ادبیا ت تا جیك، تحفة الاحباب ، روابط بخارا و افغانستان، جرید ۀ نسیم سحر و آر یانـا دایرةالمعار ف نیز دید ه شده‌اند.

توجه به نظیره گویی و اقتفای پیشینیان

گفته بودیم که در درازا ی سدهٔ سیزدهم اسلامی ، بنابر عوا مل وشرایط نا مساعد اجتما عی دروطن ما گوینده گا ن بیشتر ی به ظهور نیا مدند و آن عده یی هم که عرض وجود نمودند جز شمار ی معدو داز میا ن آنان ، دیگر ان به شهرت ونوایی نرسیدند .

وصفی ، گوینده یی بر آمده ازآن سده و بر خاسته از میان مردم آن عهد بود که به شعر رو آورده بودودرد ها و رنجها ی ناشی ازوضع محیط خودرا با سرود ن و خواند ن شعر و مشغلت باشعر از یاد می برد .

در بار هٔ و صفی ، معلو ما ت زیاد در دست نیست و درسه چار منبع موجود ، مطلب جالبی راجع به او به نظر نمیرسد جز اینکه گفته میشود که او روز گار تیمورتاشاه شجا ع را در یافته و شاه شجا ع را ستود ه و شاعر سد هٔ سیزد ه میباشد و دیوا نی از اوبر جا ی است (۱) و نسخه هایی دیگر، از آن نزد اشخا ص دستیا ب شده میتواند (۲)

مجمو عه یی از اشعار و صفی در کتابخا نه پوهاند دکتو رجاوید محفوظ است که شمار قابل تو جهی از غزلیا ت و چند قصید ه و رباعی اورا در بر دارد .

این مجمو عه مدتی در دسترس خانم پروین سینا عضو دیپار تمنت زبا ن وادبیا ت در ی گذاشته شده بود که آنرا استنتا خ نماید ومقدمه یی بر آن بنویسد که موصو ف این وظیفه را به حیث پروژهٔ یک سالهٔ خود در اکاد می علوم افغا نستا ن به انجا م آورد و نسخهٔ تنظیم یافته او در بخش نسخه های خطی کتابخا نه اکاد می علوم نگهدار ی میشود ، از نسخهٔ یا دشده برمی آید که نزد یك به تما مت غزلها ی و صفی شا مل درین مجموعهٔ ، به استقبا ل و تتبع گویند ه گا ن پیشین و گاهی معاصراوسرود ه شده اند و جالب این است که جامع و کاتب این اثر ،همه غزلها ی مورد اقتفا ی وصفی

راباغز لها ی خود او جابه جاو به‌دنبا ل هم ضبط نموده و خواننده‌را آگاهی داد ه که مثلا کدام غـــزل‌وصفی به پیرو ی از کدام غـز ل فلان شاعر گفته شده است .

نسخه مورد گفت و گو ، نـــام‌کاتب و تاریخ کتابت را ندارد ، اما از یاد داشتی که به خطی غیراز خط کاتب در صفحهٔ (دوصدو دو) به‌نظر میرسد و تاریخ ۱۳۰۳ ش‌رادارد ، دانسته میشود که بـــاز نویسی این مجموعهٔ پیش از یـــن‌تاریخ به انجا م آمده است، ولـی این یاد داشت به موضو ع کتا ب‌ارتباط ندارد و به کار علاقه مند مجموعه اشعا ر و صفی یار ی نمـی‌رساند .

چون نام کاتب معلو م نیست ،این مطلب واضح نمیگردد که این مجمو عه را باچگونگی های آ ن‌که یاد شد ، خود شاعر ترتیـب داده یاکدام آد م خو شبین بـــه‌وصفی یاشعر هایش ، در زمـــا ن حیا ت و یاپس از مرگ او به این‌امر دست یازیده است . به گما ن غالب تدوین این اثر پس از مرگ‌شاعر صور ت گر فته خوا هـــــد بود .

تاریخ تولد و تاریخ در گذ شت‌وصفی نیز روشن نیست ،اما ا ز قصاید او که در بار ۀ رجال سدۀسیزد ه سروده آشکار میشود که روز گار زنده گی او در همین سده‌بود ه است و نیز ماده تاریخها یی که برای و فات چند نفر سا خته‌ودر مجمو عه موجود اند موید زمان حیات او میباشند .

این مطلب که و صفی در زمـــان‌تیمور شاه ، دارا ی سن وسا ل بیشتر بوده و شعر می سرود ه ،درست نمی نماید ، زیرا هیچگو نه نشانه یی در ارتبا ط بدین مساله‌در گفته هایش به چشم نمی آید . اما امکا ن دارد که او در عهـــــدتیمور شاه درحـــال خورد سالـــی بوده باشد .

در گفته های وصفی ، حتا سخن‌از شاه زما ن و محمود نیز بـــه نظر نمی آید واز شا ها ن‌سدوزایی‌تنها کسی که مورد ستایش‌اوواقع گردید ه شاه شجا ع میباشد .

گو یا و صفی در عهد شاه‌شجاع،دارا ی نام و شهر ت نسبی بوده که توجه اورا جلب نموده و به‌دربارنزدیکش ساخته است . شاه‌شجاع

گرچه در هر دو دورهٔ سلطنت خود از لحاظ سیاسی دردسر ها و گرفتاری های فراوان داشت، اما چون خود شاعر بود . به شاعران و نزدیکی آنان به خود ، دلچسپی نشان میداد و گاه گاه با استفاده از فرصت با آنان به بحث های ادبی می نشست و چند لحظه یی جنجال های سیاست را از یاد می‌برد . و صفی نیز از کسانی بود که به دربار شاه شجاع نزدیک شده بود و شاید از معاونت ها و صلات او سود میگرفته است .

در مجموعهٔ مورد دسترس ،تنها یك قصیده در صفت شاه شجاع وجود دارد ،ولی ممکن است در نسخه های دیگر قصاید دیگری نیز از و درین زمینه موجود باشد .

انوری شاعر معروف قصیده‌یی در ستایش سلطان سنجر دارد که بسیار استوار است و معروف و چند بیت از آن قصیده بدینگونه است :

گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدا یگان باشد
پادشاه جهان که فرمانش
بر جهان چون قضا روان باشد
آنکه با داغ طاعتش زاید
هر که زابنای انس و جان باشد
عدلش ار حامی زمین نبود
امن بیرون ز آسمان باشد
مرگ را دایم از سیاستِ او
تب لرزه بر استخوان باشد (۳)

وصفی به وزن و ردیف همین قصیدهٔ انوری قصیدهٔ خودرا در ستایش شاه شجاع انشا نموده که دارای (چهل وسه) بیت می باشد و چندین بیت آن به گونهٔ مثال در اینجا آورده میشود :

از مه و مهر تا نشان باشد
تخت و بخت شهٔ جهان باشد

شه شجاع آنکه گرد در گه او
سرمهٔ چشم خسروان باشد
سکه بر هند و روم و شام زند
خنگ بختش به زیران باشد
دولتش در زمانه پیر شود
طالعش در جهان جوان باشد
داد عدل و سخا و همت او
هم چو نوشیروان عیان باشد
دوستانش میان باغ مراد
سرخ رو هم چو ارغوان باشد
خون عدوان به هر صف میدان
ازدم تیغ او روان باشد
جز صفاتش نیاورم به زبان
دردهان تا مرا زبان باشد
برسر جمله خسروان جهان
حکم او چون قضا روان باشد
هر کجا تیغ او عیان گردد
دشمنش در زمین نهان باشد
دست بر دار بر دعا وصفی
تا جهان هست و تا جهان باشد
پادشاه زمان شجاع الملك
خسرو جمله خسروان باشد

اهمیت این قصیده بیشتر درآن است که زمان زنده گی شاعر و رابطهٔ اورا نشان میدهد . اما نکته در خور تامل این است که وصفی در کدام نوبت سلطنت شاه شجاع با اونزدیك بوده و او را ستوده است .

از نشانه ها بر می آید که وصفی در نوبت دوم سلطنت شاه شجاع یعنی سال های (۱۲۵۵-۱۲۵۸) باید در بارهٔ اوسخن گفته باشد، زیرا در نوبت نخست سلطنت او که سال های ۱۲۱۸-۱۲۲۲ رادر بر دارد ، شعری از وصفی به چشم نمی آید که تاریخ دستیابی

به مقام و یازمان فوت کسی درآن آمده باشد . پیش ترین تاریخی که در اشعار او (شامل درین مجموعه) وجود دارد سال(۱۲۳۲) ونیز سال ۱۲۳۳ میباشد و پس ازآنها شعری است که دربارهٔ سردار محمد عظیم خان برادرعینی وزیر فتح خان گفته است واین شخص به سال ۱۲۳۸درگذشته ودر جوار مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون میباشد .

نکتهٔ دیگر اینکه محمد عظیم خان وبرادرش وزیر فتح خان از طرف داران سلطنت محمود بودند که درمقابل شاه‌شجاع ایستاده بودو در روزگار اقتدار محمود ، محمدعظیم خان حاکم پیشاور و نیزناظم حکومت کشمیر بود و منطقی نمی نماید که شاه شجاع را درنوبت سلطنت اولش و نیز مخالفان اورا در همان هنگام ستوده باشد .

ازین گفت و گو این نتیجه‌رانیز میتوان به دست آورد که وصفی شاید در اوایل سدهٔ سیزدهم دیده به جهان کشوده و در حدود ۱۲٦۰ ق . ترک هستی گفته باشد .

برای روشن تر شدن موضوع، چند بیت از قصیدهٔ سی و هفت بیتی وصفی در صفت محمدعظیم خان‌را باید از نظر گذرانید :

...رونق افزای شهر پیشاور
گشت با شوکت سلیمانی

که محمد عظیم خان باشد
سروسردار فوج خاقانی

بره را گرگ میکند شب وروز
زنهیبش به دشت چوپانی

خنجرش بگذرد ز جان عدد
مشکلش حل شود به آسمانی

هست خاک درش به دیدهٔ تر
بهتراز سرمهٔ صفاهانی

لطف او مایهٔ تهی‌دستان
خشم‌او جامع پریشانی

باد حکمش روا ن به مثل قضا
بـــرسر هند و سند وایرانـــــی

دوقطعه ماده تاریخ که در میا ناشعا ر و صفی و جود دارند، یکی در مرگ اشر ف خان نا می‌است که معلو م نمیشود کیست و دودیگر در رثای جوا نی (نزده) ساله بنام «شاه‌جهان» که‌شایدپسر یکـــی از دوستا ن او و یا منسو ب به کدام‌خانواد ۀ معرو ف بوده باشد .

در بار ۀ شاه جهان گوید :

رفت شا ۀ جـــهان ز دا رفنا
سینه بر آه ود ل پر از ار مـــــان
داد و بیداد از جفـــا ی‌فلك
آه‌و افغا ن ز گرد شـــ دو را ن
سال عمرش به نوزده چـورسید
مبتـــلاشد به درد بیدر مـــــا ن
صد دریغ از جفا ی چر خ که‌کرد
همچو گنجش به زیر خاك نهـــــان
جست از پیر عقل تـــا ریخش
وصفی‌خسته دل به آه و فغـــــان
سر زجنت کشید و کـــردندا
« شدبه جنت مکان شاه جهـــا ن »
(۱۲۳۵-۳ مساوی ۱۲۳۲)

اضا فه بر آنچه که به بیان آورده‌شد ، چار قصید ه در ثنای ائمـۀ هدا و یك قصید ه در صفت محمدایوب خان که دانسته نمیشود چه کسی میباشد و یك قصید ه‌دروصف‌معشو ق ،در مجمو عه مورد بحـث وجود دارند که شمار ابیا ت آنهازیاد نیست .

بخش‌اعتنا مند گفته های و صفی‌را غزلهایش میسازد و شمار قصاید او در برابر عدد غزلها ی اوبه کلی‌ناچیز است .

شمار غز لهای و صفی درمجموعۀمورد گفت و گو به بیش از (هشت صدو هفتاد) پار چه بالغ میشودکه اگر اوسط ابیا ت هر پار چـه را(هفت) بیت بدانیم در آن صورت‌شمار آ ن به(پنجهزارو پنجصد)

بیت خواهد رسید ، در حالیکه شمار ابیات چکامه های او درین اثر کمتر از سه صد بیت است .

البته این حرف به جای خود میماند که ممکن است در نسخه‌های دیگر اشعار و صفی ، شمار دیگر از چکامه ها و چامه ها وانواع دیگر شعر او موجود باشند که در این مجموعه نیامده اند وروزی بدانها دسترسی میسر خواهد شد .

غزلهای وصفی در کمال ساده گی وبی پیرایگی است و صنایع ادبی در آنها زیاد به نظر نمیرسد وخیال وتصویر نیز در میان آن سروده ها چشمگیر نیست و با نازك خیالی‌ها و پیچیده گی های شیوه هندی تاحدی فاصله دارد و باوصف مطالعاتی که در دواوین گذشتگان ومعاصران خود دارد و گفته های شماری از آنان رابه پیروی نشسته است باز هم بابید ل زیادسرو کار ندارد و به استقبال غزل های اوتوجه نشان نمیدهد .

میگویند در روزگار ان زنده‌گی وصفی ، اوضاع اجتماعی نابسامان و آشفته بود و او می توانست گوشه هایی از آن شرایط ناسالم را در سخنان خود بازتاب بدهد ، اما او هیچگونه التفاتی به انعکاس آنچه در آن عهد میگذشت نشان نداده است .

این گفته ها درست است وباید سخنان و صفی از ینگونه ویژه گی ها بر خور دار می بود، ولی گو یا اویك آدم منزو ی وگوشه گیر بوده که با خواندن و گفتن شعر اوقات خودرا خوش میگذرانیده و باگوشه گیر ی و انزوابسرمی برده و به مسایل اجتماعی التفاتی نداشته و خود نیز موردتوجه کسی یا مقامی نبوده جز اینکه ، چند روزی دست تصادف اورا به شاه شجاع نزدیك ساخته است .

نکته دیگر اینکه در اشعاروصفی مطالبی راکه به مسایل اجتماعی و زنده گی مردم زمان اوبه‌وضاحت و صراحت ارتباط داشته باشد ، شاید به ندرت بتوان بدست آورد ، امانمیتوان ادعا کردکه در ورای الفاظ و کلمات و عبارات گفته های او اشارات و کنایاتی‌در رابطه به وضع جامعه آنروزی وجود ندارد .

بسیار ممکن است که او برش هایی از دریافت هاو استند را کات خودرا از محیط ماحول خوددر لفافهٔ الفاظ و بهوجه سمبولیك افاده کرده باشد که درك آن مستلزم دقت بیشتر دانسته شود . بـه گونه مثال به این بیت توجـه شود :

شاخ مرجان کرد خون دیده مژگان مرا
رشك گلشن ساخت اشك سرخ، دامان مرا

آیا نمیتوان ازین بیت نشانه هایی از درد و رنج ناشی ازشرایط نا مساعد زمانهٔ شاعر را بدسـت آورد ؟

بیت دیگر رابخوانیم :

بمن گویید ای یاران که درشبهای تنهایی
به غیر ازنالهٔ خود باکه گویم داستانشرا

از کجا معلوم که شاعر دریـن بیت از درد بی همزبانی و نداشتن رفیقی همراز نتالیده باشد . و بازمیگوید :

به خون کافر و مومن کمربست کسی هرگز نداند مذهبش را

شاید بتوان اظهار داشت کـه بیت ذکر شده مربوط به غزلی است که شاعر خطاب به معشوق خیالی گفته است .اما اگـر در ظاهر امر چنان باشد ، در نفس‌امر توجیه دیگری نیز وجـود دارد یعنی اینکه میخواهد از عدم‌مصوونیت همگانی یاد کند .

در مطلع غزلی میگوید :

زبس در غم تپیدم دل درون سینه ام خون شد
به شام بیکسی از دیده خونبار بیرون‌شد

واین گفته ، بیانگر غم نهفته‌یی‌است که اهل دردی نمی شناسد تاآنرا برایش اظهار نماید .

سعایت و سخن‌چینی نیزشاعر رارنج میدهد و فریادش رابلند می سازد .

دشمنان بسکه بهر جا سخن‌از من کردند
دوستان‌را به من غمرده دشمن کردنـد
چون نسوزم من غمدیده‌که‌این مدعیان
آتشـــ عشق‌مرا بر همه روشن کردنـد

باتو جه به اینکه خود هم د رزنده گی کار با ار زش ومهمی رابه انجام نیاورده و آنچه کرده جـز ناصواب اندیشی چیزی نبـوده، گوید :

وصفی ز کنه عار نکـردی‌هرگز
جز لهوولعب کار نکرد ی هر گـز
عمر ت پی کار های بیـود ه‌گذشت
کار ی‌که بود کار نکردی هر گـز

از واعظ تا متعظیکه سخن ازروی‌ریا میگو ید بیشتر گو ینده‌گان انتقاد مینمایند ، و صفی نیـز ازواعظی بدین صفت که حر فشـ باعمل همراه نیست ، دور ی می‌جوید و نمی خواهد حرفشـ ر ا بشنود :

واعظ ز نصیحت تو خاموشی‌به
ا ززهدریا یی تو قد ح نو شی بـه
یادم چه دهی ز جنت وطوبی‌وحور
جـزعشق و ی از همه فراموشی بـه

در هر حال وصفی را نمیتوا نیك چهرهٔ تابا ن و توانا ی شعر از سدهٔ سیز دهم به حسـاب آورد،اما به جرا ت میشود اورا یکی از سخنورا ن زمانش در سطح شمارزیاد دیگر از گوینده گا ن آ ن عهد، که شعر واد ب و ضع رو شنـی‌نداشت ، قرار داد .

با در ك این حقیقت می پذیریم‌که غزلها ی و صفی یکد ست و هموار نیست و غث و سمین وناهموار ی هااز نظر زبانی و تصویر ساز ی و بلاغت لفظی در آنها زیادوجود دارند ، مع الوصف‌ازتعدادی ازآن غزلها ی فراوا ن ، بیت های‌زیبا و خوشا هنگ و شفا ف بـا مفاهیم رنگین به دست آمده مـی‌توانند ، مانند این بیتها :

بگذار تا که سجده کنم ابروی‌ترا
محراب‌رابرای نماز آفرید ه انـد
شبی نبود که از هجر توجان‌من نمی سوزد
زآه‌آتشینم چرخ را دا من نمی سوزد
بسا ن شمع فانوس است‌گویاآتش عشقش
که میسوزددل و جانرا و پیراهن نمی سوزد

وصفی ، غزل یاد شده را بـه‌جواب غزل شاعری به نام شیخی سروده که دوبیت آن چنین است:

تو کز سوزم نیی واقف،دلت‌بر من نمی سوزد
مرا میسوزد از غم جان ،ترادامن نمی سوزد

مزاج برف‌دارد غم ، درون سینه عاشـــق
که‌میسوزدزسر تا پا و پیراهن نمی سوزد

گفته آمد که وصفی حد اکثـراز غزلهای خودرا به استقبال‌یابه جواب گوینده‌گان پیشین‌ومعاصرخود ساخته است . دریـنجا بعضی‌از اینگونه غزلها رابه نظر مـــی‌آوریم .

شبهای تنهایی

بخود زان آشنا کرد م‌سگان‌پاسبانش را
که سازم کحـل‌چشم خویش گرد آستانشـــرا

به من گویید ای یاران که‌درشبهای تنهایی
به غیر ازنالهٔ خود باکه گویم داستانشـــرا

رسیده جان به لب ،حرفی‌به آن محمل نشین دارم
زروی‌عجزگویید ای عزیزان سار بانشـــرا

ندارد مهر هرگز با من غمدیده دل آنمه
خدا یـامهربان گردان دل نا مهربانش را

این غزل به جواب غزل فارغی‌گفته شده که مطلع آن بدینگونـــه است :

از آن می بوسم از راه و فاپای‌سگانش را
که‌شبها پاس میدارند از غیر آستانشرا

آصفی ، شاعر خوب سـرزمین ادب پرور هرات غزلی‌دارد که سه بیت زیرین از آن است :

به سوی من که رساند نسیم‌یار مرا
که نیست‌قوت بر خاستن غبـــار مـرا

بهار آمد و گل گل ز داغ‌اوست دلم
قبا سـی‌کن ز گلستان من ، بهار مرا

به سوی تیغ برد دست و من هلاك شوم
زبیم آنکه بگیرند دست یار مرا (٤)

وصفی این غزل را پسندید ، وبدینگونه به استقبال گرفته است :

چشم انتظار

زحال من که خبر میدهد نگار مرا
که سوخت آتش هجران ، تن نزار مرا
بده ز گرد رهت توتیا ز روی کرم
سفید کرده غمت ، چشم انتظار مرا
غم تو کرده مرا خاك ، زان سبب ایمه
که تا به کوی تو آرد ، صبا غبار مرا
زبعد مردن من از ره وفا روزی
بسوی تربت من آورید یار مرا
دو باره یاد نیارد جمال گل ، بلبل
بباغ گرنگرد یار گلعذار مرا

غزل زیرین بدانسان که در مجموعه ذکر یافته باتوجه بیك غزل صایب که با این مصراع آغاز میشود « چشم بر خورشید تابان نیست ایوان مرا » سروده شده است . اما در کلیات صایب که به اهتمام بیژن و مقدمهٔ امیری فیروزکوهی به سال ۱۳۳۳ در تهران چاپ شده غزل مزبور دیده نمی‌شود . شاید این غزل از صایب نباشد . غزل وصفی رابخوانیم :

شاخ مرجان

شاخ مرجان گرد خون دیده مژگان مرا
رشك گلشن ساخت اشك سرخ دامان مرا
جان به لب آمد مرا از دوری آن غنچه لب
از من مسکین خبر سازید جانان مرا
خضر خط کرده سیه پشت لب جان پرورش
کار باظلمت فتاده آب حیوان مرا

چاك شد از دست هجرانت گریبانم بیا
تا بدوزد سوزن وصلت گریبان مرا
سرو ناز از پا بیفتد درمیان بوستان
گر ببیند قامت سرو خرامان مرا
وصفیا یکدم بیا و بر سر راهش نشین
تا ببینی نازو استغنای سلطان مرا

جام دل

گردش چشم تو جام دل ماست
زلف تو ذوق کلام دل ماست
بهر مرغ دل من دانه
حلقهٔ زلف تو دام دل ماست
سوی صحرا نروم چون مجنون
آهوی چشم تو رام دل ماست (۵)

واقف از شاعران ناز کخیال هند، نزدیك به زمان وصفی بود که غزل های زیبا دارد. ابیات ذیل از یك غزل اوست که وصفی بدان توجه نشان داده است:

سرو افتاده ز پا از دستت	کرده گل جامه قبا از دستت
پنجه‌ات سخت دلم را افشرد	نکنم گریه چرا از دستت
آن نگاری تو که بنشسته بخون	دل، جدا، دیده جدا از دستت (۶)

وصفی گوید:

سرم افتاده به پا از دستت	جان ز تن گشته جدا از دستت
کرده گلهای چمن چاك زغم	جامه را همچو قبا از دستت
چون هلال شب عید آخر کار	شدم انگشت نما از دستت

غزل دیگر از وصفی

در گلستان رفتم و روی توام آمد بیاد
از نسیم روی گل بوی تو ام آمد بیاد
سرو و شمشاد و صنوبر جلوه‌گر شد در چمن
از خرام قد دلجوی تو ام آمد بیاد
بررخ گل دانه های ژاله دیدم درچمن
از عرق افشانی روی تو ام آمد بیاد

دل درون سینه‌ام چون مرغ بسمل میطپید
از خدنگ تاق ابروی تو ام آمد بیاد

چونکه خورشید فلک سرزد ببام آسمان
ازشعاع روی نیکوی تو ام آمد بیاد

وصفی غمدیده را دیدم چو بلبل در فغان
عندلیبان سرکوی تو ام آمد بیاد

هلالی در غزلی میگوید :

من عاشق و دیوانه و مستم چه توانکرد
میخواره و معشوق پرستم چه توانکرد

گویند که رندی و خراباتی و بدنام
آری بخدا اینهمه هستم چه توانکرد

من رسته ام ازقید خرد هیچ مگویید
ور زانکه ازین قید نرستم چه توانکرد (۷)

وصفی با توجه به این غزل گفته است :

من از نگۀ چشم تو مستم چه توانکرد
بی شیشه و می باده پرستم چه توانکرد

ای زاهد خود بین به سر سنگ ملامت
من شیشه ناموس شکستم چه توانکرد

غزلی که مطلع آن چنین است :

آن شوخ ، چو گل به دست گیرد
رنگ از رخ گل شکست گیر

از واقف پنداشته شده و استقبال گردیده ،اما در دیوان واقف چاپ ۱۹۶۲ در لاهور این غزل به چشم نیامد .

بند و بست

گر تیغ نگه به دست گیرد　هر کشور دل که هست گیرد
دلها ی بسی بیك اشاره　از غمزۀ چشم مست گیرد
خوشحال کسی که ساغر می　زان ساقی می پرست گیرد
ترسم که ز آب چشم زارم　نه بام فلك شکست گیرد
دل برده و، جان زدست وصفی　آن شوخ به بند و بست گیرد

فغانی از غزل سرایا ن به نا م‌است که بسیار ی از غز لهایش مورد استقبا ل گوینده گا ن بعدازوی‌قرار یافته اند . و صفی نیز به استقبا ل او دلچسپی نشا ن داده‌که از جمله این غزل فغا نی است.

گلر خان برسر خاکم چمنـی‌ساخته اند
چمنی‌برسر خونین کفنی سا خته اند
از سکا ن سرکو ی تو بسی‌منفعلم
که به هم‌صحبتی هم چو منی‌ساخته اند (۸)

غزل و صفی

شوخ مارا زگل تاز ه تنی ساخته اند
بر تنی‌از رگ گل پیر هنی سا خته اند
یکسر مو نشد از سر دهانش‌معلوم
نکته‌گیرا ن ز برایش سخنی ساخته‌اند
بسکه خو ن ریخته از دیده‌تر مشتاقا ن
ازگل لاله‌بکویش چمنی سا خته انـــــد
مژه نبود که به چشم سیه اش‌می بینی
خنجـراز بهر دل همچو منی ساخته انـد
به‌کسی عهد نبسته است کـه‌بازش نشکست
پلعجب‌کافر پیمان شکنی سا خته انــد

ابیا تی از غزل هلالی کـــــه‌استقبا ل شده :

بسکه خلقی سخن از عا شقی‌من کردند
دوست رابامن دلسو خته دشمن کرد نـد
سو ختم ز اتش این چرب‌زبانان چون شمع
سوزپنهان مرابر همه روشن کردنـد
بعد ازین دست من ودا مـن‌این سنگ دلان
که بـــه‌آهنگ جفا سنگ‌به دامن‌کردند (۹)

وغزل وصفی :

دشمنا ن بسکه بهر جا سخن‌از من کردند
دوستا ن‌رابه من غمزد ه دشمن کردنـــد
چون نسوز م من غمدید ه‌که‌این مدعیا ن
آتشـــ‌عشق مرابر همه روشن کردنـــد

اینقدر شکوه من با تو رقیبان گفتند
که دل نرم ترا سخت چو آهن کردند

نشکند شیشهٔ دل از چه که خوبان جهان
بهر آزردن ما سنگ به بدامن کردند

نتوانست که یار غم او کوه کشد
به تن کاه من خسته معین کردند

غزلهای محتشم کاشانی نیزمورد توجه و صفی بوده است.
دیوان محتشم گرچه به چاپ رسیده اما به دست نیامد، ازین رو به نسخهٔ مخطوط مورخ(۱۲۳۲) آن که در آرشیف ملی موجود است مراجعه بعمل آمد.

این غزل محتشم راوصفی به پیروی نشسته :

دست به دست هم چو گل آن بت مست میرود
گر زپیش نمیروم کار ز دست میرود

من به رهش چو بید لا ن رفته زدست و آن پری
دست بدوش دیگران سرخوش و مست میرود

دل به اراده میدهد دست به بند زلف او
ماهی خون گرفته خود، جانب شست میرود (۱۰)

غزل وصفی

یار به سیر بوستان سرخوش ومست میرود
باصنمی چو خویشتن دست به دست میرود

عشق نگر که شیخ ما دلزکفش برون شده
در پی شوخ سرکش باده پرست میرود

ساقی مه جبین مافصل گل است در چمن
یکدوسه ساغرم بده، وقت ز دست میرود

استقبال دیگر از هلالی

غزل هلالی :

آن کمر بستن و خنجر زدنش رانگرید
طرف دامن به میان بر زدنش را نگرید

جانب گریۀ من چو ن نگردازسر ناز
خنده بر جانب دیگر ز دنش را نگر یـــد

شوخ من مست شد و ساغرمی زد بسرم
شو خی ومستیوساغر زدنش را نگرید(۱۱)

غزل وصفی :

باز در کلبۀ ماسر زدنش رانگرید
مست مـــیآمدن و در زدنش را نگر یـــد
مجلس آرا یی و سا قی شدتش را بینید
بیخود یکردنوسا غر زدنشرا نگر یـــد

وصفی ، غزلی را بدین مطلع :

گل چید زا ن بنا گوش یکبا رتابگرد ن
دستم چوشاخ گل شد ، گلبا ر تا بگر دن

از مشتا ق اصفهانی دانسته وبه تتبع گر فته است . دیوا ن چاپی مشتا ق به دست نیا مد تا ایـــنغزل دیده میشد ،اما در نسخـۀ مخطوط آن که در آرشیف ملـــیموجود است غز لی بدین مطلـــع به چشم نیامد ، صایب و بید لنیز بدین شیو ه غزلها یی دارند. در غزل بید ل این دوبیت جلـــبتو جه میکند .

خلقیست زین جنو ن زا رعریان بی تمیز ی
دستا رتابزا نو شلوار تا بگـــر د ن
کو طا عتی که مارا تا کو یاورساند
تسبیح تازباناست ، زنا ر تابگر د ن (۱۲)

غزل و صفی بدین شیوه :

آویخت زلف مشکین دلدا رتابگرد ن
دربحرکفر غرقم ، نا چار تا بگر د ن
در آرزو ی تیغش تنها نهمن هلاکم
خوردندغوطه در خون بسیار تا بگر د ن
در جست و جو ی و صلشپایم به گل فروشد
یکبار تابهزانو صد بار تا بگـــــــر دن
خالي نگشت مغز م از با دۀمحبت
هستمبسان مینا سر شار تا بگر د ن

شمار گوینده گا نی که و صفی یك یا بیشتر ، از غز ل های آنان رابه استقبا ل یاجوا ب و یا با زساز ی ونظیره گو یی نشسته قریب به (نود) تن میرسد که درمیان آنا ن نا م تعداد ی از سخن سرایا ن معرو ف دیده میشود وشمار دیگر از آنا ن گوینده گا ن نیمه مشهور اند و عده یی هم ناشناخته

از سرا یشگرا ن معرو ف به گونهٔ مثا ل باید امیر خسرو بلخی، انوری ، اهلی شیرازی ، جلا ل الدین مولو ی بلخی ، حافظ ، خاقانی ، سعدی ، سلما ن ساوجی، صایب ، ، عر فی ، عطار ، فروغی، فغانی ، فیضی دکنی ، کلیم، کمال خجند ی ، ناصر علی ، نظیر ی ، واقف و هلالی رایاد نمود .

واز آنانیکه شناخته میشو ندولی بسیار مشهور نیستند . باید بانام های آصفی ، آدر بیگد لی ، اسیر(جلال) ، افغا ن (میر هوتك) ، حیدر هرا تی ، حزین ،حسن«دهلوی» ، رفیق اصفهانی ، ظهور، عاشق اصفهانی ، عصمت بخارا یی، مشتا ق اصفهانی ، محتشم کاشی، ونزار ی آشنا گردید .

واما از ناشناخته گا ن میتوا ن این نام ها را ذکر کرد :

ابن فرید ، ازل ،امین ،جانباز، خادم ، دافع ، رضا ، سابق ، شیخی ، طبیب (عبدالبا قی) ،عظیم، فایز ، فار غی ، قاسم ، کلا می، متین ، محب ، میر محمد هاشم، هند ی و یوسفی و ...

یکی از مزیت های این مجموعه این است که بانا م و اشعا رعده یی ازین گو نه سخنو را ن گمنام آشنا یی میسر میگردد که ممکن است در جا های دیگر دستیا بی بدانها غیر مقدور باشد که خود وصفی نیز از آن میا ن است. به صورت مثا ل از یك شاعر امی به نام حا جی عمر (بیست و نه) واز شا عر دیگر بنا م علی عسکر «عسکر» بیست و سه غزل در آن آورده شده و جوا ب گفته شده که بسیار برای شناخت آنا ن اهمیت دارد . (۱۳).

مجموعهٔ مورد گفت و گو(هشت صدو نودو چار) صفحه دارد و به خط شکست عاد ی نوشته شده واشعا ر و صفی و دیگرا ن درآن

همه به قریب (سیزده هزا رو پنج‌صد) بیت میرسد که حدو د(پنج هزارو پنجصد) بیت آ ن به وصفی‌تعلق میگیرد .

اگر تما مت سروده های وصفی‌نسبت نا استوار ی ، قابل چاپ ونشر پنداشته نشود ، بیگمـــان‌منتخبی از غزلیا ت آن که بد قت گزیده شود ، ار زش چا پ رادار‌دو میتواند نمایانگر بخشی ا ز شعر واد ب عصر او و شرایط مسلــطدر آن باشد .

استقبا ل ، جوا ب ، بازگویی‌و دوبار ه ساز ی سخنا ن بیش‌از (نود) تن بخو بی میتوا ند دلیل بر آگاهی و مطالعه شاعر در آثار گذشتگا ن به شمار آیدو ارتبا طاورا با سخنو را ن معا صر نشا ن بدهد .

وبدین ترتیب علی نقی وصفی که‌آگاهی زیاد ی از زندگی اشــــں نداریم یکی از سخنو را ن سد ۀسیزدهم و طن ما میباشد که د ر تاریخ اد ب ما میتواند جا یی فـراخور خود داشته باشد . (١٤)

در فر جا م بحث ، سه رباعی‌از و صفی رابخوانیم :

مانند رخت گل به گلستا ن‌نبود
هم چــون‌قد تو سرو خرا مان نبـــو د
کی‌لاف زند غنچه به پیش لب‌تو
مثل دهنت‌چشمهٔ حیــوا ن نبــو د

* * *

وصفی به جها ن مســت وخرا ب اولتر
افتا ده به‌پا ی خم به خوا ب اولتــر
چو ن چر خ یی خرا بی دهر بود
درمیکد ه رفته و خرا ب اولتــر

* * *

خط سیهٔ تو ها له بر مـــاه‌کشید
یا سو ی‌تو عاشق از جگر آ ه کشیـــد
یا مور لب ترا شکر ریــز بدید
سوی‌شکرت زهر طر ف راه کشید

اشارات و توضیحات:

۱-آریانا دایرة المعارف جلد شش ، ص ۳٤۲- ۳٤۸ و مقالهٔ حافظ نور محمد زیر عنوان « عاجزافغان وافغان عاجز » مجله کابل، شماره دوم سال چهارم،۱۳۱۳

۲-افغانستان ، قسمت ادبیات،نوشتهٔ محمد حسین بهروز، چاپ ۱۳۳٤،ص ۳۱۹ - نسخه یی ازدیوان و صفی در میان کتابهای مخطوط موزیم کابل وجود داشته‌که در فهرست بورکوی از آن یاد شده (نسخهٔ های خطی افغانستان ، چاپ قاهره ،۱۹٦٤،ص ۱۳۲) و همچنان نسخهٔ دیگر ازآن در کتابخانه وزارت مطبوعات نشان داده شده ، ص (۲۹۰)

۳-دیوان انوری با مقدمه وتصحیح سعید نفسی ، چاپ تهران ، ۱۳۳۷، ص‌ص۹۰ و۹۱.

٤-دیوان آصفی هروی بهتصحیح هادی از فع کرمانشاهی، تهران ،۱۳٤۲ ، ص چار

٥-این غزل به جواب علی عسکرشاعر معاصر و صفی است که مطلع غزلش این است :

زلف پر پیچ تو دام دل ما ست صید در دام تو کام دل‌ما ست

٦-دیوان واقف به اهتمام پروفیسور ربانی عزیز ، چاپ لاهور ، ۱۹٦۲، ص ۱٥٤

۷-دیوان هلالی چغتا یی بهتصحیح سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۷ ، ص‌ص ٤٥-٤٦

۸-دیوان اشعار بابا فغانی‌به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ، ۱۳٤۰.

۹-دیوان هلالی ، ص ٥۹

۱۰-دیوان محتشم در آرشیف‌ملی (شماره ۲۲ر۱.۷) نسخه مکتوب در بیست و پنج ربیع‌الاول۱۲۳۲.

۱۱-دیوان هلالی ، ص ۷٥.

۱۲- کلیات بیدل ، جلد اول(غزلیات) ، کابل ، (۱۳٤۱) ، ص ۱.۱۱

۱۳ـبیك روایت علی عسكر نیزبا تخلص و صفی شعر میگفتـــه است و لی این مطلب در خور تامل‌است زیرا غزلها ی او جز دریـك مورد ، در مجموعۀ موجود همه به‌تخلص (عسکر) است .

۱٤ـمنبع اساسی و عمده ایـن‌نو شته ، همین مجمو عـۀ اشعار وصفی است که در بار ه اشـــــحر ف زده شده است .

آمیزهٔ مفاهیم صوفیانه در شعر

درزاویه عشق بتان دو ده نشینیم
ماتو به و تقوا و ریاضات نداریم

دودمان انصار ی کابلی که‌شیخ‌سعد الدین احمد ، عار ف شهیر وطن، در صدر آن جا ی داشته‌است ، از لحاظ د اشتن افراد عالم و صو فی و شاعر، در افغا نستا ن وماورا ی آمو و هند شهرت به سزا یی دارد . معلومات بیشتردر بار هٔ افراد اندیشمند این دودمان که صاحب آثار و تالیفا ت مطبو ع و غیر مطبو ع میباشند، به‌بحث گسترد ه و جداگا نه یی‌نیاز دارد و نقش آنا ن در رواج بخشی دیانت و علم و ادب درکشورما قابل جست و جو و ارزشیابی به خصوص میباشد . میر ظهو رالدین احمد متخلص به ظهور فرزند ار شد و خلیفهٔ میر سعدالدین‌انصار ی از افراد دانشور وروشن ضمیر این خانواد ه واز سخن‌سرایا ن خوش قریحه و طن ما به حسا ب میرود . اوبعد از اکمال‌دانش های مرو ج ،در طب‌و کیمیا مهار ت پیدا کرد و کتا بی در آ ن‌باره نوشت و نیز در جفرو هندسه و ریاضی واعداد و قو ف‌بیشتر بدست آورد (۱).

یکی از ابعاد دانش این عار ف‌وارسته و پاکد ل، مطالعه واحا طهٔ او در شعر و سرایش شعر های‌سودمند با جنبه های انسانی و انتقاد از سلو ك نا روای مرد م‌بدسرشت و طماع‌میباشد،در قالب الفا ظ رنگین و آهنگین .

گر چه دیوا ن ظهور تا حا ل به‌چاپ در نیامده و آشنا یی اهل شعر واد ب با اندیشه و سخن‌این سخن آفرین عصر (سیزده) اسلامی اند ك است ،اما خوشبختانه‌نسخه ها یی از آن در کتابخا نه های داخل وخار ج موجود میباشدکه‌میتوا ن با مطالعه و بررسی‌آنهابه تصورا ت و خیا لات اوآشنا یی‌حاصل نمود و برگی بر ادبیا ت بار و ر زمانه اخیر این سر زمین‌افزود .

نسخه یی از دیوا ن این گوینده که دارای (دو صدو بیست وهشت) صفحه و قطع (بیست و چار د رسیزده) میباشد به ر قم (نه صدو شش) در گنجینهٔ دستنو یسها ی انستیتوت شر ق شناسی اکادمی علو م تا جکستا ن نگهدا ر ی می شود که به سا ل ۱۲۳٤ قمر ی به کتابت آمده است .

کاتب به نام حبیب الله ، این نسخه رابرای عباد الله با ی تحریر نمود ه واین مطلب را در یك رباعی بیا ن داشته است . و هم بدینسان در رباعی دیگر ی تاریخ پایان کتابت رانشا ن داد ه که ۱۲۳٤قمر ی است . اینکه دو رباعی ذکر شده از خود کاتب است یا کسی دیگر، از زبا ن اوساخته رو شن نیست.

در حوا شی بعضی از صفحا ت نسخهٔ مورد گفت و گو تعدا دی از کلمات متن اتصحیح شده وگاهی غزل یا ابیا ت دیگر ، در حا شیه ها اضا فه گردید ه وچنا ن می نماید که این نسخه به نظر خود شاعر رسید ه باشد که اصلاحاتی بدینگو نه را در آ ن وارد ساخته و شعر های تاز ه یی بدان افزو ده ویا شخص با صلا حیت د یگری، بدین امر دست یازید ه که اشعار بیشتر ی از ظهور رادیده وخوانده ویا در اختیار داشته است .

« در فهرست دستخط های شرقی اکادمی فن های تا جکستان » که به زبان روسی چا پ شده دربارهٔ این نسخهٔ دیوا ن ظهور مطا لبی وجود دارد که خلاصهٔ آن چنین است :

«میر ظهور الدین پسر سعدالدین انصار ی بود . سا ل و لا دت ودر گذشتش معلو م نیست ، امانظر به سا ل در گذشت پدر ش (۱۲۲۵ق – ۱۸۱ع) ، زندگی اودرعصر هجده و نزد ه واقع گردیده است . دیوانش شامل غز لیا ت ، مخمسا ت و رباعیا ت میباشد که به خط نستعلیق و برو ی کاغذ خو قند ی و به رنگ گلا بی نوشته شده ... احتمال داردکتابت دیوا ن در هنگا م حیا ت شا عر صور ت گر فته باشد . تاریخ کتابت ۱۲۳٤ قمر ی (۱۸۱۹) و تعداد اورا ق آ ن (یکصدو چهارده) است » (۲).

در « فهرست نسخه های خطی شرقی » کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان ، ده نسخه از دیوان ظهور به شناخت آمده است (۳) واین امرنشان دهندهٔ رواج شعر ظهور و شهرت وی در آسیای میانه دانسته میشود .

خانم پلیاکووا ، رسالهٔ نامزدی علوم خودرا بزبان روسی در بارهٔ این شاعر نوشته که به چــــاپ در نیامده ولی بروشوری درآن باره نشر کرده است .

در فهرست نسخه های خطی شرقی ، راجع به خود ظهـــــور معلومات زیاد ودست اول به نظر نمیرسد واز نکات قابل یادآوری اینکه او تاسال ۱۲۴۵ ق، حیات داشته است و لی تاریخ دقیــــق فوت او معلوم نیست و تاریخ فوت پدرش را که (۱۲۲۵) است به اشتباه (۱۲۱۵) نشان میدهد .

نسخه های دیگر از دیوان ظهوردر کتابخانه های ملی پاریس ، بمبئی ، برلین و لنینگراد و بعضی از کتابخانه های دیگر نیز وجود دارد که از فهرست های مربوطدر بارهٔ آنها میتوان معلومات لازم رابدست آورد (٤).

اشعار ظهور از نظر کمیت تقریبا به (دو هزارو پنجصد) بیت بالغ میگردد ، واین رقم بیانگر آن است که اوشاعر زیاده سرایی نبوده ، بلکه گاه به گاه به امر شعرتوجه میکرده است ، مع الوصـــف همین عدد به ظاهر کم میتواندجهان بینی و برداشت های شاعر رابه خوبی روایت بدهد .

به ظهور آورده های ظهور ،نسبت به آفریده های پدرش میر سعد الدین از محتوای بهتـــــرواستحکام بیشتر بر خور داراست ونکته های سود مند و انتقاد آمیزدر بارهٔ وضع محیط و رفتار مردم، درلابه‌لای گفته هایش زیاد به‌نظرمیرسد والبته این را نمیتوان ادعا کرد که گفته های اوسرا پایکدست است و از غث و سمین خالی است.

دودمان انصاری چنانکه‌ازنسبت‌شان به « انصار » پیداست، منشاء عربی دارد واین نکته را میتوان درمنابع مربوط به این دودمان مشاهده کرد . ظهور نیز بغرض وضاحت بخشیدن به نسبت خود ، ایـــن مطلب را در بیت دوم یك رباعی‌افاده کرده است .

اجداد من است از عــرب انصاری
از نسل معاذ جبلی میباشــــم

واین خصلت اوست که برخلاف بعضی از گوینده گان که نــام و زنده گی خودرا در هاله هایی از ابهام ، فرو نهاده اند ، نکته ها ولحظه هایی از زنده گی خویش راماننذ نسب خود از خطر فرورو ی در ابهام و فراموشی ، رهانیـــده وبرای آینده گان روشن گردانیده است و ما امروز میتوانیم در لابلای اشعارش به دقایقی از زنده گـــی او دست یابیم . از بیت ذیـــل به یقین میدانیم که نام کامـــل او « ظهور الدین » بوده است ودیگر جای آن نمی ماند که کسی در چگونگی نام او به خود شـــك وتردید راه دهدو یاآنرا به گونه دیگر بنویسد :

گر تو مستی و بیخود در میان هشیاران
فاش گـــو «ظهور الدین » من کجا و هشیاری

وتخلص اوگر چه در بر شگاه اکثر از غزلهایش به ذکر آمده غزل مستقلی نیز دارد که کلمـــۀ «ظهور» در آن بر دیف گرفتـه شده است . این غزل در عین زمان حسب حال و بیان نیمهٔ رنگـــی از حالات اوبه حساب می آید.چندبیت ازین غزل رابخوانیم :

پای بند جسم کی همچو ن گران جانان بود
راه اندر حلقۀ رو حانیان دارد ظهـــو ر

از تجلیهای حسن بی مثالش فی المثل
هر نفس درخلوت دل میهمان دارد ظهــو ر

گر چه او با هوشیاران می نماید هوشیار
حالتی چون حالت دیوانگان دارد ظهـــو ر

دامنی دارد ز اشك خون چو صحن لاله زار
گر چه رنگ زرد همچون زعفران دارد ظهور

رو کجا آرد به سوی در گــۀ شاه و زیر
گوشـــه ویرانه یی دارالامان دارد ظهـــور

تیر آهش عاقبت خواهـــد گذشت از نه فلك
زانکه قدحلقه یی همچون کمان دارد ظهور

یاد کابل در شعر او ، عیانگر کابلی بودن اوست که در عین حال اشاره یی به التفات وی به سخن خودش نیز میباشد :

آرایشی ندارد نظمم به ظاهر اما
باتشنگان معنی تاثیر آب دارد

ایندم ظهور کابل کمتر از اصفهان نیست
شعریکه گفته صایب طبعم جواب دارد

یا :

سخندان نیست در کابل سخن خود گوی و تحسین کن
ظهور ازبهر تحسین صایب از ایران نمی آید

از ابیات بالا به دونکته دیگر نیز راه می بریم . یکی اینکه ظهور با اشعار صایب آشنایی زیاد داشته و آنرا می پسندیده که در مقام مقایسه خود راهمسنگ او به حساب آورده ودو دیگر اینکه در آن مقطع زمانی و ضع شعر در وطن ما رضایت آور نبوده وشاعری که شعر ظهور رابداند وقدر آنرا بشناسد و جود نداشته است ، گر چه نمیتوان این حکم را قاطع پنداشت .

ظهور که کابلی بودن خود رامسجل کرده ، نتوانسته که روستای سر سبز « ده یحیا »زادگاه خودرا که درشمال شرق کابل موقعیت دارد ، از یاد ببرد ، پس باصدای بلند میگوید :

جام جامی از شراب عشق لبریز است و من
کاسهٔ دریوزه سویش از ده یحیا کنم

میر سعد الدین انصاری از صوفیان و حدت الوجودی بودو ظهور وارث او که مرتبت جاگزینی در مسند پدر را داشت نیز در این راه گام میزدو طریقهٔ نقشبندیه را دوست میداشت .

اوعقیدت خودرا در گفته های خویش به فراوانی بیان داشته است که این اندك تك بیت ها نمودار ی از آن بسیار است باور و ارادت اورا .

کافر ومؤ من زیك میخانه سرشار آمدند
برق و حدت سوخت یکسر خرمن دین مرا

فریب خوردهٔ گلهای نوبهاران را
نسیم گلشن و حدت شمید نآسان نیست

ای مانده ز تجرید گرفتار تعلق
وزکثرت اعمال ، گرانبار تعلق
زاهد که به تسبیح و مصلاشده مشغول
از بهر خود آراسته بازار تعلق

در گلشن وحدت نرسد تادم محشر
در دامن هر کس که بود خار تعلق

میکشد یکدم ز کثرت سوی وحدت خلق را
در رهٔ مولاست میر منزل ما نقشبند

ودر بیت دیگر از غزلی که به کلمهٔ « نقشبند » التزام یافته در بارهٔ پیشرو این طریقه گوید:

برسر هر ذره تابد فیض او چون آفتاب
در دل شبها ست شمع محفل ما نقشبند

در گذشت میر سعد الدین ، بزرگ خانوادهٔ انصاری ، بدانگونه که برای این خانواده یك حادثه بود ، برای جامعه روحانیت وادب ودیانت کشور نیز یك ضایعه به حساب می آمد. ظهور اندوه و تاثیر خود را از پیرو یداد در رثایی که از رسایی برخوردار است به ظهور آورد .

اهمیت بیشتر این مرثیت دراین است که تاریخ رحلت شیخ را در آن می یابیم که اگر چنین نبود شاید در پسین روزگاران. در حدوث این پیشامد اشتباهات واختلافات به ظهور می پیوست. چند بیت از رثای ذکر شده را از نظر میگذرانیم :

رفت از میانه صاحب اسرار ایدریغ
اقبال کرد روی به ادبار ایدریغ
از مار مید صاحب دیوانشور عشق
پیچیدلب ز گفتن اشعار ایدریغ

باخود متاع معرفت آورد و بازبرد
شاید کسی نیافت خریدار ایدریغ
تاشیخ سعد دین ز فنا شد سوی بقا
شد تیره روز ما چو شب تار ایدریغ

تاریخ فوت او چو ظهور از خرد بجست
افسوس کرد و گفت بیکبار « ایدریغ»

ایدریغ مساوی ۱۲۲۵ سال قمری

ظهور به این نمی اندیشد که بهیك خانواده روحانی و ریاضت گر منسوب است و خود نیز بر مسند ارشاد تکیه دارد ومردم به دور او گرد می آیند وازبرکت وکرامت او مراد می طلبند .بلی او نه تنها بد انچه که درپیرامونش میگذرد چون سلف خود التفات بخرچ نمیدهد ، بلکه بدونملاحظه به افتخارات وامتیازات خانواده گی وچشمداشت های اراد تمندانهٔ مردم بی باکانه ، واژگون گرانه و شجاعانه میگوید :

ماکشف نداریم و کرامات نداریم
مادعوی حالات و مقامات نداریم
از خانقه و صومعه پرهیز نمودیم
ما جای بجز کنج خرابات نداریم
اندر طلب نام ونشان . دین نفروشیم
عمامه نبندیم و علامات نداریم
دوریم ز تکلیف که دیوانه ومستیم
از عجب خلاصیم که طاعات نداریم
در دیده بجز اشك و بدل غیر ندامت
در سینه بجز ناله و هیهات نداریم
در زاویه عشق بتان دو ده نشینیم
ماتوبه وتقوا ریاضات نداریم
یك لحظهٔ آن نیست کم ازروز قیامت
با یارزمانیکه ملاقات نداریم

بر خلاف معمول مراجع ارشادکه کمك هایی از مقامات درباری وامرا بدست می آوردند ،او باشیوه سنت شکنانهٔ خاص خود، این رابطه را گسسته ، کنج فقر و نانجوین خویش را برآن نعیم منت آگین ترجیح میگذارد ومیگوید :

ساختم باکنج فقر خویش با نان جوین
پای ازدروازهٔ شاهان کشیدم زود زود

* * *

روکجا آرد بسوی در گهٔ شاو وزیر
گوشهٔ ویرانه یی ، دارالامان دارد ظهور

واز متاع دنیوی بدینگونه بی نیازی نشان میدهد :

پاك طینت از خیال مال دنیا فارغ است
ماهیان راهیچ درو گوهری در کار نیست

او در باز نمایی حقایق زنده‌گی باز هم درنگ را جایز نمی‌شمارد وگاهی به پیش بر میدارد وخصلت مال پرستی و آزمندی رابیشتر محکوم میسازد .

شعر « طلاو نقره و مس » اونشان میدهد که این سه مادهٔ ستیز انگیز و موثر در سرنوشت انسانها تا چه حد معیار بزرگی وکوچکی و بدی و خوبی شناخته‌شده و در استتار حقیقت هاروایی گرفته است .

میان منعم مفلس میان شاه‌وگدا
ممیز است نمایان طلا و نقره و مس

صلاح اهل صلاح و فساد اهل فساد
هلاك مردم نادان طلا و نقره و مس

بیجا نیست یاد آوری شودکه ظهور گاه به گاه میخواسته در ردیف هاو قافیه های مشکل‌وغیر معمول طبع خودرا به آزمایش بگیرد واز کلماتی که استعمال آنها خالی از اشکال نیست استفاده نماید . به‌التزام گرفتن واژه های «طلا و نقره‌و مس» ومانند آنها به صورت ردیف‌وقافیه در غزلهای اونمایشگر این طرز فکر اوست . به ردیف‌این غزل توجه شود :

مرا از مردم عالم گسستن باشدآرایش
بلی نخچیررا از دام جستن باشد آرایش

رخ پر خجلت از اشك ندامت‌میشود روشن
چوگل رازاب شبنم چهره‌شستن باشدآرایش

زدل حرفی که بیرون شد به تار نظم بربستم
گل از گلشن چو دور افتاد بستن باشد آرایش

برون روح روان از جسم، دیگر شیوه ها دارد
ظهور این سبزه را از خاك رستن باشد آرایش

ویا :

خدا معنی بود کون و مکان لفظ
بود هر جا نهان معنی، عیان لفظ

توجه به جنبه های زیبا وانسانی زنده گی و نکوهش از بدیها و زشتی ها درگونه گون مظاهر آن، اشعار ظهور را آرایش می دهد و به محتوای آن قوت و مشروعیت می بخشند.

اگر کسی دیوان این شاعر را با امعان نظر بنگرد بیگمان به اشعار فراوانی بر خواهد خورد که گرچه با پوشش های رنگین لفظی ارائه نیافته باشد لبریز از پیام های پر درخشش انسان سالاری باشد. به نبذی ازین پیام های جزیل بنگریم :

رهرو حقیقت

تشنهٔ وصلم شراب کوثری در کار نیست
من شهید تیغ عشقم خنجری در کار نیست

عاشق شوریده را اندر حریم وصل یار
جذبهٔ دل میرساند رهبری در کار نیست

پاك طینت از خیال مال و دنیا فارغ است
ماهیان را هیچ در و گوهری در کار نیست

رهرو راهٔ حقیقت را ز زاد ره مپرس
کاین توکل پیشه را سیم و زری در کار نیست

بهای آلایش

فقیر طالب نام و نشان نمی باشد
برو که جامهٔ شهرت دریدن آسان نیست

سفر زکوی خودی کن که بس خطر ناك است
درین دیار خراب، آرمیدن آسان نیست

چومرغ رو ح گر فتا ر دانه‌شد در خاك
به شـــاخسار معانی پرید ن آسا ن نیست
فریب خورد ۀ گلها ی نوبهاران را
نسیـــــم گلشن و حد ت شمید ن آسان نیست

خجلت ریا

عهد بر بست که جز توبه کس الفت نکنم
بازش ایند م سر یار ی به رقیبا ن از چیســـــت
گر خجل نیست ز تقلیدوریا کار ی خویش
سر فرو برد ن زاهد به گریبا ن از چیست
نشاء جام فنا عشر ت جاویدان است
خضرسرگشته پی چشمهٔ حیوا ن از چیست
نیست گر عاشق رخسا ر تو بیچار ه ظهور
اینقـــدر شیفته و مست وغزلخوا ن از چیست

اسپ چوبین

کس به پا ی عقل نتوا ن بر دره در کوی عشق
اسپ چوبین راکجا یارا ی قطع منز ل اســـت

مشکل نادانی

نزد نادان حر ف دانایی زدن نبود خرد
زانکه پیش خر جوا ل جو ز جو هر بهتراست

خونسرد ی و تحمل

در سینه تپش اید ل دیوانه چه داری
در بطـن صدف گو هر شهوار خموش است
از کشمکش دهر مکن ناله وفریاد
گل درچمن از سر زنش خار خمو ش اســت

صفای دل

در بیابا ن حواد ث تا ابد سرگشته ماند
پای فکرت هر کرا اندر رکا ب د ل نبـــود

ماعبث بستیم بر بال کبوترنا مه ها
هیچ قاصدتیز تر از اضطراب دل نبـــود
راه پیمای دیار کعبـــهٔ تحقیق را
هیچ‌نوری‌هم چو نور آفتاب دل نبـــود

معلومات بیشتر و دقیقتر دربارهٔ خصوصیات زنده گی ظهور ومدت عمر و سال و فاتش علی‌العجاله در دسترس نیست و تنها «فهرست نسخه های خطی شرقی» اکادمی علوم از بکستان حیات اورا تاسال ۱۲٤۵ ق. خبر میدهدکه اگر درین تاریخ اورا (چهل و پنج) ساله بدانیم در آن صورت او باید درسال اول سدهٔ (سیزده) قمری بدنیا آمده باشد و بدیـن‌حساب اویك سخنور کاملا مربوط به قرن سیزده خواهد بود کـــه‌سدهٔ دیگری را درك نکـــرده است .

وباز هم اگر اورا درین وقت چهل وپنج ساله فرض نماییم واو تا حدود هفتاد سال زیسته‌باشد، وفات او در حوالی (۱۲۷۰) قواقع شده خواهد بود .

قبر ظهور در ده یحیاودربیرون‌کنبد پدرش میباشد . در هـــر صورت برای شناخت بیشتروبهترشخصیت واندیشه این شاعـــر درویش مشرب و عارف دو ده‌نشین کار های ناکرده بسیاراست که باید به انجام آورده شود .

چون اشعار ظهور در اینجا به‌دسترس کسی قرار ندارد لـــذا نمونه هایی چند از آن که‌ازدیوانش‌استنباط شده در ذیل این گفتار آورده میشود .

قطع نظر اگر ز تمنا کنـــدکسی
منزل‌به‌چرخ همچو مسیحا کند کســی
دردا که در زمانه کسی دردمندنیست
بیدردرا چگو نه مداوا کند کســـی
با دشمنی که بر نتوان‌آمدن‌بزور
بهترهمان بود که مدارا کند کســـی

گویند قد سیا ن فلك خیـرمقد مش
گرعزم کوچهٔ ده یحیا کند کسـی

پهلو نهد به خاك سیه عاقبت ظهور
منـزل اگر ببا م ثر یا کند کسـی

این غزل به جوا ب غزل قصاب کاشی است که گفته بود :
تاکی به بز م شو ق غمت جاکند کسی ....

غنیمت و قت

از خانه برو ن شو که بهاراست غنیمت
می خورکه دمی چند خما ر است غنیمـت

تیر از مژ ه دار ی و کمان ازخم ابرو
قصـد دل ما کن که شکار است غنیمـت

هنگا م و دا ع و نفس بازپسین است
یکبا ردگر دید ن یار است غنیمـت

گر وصل میسر نشود عاشق اورا
در کوچهٔ او راهگذا ر است غنیمـت

خوش گفت ظهور آنکه شب هجر تو مارا
آه سحر و نالـهٔ زا ر است غنیمـت

دربارهٔ اهل ریا

این زما ن بگریز از قومی که... اند
کاین گروه از بید ما غی برتراز شهزاد ه اند

در تعجب ماند ه ام از عجـب...ها
مست نام جد خودچو ن مست جام باد ه اند

هر طر ف دا می نهند ازبهرصید مردمان
در پی تسخیروسحر تر کهای ساد ه انـد

برلب درواز ه های مرد ما ن بهر نیاز
منتظـرچو ن ... استاد ه انـد

سینه ها از ذکر خالی خانه ها ازمال پر
این خداگم کرده گا ن دور از خدا افتاد ه اند

دندان آبدار

چشما ن پر خما رش دیوانه کردمارا
گیسوی تابدار ش دیوانه کرد ما را
درو قت خند ه کرد نازغایت لطافت
دندا ن آبدار ش دیوانه کرد ما را

در وصف سعدالدین پدر خودگوید :

سالك راه هدا دیوا نه سعدالدین بود
مقتدا ی اولیا دیوانه سعد الدین بود
ظاهر ش باخاك یکسا ن با طنش با قدسیا ن
درسماوات علا دیوانه سعد الد ین بود
از فنا یگذ شته در اوج بقا بنهاده گام
در حریم کبریا دیوانه سعد الدین بود

بال کشیدن مورچه

از و جود م به عدم مرتبهٔ حال کشید
میشو دگم زوطن مور چه چون بال کشید
منعمان مژدهٔ انعام چو دادند بما
وعد ه کردند بیکرو ز و بیکسا ل کشید

حیرت

سیل سرشك داد گواهی به حال دل
پنها ن حقیقت دل خو نبار چو ن کنم
حیر ت مرابو قت نگا هش برد ز خویش
ایوا ی در ك لذت دیدار چو ن کنم

مادر اندر

بگو که رحم بحالم که آو رددیگر
چوگشت مادر ایام مادر اندر ما(۵)

اشارات و نشانی ها

۱-خلیل ، محمد ابراهیم ، یك‌مرد بزرگ ، کابل ، ۱۳۳۵، ص‌ص ۴۹-۵۰.

۲-فهرست دستنو یسها یشر قی ، جلد چار ، دوشنبه ، ۱۹۷۰ص ۱۱۱

۳-جلد (نه) ، بزبا ن روسی ، تاشکند ، ۱۹۷۱ ، ص‌ص ۱۹۲ - ۱۹۷.

این ده نسخه در فهرست بـه‌وسیله خانم پلیا کو وا شنا سانده شده است .

٤- درین مورد دکتور محمـــد یعقو ب واحد ی معلوما ت داد ه اند .

۵-منبع اساسی در نگار ش‌این‌مقاله نسخهٔ خطی دیوا ن ظهو ر محفوظ در گنجینهٔ دست نو یسهای‌انستیتو ت شر ق شنا سی‌اکادمی علو م تاجکستا ن میباشد .

سرایشگر غزلهای رنگین

در بارهٔ الفت کابلی شاعر بلندپایه سدهٔ (سیزده) هجری تا کنون بررسی لازم و بایسته انجام نیافته و او امروز هم کمافی‌السابق ناشناخته میباشد. علت اساسی در عدم شناسایی این شاعر را نبودن مدارک کافی راجع به او وعدم دسترسی به دیوان اشعار او باید دانست، ورنه شاعری بدین‌شایستگی و پختگی نباید چنین ناشناس و بی آوازه باقی می ماند.

یاد آوری های کوتاه و نااستواری که اینجا و آنجادربارهٔ اوصورت گرفته به هیچ روی‌سیمای ادبی اورا رویت بخشیده نمیتواند.

دیوان الفت که گفته شده باانواع و اقسام سخن نزد عزیز الله قتیل شاعر نزد یك به‌زمان او وجود داشته است تا الحال به نظر ارباب تحقیق وکسانیکه دست اندر کار مسایل ادبی میباشند نرسیده و آنرا، ندیده اند. اما خوشبختانه نسخهٔ کوچك و ناتکملی از دیوان اودرین‌اواخر توسط آرشیف ملی‌خریداری شده که به شناسایی شاعر کمك‌فراوان مینماید زیرا سیمای شاعر بهتر از هرجای دیگر دراشعارش تجلی میکند.

این دیوان یکصدو هشت‌صفحه یی باقطع (نزده در سیزده) در بردارندهٔ تقریبا یکصد و ده‌غزل و پنج مخمس شاعر است که‌به صورت اوسط در هر صفحه آن(هشت) بیت تحریر گردیده و مجموع ابیات آن به (هشتصد و پنجاه) بالغ میگردد.

غزل های این دیوان به صورت‌الفبایی ترتیب نگردیده و چنین می نماید که کاتب تعدادی از آنهارا در اختیار داشته و بعدا تعداد دیگر را بدست آورده و در آن‌ثبت‌کرده است..

خط کاتب عادی وخواناست اماگاه به گاه کلماتی از قلمش باز مانده که به وزن شعر صدمه‌میزند.

شاید تصور ی به وجود آید که این مجموعه به خط شاعر نوشته شده باشد اما قراینی وجود دارد که این تصور راباطل میسازد.

اگر نسخه های دیگر دیوان الفت دستیاب گردند واشعار پراگنده آن نیز جمع آوری شود ، تعداد سروده های او مسلما بیشتر از آنچه فعلا در دسترس قرار دارد، خواهد شد و علاو تا با اندیشه و سبك شاعر آشنایی و سیعتر ی میسر خواهد گشت و در عین حال امکانات تدوین و تصحیح وچاپ آن نیز به میان خواهد آمد .

خلاف این ادعا که دیوان الفت شامل انواع و اقسام شعر است (۱) ، آنچه در نسخهٔ موجود ازاو دیده میشود ، جز غزل نوع دیگری از شعر به مشاهده نمیرسد و این به خوبی نشان میدهد که الفت از انواع شعر به غزل تمایل زیاد داشته و به انواع دیگر آن مانند قصیده ، مثنوی، رباعی و جز اینها توجه چندانی نشان نداده است . مدح و قدح کمی نیز در اشعار الفت به چشم نمی خورد . گو اینکه او این عادت را نا سود مند و مذموم میدانسته واحتمالا به همین علت از سرودن قصیده که وسیله نزدیك شدن به آن مقصود است دوری گزیده باشد ، اما نباید این نظر را مطلق پنداشت زیرا این امکان نیزموجوداست که در قسمت های دیگر اشعار الفت که فعلا در دسترس قرار ندارد انواع دیگر شعر از جمله قصایدی دیده شوند که اضافه بر اشارات تاریخی ، متضمن ستایش کسی نیز باشند .(۲)

درین قسمت اشعار الفت که در دسترس است مطالب تاریخی انعکاس ندارد ولی مولانا خسته قطعه یی از اورا در تاریخ تذهیب کلیات بیدل نقل میکند که چنین است :

سر دار کا مکار محمد عزیزخان
کاندرصفات اوست زبان فصیح لال
ناگاه از عنایت بی منتهای رب
شدخازن خزینهٔ این گنج بی زوال
مجموعه یی که هرورقش دفتر گلیست
در دیدهٔ بصیرت ارباب وجدوحال

آنکه دگر خلیفه محمد علی به شوق
بهر چمن طرازی اوکرد اشتغال
در مدت سه سال پذیرفت اختتام
پرداز این حدیقه به توفیق ذو الجلال
«الفت» زبهر مادهٔ تاریخ او بگو
«گلهای جان دمیده ازین گلشن خیال»
۱۲۹۲(۳)

برای شناخت محمد عزیز خان واقدام او به تذهیب کلیات بیدل وشناسایی خلیفه محمد علی که مرد هنرمندی بوده است واینکه این کلیات تذهیب شده امروزدرکجا خواهد بود، به جست و جو وتفحص بیشتر ضرورت احساس میشود که امید است روزی به انجام برسد.

درسدهٔ (سیزده) نسبت حوادث و آشوب های سیاسی، وضع کشور به آشفته حالی و بی‌سامانی گراییده بود و در قبال آن وضع شعر وادب نیز در حال انحطاط قرار داشت وازین سبب این عهد را از لحاظ فرهنگی دوره فترت به حساب می آورند.

مطالعهٔ اشعار الفت این امیدواری را تقویت می بخشد که در چنان شرایط بی ثبات و بلاتکلیفی کسانی بوده اند که نگذاشته اند مشعل فروزان شعروادب رو به خاموشی گذارد و تا حد امکان آنرا روشن نگاهداشته‌اند.

با امعان نظر در اشعار الفت میتوان به غزل های شگفته ورنگین و تك بیت های دلپذیر وشفافی دست یافت که هم ازلحاظ بلاغت لفظی و هم از نظر مفاهیم وتجسم عواطف در انسان اثر میگذارد و چشم انداز های دل انگیز و خیال آفرین را در برابرش قرار میدهد. به صورت مثال به‌این بیت ها توجه شود:

بنازم فسون سازی زلف اورا
که درسایه خورشید را پرورید

• • •

به رغبت از سر ملك جهان توان بر خاست
زخاك رهگذر او نمیتوان بر خاست

واین بیت در مفهو م وارستگی وپر هیز از طمع ورزی :

بی بر ی باشد حصار عافیت مارا چوسرو
هر قدربار تعلق بیشتر غم بیشتر

واین بیت در بارهٔ پایمردی وراستی:

زتند باد حواد ث نمیرو م ازجای
که سرو رنگ نگر داند از خزا ن درباغ

واین بیت در معنی قناعت وعزت نفس :

ترسم نبر ی صر فه وسودی ندهد دست
گر بهردونا ن برد ردونا ن شده با شی

غزلها ی الفت اگر تما ما یك دست نباشند غالبا یکدست وسا ـ لمند واز تعقید و تنا فر کلما ت دور ی دارند . به غرض اثبا ت این قو ل این غزلها را از نظر بگذرانیم:

دریوزهٔ نور

چشم مخمور تو مستی به می ناب دهد
سنبل زلف توبرزلف سمن تا ب دهد

جز دم تیغ تو ای رخنه گر کشور جان
جگر تشنه مارا که دمی آب د هد

کیست تا سر کند افسانه آن زلف دراز
تادمی چشم پر افسو ن ترا خوا ب دهد

تاکند از در دندا ن تو دریوزهٔ نور
بحر دردست گهر کاسه ز گرداب دهد

داغ عشق تو به دل دار م وترسم که چو شمع
اشکم این رخت گرانمایه به سیلاب دهد

یار عیسا دم مادر دم مردن الفت
ازشفاخانه لب شر بت عنا ب دهد

آیت رحمت

هرد لی کواثر از نالهٔ شبگیر نداشت
راه د رکوچهٔ آن زلف گر هگیر نداشت

گرد بر گرد جهان گر چه‌بسی گردیده‌است
نوجوانی‌چو تو یاد این فلك پیر نداشت

کلك مشاط صنعی که جمالت‌آراست
صورتی‌چو ن تو در آئینه‌تصویرنداشت

سنگ رانالهٔ جانسوز من ازجاببرد
دل‌سنگین ترا قو ت تاثیر نداشت

آن زمان داشتم این آیت‌رحمت‌ازبر
که ز خطمصحف رو یت‌زبر وزیر نداشت

گر زسر پنجهٔ تقدیر کشودی‌کار م
احتیاج‌این همه با ناخن تدبیر ندا شت

گرچه از کلك تو الفت شکرناب چکید
چو ن نی‌خا مهٔ سالك شکر وشیر نداشت

این غزل به پیرو ی از غز ل‌سالك سروده شده و مطلـــع غزل سالك چنین است :

به گر فتار مز ن طعنه که‌تدبیر نداشت
چنکندقوت سر پنجهٔ تقدیر ندا شت

این مطلع سالك اورا یك انسان‌جبر ی نشان میدهد که تن به‌تقدیر داده است وازخود اراد ه یی نداردولی الفت در بیت ششم غزل خود عکس این عقیده رابیا ن میدارد وتقدیر را در سرنو شت انسا ن‌بی اثر و عاجز می شمارد ومیگوید که‌انسا ن مشکلات خودرا باید به‌یاری عقل و تدبیر حل نماید .

درباره زندگی و روز گارواوقات‌شاعر اطلاع موثق و زیادی دردست نیست و تنها در یکی دو مرجـــع‌این قدر یاد آور ی شده که اودر سا ل ۱۲۲٤ هجری قمر ی که بادوره دوم سلطنت شاه محمـــود سدوزا یی مصاد ف استدر شهرکابل دیده به جهان کشوده و به سا ل ۱۲۹۸ هجر ی قمر ی (به‌قول‌های دیگر ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰) یعنـی او ایــل روز گار اقتدا ر امیــرعبدالرحمان چشم از جهان‌پوشیده است (٤).

نام اصلی شاعر میر مجتبا بودودر شعر الفت تخلص میکرد وبه خانوادهٔ میر واعظ ملای مشهور نسبت داشت ولی در این نسبت حرفهایی گفته شده که ازوضاحت‌موضوع کاسته است .

مولوی خسته از قول میر محمدعظیم (مرد معمری که خود را به خانواده میر واعظ منسوب داشته)، الفت راپسر سید اسماعیل وبرادر زاده میر واعظ دانسته‌است (۵) ، اما بهروز نام پدرش را میر مرتضا و خودش رانوادهٔمیر واعظ میگوید . همچنان به تحریر خسته از قول میر محمدعظیم سابق الذکر ، جد الفت به سال ۱۱۹۱ هجری قمری درزمان‌تیمور شاه درانی از مدینه به افغانستان آمده و در اینجا متوطن گردیده است و میر مجتبا الفت از طرف مادر نواسهٔ میرزیور الدین معروف به پادشاه صاحب پای منار میباشد که بدینسان از هر دوطرف‌به‌خانواده های روحانی و مشهور نسبت‌دارد .

الفت علوم متداوله عهد خودرا نزد استادان محل فرا گرفت‌وبه علوم ادبی‌دسترس بیشتر پیدا کرد و باتوجه وممارستی که‌به شعر نشان میداد در ردیف‌شاعران‌چیره دست و قت قرار گرفت وبلکه از آنان پیشی جست‌واشعارزیبا و دلچسپی از خود به یادگار گذاشت . جوانی الفت در اواخرروزگاران پر آشوب وبی ثبات دودمان سدوزایی گذشت‌وسال‌های حکمرانی دوست محمد خان وشیر علی خان با دوران پختگی‌وتجربه و بازدهی و فعالیت‌های ادبی او مقاوته داشت و طوریکه‌گفته اند در زمان دوست محمدخان رئیس ادارهٔ محتسبانودر عهدشیر علی خان امین محکمه‌دارلقضات کابل بود .

در هر حال اگر معلومات کافی‌در بارهٔ چگونگی زندگی خصوصی و غیر ادبی الفت دردست نیست ـ خوشبختانه‌مقداری از اشعار او میسر است که می‌تواند بهترین معرف چهرهٔ ادبی اوبرای نسل حاضر باشد و به‌قول‌یکی از صاحب نظران « شاعر در شعر خود وجود دارد » ومامی توانیم اورا از شعرش پیدا کنیم و به هویت ادبی اش پی‌ببریم‌واگر بقیه آثار او بدست آید (که

حتما روز ی به دست خواهدآمد)در شناسا یی و هویت فر هنگی او کمك بیشتر ی به ما خوا هـد کرد .

ساده گی و خو ش آهنگی بعضی از غز لها ی الفت ، شیوا یی و سلامت غزلها ی واقف لا هـور ی وهلالی چغتا یی رابه خاطر مـی آورد .

درین جا چند غزل الفت را به صور ت نمونهٔ گفته های او بـه مطالعهٔ خوانندگا ن این یاد داشت قرار میدهیم تا از نزد یك بازیان وبیان اوآشنا شوند :

کار صد پیمانه :

پریشا ن کرده یی تابر قفااز ناز کاکل را
ز خجلت بـا غبا ن از چشم خود افگند ه سنبل را

دلا بی رو ی اودر سینه تنگم چه مینالی
که هر گز بی رخ گل وانشد ، منقا ر بلبل را

به میخوارا ن نگاهت کار صد پیمانه میسازد .
چه جا ی قدر باشد پیش چشمت شیشهٔ مل را

مز ن مشاط چندین شانه بر زلف گره گیرش
مکن یکبار بیرو ن از کفم صبر و تحمـل را

ندارد چو ن درین محفل نشاط وخو شد لی رنگی
چو میناتا به دل شور ی بود، مگذار قلقل را

قناعت پیشه کن الفت چـه سو دا ز افسر شاهی
تر قی گر کند، فوار ه می بیند تنز ل را

پاسبا ن کعبه

خرامان گر ندید ی در چمـن سرولب جو را
به چشـم من تماشا کن خیال قا مت او را

بسا ن زلف اگر سو دای آ ن روی نکو داری
چو کاکل پشت سر بایدفگند ن حرف بدگو را

چه جا ی شکو ه گر چشمش به من مایل نمیگردد
که و حشت لازم افتاده است هر جا طبع آهو را

چو دید م خال مشکین بـر عذار ساده اش گفتم
کسی کم دیده باشد پاسبا ن کعبه هندو را

سراغ دین ودل از من چه‌می‌پرسید ای یاران
به یغما نــامسلمان زاده یی برده است‌هردورا

دولت وصل

خرم آنروز که دل محور خ یار شود
عندلیب‌چمن آن گل بی خار شود
هر کرا دولت وصل تو دهد دست‌به خواب
هر سرمو به تنش دیده بیدار شود
گر به این قامت رعنا بخرامی‌در باغ
علم سروسر افراز نگونسار شود
سر نیارد به کمند دو جهان‌عیش فرو
هر که‌دردام غم عشق گرفتار شود
گرسرم پی سپر سم سمندت‌گردد
فارغ ازکشمکش پیچش دستار شود
ترك زاری نبود از سرافسرده‌گیم
هان مباداکه سگ کوی تو آزار شود
عقدهٔ دل نشود سدرهٔ نالهٔمن
سر برآردزگهر ، رشته چو هموار شود
هوس سیب ز نخدان توداره‌عمریست
کی بــه‌مرگ این هوسم از دل بیمارشود

عنان عمر

هر دل ز نور عشق منــور نمیشود
هر قطره‌در صدف درو گوهر نمیشود
توفیق تا رفیق نگردد ، بـه جلو جهد
آب‌حیات رزق سکندر نمیشود
لب تشنگان آب دم تیــغ‌عشق را
رفـع‌خمار از می کوثر نمیشود
در دست نیست هیچکسی‌را عنان عمر
دریاب‌وقت را که میسر نمیشود
عمری چو غنچه تانشود خامشی گزین
چون گل‌شگفته طبع سخنور نمیشود

الفت به صورت ار چه به بیدل برابرم
با آفتاب سایه برابر نمیشود(٦)

شعلهٔ طور

ساقیا باده به جام من مخمور انداز
شربتی بهر علاج دل رنجور انداز
تا ب نزدیکی خورشید ندارد شبنم
مرحمت کن نظری سوی من از دور انداز
پیش از آندم که کند سیل حوادث پامال
برق در خرمنم از مشعلهٔ طور انداز
تاشوم بی خبر از وضع خود و کار جهان
جرعه‌یی در قدحم از می منصور انداز
الفت ارساقی عشقت بدهد ساغرمی
سنگ در جام جم و کاسهٔ فغفور انداز

موج بیتابی

نمیدانم تمنا پرور شوق چه‌آغوشم
که بیتابی‌زند هم چون نفس موج‌ازبرودوشم
زابنای زمان از بسکه دیدم‌سخت رو ییها
خراش‌استخوان دارد دم آبی که مینوشم
به زیر یار رسم خلق افتادم‌چو حمالان
گهی‌سجاده و گاهی سبوی‌باده بردوشم
چو دف امروز در دست توام‌خواهی نوازش کن
وگر خواهی‌قفایم زن ، غلام حلقه در گوشم
به پیری هم نشد دفع خمار غفلتم الفت
فنا مشکل که بیرون آورد این پنبه‌ازگوشم

پایداری

ز تند باد حوادث نمیروم از جای
که سر ورنگ نگر داند از خزان در باغ
نه شبنم است که برروی‌سبزه می غلطد
پی نثار تو شد گل ، گهر فشان در باغ

زفیض عشق ندارندبهره بی‌خبران
نموده‌اندعلف ، قسمت خران در باغ
درین زمانه مجو ساغر نشاطازکس
زداغ‌دل قدحی گیر لاله سان درباغ

فیض بخشیهای بهار در شعرالفت بدینگو نه باز تاب می‌یابد:

هیچکس از فیض عام‌رحمتش‌نو میدنیست
آیۀ لاتقنطو گویی ز بر دارد بهار
غنچۀ دو شیزه را تاپرو رددر مهد شاخ
شیر درپستان ابرو ، هم شکر داردبهار
خار خشکی را ببر پیراهن‌خضر اکند
چون دعای‌اهل دل ، از بس اثر دارد بهار
تاکشاید از رگ افسرده گان‌خاك ،خون
هم چوجراحان ز باران نیشتر دارد بهار
بحر راهم کیسۀ پر گو هراست از لطف او
کو ه‌راتنهانه همیان بر کمر دارد بهار
قسمت کام و لب افسرد ه‌گان خواب نیست
آب فیضی‌راکه در جوی سحر دارد بهار

مطالعۀ برش های دیگر ازاشعار پراگنده شاعر که مطالب و نکات زیبایی ، به وجهی‌دلپذیر در آنها ارایه گردیده‌اند نیز خالی از دلچسپی نتوانددبود .

کمند ناله

مشکل رسد به کنگرۀ قصرمدعا
چین‌کمند ناله که دارد هزار پیچ
این دشت نیست جای‌اقامت،چو گرد باد
دامان‌رفتنی به کمر استوار پیچ
تا بشکفد ز نخل امید ت گل‌مراد
با خار وگل ، چوآب وهوا یکقرار پیچ

نا خلف و نصیحت

کی به در آری ز تاب زلف‌سخن را
تانکنی‌سینه چاك چاك ، چو شانه

هر خلفی را که پیشه نا خلفی شد
سود ندارد نصیحت پدرا نـــــه

حال دل خسته ام ز دیده تـر پرس
کیفیت خانه جـو ، ز صا حب خانـه

باید یاد آوری شود که الفـت غزلها یی از بید ل و حافظ وعصمت وکسا ن دیگر را مخمس کـرد ه است که باترس از اطالهٔ کلام از نقل نمو نه های آنها در اینجا خودداری بعمل آمد (۷)

نشانی هاواشارا ت

۱ـ عبدالمحمد مود ب السلطا ن، اما ن التوا ریخ ، جلد هفت ، ص یک ظا هرا کتا ب «امان التواریـخ» اولین اثر ی است که در آن ا ز الفت یاد آوری شده است .امـــا مولف این کتا ب معلوما ت زیا دی د ربارهٔ الفت ارا ئه نمیکند و تنها تذکر میدهد که او « طبعی سر شار ونطقی شکر بار داشته و همت برسرود ن اشعا ر آبدار می گماشته واز شعر ای عهد امیر شیر علـی خان بوده ..» و قصیده ه یی درباره عبدالله ولیعهد امیر مذکور داردودر (۱۲۹۹) و فا ت کرده است .

درین کتا ب تنها سه بیت ازیک غزل معرو ف اونقل شده کـــه صورت کامل آن به نقل از دیو ان خطی محفوظ در آر شیف ملــی، چنین است :

تا به سیر چمن آن قا مــت دلجو رفته
پا بـــه گل تا به کمر سرو لب جورفته

آفتا ب از غم عشق تو مگـر بیمار است
کـــه مسیحا به فلك از پی دارو ر فته

تا ب ر خسار عر قنا ك ترا دیده مگر
که زخجلت به چمن رنگ گل از بو رفتـــه

یکد لی نیست که از عشـق در و دا غی نیست
تابش مهر جهانتا ب به هر سو ر فتـه

آن نه خال است که جا کرده برآن گو شهٔ لب
به خریدا ری تنگ شکر هندو ر فتـــه

خشك شد نافه مشکین بـــه جگر آهو را
تازچین سر زلفت به ختن بو رفتـــه

الفت از کلفت هجر ر خ دلدار منال
میرو دآب دگر بار ه که در جو رفتـــه

نسخه های خطی کتا ب امـــان التواریخ که به هفت جلد میرسند در آرشیف ملی و در اختیـــا ریکی دو تن از فضلا ی وطن قرار دارند و عکسی از جلد هفتم آن در کتابخا نه اکاد می علوم نگهدار ی میشود . معر فی این کتا ب زیــر عنوا ن « نگر شی بر نسخـــهٔ خطی امان التواریخ » در شماره(۱) سا ل چهار م ، (۱۳۶۰) مجلـــهٔ کتا ب بوسیله نیلاب ر حیمـــیصور ت گر فته است . تاریـــخ تالیف امان التواریخ به شصت وچندسا ل پیش از امروز میرسد .

۲ـ در سلسله یاد داشت هـا و اسناد تاریخی مر حو م حافظ نور محمد کهگدا ی قصیده یی از الفت درسه مطلع و نودویك بیت راجع به مراسم و لیعهد ی عبدالله پسر امیر شیر علی خا ن در شما رهٔ چهار م سا ل چهار م ، (۱۳۲۵) مجلهٔ آر یانا به نشر سپرده‌شد ه است که پاره یی از نکا ت تاریخی با مطالعه آن بدست می آید .

۳ـ مولوی خستـه ، یاد ی ا زرفتگا ن ، ص ۱۳ .

٤ـ بهرو ز ، ادبیا ت ازابو لفرج سکر ی به بعد (در کتاب افغـــا نستا ن)، نشر کرد هٔ انجمـــن آریانا دایر ة المعار ف (۱۳۳٤)

٥ـ یاد ی از رفتگا ن ، ص۱۳.

حافظ نور محمد « کهگدا ی »نیزدر پاور قی مقالهٔ « اسناد و یـــاد داشت های تاریخی » منتشـــره‌در شمار ه (ده) سا ل اول مجلهٔ آریانا (۱۳۲۲) ، نا م پدر الفت رامیر مر تضا و نام پدر کلا نش‌را میر واعظ نوشته و فو ت اورا بـه‌سا ل ۱۲۹۸ و قبرش را درزیار ت باباو لی واقع گذر بارا نه دانستـه‌است . چو ن نو شته های حافـظ نور محمد بر اسناد و شوا هداتکادارد لذا میتوا ن قول اورا معتبـر به حسا ب آورد .

٦ـ کمال تواضع و فرو تنی‌شاعراست که بید ل راآفتا ب و خود را در برابر اوسا یه می پندارد .

۷ـ منبع اساسی در نگار شـــ مقاله خاصتا در قسمت گز ینشـ اشعا ر الفت ، دیوا ن کو چـــك یا مجمو عه مختصر اشعا ر اومحفوظ در آرشیف ملی میباشد .

غزلسرای بلخ درخاستگاه رودکی

آنگاه که بخارا هنوز شهر دلخواه سخنسرایان و ادب‌پژوهان وجایگاه پرورش اندیشه ها دانسته می شد و حلقه های درس وآموزش در مدرسه های آن برپای بود و دانایان و سخن شناسان را در آنجا به تکریم و تبجیل می نشستند ، ملا نیاز محمد بلخی را هوای آن دیار پر آواز هدر دل راه یافت ، اشتیاق نیاز در دیدار از بخارا چنان گرم بود که به زودی رهتو شه یی گرد آورد و راهی آن سر زمین گردید واین رویداد احتمالا در میان سال‌های ۱۲۳۰-۱۲٤۰ قمری به تحقق آورده شد .

چگونگی احوال نیاز محمد به درستی روشن نیست ، امادریاد- نامه ها از فضیلت و دانایی او وسخن به میان آورده اندو صاحب «تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب» اورا به صفت «افضل العلما و اسوة الفقها» (۱) یاد می‌کند واین خود عیانگر آن است که او مردی دانا و با معرفت بوده است .

گزارش ها بیاد می آورند که نیاز محمد در بخارا بر مسند تدریس جای داشت وازین راه کسب معیشت می نمود . اما اینکه او خود نیز درس می آموخته‌درجایی یاد نشده مگر احتمال چنان است که خود هم در سطح‌بالاتری به آموختن انهماك داشته واساسا به همین منظور راه بخارا را در پیش گرفته است .

سال ۱۲٤۲ قمری بود که آواز نوزادی سکوت خانهٔ ملا نیاز را شکست . کودك را عیسا نام‌نهادندودر پرورش او همت به کاربستند. عیسا روزگار کودکی رادرکوچه‌های بخارا به سر آورد و بعد به توجه پدر ، راه مدرسه رادر پیش‌گرفت و سالهای نوجوانی وسالهایی از جوانی رابه تحصیل‌دانشهای رواج داشته در آن عهد به پایان آورد .

استعداد شکوفای عیسا بسیارزود اورا از دیگران برتر گردانید و یك سرو گردن‌بالاتر . اودراندك مدت ، درعرض

مکتسبا ت دینیه ، به‌ریاضیا ت، نجو م ، موسیقی ، مینا تــــور، تذ هیب و خط دستر سی یافت و به اد ب عر ب واد ب زبان مادری توفیق بیشتر ی به دست‌آورد (۲)

مولف افضل التذ کار میگو یدکه عیسا جامع کمالات و علـــو م بود و شهر تش از قا ف تاقــاف‌رسید و شعرش‌از قند شیر ین تر واز آب صاف تر است (۳)

صدر الدین عینی گزار ش می‌دهد که عیسا باکمال فقـــر و نادار ی دانش آمو خت و به اصول وفرو ع علو م اسلامی مهــا ر ت یافت و به اد ب و ریاضیا ت‌توانایی پیدا کرد و در کتابت بدان پا یه از تند نویسی رسید که‌در یــك شب و روز ، باز نو یسی یك جلد مختصر را که شامل دوازد ه‌جزء است بدانگو نه به اتمام می آوردکه نسخه اش به تصحیح محتـاج‌نمی‌بود (٤)

تذکار اشعا ر تذکر ه منظو می‌است که پرداز ند ۀ آن قاضی محمد شریف معرو ف به صدر ضیا ست. او درین یاد نا مۀ منظو م شماری‌از نا مبر دارا ن اد ب عهد خودرا به‌شناسا یی نشسته و به نکته های اعتنا مند ی از شخصیت آنــا ن‌انگشت نهاد ه است ، ابیا ت‌زیرین نبذی از گفته های او در بار ه‌عیسا است :

... عدیم النظیر است ودانش‌مـآب
در‌اشعا ر عیسا ست اورا خطـا ب

بهین دو حۀ شا خ اشجــار ناز
مهین‌میــو ۀ با غ ملا نیــا ز (۵)

به علم و به دانش ز اقـران‌فرید
کسی‌در زمانه نظیر ش ند یـــد

خصو صا به فقه و حسا ب و اصول
که‌ز اندازه بیش است او را وصو ل

بسی بود نیکو خط و خـــوشنویس
بــه نیکو نویسا ن عالم رئیـس

به چابك نویسی چنا ن چیره بود
که‌چشم کس از دید نش خیر ه بــو د

به یکرو ز و یکشب هما ن پر هنر
نو شتی به خوبی یکـــــی « مختصــر »
تتبع در اشعا ر بیـــــــد ل کند
ازان رتبه و قد ر حاصل کند (٦)

از گزارشگران معا صـر که‌در روشن گردانید ن زنده گی و جمع آوری اشعا ر عیسا التفا ت نموده، امیر بیگ حبیبو ف عضـــــــو انستیتو ت شر قشنا سی اکاد می‌علو م تاجکستا ن است .

حبیبو ف به مقصد فر جـــام بخشید ن به کار در نظر داشتهٔ خود ، مراجع و منابع متعد د رادرکتا ب خانه ها و آر شیف ها از نظر گذ راند ه و مقدار ی‌از اشعار اورا از لابلا ی جنگها ، بیاضها و مجمو عه هاو تذکر ه های چا پی‌و خطی گرد آورده است (۷).

تقریبا در همهٔ تذکر ه های‌تالیف شده در عهد شاعر و بعد از آ ن مطالبی در بار ۀ عیسا آورد ه شده‌که بیشتر آنها تکرار یکدیگـــــر است و اگر یکی دوتا یی از آنهادر بر دارند ۀ همه گفته ها نباشد ، جز اینکه از تکرار کاسته شده ، باشد ، چیز ی از دست نر فتـــه است .

در هر حال آواز ه شاعر ی‌وهنرمند ی عیسا بسیار زود همه جاگیر شد ودهان به دهان پیچید و شعـرهایش را خودرا در میان اد ب دوستا ن باز کرد و آنقدر زبان به‌زبا ن شد تا به در بار امیر بخارا رسید .امیر بخارا اورا نزد خـودخواند و اکرا مش کرد .

امیر مظفر برا ی قدر دانی ا زشاعر بلند آواز ۀ روز ، اورا بـه سمت قضا و احتسا ب در « چارجوی» بخارا منصو ب گردانید. اما ازینکه اندیشه شاعرا نه و نفس‌پاک‌او بافساد جار ی و معمو ل‌ومسلط در دستگا ه قدر ت امار ت بخا راموا فقت و مطابقت نداشــــت نتوانست مدت زیاد ی آن مقام رااز دست ندهد یعنی به زود ی ا ز وظیفه در آ ن دستگا ه آلوده‌منفصل‌ومعزو ل گردید .اما به اساســـ روایتی ، او اوضا ع نا به سا مان‌اما ر ت بخارا در آ ن هنگام را در خلال حکایتی به صنعت مقلو ب و به‌صورت تمثیل به میا ن آورده بود که آن امر سبب نارا حتی ونا ر ضایتي امار ت رافراهم گردانیـــد وموجب عزل اواز عهده اشـــــ‌ـی‌گردید . (۸)

عیسا با احمد دانش و عبدالواحدصدر صریر و ابو الفضل سیر ت از نا مورا ن دانش واد ب عهـــدخود ، که دوتن اخیر الذکر چو ن خود او مو جها یی جداشده ا زساحل این محیط بودند ،دوستی و رابطهٔ صمیما نه داشت و غالبا درمصا حبت آنا ن به سرمی بردوبا احمد دانش مرد دانش وسیا ستوقت به مراودهٔ بیشتر علاقه نشان میداد .

اوپس از آنکه از منصب قضابه کنار رفت ، مدتها خانه نشین بودو اوقا ت خودرا با کمال تنگد ستی باکتا ب و شعر میگذ رانید و بااین وصف هوا ی ریاست و قضارا درسر نداشت و نمی خواست برا ی کسب مقا می به جا یی مراجعه کندواز کسی استمداد جوید .

در هر حا ل او با آنکه بضاعتیدر خور نداشت ، برای ادا یفریضه حج کمر بست و بـــــا انـد کرهتو شه یی راه بیت الله شریف را در پیش گر فت و توفیق زیارتآن مکان پا ك رابدست آورد ودر باز گشت از آن سفر عبادی باردیگر در بخارا ساکن گردید و از راه تدریس و کتابت یعنی نوشتنخط و استنسا خ به ضرور تمندان آن ، امرار معیشت می نمود و بااین حا ل طالبا ن بی بضا عت رادر منزل خود بدو ن مزد درس میدادوبا عاید نا چیز ی قناعت می کردو هیچگاه از ندار ی به اندوه نمیشدوروز گار خودرا به خو شـــی و شادمانیمیگذ رانید و میگفت :

کسب غنا به اهل بصیـر ت فرو تنی است
یارب به خاك تیره مـز ن آسمان فقر

در محفل قبو ل هر آنکســـ که بار یافت
آهنگ فخر می شنود از زبا ن فقـــــر

الفت پرست لذت جاو یـد ، نیستی
ای ناچشیده چاشنی امتحا ن فقـــر

وآرزو نداشت که باقبو لاحسان وانعا م دیگر ا ن بار ی از منتوکم همتی رابر دوش بکشد و آزاد یدر سایهٔ دیوار خودرا بر نعمتـی که به اوبنده گی می آورد تر جیح میداد واز اینرو اظهار میدا شت که :

کی توقع چشم رافت دا ر م از جود کسا ن
هم چو مژگان خفته ام در سایهٔ دیوار خویش

به گزار ش منابع موجود ، آثاربرجا ی ماند ه از عیسا ، ازنظر کمیت در خور توجه نیست و چنین مینماید که چیز زیاد ی ازوباقی نماند ه و دیوا نش دیده نشـــده است . گو یا او زیاد شعر نمـــی سروده و در نثر هم چیز ی در خوریادآور ی ندارد و عجب اینکه به همان مقدار کم آثار خود نیزالتفات چندانی نداشته و در حفظ آن تو ـ جهی نشان نمیداد ه است وایـن مسا له بیان گر آن است که او شعر رابرای خود فضیلتی در خورافتخا ر نمیدانسته است .

آنچه در اثرجویش هاو پویش ها در رابطه به میرا ث اد بی بـر جا ی ماند ه از ین شاعر ، به بیان آمده عبار ت از یك تقویم دایمـــی از سال های شمسی و قمری است که اطلاع اورا در گاه شماری نشان میدهد و گو یا به وسیلهٔ پسر ش بنام صدر الدین به چا پ رسیـده وشر حی بر بعضی از ابیا ت مشکل بید ل (۹) و حکایتی تمثیـلی ا ز وضع اجتما عی بخارا .

گفته آمد که عیسا در تنظیـــم وتدوین سروده های خود تو جهی نداشت . با التفا ت به این امــر دیوانی از و تا کنو ن به نظـــر نرسید ه و کسی از مو جود یت آن سرا غی نداد ه است ،اما غزل های او جسته جسته در تذکره ها وجنگها و بیاض های اهل ذو ق به نظر می آیند .

مجمو عه یی از اشعا ر منتخب شمار ی از سخنو را ن به قیـــد شمار ه (سه هزارو دو صدو نودوچار) در گنجینهٔ دست نو یسها ی شهر دوشنبه مرکز جمهور ی تا جکستا ن و جود دارد که به وسیله کسی یاکسا نی از لابلا ی بیاض هاو جنگها و یاد داشت ها گـــرد آوری شده ودرهیا ت مجمو عه یی عر ضه گردید ه است . در ایـــن مجمو عه که تاریخ کتابت و نـــام کاتب راندارد و به خط نستعلیـق متوسط تحریر یافته به تعداد(٦٥)غزل ، (نه) مخمس و شمار ی از ابیا ت پراگند ه شاعر جمـــــع آوری و ثبت گردید ه که حکم یـک مجمو عه مختصر از گفته های اورادارد .

حبیبوف که به صورت مشخص دربارهٔ احوال و آثار عیسا اهتمام به خرچ میدهد ، شمار بیشتری از غزلها ی اورا به دست آورده که چند رباعی نیز بر آن اضافه میشود واز موجودیت یك نامه از او نیز یاد آوری مینماید .

شمار سروده های عیسا اندك است و لی همین عدد غیر کثیر از آنگونه استحکام وانسجام بهره ور است که اورا در ردیف گوینده گان نامدار قرار میدهد. وباصاحب دیوانها همسنگش میدارد .

نزاکت های سخنان بیدل درسرایش عیسا، به غایت چشمگیر وقابل فهم است . او مانند شمار بیشتر از شاعران آن دورهٔ ادبی به بیدل گرویده بود و به مطالعه وتفسیر وتوجیه اشعار او استغراق یافته بود واز مفاهیم زیبا و الفاظ بلیغ وترکیبات خوشاهنگ آن درانشای شعر سومی جست . در غزل زیرین مشاهده میشود که خصوصیات کلام بیدل تاچه حد در سخن عیسا باز تاب دارد .

حیرت دل کارگاه نقش بهزاد من است
شوخی بسمل بهار عشرت آباد من است
هم چو بوی گل درین گلشن وداع آماده ام
رفتن ازخویشم بهار رنگ ایجاد من است
رنگ میگردانم از سیر تماشاگاه دهر
برگ برگ این چمن سیلی استاد من است
تادلم محو تغافل خانه ابروی اوست
رفتن از یادم مقیم خلوت یاد من است
صافی طینت ز اظهار هنر مستور ماند
شوخی جوهر نیام تیغ فولاد من است

و مطالعهٔ این غزل ، طرحها و رهنمود های بیدل رابیشتر بیاد خواننده می آورد .

رنگ آرزو بشکن، نو بهاراانشاکن
دهر جنت است اما دیده یی مهیا کن
از سواد چشم او روشن است این مضمون
می پرست اگر باشی وضع سرمه پیدا کن

دل بیگک ادا شاکر جان بصدجفا صابر
ای غرور ناز آخر اند کی مدارا کن

آن بهار ناز آمد دیدهٔ طرب بکشا
برگ برگ این گلشن نذر آن کف پاکن

هر چه در نظر آید صورت عدم دارد
رنگ عالم امکان نقش بال عنقا کن

تابکی زبیکاری با فسردهگی مردن
نسخه یی به کف داری جمع ساز واجزا کن

از ویژه گی های گفتار عیسا یکی اظهار ناتوانی و ترک تعلق وشکسته نفسی و انکسار است که به یك سخن میتوان آنرا به «وارستگی و ندیدن به خود» تعبیر نمود.

این شیوهٔ بیان گرچه از خصوصیات بیدل است که شاعر ما از آن تاثیر پذیرفته، مع الوصف باید آنرا اساسا زادهٔ روحیهٔ درویش منشانه و تواضع بیش از حد این شاعر دانست. باین گفته های یاس انگیز نگاه کنیم:

حکمت ایجاد یارب گل نکرد از بود من
جزخسارت مایه یی هرگز ندارد سود من

از ضعیفی در لباس ناله ازخود میروم
یارب این آه است یا جسم الم فرسود من

مدعا نایاب و همت قاصر و فرصت عدم
از چه جوید دل سراغ گوهر مقصود من

ازغم دخل حسودان با خموشی ساختم
ورنه معلوم است عیسا فطرت معهود من

* * *

چون نلرزم بر بنای عمر خودهم چون حباب
تانگه کردم ندیدم هیچ از آثار خویش

* * *

به وحشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم
جنونش میفزاید گرنهم در پای زنجیرش

چگونه سینه نسازم زداغ حسرت چاك
که همچولاله نشاطم به یك پیاله گذشت

* * *

عضو عضوم زین چمن گلچین چندین ناله است
تهمت فریاد بر منقار بلبل بسته ام
در حریم حسن ، ربط چاك دل امروز نیست
در ازل این شانه را بر عقد کاکل بسته ام

سروده های عیسا در مجموع از پختگی و جزالت و زیبایی الفاظ و ترکیبات فاخر سرشار است و بیان حالات انسانی از ورای کلمه ها و تعبیر های آن تجلی میکند و خواننده تیز هوش وزود یاب با فهم ودرك این نزاکت ها ، ساعت ها در لذت استغراق می یابد ودر خوشی فرو میرود واز همین دیدگاه است که این سراینده نا آشنای وطن با وصف نداشتن دیوان و قلیل بودن اشعارش ، میتواند درعرصهٔ ادب این سر زمین جای پای مناسبی داشته باشد و از سرایشگران بر جسته سدهٔ سیزدهم به شمار آورده شود که ثبوت این گفته را میتوان در فرو روی به سروده هایش به جست و جو نشست :

رنج سر کشیها

کی توان دریافت غیر ازحسرت لعل لبش
گر به دریای دلم سازی شناور تیغ را
از من و ما، نفس رنج سرکشی ها میکشد
بر کف دشمن نبیند هیچ کافر تیغ را
چشم انصاف از طریق مردمی پوشیده است
آنکه می گیرد به ابرو یت برابر تیغ را
کشته گانت را درین وادی بهشت دیگر است
بر گلو دانند یکسر آب کوثر تیغ را
شوق در هر پرده حسرت پرور دیدار اوست
کاش بینم بر کف او بار دیگر تیغ را

فرصت عمر

هر کجا می نگرم باتو دچارم بنشین
دامن جلوه ات از کف نگذارم بنشین
حسن ، مشکل زنیازم بکشد دامن ناز
گرملولی ز کنارم ، به کنارم بنشین
گرد عجزم به هوای تو کشد بال هوس
چه کشی دامن وحشت ز غبارم بنشین
بی رخت شعله فشان است شرار نفسم
تا ز دل آتش سوزان نه برارم بنشین
فرصت عمر من از بست وکشاد مژه پرس
یك نگه ماتمی داغ شرارم بنشین

شکار چشم

دیدهٔ دلها خراب از انتظار چشم تست
جامه مردم سیه از روزگار چشم تست
هر که می بینم تغافل داردازاوضاع من
در جهان این مردمیها از شعار چشم تست
ای طلسم معصیت اشك ندامت سازکن
موجهٔ دریای رحمت در کنار چشم تست
این همه سر گشتگی در روزگار چشم من
کردایجادآنکه او پرورد گار چشم تست
نی همین یاد از خدنگت داشت زخم سینه ام
این هویدا نیز در دل یادگار چشم تست
جز گرفتاری چشم دلفریبت چاره نیست
هردو عالم چون صف مژگان شکار چشم تست
باد یارب خانمان مردم چشمم خراب
گر به چشمم چشم خوبان در شمار چشم تست

ازینکه دیوان عیسا در میان نیست و شمار بیشتری ازسروده های او در اختیار دوستدارانشعر وادب قرار ندارد ، گناهی خواهد بود اگر آنچه را که از و با رنج فراوان بدست آورده شده به ثبت نیاوریم واز آن چشم بپوشیم وکام جان خواننده یی

راکه تشنه شعر اوست از زلال سخنانش به گوارایی نه نشانیم. وبا این اندیشه شعر های دیگری از ورا که همه زیبا یند وفا خربه خوانش میگیریم .

روغن یاقوت

اگر در جلوه آید در گلستان سرو موزونش
به گردن طوق قمری خط بسمل گردداز خونش
گرفتارم به شوخیهای چشم مست لیلایی
که شوخیهای چشمان غزالان است مجنونش
دل از کف برد حسن خسرو شیرین گرفتاری
که خون کوهکن باشد حنای پای گلگونش
چنان نازک بدن افتاده سیم اندام شوخ من
که بنماید به رنگ غنچه ، دل ازسینه بیرونش
به بزم بوسه روغن از رگ یاقوت میگیرم
چراغ دیده را روشن کنم از لعل میگونش

مهمان چشم

پرورده ام به یاد تودرگلستان چشم
بس نخلهای آه ز آب روان چشم
دل در هوای روی تو ازشوق هرنفس
عزم نزول میکند از نردبان چشم
باز آ که در هوای تو خاکم به باد رفت
ای روح جسم و راحت جان وروان چشم
از سیل گریه خانه چشمم خراب شد
تشریف آربر دلم ای میهمان چشم
باگرد مقدم تو گر از سرمه دم زنم
یارب سیاه باد مرا خانمان چشم

بی اختیار

تهمت است آهنگ خودداری دل از کف داده را
شیوهٔ عشق است اگر در پای دار افتاده ام
خواه موج حسرت آید خواه عزت، چاره نیست
در محیط عشق، من بی اختیار افتاده ام

هر که میسوزد سپند من تپش سر میکند
از کدامین درد یارب بیقرار افتاده ام

رنگ پیمانه

کشته چشم تو خاموش است تا روز جزا
ریختند از سرمه گویا رنگ این پیمانه ها

سبزهٔ بیگانه

بوسه را جا تنگ شد بر عارضش از جوش خط
سبزهٔ بیگانه روی این گلستان را گرفت

بوی گل

یاد رخسار تو کردم شامه بوی گل گرفت
خواستم حرفی نویسم خامه بوی گل گرفت

دل دیوانه

به وحشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم
جنونش می‌فزاید گر نهم در پای زنجیرش

چاک گریبان

خواهم نسیم جلوه یی تا گل کند رسوائیم
چون غنچه دارم تا بکی، چاک گریبان دربغل
فغفور طبع روشنم بس شاهد آغوش من
من عیسیم زیبد مرا خورشید تابان دربغل

نمودی از مخمس عیسا برغزل بیدل

دل تپید و من شدم ازهوش دانستم تویی
حرف شد محو لب خاموش، دانستم تویی
رنگها شد در نظر گلپوش دانستم تویی
محو بودم هر چه دیدم دوش دانستم تویی
گر همه مژگان کشود آغوش دانستم تویی
ناله میسوزد نفس از شعلهٔ آواز کیست
شوق می غلتد بخون، از دستگاه ناز کیست
شوخی این رنگها از عالم پرواز کیست
مشت خاک واین همه سامان ناز اعجاز کیست
بیش ازین بر من غلطمفروش دانستم تویی

دیده‌بـــر امید دیدار تو ترك خواب کـــرد
دل به یاد ت آرزو ی شیر درمهتا ب کرد
شر م هستی ، نیستی راگوهر نایا ب کرد
غفلـــت‌روز وداعم از خجالت آب کـــرد
اشك میر فت و من مدهو ش‌دانستم تو یی
رنگ وبو ی حسن از عرض‌بهار دیگر است
دلر با یی در حجا ب تازه‌کاردیگر است
عشق‌رادر فهم این معنی شعار دیگر است
محر م راز فنا آئینه داردیگراست
هر چه شداز دیده ها روپوش دانستم تو یـی

اشارا ت و نشانی ها

۱ـرحمت الله واضح ، تحفةالا حباب فی تذکر ة الا صحا ب،دوشنبه ۱۹۷۷،ص ۱۱۹

۲ـآر یانا دایرة المعار ف ـج٥،ص ۹٦٥ ، کابل ، ۱۳٤۸ ونمونهٔ ادبیا ت تاجیك و جز اینها.

۳ـافضل التذکار ، ص ۱.۷

٤ـصدر الدین عینی ، نمو نـه‌ادبیا ت تا جیك ، مسکو ، ۱۹۲٦، ص‌ص ٤۲٦ـ٤۲۷

٥ـمقصود پدر عیسا ست .

٦ـتذکار اشعا ر ، نسخـــــهٔخطی گنجینهٔ دستنو یسها ، شهر دوشنبه .

۷ـاز گفتا ر حبیبو ف و یـــاد داشت های اوکه به نگار نده‌داد ه اند .

۸ـ تذکرهٔ عبدی.

۹ـخسته ، مجلهٔ آر یانا ،شماره نهم ، سا ل هشتم ، ۱۳۲۹، ص‌ص ۲۲ـ۲۷

مسالهٔ بازگشت ادبی در شعر افغانستان

در سدهٔ سیزدهم اسلامی، مطالعه وتفسیر و بررسی اشعار بیدل، سخن سرای پر آوازهٔ نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم و پیروی از غزلهای فاخر وپایای او و در مجموع گرایش به سبک هندی، در حلقه ها ونشست های ادبی و طن مارواج و رونق بیشتری یافته.

بیدل در نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم چشم از جهان فرو بست ودرنیمهٔ دوم آن سده آوازه سروده های سحر انگیزش در سر زمین پهناور هندوستان آنروزگار، در میان دری زبانان و ریخته گویان درپیچید ودر عرصه های زبانی وادبی گسترش و نفوذ وسیع یافت و آهسته آهسته از مرز های آن دیاردر گذشت و به نرمی نسیم سحرگاهی باگلها و ریاحین باغستان ادب افغانستان و آسیای میانه و ایران در آمیخت و به آنها شگفتگی و تازه گی بیشتر بخشید.

در سدهٔ سیزده التفات به سخن بیدل در افغانستان و آسیای میانه بدان پایه از اعتبار واهمیت رسید که بیگمان حد اکثر از گوینده گان وادب پژوهان این دیارها، آشنایی باآنرا از شرایط ضروری و لوازم اولی دانش وبینش زمان خود در عرصهٔ سخن گستری می دانستند وبدین نیت تلاش میورزیدند تا گفته های اورا بخوانند و بدانند و در خود جذب کنند ودرفرجام، آن گفته های بلیغ و پر جاذبه را مورد پیروی وطبع آزمایی و نظیره سازی قرار دهند و بیک سخن، توجه بهسروده های بیدل را میتوان یکی از ویژه گی های شعر سدهٔ سیزدهم و طن ما به حساب آورد.

اگر خوانندهٔ متمایل به مسایل ادبی را مجالی میسر آید و برشهایی از آثار بر جای مانده از سخن پردازان این سده را از نظر بگذراند، به زودی در خواهد یافت که افکار و کلام بیدل تا چه اندازه دراندیشهٔ آنان، نفوذورسوخ یافته بوده است.

در رابطه به نفوذ روش بیدل در شعر سرایشگران وطن ما خاصتا، در سدهٔ سیزدهم یکی از ادب شناسان کشور بدینگونه اظهار عقیده مینماید :

«... همچنین در کابل وسایر نقاط افغانستان به حدی به آثار بیدل پرداخته شده که معیار ذوق وشعر شناسی گشته است بنابر این سبک بیدل در افغانستان بیگانه نبوده همه کس حتا بیسوادان در طول حیات خویش لااقل چند غزل اورا شنیده و یا چند بیتی از و بیاد دارند .

چون نظم و نثر بیدل معیارشعر شناسی و سخن سنجی گشته، شاعران واهل حال کلیات وی رابه حیث منبع و منشاء الهام دانسته بدان مشغول شده اند ، ازوی پیروی واقتفا کرده اند ، غزلهای ویرا مخمس کرده اند ، شعر ونثروحتا عرفان وی راسر مشق ونمونه قرار داده اند . در آثاربیدل آنچه بیشتر ذوق و قریحت مردم رابر انگیخته به علاوهٔ سخن گرم و آتشین ، روح رادمردی، راستی و یکدنده بودن ، همت عالی و طبع بلند او که باروحیهٔ سلحشورانه و یکدنده بودن مردم کهسار افغانستان سازگار است و بدان علاقه مندند، استعمال لغات و کلمات دری مروج در افغانستان است که آثارخودرا به زبان افغانستان نگاشته. ازین است که این شاعر بزرگ وملی افغانستان همواره بر شاعران مابعد موثر بوده سبک وشیوه وی را پیروی کرده‌اند وتا هنوز شاعران بزرگی آنراپیروی میکنند . »(۱)

در نوشتهٔ یکی دیگر از دست اندر کاران مسایل ادبی در ارتباط به‌سبک هندی و بیدل بدینگونه‌سخن میرود :

«... شعرای افغانستان از آغازسبک هندی ، توجه خاصی به‌آن مبذول می داشتند واین توجه ازعهد تیمور شاه و پسرانش رونق بیشتری یافت ، گفتیم‌دردربار تیمور شاه و همچنان‌پسرانش مجالس شعر خوانی بر پا میگردید و توجه بیشتر درین‌مجالس به اشعار سبک هندی مخصوصا به اشعار ابوالمعانی میرزا۔ عبدالقادر بیدل بود . کار این‌علاقه به بیدل به پایه یی رسیدکه

تنها درین مجالس به خواندن اشعار بیدل می پرداختند، چنانکه این مجالس را به نام «مجلس بیدل خوانی» یاد میکردند. برپا کردن اینگونه مجالس در دربارشاهان و مجالس سرداران سدوزایی و محمد زایی جز افتخارات و کار های لازم به‌شمار میرفت» (۲)

«... البته چه در گذشته وچه امروز ، سبک هندی به طور کلی در افغانستان طرفدارانی داشته است ، چنانکه اگر کسی بخواهد شعرای افغانستان را باتوجه به سبک‌های معروف دسته بندی کند ، گروهی زیادرشمار پیروان سبک بیدل و هندی قرار خواهند گرفت .

باآنکه توجه به سبک بیدل‌وپیروی از او چنانکه به اختصار بیان داشتم ، در سراسر این‌دوره مشهود است ، از عهد امیر دوست محمد خان (۱۲۵۹-۱۲۷۹)به بعد به عده یی از شاعران بر میخوریم که شیوه استادان‌خراسانی و عراقی رادر افغانستان دوباره زنده کرده‌اند واین توجه‌هر چند نه به پیمانهٔ توجه‌به‌سبک هندی و بیدل بود ، تا امروزهمچنان ادامه دارد و نمونه های خوبی به شیوه استادان پیشین‌ارایه‌شده است.... » (۳)

یکی از نقد پردازان مادر زمینه بازگشت ادبی نظر و گفتنی‌هایی دارد که جالب است و خواندنی. نکاتی از نظر و نوشته او را بخوانیم :

«...واما بازگشت ادبی-بگذریم‌ازینکه بازگشت شاعران ما به شیوه های گذشته از چه مضمون‌ومایهٔ فکری بر خوردار بود ، پهلوی دیگری که آدم را مشکوک‌میسازد این است که بازگشت به معنای خاصش در کشور ما،صورت‌نگرفته است ، آنگونه که‌درکشور های دیگر صورت‌گرفت .اماشاعرانی بودند که شیوهٔ استادان عراقی را در افغانستان دوباره‌زنده کردند ... ولی این سخن بدین معنی نیست که توجه چندنفربه شیوه شاعران قدیمی نام بازگشت ادبی رابه خود بگیرد .

.. واما پیروا ن مکتب هندیوشیو ۀ بید ل دستاورد ها ی تاز ه‌یی نداشتند ،از دایـــر ۀتشبیها ت و استعارا ث فنی محدود فرا تر نرفتند ، در زنجیر شکل وسا ختما ن خاص بسته ماندند و شعر هند ی این صد سا ل اخیربر جستگی خاصی را نصیب نشده است .

... باید شك کرد که باز گشت ادبی یك دورهٔ کلی گسترد ه و مستو فی بوده است . باید شك کرد که این جریا ن ، عظیـــم ، جو شا ن و سیا ل بوده است.باید تردید نمود که باز گشت اد بی‌را همهٔ سخنورا ن پذیر فته اند و یا غالب شا ن پذیر فته اند ...» (٤).

در هر حا ل در میان گـــرو ه‌سرایشگرا ن سد ۀ سیزد هم که متمایل به سبك هند ی و تبعیت‌از بید ل و نشسته در جبههٔاوبودند شمار ی معدو د از سخنسرا یا ن‌وجود داشتند که خلاف نظر آ ن شاعر ا ن ، التفا ت چندا نی به‌سبك هند ی و طرز بید ل نشان نمیدادند و بیشتر به سبـــــــك‌عرا قی و سبك خراسا نی وروند ه گا ن این دو راه مایل بودند وآثارخودرا به روش آنا ن در معرض بیا ن می آوردند و به تعبیر دیگردر جبهه هوا خواها ن «باز گشت ادبی» گا م بر میداشتند . (٥)

در میا ن این سخن پرو را ن‌ازادیب پشاور ی ، کلب علیخـــا ن شرر ، واصل کابلی و سید میرهرو ی نام برد ه میشود وواصل کابلی سخنو ر آواز ه مندو سـر فرا ز وطن که سبك عرا قی رامدار الهام خود ساخته ، از همه یکسروگرد ن بلند تر و نا مش آشناتر است .

میرزا محمد نبی متخلص‌به‌واصل که بعدا ملقب به دبیر الملك‌گردید، فـر زند محمد ها شم و نبیرهٔ علی‌رضا خان مستو فی عهد احمد شاه درا نی بود که «کو چه علی رضا خان » در کابل به نام او منسو ب است .

واصل در ۱۲٤٤ هجر ی‌قمر ی‌در ده افغانا ن کابل دیده بـــه جها ن کشود و در هنگا م خــوردسالی پدر خود را از دست داد و مادر ش در تربیت او همت‌گماشت‌ومهمترین مر بی او میرزا محمـــد محسن دبیر ، منشی در بار امیردوست محمد خا ن وامیر شیر علی

خان ، شاعر نامدا ر آنروز گاربودکه واصل اد ب وانشا و خط راازو فرا گر فت و نیز به وسیله او بـه‌دربار و قت راه یافت و شناختـه شد تا آنکه دبیر به سال ۱۲۸۲قمر ی در گذشت و امور انشابه‌او تعلق گر فت و پس از مر گـــ‌امیر شیر علی خا ن در ۱۲۹۶ به دربار امیر عبدالر حمان خان سمت‌انشا به اوسپرد ه شد واین امیر باآنکه آدم خشن و نا ملا یمی‌بود،واصل را خوب میدید و در سفر و حضر با خود همرا هش‌میداشت.

او در آغا ز جوا نی به شعـــر وادبیا ت علاقه مند گردیدو محسن دبیر مشو ق او درین مساله بود. طبیعت شکو فا ، خط خوب، حافظه قو ی و حسن سلو ك ، هرکدام بعد ی از شخصیت اوبود و د ر مجموع وسیله یی برای رسیـــدن به‌مقام دبیر الملکی .

واصل به روز پنجشنبه چهارده‌ماه شوا ل ۱۳۰۹ هجر ی قمر ی‌به عمر شصت‌و پنج سالگی در پغمان‌دید ه از جهان پوشید وامیـــــر عبدالر حمان خان فو ت اورا د ر نا مه یی به خانواده اش تسلیت گفت و به پاداش خد مات او وظیفه اش را به پسرش میر زا غلام‌حسین تفویض نمود . (٦)

جناز ۀ واصل را در باغ مهمان‌سرای دفن کردند که خاص افراد نزدیك به دربار بود و قبر او حالادر کنار جاد ۀ سالنگ (عقب‌ولایت کابل) واقع است واخیرا سنگ‌مزار ودیگر علامات آن زیر خا ك شده و نا معلو م گردیده است .

واصل در سخن سرا یی بـــه‌صورت خاص به حافظ شاعر نامدار زما نه ها تو جه داشت و پیوستـه‌دیوا ن اورا میخواند واز رمو زو معا نی سخنا ن وا لا و تابنا کا وما یه میگر فت و بدین اســـاس مفا هیم و طر ح و حتا سا ختارغزل‌های حافظ رانیز در هنگا م‌سرایش جا مه های خود ازنظر دور نمـــی‌داشت .

گر چه او گاه به گاه به آثـــاروسرو ده های سخن آو را ندیگر مانند سعد ی ، مشتا ق، اصفهانی،امیر خسرو بلخی ، جا می، صایب، قدسی و هلالی و جز اینا ن نیـز نظر داشته و بعضی از غز لهـای آنا ن رابه استقبا ل نشستـــه‌است ، با این و صف سرودههای جاو دانی حافظ محو ر ارا د ت واعتقاد او به شمار میرود .

گر چه شهرت سخنان والای حافظ در جامعه فرهنگی ما به هیچ وجه کمتر از بیدل نیست و تمامت ادب پژوهان و روشنفکران وباسوادان و حتا بی سوادان ما با نام و شعر او آشنایی دارند وبدان ارج می گذارند و تفال می جویند، با این حال بدانگونه که گویندگان ما درسدهٔ سیزده وبعد از آن زیر تاثیر گفته های بیدل رفته و بدان توجه نشان داده اند، به حافظ روی نیاورده اند.

واصل در اعتقاد به حافظ وپیروی از سروده های دلپذیر او حتا التزام به کارگیری و بازسازی وزن و قالب و قافیهٔ غزل های او، گوینده پیشگام و شاخص دانسته میشود و از همتایان عهدش کسی به سراغ نمی آیدکه به اندازهٔ اودر حافظ استغراق یافته باشد. اوتلاش میورزد تاحافظ راگام به گام دنبال کندو پا به جای پای او بگذارد وگاهی هم سعی مینماید از و پیشی جوید وفی الواقع موفقیت او درین رو ندیعنی نزدیك شدن به حافظونظیره آوری به سخنان حافظ اعجاب انگیز است.

دیوان حافظ باغزلی به آغازمی آید که همهٔ شعر دوستان وسخن سازان آنرا خوانده اند و بیاددارند وابیات زیرین از آن غزل است.

الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناو لها
که عشق آسان نمود اول ،ولی افتاد مشکلها

شب تاریك و بیم موج وگردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما، سبکباران ساحل ها

همه کارم ز خود کامی ببدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

واصل نیز دیوان خودرا باغزلی بدین قالب ومفاهیم نزدیك به آن زینت می بخشد که دوازده بیت دارد و چند بیت آن را با توجه به همگونی باغزل حافظ از نظر می گذرانیم.

بیا ای از دهان نوش خندت حل مشکلها
لبی چون غنچه خندان ساز و بکشا عقدهٔ دلها

غم عشقت که میگفتم نهان ازمرد مان ماند
سرشکم‌فاش‌کردای نور چشم آخر به محفلها
هوسنا کان و بینا گان کجاوشیوه پاکان
ره ورسم‌خبر دارا ن چه میدانند غافلها

مفهوم بیت دوم حافظ در بیت‌سوم و اصل واثر بیت سوم‌حافظ در بیت دوم واصل به نیکی‌مشاهده‌شده میتواند .

درین جا ابیاتی از بعضی ازغزل‌های حافظ وواصل را در برابر هم میگذاریم تا تاثیر پذیری‌واصل‌را از حافظ و نفوذ کلام حافظ رابر او بیشتر دریابیم .

حافظ

در دیر مغان آمد یارم قدحی‌در دست
مست از می و میخوارا ن ازنرگس مستش مست
درنعل سمند او ، شکل مه‌نوپیدا
وزقد بلند او آوازهٔ طوبا پست
شمع دل دمسازم بنشست ،چو اوبر خاست
وافغا ن ز نظر بازا ن ، برخاست چو او بنشست
گر غالیه خوشبو شد درگیسوی اوپیچید
ور وسمه کمانکش گشت‌درابروی اوپیوست

واصل

از میکده‌در بستان آمد سحری سرمست
آن فتنهٔ‌هشیاران پیمانهٔ می در دست
ازنسبت ابرویش کار مه نو بالا
و زشهرت‌بالایش آوازهٔ طوبا پست
از خجلت‌او خورشید بنشست چواوبر خاست
در خدمت‌اوشمشاد ، بر خاست چو اوبنشست
گر جام‌جهان بین شدبر طلعت او خندید
ور باده‌مصفا گشت اندر لب او پیوست

اگر پای محافظه کاری و ملاحظات دیگر در میان نبا شد ،می توان گفت که این غزل واصل‌صرف نظر از ینکه بعد از حافظ

وبا الهام از آن ساخته شده ،همپایهٔ غزل حافظ و حتا در پاره‌یی ازموارد درخشانتر و گرمتر ازغزل اوست

حافظ

شراب و عیش نهان چیست،کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندان هرانچه بادا باد
قدح به شرط ادب گر زانکه‌ترکیبش
زکاسه سر جمشید و بهمن‌است‌و قباد
مگر که لاله بدانست بیوفایی‌دهر
که تا بزاد و بشد ، جام می‌زکف ننهاد

واصل

زجام‌عشق کشیدیم باده با دل شاد
سبوی‌عقل شکستیم هر چه بادا باد
به احتیاط‌بنه در بساط باده قدم
که جام‌دیدهٔ جم ، ساغر است چشم قباد
چرا شگوفه سراز شاخ ، بی قدح نکشید
شرابخوار هگر این طفل شیر خوار نزاد

واصل ، غزل یادشده حافظ رادوبار استقبال کرده که تنها چند بیت از یك غزل آن به مقایسه‌گرفته‌شد . غزل دوم واصل که آنهم زیباست به این مطلع آغاز میشود:

شبی که مژدهٔ وصل توبشنوم از یاد
فرشته‌آیدم از عرش بر مبارکباد

مقایسه و در برابر هم گذاری غزلهای دوشاعر راباز هم به‌ادامه میگیریم تا با نزدیکی اندیشه ورابطه معنوی دو سخن سرای نامی بیشتر آشنایی به دست‌آید .

حافظ

مطرب عشق عجب ساز ونوایی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به‌جایی دارد

واصل

کعبهٔ عشق‌بنا ن طرفه صفایی دارد
کوی‌این طایفه پاکیزه هوایی دارد

حافظ

عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی
که خوش آهنگ و فرحبخش هوایی دارد

اشك خونین بنمودم به طبیبان ، گفتند
درد عشق است و جگر سوزدوایی دارد

ستم از غمزه میاموز که درمذهب عشق
هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد

واصل

جز به‌سودای سر زلف تو پیمانه نداد
پیرمیخانه عجب فکر رسایی دارد

زاهدوصومعه ، ما و حرم عشق بتان
هرکس‌بر حسب مرتبه جایی دارد

ایکه درکار شکست دل ما میکوشی
باخبر باش‌که این شیشه صدایی دارد

بدین قالب و ردیف واصل‌سه غزل دارد که برای آشنایی باآنها میتوان به مجموعه چاپ‌شدهٔ اشعار او مراجعه‌نمود.

حافظ

بر نیامد از تمنای‌لبت کامم هنوز
برامیدجام لعلت دردی آشامم هنوز

روز اول رفت دینم در سرزلفین تو
تا چه خواهدشد درین سوداسر انجامم هنوز

پرتو روی تو تا در خلوتم‌دیدآفتاب
میرود چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز

نام من رفته است روزی‌بر‌لب جانان به سهو
اهل دلرا بوی جان می آیداز نامم هنوز

در ازل داده است‌مارا‌ساقی‌لعل لبت
جرعهٔ جامی که من مدهوش‌آن جامم هنوز

واصل

ایکه دردور لبت خونابه ، آشامم هنوز
میکند چشمت شراب فتنه. در جامم هنوز

کرد اول دور گردون ساغر ملبریز خون
تا چه رنگین ترکند زان باده در جامم هنوز

سایهٔ مهتاب عشقم آتش اندر خانه زد
تا چه آید ز افتابش برلب بامم هنوز

نام از لعل لبش سر زد شبی در مجلسی
نقل مجلس های میخوارا ن بود نامم هنوز

گرچه از خوبان مکرر بیوفایی دیده‌ام
بی دلارامی نمیگیرد دل آرامم هنوز

حافظ

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیلت کرده جان و دل سبیل

ناوک چشم تو در هر گوشه‌یی
همچو من افتاده دارد صد قتیل

واصل

ای جمالت آفتاب هر جمیل
آب رویت تاب گلزار خلیل

یک نگه از نرگس مستانه‌ات
عذرخواه خون یک عالم قتیل

این غزل، از غزلهای دلپذیر و پر شور واصل است که حتا بر غزل حافظ پیشی میگیرد .

بقیه غزل را بخوانیم :

درد ما را چشم بیمارت گواه
عشق ما را حسن پر شورت دلیل

برسر کوی تو خون عاشقان
همچو آب از مشک سقایان سبیل

کشته گان خنجر نازترا
حامل تابوت عزت جبرئیل

یارب آن روی است ویا باغ بهشت
کوثر است آن لعل لب یا سلسبیل

این همه شور از لب شیرین اوست
ورنه در عالم نبود این قال و قیل
نیل این سودا که در جان من است
شسته، ای یاران نخواهد شد به نیل
واصل این نظم است یا در خوشاب
آب حیوان یا شراب سلسبیل
غیر حافظ شاه اقلیم سخن
کس نگیرد ملک معنی زین قبیل

حافظ

ماشبی دست بر آریم ودعایی بکنیم
غم هجران ترا چاره زجایی بکنیم
دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
تا طبیبش به سر آریم ودوایی بکنیم
آنکه بی جرم برنجید و به تیغم زده رفت
بازش آرید خدارا که صفایی بکنیم
خشك شد بیخ طرب راه خراباب کجاست
تا در آن آب وهوا نشو ونمایی بکنیم

واصل

باید اول طلب فکر رسایی بکنیم
بعد از آن قصه گیسوی تو جایی بکنیم
خوش به دست آمده آن طره مشکین یاران
شب قدر است بیایید دعایی بکنیم
مژده ایدل که بهار خط جانان گل کرد
خیز تادر قد مش نشو و نمایی بکنیم
تنگ شد حوصله از صحبت این زاغ وزغن
همت ای بخت که پرواز همایی بکنیم

حافظ

پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو
تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو

واصل

حلقه دام دولت است زلف گره کشای تو
سبزه باغ جنت است خط بنفشه سای تو

حافظ

ساقی بیا که شد قدح لاله پرزمی
طامات تا به چند وخرافات تا بکی
بگذر ز کبر و ناز که دیده است روزگار
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
در ده بیاد حاتم طی جام یك منی
تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی
مسند بباغ بر که به خدمت جو بنده گان
استاده است سرو و کمر بسته است نی
حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری

واصل

آمد بهار و لاله در خشید ورفت دی
ساقی جهان پیر جوان شد بیار می
در ده قدح که سلطنت جم بباد رفت
دی شد بهار بهمن وطی شد بساط کی
جام شراب کهنه کرم کن که در جهان
حاتم برفت نامه جودش نگشت طی
خواهی جو سر و منصب آزادیت دهند
دربنده گی خواجه کمر بسته کن چو نی
خواهد گرفت نظم تو واصل عراق وفارس
گر یکدو گام بگذرد از کابل و هری

حافظ

ذخیره یی بنه از رنگ وبوی فصل بهار
که میرسند ز پی رهزنان بهمن ودی
نوشته اند برایوان جنت الماوا
که هر که عشوه دنیاخرید، وای بوی
سخا نمانده ، سخن طی کنم، شراب کجاست
بده به شادی روح وروان حاتم طی

واصل

به عیش کوش که تا غنچه میگشاید لب
چمن به رنگ دگر بینی از تطاول دی
ز کاسه‌سر کیخسرو این ندا بر خاست
که هرکه طالب دنیاست خاك برسر وی
بغیر نامهٔ جود هر چه هست طی شدنیست
نوشته‌اند به لوح مزار حاتم طی

حافظ

صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری
دلم که گوهر اسرار حسن وعشق دروست
توان به دست تو داد نگرش نکو داری
نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد
که گوش هوش به مرغان هرزه گو داری
قبای حسن فروشی ترا برازد وبس
که همچو گل همه آئین رنگ وبو داری

واصل

شنیده‌ام سر سودای زلف او داری
دلا بکوش که سودای مشکبو داری
صبا حکایت آن زلف و طره باز بگوی
که قصهٔ خوش و افسانه نکو داری
بهار حسن ترا آفت خزان مرساد
که بهتر از گل ونسرین تورنگ وبو داری
چو خواهش دل یار است خون دل خوردن
بغیر خون شدن ایدل چه آرزو داری

حافظ

صبح است وژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبوح ساز و بده جام یك منی
دربحر مایی و منی افتاده ام بیار
می تا خلاص بخشدم ازمایی ومنی

خون پیاله خور که حلال است خون او
در کار یار باش که کاریست کردنی

واصل

ابر است و باد وژاله و باران بهمنی
ساقی به قول خواجه بده جام یك منی
ما و من آتشم زده بر آتشم زمی
آبی بزن که سوختم ازمایی و منی
صحبت میان ما و تو آید چگونه راست
تو شاخ نو بر آمده من نخل منحنی

حافظ

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی
جمشید جز حکایت جام ازجهان نبرد
زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی
این قصه عجب شنو ازبخت واژگون
مارا بکشت یار به انفاس عیسوی (۷)

واصل

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی
گل جلوه داد حسن کمالات معنوی
می ده برنگ آتش موسی که هر طرف
شد ازدم بنفشه روان باد عیسوی
باد بهار زآتش هرگل که بر فروخت
برخاک ریخت آب رخ نقش مانوی
فصلی چنین که لاله به صحرا کشید رخت
حیف است ایجوان تو به کاشانه منزوی (۸)

غیر از این غزلها که به ذکر آورده شدند ، چند غزل دیگر حافظ نیز مورد استقبال قرار یافته اند که به منظور جلوگیری

از اطنا ب کلام ، از نقل ودربرابرهم گذاشتن آنها صر ف نظر کرده شد .

آنچه امروز از سروده ها ی واصل در دسترس ماقرار دارد ، شامل تمامت گفته ه ای اونیست، زیرا دیوان اورا که به خطخودش یابه خط یکی از نزدیکا ن ومعاصر انش با شد و دربر دارندهٔ همه اشعار اویابخش معظم آن شمرده شود تاکنو ن در دست نداریم .

آگاها ن بر احوا ل واصـــل، از موجودیت اثر ها یی به نشـــر نیز از او خبر میدهند که شایددراختیار دوستدارا ن سخن این شاعر بلند پایه قرار دارند (۹).

سروده های واصل حد اکثـــرغزل است و گویا این نوع شعراز دیگر انوا ع آنها بیشتر موردپسنداوبود ه است و بدین اساس می توان اورا یك شاعر غزلسرا بـــه حساب آورد ، غز لسرا یی که سر آمد غز لسرایا ن عهد خود استویك سرو گرد ن از همه بالاتر .

در حا ل حاضر سروده هـــای واصل را درسه منبع یاسر چشمه میتوا ن به مشاهده گر فت کـــه بدینگو نه اند :

- اشعا رواصل ، مجموعهٔ چا پ شده در کابل (۱۳۳۱).

- تحفهٔ شا هنشهی ، نسخهٔ خطی محفوظ در آرشیف ملی

- مجموعهٔ یی از اشعا ر واصل والفت ، نسخهٔ خطی مربو ط به آرشیف ملی به خط محمد نعیم.

مجمو عه یی از گفته های شاعر به نام « اشعا رواصل » حدو د (سی و دو) سال پیش از امروز ازطرف موسسه نشرا تی انیس به چا پ رسیده که نخستین مجموعه چاپی از اشعا ر او دانسته میشود.

این مجمو عه که در (یکصد وسی) صفحه به قطع کوچك وبدون تاریخ طبع گردیده وو لی در مقدمهٔ منتخب اشعا ر آزاد کابلی تاریخ طبع آن (۱۳۳۱)خوانده شـــده است ، در بر دا رنـــــدهٔ (چهل ویك) غزل ویك تر جیع بندا ست که عدد آن همه به(شش صدو پانزده) بیت میرسد .

تحفهٔ شاهنشهی نسخهٔ مخطو طیست که به وسیله منشی محمد ابراهیم حیر ت بن میرزا علی‌عسکرمنشی باشی ،از طایفهٔ شا ملوی تر ك تهیه و تنظیم شده است .این‌نسخه مجمو عه یی از سروده‌های شاعرا ن سده های سیزد ه‌وچهاردهٔ‌وطن ماست که به ذو ق جامع اثر گرد آور ی گردید ه و گفته های‌واصل رانیز در خود دارد .

محمد ابراهیم حیر ت، خودنیزشاعربودو حدو د (چارصد) بیت از گفته هایش درین مجمو عه آمد ه‌که برای شناخت او در خور اهمیت فراوا ن است واز گفته های‌واصل (سی‌و چار) غزل و یك ترجیع بند درین مجمو عه نقل شده که‌ازصفحه (هفتادوهشت) تا صفحه (یکصدو نزد ه) آنرا احتوا میکندوعلاوه بر آن پنج پار چه شعرکه هرکدام آن دوبیت میباشــدرصفحا ت (دو صدو هفتادو دو و دوصدو هفتادوسه) مجمو عه به‌نام «رباعیا ت واصل » ضبط گردیده که جمله ده بیت میشود و هیــچ‌کدام وز ن رباعی را ندارد .این‌ده بیت به احتمال قو ی تاکنو ن به‌نام واصل چاپ و شناخته نشده. وازین جهت نقل آنها درین جا دوراز صواب نمی نماید .

گو هر دندا ن وانگیــــن‌لب‌تو
قیمت‌لوء لوء شکست و نر خ شکــررا

این شب گیسو بریــد ه راسحری نیست
یاکه‌زبا ن بسته اند مر غ سحــــرا

* * *

برهنه دید سر لاله را وسوسن گفت
کــلاهٔ‌سبز تو از باد صبح چو ن افتــاد
جوا ب داد و بخندید و گفت‌نشنیدی
زبا ن‌سرخ سر سبز مید هد بر بــاد

• • •

الادهان تنگ تو ای آفتا ب‌حسن
در هیــچ‌ذره ، سی ودو اختر ندیده ا یــم
یاچون تو دلبر ی نبودخو دبروز گار
یامابروز گار تو دلبر ندید ه ایــم

جز غبار سفر از خاك چـه حاصل کردیم
سفر آن بود که مادر قدم دل کردیم
باغبان گو در گلشن به رخ ما مکشا
ما تماشای گل ازروزنهٔ دل کردیم

* * *

گفتم کتابی از غم هجر توسر کنم
آواز نهاد خامه بر آمد که تاب کو
گفتی مگر به خواب ببینی جمال من
ما را زهجر روی تو در دیده خواب کو (۱۰)

این پنج پارچهٔ دوبیته ، هم ازنظر شکل و هم از لحاظ محتوا نسبت به دیگر اشعار واصل ضعیف است .

تحفهٔ شاهنشهی که به خط نستعلیق متوسط کتابت شده و نام وسال کتابت ندارد ، اضافه بر غزلهای واصل وابراهیم حیرت که جامع آن است در بر دارندهٔ گفته های بیش از سی گوینده وطن است که در آن مقطع زمانی یاکمی پیشتر از آن میزیسته اندو ما بانام و آثار بیشتر آنان آشنانیستیم و شناخت آنان به تاریخ ادبیات مایاری میرساند .

مجموعه یی از اشعار واصل والفت که در آرشیف ملی به شماره (۱-۳۷-۱۰) شامل (یك صدو بیست و سه) صفحه نگهداری میشود ، دارای دوبخش است . دربخش اول آن که از صفحهٔ اول تا صفحهٔ (پنجاه و نه) ادامه دارد اشعار واصل به ثبت رسیده ودر بخش دوم آن یعنی از صفحهٔ (پنجاه و نه) تا صفحه (یکصد و بیست و سه) گفته های الفت کابلی غزلسرای معاصر واصل آورده شده است . این مجموعه ازنگاه شناخت این دوسیمای تابناك ادب وارایه مقداری از گفته های آنان ارزش نمایانی دارد .

تمامت غزلهای واصل که دردو مجموعه یاد شده آرشیف ملی وجود دارند ، در مجموعهٔ چاپی یعنی « اشعار واصل » نیز شامل میباشند و تنها همان پنج قطعه دوبیته در مجموعه چاپی دیده نمیشود . این ابیات گرفته شده به نام رباعی ، به گمان غالب

ابیاتی جدا شده از غزلهایی‌خواهند بودکه بقیت آنها به دست مـــا نیفتاده اند .

بدانگونه که گفته شد غز لهای‌موجود در دو مجموعهٔ آرشیف ملی، در مجموعهٔ چاپ شده نیز گرفته‌شده‌اند ،اما تفاو ت های لفظـــی ویاکمی و زیاد تی ابیا تدربعضی‌از غزلها و پیش و پس بودن آنها در خور تامل اند ودر تطبیق وموثق‌گردانید ن غزلها ی واصل اهمیت زیاد ی را دارا میباشند .

در جریا ن نگار ش این یـــادداشت ، مجموعهٔ دیگر از اشعا ر واصل که به سا ل ۱۳۳۵ شمسی‌توسط محمد حسین واصل‌از احفاد شاعر جمع و تدوین گردیده‌است‌به دست آمد . درین مجمو عه دو غزل دیده نشده از واصل وجود داشت که اول آن دارای نام شاعر ودیگر ش بدو ن نام بودو غز ل دومی نسبت به اول ضعیف تر.

همچنین بیست پار چه اندوهنامه‌ویاشعر تعز یتی که همه (دوصدو پنجاه‌و سه) بیت میشود دریـــن‌مجمو عه از واصل گرد آور ی‌شده که اهمیت مجمو عه رابا لا میبردزیرا این نو ع شعر واصل راتا کنون کس دیگر جمع آوری نکرده‌است .

با به دست آمدن این مقدا ردیگر از گفته های واصل ، تعدا د اشعار اواز حدود (ششصدوبیست‌وپنج)بیت به تقریبا (نه صد)بیت افزایش می یابد که قابل توجـــه‌است .

از دوغزل تازه پیدا شده ، یکی‌راکه ازرسایی بیشتر بر خور دار است به خوانش میگذ اریم :

هرگز نرفته از نظرم نقش‌روی دوست
فار غ‌نبوده‌ام دمی از آرزو ی دوست

هر رشته یی زبند علایـــق‌گسسته شد
ما مانده ایم‌وبند دل و تار مو ی دوســـت

رسوا شد ن به مذهب ماعین‌آبروست
ترسم زآب‌دیده رود آبرو ی دو ســـت

دست قدر به طالع من سنگ‌میزنند
ورنه به‌پای‌چشم روم سوی کوی دو ست

دل را چه ار ج گر نکشدرنج دوستی
لب راچه‌سودگر نکند گفت و گوی دو ست
غو غا ی عشق میکشد م‌خوش به کوی یار
سودای‌وصل‌میبرد م خوش به سوی دوست
واصل به چشم خلق به مامی کند نظر
ای جا ن‌من فدای تو وخلق وخو ی دوست

وغزل دوم که به استقبا ل حافظ‌گفته شده بدین مطلع آغاز مـــی یابد :.

حسن یوسف بسکه باعشـــق‌زلیخا کار داشت
خویش را بـــی‌پرده آخر برسر ب از ر دا شت

گفته میشود که میر محمد علی‌آزاد شاعر معرو ف وطن، دیوا ن واصل را تدوین کرده بود ه ونیزمیرزا احمد جان نسخه یی ازدیوان اورا در اختیار داشته و به قول‌یکی‌از مطلعا ن ،دیوا ن واصل به خـط خودش نزدیکی از هوا داران ادب‌در قند هار و جود دارد .(١١)

بار ی شخصی به نام عبـــدالرزا ق قند هار ی نیز به جمـع آوری اشعا ر واصل ه مت گماشته‌ولی به انجا م این مقصد توفیـــق بدست نیاورد ه است .(١٢)

در دیوا ن های یاد شده ونسخه‌های دیگر که عجالتا سرا غی از آنها به دست مانیست ، ممکـــن‌است مقدار دیگر از سروده ها ی واصل به نظر آیند که درمجموعهٔچا پ شده و دستنویس ها ی آرشیف ملی موجود نبا شدو هـم‌بدینسا ن از امکا ن به دورنیست که شمار دیگر از اشعا ر واصل‌به صور ت پراگند ه در صفحا ت بیاضها و جنگهای اشخا صـــــ‌باذو ق ودوستدار شعر محفو ظ باشند که تاکنو ن از آنها آگاهی‌میسر نشده باشد .

کسیکه در داشتن آثارو معلومات‌بیشتر در بار ه واصل از همـــه معروفتر است استاد صالح‌پرو نتاست که گویا استفاد ه از داشتـه های شا ن به ساده گی‌میسرنتواندبود .

واصل از گونه های دیگر شعربه قصید ه و قطعه نیز گاه به‌گاه دست یازیده که نمونه هایی ازهرکدام در دست است (١٣)ا مابعداز

غزل ، بخش اعتنا مند اشعار اوراسروده های تعزیتی یا مرا ثـــی تشکیل میدهند که در مصایب جان‌بازا ن راه حر یت در نینوا گفته شده و به وسیلهٔ رو ضه خوانا ن‌در محافل خاص آن خو اند ه مـی شوند .

این بخش اشعا ر واصل نیز درنوع‌خود از اهمیت زیاد برخوردار است و در آنها مفا هیم گو نه‌گون‌زنده گی انسانی ، مانند شجاعت، از خودگذر ی ، ستم باره گـــی‌وزور گو یی و جز اینها به بیا ن آورده میشوند که هـ ر کدام به‌جای‌خود درسی است برای زنده‌گــی.

اشعار مر ثیتی واصل را نیزکسی گرد نیاورد ه و عدد آ ن به درستی معلوم نیست ،اما تا آنجـاکه از زبا ن روضه خوانا ن‌شنیده میشود به (چهل تا پنجاه) قطعه‌خواهدرسید که عجالتا (بیست) قطعهٔ آن در مجموعهٔ محمدحسیـن‌واصل که یاد آ ن گذ شت، گرد آوری شده‌است .

اگر اشعا ر مر ثیتی و اصل باقصاید و گو نه های دیگـــــــر شعرش همه گرد آورده شو ندوباآنچه موجود است یکجاکرد ندبدون شك دیوا ن قابل تو جهی‌ازو بـه‌دست خو اهد آمد که بیش از دو برابر اشعا ر چا پ شده اوخواهدبود .

نقل‌نمو نه هایی از نو ع‌مرائی‌سروده های واصل که پیش ازین در هیچ جا به چا پ نرسیده برای‌خواننده گا ن این نوشته ، فارغ از سود مندی و دلچسپی نتوا ندبود .

باز در خاطرم‌ازشور محبت‌شرر است
هر که‌شوریده دل است از دل من باخبراست
سینه ام خیمه داغ است ودلم خانه درد
دیده ام‌معدن سیم است‌و رخم‌کان زراست
عاشقم کرده به خود قا مت‌موزون مهی
کز غمـش‌خون دلم حاصل واشکم ثمر است
...این هـ مان است که دو رازرخ او، ازرخ او
روز لیـلاشب یلدا ، شب لیلا سحر است

مرگ این تازه جوان برهمه‌کس دشوار است
خاصه‌برآن شهٔ لب تشنه،که اوراپسر است
گر نه واصل سخن از طره‌اکبر گوید
پس‌چرادر سخنش رایحهٔ مشک تر است

* * *

گر از یعقوب تنهایوسفی‌اندر جهان گمشد
به دشت‌کوفه‌از ختم رسل یکدودمان گم شد
چرابرهم نشد شیرازه اوراقت ای گردون
چو در دشت‌بلاقرآن ناطق از میان گم شد
تن پاك حسین از نعل سم مرکب دشمن
چنان پامال‌شدکزوی نشان استخوان گم‌شد
فغان زاندم که لیلا تیر باران‌دید اکبر را
نزد تا چشم‌بر هم نور چشمش از میان گم شد
ندانستم کجا افتاد دستش‌لیك دانستم
که بیرق‌از کف سامی عباس جوان گم شد
چنان زد قحط آب اندر نهاداهلبیت آتش
که در چشم‌یتیمان گوهر آب روان گم شد
بدشت کوفه هر خاری که‌سر بیرون کشید ازگل
به پای زخم‌دار عابدین ناتوان گم شد

سروده های واصل ازنگاهٔ‌احساس ، شادابی ، بلاغت و ادراکات نفسانی و مفاهیم مربوط‌به زنده گی آدمی ، جایگاه‌ارجمندی دارند و لبریزند از نزاکت‌هاونکته های به غایت آموزنده‌ودلپذیر.

درمیان گونه های متفاوت شعر،غزل ،مدار سخن سنجی وسرایش گری اوست و او دوست دارد آرزوهاو پیام های خودرا در آیینهٔ غزل به تجلی بیاورد و گفتنی های‌دل خودرا که سر شار از عواطف وآرمان های آدمی است در لابلای‌الفاظ وابیات غزل ارایه بدهد و به دیگران برساند .

در برشگاه روزگارانی که‌غزل باگره خورده گی وابهام آمیزه‌های فراوانی یافته بود ودر راهی نوبه‌سیر خود ادامه میداد ، سروده‌های رسا و شفاف واصل ، به رویش‌وپویش آغاز نمود و چشم اندازهای

باز تر ی دربرابر شعر این‌سرزمین پدید آورد ، گر چه سبك هندی خود تحو لی در جریا ن ادب دری، به حساب می آید ودارای ویژه‌گی های در خور تو جه میباشد .

این گوینده رابه حق‌میتوان ازپاسدارا ن میرا ث ادبی و مبشر بالنده گی های بیشتر شعر دری‌واقعها ی رو شنتر آن و به یـاد دهندهٔ پیا م صمیمیت و صفا درمیان مرد م ما دانست .

در غزل های واصل مظا هرگونه‌گون هستی در رابطه باحیـا ت وطبیعت آدمیا ن باز تاب داردمانندزیبایی ، عشق ، بیو فایی، بلند همتی ، ستمبار گی ، استکبـار،پایمرد ی و چیز های‌فراوا ن‌دیگر که به امعان نظر و پژو هش‌ژرفتر نیاز دارد ودرینجا چند غزل جزیل ولطیف او رابه نمونه می آوریم .

گذر گاه سیل

کس چو من در غم دل، دیده‌تر هیچ نداشت
جای اشك‌از مژه خو ناب جگر هیچ نداشت

درد جز در دل من رخنه به‌جایی نفگند
سیل ج ز برسر این خانه ، گذر هیچ نداشت

دوستا ن چر خ مگر از پی‌مهمانی ما
برسر خوا ن‌بجز از خون جگر هیچ ندا شت

در بیابا ن طلب ، راه بسی‌پیمودم
دیدم ایـــن‌مرحله جز عشق خطر هیچ نداشت

اثر ی در دل اونالهٔ شب هم‌ننمود
حاصلـــی‌در غم ماآه سحر هیچ ندا شت

دوش آن زلف سیه در کــف‌جمعی دیدم
جز پریشا نی‌مافکر دگر هیچ ندا شــــت

ساخت از نیم نگه خلق‌جهانی‌مفتون
چشمش ا زفتنه خودگر چه خبر هیچ نداشت

بسکه دل بر سر دل داشت‌درآنجا منزل
شانه اندرخم زلف توگذر هیچ نداشـــــت

چکند گر نکند باستم و جورتوخو
آنکه‌دل‌داد و زخوی تو خبر هیچ نداشت
عیب‌واصل مکن ای ناصح‌کامل در عشق
که جزاین‌شیوه ز استاد نظر هیچ نداشت

خورشید و شبنم

هر که دلدارش تو با شی‌غم ندارد
چون‌تو دارد هیچ دولت کم ندارد
عالمی از وصل خوبان نیست‌خوشتر
بی نصیب‌آنکس که این عالم ندارد
روی زیبای تو دیدن حد مانیست
تا بآن خورشید این شبنم ندارد
ازلب لعل تو هر کس می‌چشیده
منت‌صهبای جام جم ندارد
با سر زلف تو هر کس‌عهد بسته
چو ن‌من این سر رشته را محکم ندارد
هر شبی دارد سحر ، هرشام صبحی
شام‌ماصبحی درین عالم ندارد
دولت عشق تو هرکس را نبخشند
طالع‌فرخنده هر آدم ندارد
چشمم ازبس دیده از مردم‌دورنگی
مردمك راهم بخود محرم ندارد
از لبت کام ار خدا خواهدبگیرم حق تعالی مهربانی کم ندارد

غیرت سپیده

فغان که شب شد و آن‌غیرت‌سپیده نیامد
ستاره‌سر زدو آن ماه نوبه دیده نیامد
به روز رفتن جانم زدوستان‌قدیمی
ورای‌اشك روانم کسی به دیده نیامد
ملالتی که زعشق بتان به‌جان‌می آمد
به‌رب‌کعبه که بر هیچ آفریده نیامد

به هیچره تو نرفتی که طفل اشک روانم
به خاک پای تو از پی به سر دویده نیامد

زخط سبز توسیلاب سرخ بر رخ زردم
کدام شام سیه تا دم سپیده نیامد

به یاد مصرع قد تو هرغزل که سرودم
ز بسکه طبع روان شد کم از قصیده نیامد

که رفته برسر کویت خدنگ وار از ینسو
کز آن طرف چو کمان قامت خمیده نیامد

هزارسیل سرشك ازدور ودیده کشودم
که آیدم به سر آن سرو قد کشیده نیامد

هزار جان به لب آمد که بوسد آن لب نوشین
به کام جان کس آن میوه رسیده نیامد

بدام زلف تو دل آنقدر تپید که خون شد
چه ها که برسر این صید سربریده نیامد

سرمهٔ دنباله دار

بهر کجا که رخ آن گلعذار بکشاید
بهشت گل کند آنجا ، بهار بکشاید

زپرده آن گل خندان اگر برون آید
بهار و باغ ، گل از هر کنار بکشاید

فتاده است چمن بیتو ز آب ورنگ بیا
که آب گلشن و رنگ بهار بکشاید

تو چون به باغ روی باغ ترد ماغ شود
درخت غنچه کند ، غنچه بار بکشاید

دلم که تنگتر از سرمه دان گرفته سپهر
مگر ز سرمهٔ دنباله دار بکشاید

درخت بخت مرا زین بنفشه گون طارم
مدام در عوض غنچه خار بکشاید

چو نافه کار دلم سر بسر فرو بسته است
نسیم کو که سر زلف یار بکشاید

نگار بسته نگارم به دست وپا امشب
چه رنگها که سحر، زان نگار بکشاید

فغان که آخر ایام عمر دانستم
که آب میکده از دل غبار بکشاید

دری که بسته شد از خلق بر رخت واصل
غمین مباش که بر ورد گار بکشاید

اطلس ارزان

یاران دلی پرورده ام سرمست عصیان دربغل
کس را مبادا اینگو نه دل آلوده دامان دربغل

گه می پرست کفر و کین، گه باده نوش عقل و دین
یکرو زبت در آستین، یکرو ز ایمان دربغل

بردم به بازارش بسی، نامد خریدارش کسی
کس را مبادا اطلسی، زینگو نه ارزان دربغل

ازاین دل بی و پا وسر، صدداغ دارم بر جگر
زان داغها شب تا سحر، درد فراوان دربغل

زین مردم بی معرفت، پاداش مهر و عاطفت
دارم دلی مریم‌صفت، پر داغ بهتان دربغل

دنبال یار هم نفس دارم سفر کردن هوس
وادی به وادی چون جرس فریاد و افغان دربغل

رفت آن غزال مشکبو، دل میرود دنبال او
از گریه خار اندر گلو، وزناله پیکان دربغل

از حسرت آن لعل لب، بارم زمژگان روز وشب
یاقوت رخشان در قصب، لولو و مرجان دربغل

ای برده چشمت هوش دل بارغمت بردوش دل
جای تو در آغوش دل، چون جای قرآن دربغل

باز آ که مهمان دارمت. جان در قدم بسپارمت
وزما حضر بیش آرمت، دل مرغ بریان دربغل

هر چند واصل داغ دل، آن شمع را روشن نشد
دل هر شبی از داغ او داردچراغان در بغل

قبله و محراب

ای برده دل از خوبان لعلت به شکر خنده
بر لعل شکر خندت شیرین دهنان بنده
دوش از رخ و گیسویت حرفی به چمن گفتم
اوضاع گل و بلبل شد هر دو برآگنده
با عارض خوبت گل غرق عرق از خجلت
باچشم خوشت نرگس از شرم سرافگنده
زلفین تو خم در خم از غالیه آموده
گیسوی تو چین در چین از مشک تر آگنده
از هر خم گیسویت دارم گرهی در دل
جانا به سر زلفت بکشای دل بنده
ای قبله و محرابم رخساره وابرویت
ما رو بتو آوردیم دل از همه برکنده

بندی ، از ترجیع واصل

ای هر خم کاکلت کمندی — در هر خم اودلی به بندی
مجنون غم ترا نباشد — شایسته گی قبول پندی
غیر از دل عاشقان مسوزان — برآتش حسن خود سپندی
در عشق تواز خدای خواهم — چون قد تو همت بلندی
پیمان و فا نبرم ازدوست — ور پوست شوم چو گوسفندی
چون پای نمی رسد بکویت — دارم سر آنکه روز چندی
بنشینم و رو کنم به دیوار — گریم ز غمت چو ابر آزار

انعکاس نکته های جالبی اززندگی اجتماعی را در تک بیت های رنگین واصل مشاهده نماییم .

طاقت در سختی

مکن به سختی ایام پای طاقت سست
که هر که سست اساس است ، سخت بر باد است

بی هدفی

سر اگر در پای منظوری نرفت
چشم ازو برکن ، که سامانیش نیست

مرد راه

با هر که بود یك دو سه روزی قدم زدیم
دیدیم از هزار یکی مرد راه نیست

همت بلند

غلام همت آنم که گر به خاك نشست
نداد پیش فرومایه آبرو بر باد

صدای دل

ایکه در کار شکست دل ما میکوشی
باخبر باش که این شیشه صدایی دارد

نشست خورشید

تا مرا دید بشد در پس دیوار نهان
هم چو خورشید به هنگام نشستش دیدم

پاداش

زین مردم بی معرفت پاداش مهر و عاطفت
دارم دلی مریم صفت پرداغ بهتان در بغل

پایمردی

مرد آن بود که روی نگرداند از بلا
وز ترکتاز غم نشود تنگ حوصله

ثبات جهان

دیدی چگونه با دل پرخون از این چمن
رفتند رنگ رنگ جوانان نیك پی

تفاوت

صحبت میان ماو تو آید چگونه راست
تو شاخ نو بر آمده من نخل منحنی

زهد خشك

واصل به زهد خشك چو کاری نرفت پیش
زین پس به کام دل من و آلوده دامنی (۱٤)

اشارا ت و نشانی ها

۱ــتاریخ ادبیا ت افغانستا ن ، تالیف محمد حیدر ژوبل . کابـــل، ۱۳۳۶ ـ ص ۱۳۸

۲ــباز گشت اد بی در افغـــــانستان ، سرور مولایی . مجلهٔسخن شمار ۂ یك ، دورهٔ ۱۹،۱۳٤۸

۳ــبرگزید ه شعر معا صر افغانستان ، سرو مولایی ، تهرا ن ، ۱۳۵۰ ، ص ۹

٤ــدربار ه باز گشت اد بی درافغا نستان ، لطیف ناظمی مجله پشتون رغ ، شماره ۱، سال ۱۳۵۵،۳٦.

۵ــدر ارتبا ط به این مساله نیزمراجعه شود به :

دبیر کامل و شاعر فاضل میرزا محمد نبی خان واصل ، نوشتـــهٔ محمد حسین بهرو ز ، مجلهٔ ادب، شماره یك ، سا ل اول ،۱۳۳۲،ص چهل و تاریخ ادبیا ت افغا نستا ن، ژوبل ، ص ۱۵۲.

٦ــسراج التواریخ ، جلد ۳ ، ص۷۷۵.

۷ــاشعا ر حافظ درین یاد داشت همه از « دیوا ن حافظ » که بـــه اهتمام محمد قزوینی وداکتر قاسم غنی درسا ل ۱۳۲۰ شمسی در تهران بهچاپ رسیده گرفته شده اند .

۸ــدرنقل سروده های واصــــل درین بخش ، اضا فه بر « اشعا ر واصل » چا پ کابل ، نسخــــهٔ خطی تحفهٔ شا هنشهی و یاد داشت های دیگر مورد توجه قرار داشتهاند .

۹ــتاریخ ادبیا ت افغا نستا ن ،غبار و دیگرا ن ، کابل ، ۱۳۳۰،ص ۳٦۱

۱۰تحفه شا هنشهی ، نسخـــهٔ آرشیف ملی ، ص‌ص ۲۷۲ــ۲۷۳.

۱۱ــمجله اد ب ، شمار ۂ یـــادشدهٔ ، مقاله بهروز .

۱۲ــمقد مه اشعا ر وا صــــــل صفحه (ح)

۱۳ــدربار ۂ قصاید وا صل بـهســـــا ل او ل جر ید ه شمس‌ـ النهار (بیست‌و هفت شـــوا ل ۱۲۹۰ و « اسناد و یاد داشت های تاریخی » نوشته حافظ نور محمد در مجلهٔ آر یانا شماره دو م سا ل

چهارم (سال ۱۳۲٤) و مقالهٔ یادشدهٔ بهروز در مجلهٔ ادب مراجعه شود و نیز دو قطعه مادهٔ تاریخ ازو در کتاب «مزارات شهر کابل، چاپ شده به سال ۱۳۳۹، ص‌ص ۱۱۸-۱۱۹ و استخراج تاریخ در نظم، چاپ سال ۱۳۳۷ص‌ص۲۵-۲٦، اثر های محمد ابراهیم خلیل دیده شوند.

۱٤-در ارتباط به احوال و آثار واصل، اضافه بر منابعی که درین یادداشت سود گرفته‌شده، میتوان به سراج التواریخ، جلد سوم، امان التواریخ جلد هفت، به خط فیض محمد کاتب نسخهٔ عکسی اکادمی علوم، آریانا دایرة‌المعارف بخش ادبیات افغانستان، مجموعهٔ مرتبه محمد حسین واصل، یادی از رفتگان تالیف خسته، واصل سرایشگر رنگین ترانه‌ها نوشته سرور باکفر در شمارهٔ دهم سال سوم خراسان و جز اینها رجوع نمود.

انعکاس بیشتر وارسته‌گی وصوفی منشی درشعر

بدانگو نه که شمار ی ا زسخن‌سرایا ن سده های پیشیـــــن ، به بیا ن مسایل عر فانی تو جـــه‌داشته اند ، در میان سخـــــن پردازا ن‌سد ۀ سیزد ه نیـــز ،میتوا ن با چهر ه هایی آشنا یی به دست آورد که به گمان خودشان، طعم سخن خودرا با چاشنی تصو ف گوارا یی بیشتر بخشیده اند .

درین بر شگاه زمانی ، گاه‌بـــه‌گاه ، دوگو نه تمایل سبب بهـــم پیوسته گی و گره خورده گی شعرباتصوف گردید ه ، یکی اینکـــه انگیزه یی شاعر ی رابر آن داشته‌تابه یك روش عر فانی دل ببندد‌و احکا م آنرا زمینه یی برای سخـن‌پرور ی مناسب بشمارد و دودیگر اینکه صو فی نسبتا با سوادنشسته‌در کنج خانقاهی ، شعر را وسیلۀ خوبی برای بیا ن آرزوهای‌صوفیانه‌خویش بداند و به شعر دســـت بیندا زد و نتیجه هردو یکی میشود:آمیز ۀ شعر با تصوف .

احمد علی احمد شاعر صو فـــی‌منش قند هار ی ، گویند ه ســدۀ سیزدهم و طن ماکه اشعار ش رنگ‌وبوی صو فیا نه دارد ، معلـــوم نیست که اول شاعر بود ه وبعـــدصو فی شنده یا اینکه شعر راخدمت گزار عر فان گردانید ه است . علی‌الظاهر ، اوپیش از ینکه به حلقۀ وارسته گا ن بپیو ندد با شعـــر رابطه نزدیك داشتـــه‌وازا ن د ر بیا ن اد را کات خود کار مـــــی‌گرفته .

دربار ۀ این احمد شا عر کــــه‌سیمای وارسته یی از ادبیا ت مـــا در سد ۀ سیزدهم است و آرزوهاوبر داشت های خودرا در شعــــر پیاده میکرد ، معلوما ت موثق‌وکافی‌در دست نیست ، یعنی تاکنو ن پژو هشی در ارتبا ط به زنده گي‌وشعر او صور ت نپذیر فتـــــه است .

آگاهی موجود به هیچو جـــه برای شناخت این سخنسرا ی عزلت گزین که انسا ن و طبیعت را اززاویهٔ به خصو صی مینگردو چیز هایی برای گفتن و شنید ن دارد، بسنده نیست .

مع الوصف آنچه گاه به گاه وبه‌صورت پراگند ه راجع به اوگفته شده و یابه نوشته آمده‌بر شمهایی‌از حا لات‌وادرا کا ت اورامینمایاند.

دو نا مه یی که ازیك آدم مطلـــع درباره شاعر در دست است،اطلاع خوانند ه و پژو هنده را دریـــــن‌زمینه بیشتر میسازد ،اما دیو ا ن اوست که از اعتقاد واندیشه و پایه‌سخنور ی اوپرده برمی دارد .

درسطو ر معدو دی که در آغا زدیوا ن از زبا ن خودشاعر افا د ه یافته اوخودرا «خانه زاد کشـــورخرابی و تعلیم یافته دستا ن نـــا مرادی » و « فقیر عجز تصویر »می‌داند واشعا ر خودرا « اخگر پارهٔ چند» و دیوانش را« شرر ارستان»نام میگذارد و در ارتبا ط به‌نامرادی وبی سا مانی خود یاد کرد ها یی‌دارد که می نگریم :

در میان آتش

جگر آتش ، دل آتش، سینه‌آتش ، دید ه ها آتش
ازین هر چارآتش‌کار و بار م خو ش به سامان‌است

موج اشك

موج اشکم این زما ن تعلیـم‌تو فان میکند .
هفـــت‌دوزخ کی شود سدر هٔ سیلاب ما

چشم سیلا بی

وه که اندر دل شبها چه تماشادارم
چشـــــم‌سیلابی مارا مژه فوار ه بـــود

ما حضر

غذا از خو ن دل آب ز لال ازدیده پرنم
به عالم ماحضرچیزی که من داد م همین دا ر م

آهٔ جانکاه

کشید ز سینهٔ من آه اگر زبانه‌برون
یقین که‌جان‌شود از قالب زمانه بــــرو ن

خصلت دریا

زند پهلو به تو فا ن موج اشکم که چشمم خصلت دریا گر فته

مانند گفته هایی که یاد شد، ابیا ت فراوا نی در دیوا ن اودیده میشوند که بیانگر درد و سوزونابه سامانی او توانند بود .

احمد صو فی بود ودر طریقهٔ چشتیه گا م میزد و به و حد ت وجود که رمز ی از رابطه علت ومعلو ل است ، پابند ی داشت و این مطلب در همه جا ی اشعا ر اوبه نظر میرسد . به‌گو نه مثا ل بـه ابیاتی از سروده ها ی‌او در اینجاتو جه می کنیم که دلبسته گی او را به یگانه گی هستی می‌نمایاند.

اول از آب یقین صا ف بشولوح‌وجود
تا ببینی‌که همو دایر ه هم پر کار است

* * *

از ناز باکسی متکلم نگشتـــه یـــی
لیکن ز هردهن چه خوش آید صدا ی تـو

یار ناپیدا

مرا معذور میدار ای خـر دمند
کـــه‌مارا آن نگار از ما گر فتــــه
بر اربا ب تحقیق اســـــت پیدا
کـــه‌احمد یار ناپیدا گر فتــــه

بهانه ساز

بچین تو دا م حدوث از میانه‌ای صیاد
که مرغ‌دل نشود بهر آب و دانه برو ن
فرا ق ووصل و شب و روزوماه وسال کجاست
بها نه‌ساز من آمدبه این بهانه بـرو ن

صدای یار

تو بر گرد حریم ودیر گرد ی صدای یار می آید ز خانـــه

شناخت ا زلی

فتاده روز از ل چشم من به‌عارض ماهت
به هر لباس که آیی شنا سمت‌که هما نی

در اینکه احمد چه هنگا می و تحت چه شرایطی وباچه ذهنیتی در دفاع از طریقت چشتیه بر خاست، چندان روشن نیست. اما گفته می شود که او ابتدا به فقه و مسایل اسلامی متمایل بود وازین سبب به ملا شهرت داشت و چون دارای آواز خوش بود به روضه و موعظه نیز اهتمام می جست و به قول یکی از بازماندگانش، پس از ملاقات بایك صوفی به طریقهٔ یاد شده تمایل پیداکرد و بدان پابند گردید. (۱)

گویند شهرت خوش آوازی وفصاحت احمد به کابل رسید و دوست محمد خان امیر وقت اورا به مرکز طلب نمود.

در آن هنگام، در استالف خانقاهی دایر بوده که شماری از صوفیان و صوفی منشان به تفکر و ترویج اندیشه خود در آن اشتغال داشته اند و احمد باآنان سروکاری پیدا میکند و از آنجا او به تشویق آن دستگاه به غرض ارشاد هندوان به هند میرود.

گویا از همین هنگام، کلمه «ملا» در نام او به «فقیر» تغییر یافته و به این صفت موصوف گردیده.

محمد حسن مولوی ضمن نامه یی به عبدالرزاق غفوری میگوید که موضوع تبدیل یافتن صفت آخوند به فقیر در نام احمد علی بحث بیشتر به کار دارد و آنچه میتوان درین باره گفت چندان موثق نیست و لایق شان جد شما نمی باشد.

به اساسی روایات موجود، احمد در امرتسر ساکن گردید و به ارشاد دست زد و در همانجا چشم از جهان بر بست و مزارش تاکنون زیارتگاه مردم است.

ابراهیم خلیل در سفری که به سال ۱۳۲۰ شمسی به هند انجام داده در امرتسر به زیارت مرقد این شاعر وارسته و طن رسیده وتاریخ وفات اورااز سنگ مزارش نقل کرده که (دوم رجب سال ۱۳۱۱ هجری است). (۲)

اشعاراحمد حداکثر مفاهیم صوفیانه دارد و به جلال زندگی ارجی نمی گذارد.

کاسه زرین خور شید است بر دست فلك
صد فلك باشد گدا جام سفا لین مرا
* * *
عشرت آ باد جهان باد فدای غم یار
نمـــك خنده مرا بخیه به نا سور بود
* * *
تاکی به جیفه خوار ی دنیا فتاده یی
ای بی نصیب میل به شهد و شکر نمـــا

در سروده های احمد، اضا فه بر بیا ن اندیشه عر فانی، پیا م هایی وجود دارد که انسان را بـه تهذیب نفس و نیکو کاری و مقاومت در برابر نا ملایما ت و جز اینهـا دعوت مینماید :

خا کسار ی به من ارزا نـی دار
در رهت دار مرا خاك نشیـــن
حر م غیر نسـا ز ی د ل من
ایـــن مکانرا نسزد جز تو مکیـــن

تحمل در سختی

هر جا به خشت سر بنه و خواب ناز کن
میدان عذاب ، راحت بالیـــن ناز ر ا
* * *
پیش رو ی تند باد غم چو کوه از جا مرو
عاشق آ ن باشد که همچو ن کوه پابر جا بود
* * *
تو مشو تنگد ل از تیره گی شام فرا ق
شعلـهٔ آه بود شمع شبستا ن غمشـــس
* * *
دلاور ی نشود جز به و قت مرگ عیان
به زیر دار برو حلقهٔ طنا ب ببو ســـس

مقام انسان

احمدا مصحف ناطق نبود جز انسا ن
بسته از تار تجلی همه شیراز ۀ مـــا

دوری از نام جو یی

در فردوس و صالش جویی روبگردان زدر نا م و نشان
بی خطر تا به بر دوست رسی چو رهی از خطر نام و نشان

* * *

ندار ی گر به سر چشم خدا بین
د وچشم از خویشتن بستن بیا مو ز
به گوشم دوش گفت این نکته مستی
حد یث دوست از دشمن بیا مو ز

برای هد ف از جا ن گذشتن

بیك ابریق آ بی کی طهار ت میشود حاصل
شهیدان و فایش را نخست از خون و ضو با شد

تسلیم و قناعت

به سر ز افسر تسلیم افتخارم بس
ز شهدنا ب رضا ، کام خو ش گوار م بس
مرا که خلعت عر یانی است و مفرش خاك
ز دو لت از ل این قدر و اقتدا ر م بس
زگلشن دلم این نکته غنچه وار شگفت
زخود کنار شد م ، یار در کنار م بس

* * *

احمد ا کار به یکبار به آ ن یار سپار
خو ب کرد اول و هم خو بتر انجا م کنـد
زهجرا ن نیست بر من زار نالیها که می بینی
که منهم خود نمیدانم که ما را در فغا ن دارد

بد عهدی

وعده امشب کنی و صبح قیا مت آیی
این چنین وعدۀ نزدیك گما ن نیست دگـر

در مقاله یی که زیر عنوا ن «شا عر گمنا م قند هار ی» در بار ۀ احمد به چاپ رسید ه گفته میشود :

« این شاعر در اوایل حکمرانی امیر دوست محمد خان میز یسته، ابتدا مدرس و فقیه بـــــود ه از قند ها ر به کابل مسا فر ت کرده وچندی به امور دفتری پرداخته است . » (۳)

این مطلب که او چندی به اموردفتر ی پرداختنه است .گو یا به حقیقت نزدیك نیست ، زیرااواهل دیوا ن و دفتر نبود و علی الظا هر با میرزا احمد علی نام دیگر ی که او هم از قند هارومعاصر و ی بوده ودر شعر نیز دستی توانا داشته اشتبا ه شده است .

نویسند ه مقا له در جای دیگر به شرح مختصر ی از عقیـــد ت شاعر تو جه نموده و گفته است «حیرت که توجه نخست به فلسفه شناخته شده، فقیر آنرا به تلازم نیکو والفا ظ شیرین پیرا یه می بندد. » ودر جا ی دیگر نوشته : « ایـــن خرا ب بادهٔ عشق چنا ن بلنـــد پرواز ی دارد که از ل راقیـــام معشو ق خود ، ابدرا جلوهٔ او ، حسن و عشق را تار و پوددامانش می انگارد . » این مفا هیم ا زاشعار احمد گرفته شده اند .

با تا مل بیشتر در دیوا ن احمد، افزو ن بر شعر صو فیا نه و شعر ارشادی ، به اشعار ی که انسا ن را به پهلو های دیگر زنده گـــی ملتفت میسازد ، نیز میتوا ن دست یافت .

شکست دل

هر چیز رانشا ن شکستـــن صدابود
هر جـــا شکست شیشهٔ دل را صدا نشـد
یار م به بر رسید و من ازخویش بی خبر
درحیرتم که آمد و آواز یانشـــد
تا شست ناز را به خدنگ آشنا نمود
یـــك تیرش از دل و جگر ما خطا نشد

عقل بیچاره

بردکالای خرد را عسس حسن به زور
عقـــل بیچار ه به پیش که به فریاد رود
طبع رنگین مرا نطق من اصلاح کند
پیش مشاط کجا حسن خدا داد رو د
بسکه از ضعف و نقا هـ ت تن احمد کاهید
ازضعیفی دو قد م پیشتر از باد رود

وامانده گی

وامانده ام ز قافله ، ر فتند همرهان
ای خضـــر پی خجسته به فریاد من بر س
درانتظار دید ۀ ما فرش را ه شد
پیمانـــــه در کف ای بت پیمان شکن برس

حاصل دل

عشق روید زمین دل من   تاچه باشد ثمر و حاصل من
تلخی مرگ شود شهدو شکر   گر رسد برسر من قاتل من

تو فان

اشک تو فا ن خیز من پهلو به‌تو فان میزند
گر زسربگذ شت آسان میکند بنیاد مــن
یار گر آید ببالینم نیاید بـاورم
من‌به‌هجران خو گرفتم، وصل رفت از یادمن

عذر نگه

میچکد خون سر شک از سرمژگان احمد
عذردارم‌ز رخت پای نگه در گل بـــود

* * *

دل ز شو قش بسکه اندرخون تلاطم میکند
دیده بهر دیدنش راه نظر گم میکند

دولت بیزوال

بگذر از خضر و آب حیوانش   کوثر چشم پر زنم بـر دار
زر شادی مجوکه نایاب است   دولت بی زوا ل غم بر دار

در نا مه یی که از محمد حسن‌مولو ی یکی از فضلا ی نیکنـــام معاصر قند هار نزد عبدالرزا ق‌غفوری از احفاد شاعر موجوداست، معلوما تی در بار ۀاحمد دیده می‌شود که خلاصه آن چنین است :

ملا سیف علی با دوپسر خودملاغلام و ملا احمد علی در او ایل‌عهد امارت دوست محمد خان از زمین‌داور به قند هار مهاجر ت کرد.

جد نویسنده نا مه ، از اووپسرانش‌پذیرا یی نمود و سر پر ستی‌مسجد آخوند ملاطاهر رابه او تفویضـــ‌داشت و پسرانش در آن شهر به

فراگیر ی درس مشغو ل شدند .احمدعلی نسبت داشتن صدا ی خوب به کابل خواسته شد و مورد توجه قرار گر فت و پس از مدتی اقامت در کابل ، برای سیاحت به هندرفت و در امر تسر ساکن گردیدو به ترویج طریقه چشتیه وارشا ددست یازید و سر انجا م درهمانجا وفا ت یافت و مدفو ن گردید وقبرش تاکنون زیارتگاه مردم است.

اویکبار در ایا م حیا ت خود به قندهار مراجعت نمود و بعدازشش ماه دوبار ه به امرتسر ر فت واحمد قلی جد عبدالرزا ق غفوری رابا خود برد واوبعد از مدتی اقامت وتحصیل در آنجا به وطن برگشت عبدالرزا ق غفور ی که از مردا ن نیکنا م و طن است و دیوان احمد را د راختیار دارد ، به سه واسطه به احمد علی احمد شاعر مورد گفت و گو پیو ند می یابد.(٤)

نسخه یی مقبو ل و خوش خطاز دیوا ن احمد که دارای دوسر لوحه متناظر ویك سر لوحه دیگر وجداو ل مذهب تشعیر ی دراطراف صفحه ها و غز لها میباشد بدانسان که یاد ش ر فت موجود است.این نسخه هم از نظر کمیت اشعا ر ی که از گوینده بر جای مانده و هم از لحا ظ خط و هنر تذ هیب درخور توجه به شمار می‌آید .

در پایان مقد مه کو تاهی که براین نسخه نوشته شده ، مهر ی دیده میشود که «نظام الدین حسین» نقش آن است و چنا ن می‌نماید که این نسخه به وسیله همین شخص تهیه و آماد ه شده باشد .

نام کاتب درین نسخه دیده نمی‌شود ، خطآن نستعلیق متوسط است اما از اشتبا ها ت املایی خالی نیست. به قو ل مایل هرو ی خط وتذهیب این نسخه، کار هند است .

گویا از اشعار احمد فقط همین یك نسخه دیده و شناخته شده و نسخهٔ دیگری از آن راکسی سراغ نداده است . از حسن اتفا ق این نسخهٔ یگانه ، به ملاحظه و مطالعهٔ چندتن از اصحا ب شعر وادب رسید ه وهر کدام راجع به آن نظری ارائه داشته و سخنی گفته .

به موجب یاد داشت پنسلی که در آخر دیوا ن به نظر میرسد، این نسخه به سا ل ۱۳۲۸ ش دردسترس محمد حسین بهرو زقرار داشته واو درین یاد داشت چنین گفته است :

«از مولف این دیوا ن به ظــن غالب نسخهٔ مرغو ب دیگر ی در کتابخا نه مطبو عا ت موجود است که حاوی غزلیات ، مثنو یا ت، رباعیات، قطعات ، مخمسا ت و غیره میباشد. کاغذ آن نیز کشمیر ی سفیدبوده وجداول مطلا و لاجورد و شنجرف دارد و خطش نیز خوش میباشــد واگر حافظه ام به‌اشتبا ه نرود با خط کاتب این نسخه زیاد شباهت وهمرنگی دارد وممکن است کاتب هردونسخه یکی از مریدان وعلاقه مندان شاعر بوده باشد ـ۲۹ دلو ۱۳۲۸ »

بنابر ادعا ی ذکر شده، فهرست دواوین مخطوط موجود در آر شیف ملی که قبلا شمار قابل تو جهــی ازآن در کتابخانهٔمطبو عا ت بود ه ازنظرگذراند ه شد ودیوانی بدین‌صفت وازین شاعر به چشم نیامد. دیوانی از احمد پسر دوست محمدخان که به سا ل ۱۲۸۳ هجر ی به نستعلیق نسبتا خو ب و به‌صورت مذهب تنظیم گردید ه و قبلا بــه موزیم کابل تعلق داشته ، فعلا د رآرشیف ملی نگهدار ی میشود . احتمال دا ردبهرو ز این دیوا ن رادیده و به تصور احمد مورد بحث به اشتباه رفته باشد .

ا زاحمد نام دیگر ی نیز دیوا ن‌بدو ن آغاز و انجا می در آرشیــف ملی هست که آن هم غیر از احمدطرف گفت و گوست .

نویسند ۀ مقاله «شاعر گمنا مقند هاری » و محمد حسن مولو ی ونگارند ه کتا ب « دکند هـــارمشاهیر » نیز دیوا ن احمد رادیده وراجع به آن سخن گفته اند .

محمد حسن مولو ی که ازنا مه‌اش یاد شد ، از قو ل طالب که‌او هم به دید ن آن دیوا ن توفیــق یافته ، اظهار مینماید که این دیوان شاید ازاحمد علی قلعه چه یی‌باشدومولو ی قضاو ت درین امر رامشکل میداند و با به میان آمدن نام احمدعلی قلعه چه یی بعد دیگردرمشکل شناخت شاعر طر ف بحث عرض‌وجود میکنند .

نویسند ه دکند هار مشاهیر ،که از زیبا یی خط و تذ هیب‌دیوان به ستایش می نشینند ، نکتــــۀقابل تو جهی را متذکر شده کــه چنین است :

« احفاد او در قندهار به ورثـه‌واقربا ی میرزا قربا ن علی‌بولکی معرو ف است که درسا ل جها داستقلال از طر ف عمال انگلیـــس به تهمت ناحق شهید شد . » (۵)

نسخهٔ حاضر دیوا ن احمد علی‌احمد ، شاعر درویش مشر ب‌که در دست است و به عبدالـرزا ق‌غفوری تعلق دارد ، نسخه یی‌نفیس وبا ار زشی است و نسخه دیگری‌گویا تاکنو ن از آن دیده نشد ه است .

درین نسخه که شاید کا مـــل‌هم نیست بیش از سه صد غـــزل وشماری مخمس و مستزاد ورباعی‌ومثنو ی به ضبط آمده که جمعـــا نزدیك به سه هزار بیت میشود وبخش عمد ه آنرا غزل احتوا میکند.

غزلیا ت در دوقسمت آو رد ه‌شده که قسمت اول آن از صفحـهٔ اول تا صفحه (یکصدو هفده)ادامه‌یافته و (یکصدو هشتادو هفت) غزل را در بر دارد و قسمت دو م‌آن از صفحهٔ(دو صدو چهارده)تا صفحهٔ (سه صدو نزده) شا مل(یکصدو هجده) غزل میباشد وهر دوقسمت به (سه صدو پنج) غزل‌بالغ میگردد .

از صفحهٔ (یکصدو هجده) تـاصفحهٔ (یکصدو نودو سه) اشکال دیگر سرود ه های شاعر جای داردوصفحا ت بین یکصدو نودو سه تا (دو صدو سیزده) سفید گذاشته‌شده که شاید برای ثبت قسمتی دیگر از اشعار او اختصا ص یافته‌ولی فر صت ثبت آن به دســـت نیامده است .

باید یاد آو ر ی شود که غز لهای‌قسمت اول کو تاه تر از غز لهـای قسمت دوم است یعنی حد اکثـر بین (پنج) تا(هفت) بیت وبه ندر ت بیشتر ز آن میباشد د رحالیکه غز لهای قسمت دوم بیـــن (هفت) تا (ده) بیت و گاهی‌بیشتر از آن است .

چون مهر نظام الدین حسین درپایا ن مقد مه دیوا ن تاریخ(۱۲۷۶) هجر ی‌را دارد لذا تاریخ کتابت بعدتر از آن سا ل تواند بود .

اشعا ر احمد بدانسا ن که گفته‌آمد چاشنی عر فانـــی داردو ا ز جانبی که به دفا ع برمی خیـــزدروشن است باتو جه به جنبه های سودمند ي که دارد .اما این اشعا راز استوار ی و استحکا م زیاد بر

خوردار نیست و عذو بت‌و جاذبهٔ کمتر دارد و خیال و تصویر و تمثیل آن چشمگیر نیست وعرصهٔ نفوذ آن محدود تر است ، مانند اشعار بسیاری از صوفیان دیگر .

از نظر ساختار بیرونی وخصوصیات لفظی نیز میتوان ایرادهایی بر اشعار احمد واردنمود که‌این‌امر به نقد گفته های وی می انجامد واین مطلب‌درین نوشته مورد توجه‌قرار ندارد ، وبحثی است‌جداگانه.

باتمام آنچه گفته آمد ، احمد‌چهره یی از ادبیات سدهٔ (سیزده) وطن ماست و در ادبیات این سده‌جای پایی دارد و حرفهایی برای گفتن داشته که غالبادر خورشنیدن‌است و از لابه لای آن حرفها، میتوان باسیما و با اندیشهٔ اوآشنایی بیشتر به دست آورد .

درین بخش از بحث ، به نمودهای دیگر و پیامهای دیگراز گفتار احمد ، التفات خواننده را معطوف‌میسازیم .

جام باقی

زدست ساقی ما هر که نوشد‌جام باقی را
زمستی‌پنجهٔ منصور رابر دار می تابد
نباشد حضرت دل خود زیاداز قطره خونی
به زیر بارغم بین ، گردن کهسار می تابد
سیه کاری نباشد جز خیال‌وصل‌و هجرانش
زغیرت‌ریش مابنگر که نیش خار می تابد
زهر تار رگم صدنغمهٔ داوودمی آید
مغنی بسکه‌تار چنگ را بسیار می تابد

وعدهٔ نزدیك

بخرام ای بت طو بارو ش‌سرو خرام
چون تو‌سروی به خیابان جنان نیست دگر
وعده امشب کنی و صبح‌قیامت آیی
اینچنین‌وعدهٔ نزدیك گمان نیست دگر
نفسم شعلهٔ کانون جگر میباشد
چون من‌آتش‌نفسی در دوجهان نیست دگر
میزنم همچو جرس هر قدما زدل فریاد
به لبم چون‌لب نی ، غیر فغان نیست دگر

حیا ت دیگر

امروز روز قتل به سر میرسد مرا
فرداچه غم ، حیا ت دگر میرسد مرا

بالد به خویش گلشن دل از نهال او
در حیرتم که کی به ثمر میرسد مرا

احمد ز خویشتن شده ام تاکه درکنار
از هرکنار یار، به بر میرسد مرا

شعر احمد از نظر خودش

در مجلسی که شعر من آیدران میان
احمدبه و جد آگند اربا ب راز را

* * *

گواه حا ل به احمد ز بان ناطقه اش
چنانچه بوی گل آید، همه برو ن ز گلاب

نالهٔ شب

با دل زار تو اندر دل شب نالان باش
کاروا نرا دم رفتن جرسی در کار است

حسن ساقی

حسن ساقی کار صد خم میکنددر هر ادا
بی شراب ازدید ن او گشت یارا ن بی خبر

راه بی پایان

هر کسی رفت درین بادیه واپس نامد
تا ابدطی نکند خضر بیابا ن غمش

وظیفهٔ چشم

چشم از برا ی دیدن یارآفریده شد
بی روی دوست دیده به روی که وا کنم

ماجرای دل

صد نفخ صور ، نغمهٔ بلبل به گوش ماست
محشر نمونه یی بود از ماجرای د ل

دلق گدا

در قدرت این قوم مراناطقه لال است
خورشید کمین رقعه بود دلق گدا را

بیمار

لب میگون تو از باده خبردارم کرد
چشم بیمار تو بی واسطه بیمارم کرد

راز مبهم

به حیرت اندرم زین رازمبهم
که هرکس گشت واقف بی زبان شد

شرط خوشی

خوش بود فصل بهار و چمن‌وسایهٔ سرو
ساقی و باده به شرطیکه مهیا باشد

نهال الفت

نشانیدم نهال الفتش را درزمین دل
مبادا زتند باد فتنه و غم سرنگون گردد

راه علاج

رنجور عشق را ز فلاطون‌مجو علاج
جز شربت‌وصال نباشد شفای ما

تماشا

به کنج عزلت خود در دل‌شبهای هجرانش
زهر لخت‌جگردارم تماشا خون چکیدنرا

سجده

در خیالم تا خم ابروی جانان‌جاگرفت
میکنددیر و کلیسا سجده بر محراب ما

آرمان

انتظارت از دل و جان‌داشتم دارم هنوز
دیده یی‌چون ابرنیسان داشتم دارم‌هنوز
درخیال قامت شمشادت ای‌نخل مراد
دل به تن ،چون بید لرزان داشتم دارم هنوز
نیستم بر دور شمعت کمتراز پروانه یی
پر زدن در آتش ارمان‌داشتم دارم هنوز

در فرجا م بحث ، چند بیت پرمفهوم عر فانی به عنوا ن حسن ختام از یك مثنو ی احمد به‌نقل‌گرفته میشود .

همچو خود میجو یم آتشپـاره یی
بـی‌سراپا یی ، گر یبا ن پاره یی

مقصد اینجا سبحه و ز نا رنیست
عشـق‌را با دین پرستا ن کار نیست

وین هلاك ما بود صهبـای‌مـا
نیست‌جز معشو ق در مینا ی مـا

گوش خواهم تا نیو شد راز را ورنه مخفی میکشم آواز را (٦)

این مطلب که احمد به گفتا ر کدام شاعر تو جه داشته و آنها را میخواند ه است ، د ر سروده‌هایش‌باز تا بی دیده نمیشود و تنهـا سه‌غزل صوفیا نه از گوینده یی به‌نام « نیاز » را مخمس گردانید ه که چندان قابل تو جه نیست .

دوبیت از یکغزل مخمس شد هٔ نیاز چنین است :

مرید پیر مغانم دگر نمیدانـم
خرا ب باد هٔ آنم دگر نمیدا نـم

به یار محو شد م چون حباب‌در دریا
زچشـم‌خویش نهانم دگر نمیدا نـم

پانو شتها و توضیحا ت

۱ـمجلهٔ آریانا ، شمار ه شش،سا ل نهم ، ۱۳۳۰

۲ـهمانجا

۳ـهمانجا

٤ـبرای دانستن دقایق موضو ع‌میتوا ن اصل نا مه رانزد محترم غفور ی مشاهده نمود . باید یادآورشد که معلوما ت محمد حسـن مولو ی از هرکس دیگر بیشتر ومستند تر است .

٥ـدکند هار مشا هیر ، ص۲۸٦،سال ۱۳٤۹.

٦ـمنبع اساسی شناخت احمد،درین نو شته نسخهٔ یگا نه دیوا ن اوست که مورد استفاد ه بوده است‌واشعار ی که درین جا آورده شده تمام آن از همان نسخه انتخا ب‌شده اند .

رواج شعرسرایی میان درباریان

اگرچه سدهٔ سیز دهم در ایـن‌سرزمین ، از نگا ه شعر واد ب، به گونه دوسدهٔ پیش و پس ازآن کم در خشش و بی رونق به‌شمار می آید، مع الوصف با جست وجوو پژو هش های پیو سته ، صر ف نظر از شمار ی از سخن آفرینان آوازه مند ، میتوا ن با چهره های ناشناخته واز یا در فته وراه‌نیافته‌در میان مرد م روبرو شد که یاد شا ن در تاریخ ادب این عهدنبایددور از نیاز مندی پنداشته شود .

احمد غزلسرا ی شاعر ی ازین‌زمانه وازین گرو ه سخن ساز است که تا دور ۀ حاضر به در ستـی‌به شناخت نیامده و گفته هایش‌راه خودرا در دلهای دوستدارا ن شعرنکشوده است وگزار شگران‌مسایل ادبی نیز از حالات و چگو نگـی‌اشعا راو آگاهی کا فی و لازم‌نداده اند .

نگار شگراما ن‌التواریخ شایـدنخستین کسی باشد که در بار ۀ احمد سخنی گفته است . اومیگوید:«در سخنور ی پایۀ بلند و طبعی ار جمند داشته و هموار ه علم‌سخن‌سرا یی برمی افراخته ... بهـر جهت احمد را اشعا ر نیکوودیوانی‌دلجو بود ه که از تضا عیف ایام فرسود ه گردید ه و متاسفا نه ازاشعار ش تاکنو ن چیز ی به‌دست نیامده .... » (۱)

نگارند ۀ یاد شده در سـا ل(۱۳٤۰) قمر ی یعنی تقریبا بیست‌و پنج سا ل بعد از وفا ت احمد‌که‌مد ت زیاد ی نیست ، در سفر خود به کابل باپژو هنده گا ن ورجا ل نزدیك به مقامات و قت به گفت و گو نشسته و از آگاهی‌آنان‌سود گرفته ، اماباآنهم از سرود ه های احمد چیزی بدست نیاو رد ه‌ودیوا ن او را نا پدید واز میـــان رفته پنداشته است .

سیزده سا ل پس از یادکردامان‌التواریخ ، حافظ نور محمد بیاداین شاعر مینویسد :

«... صاحب دیوا ن ضخیمـــی‌هستند که من یك نسخهٔ اورا قبل از حدوث انقلاب در نزد جنا ب‌محمداسماعیل خان آقا یکی از نبایـــر نوا ب عبدالجبا ر خان مر حـــوم‌دیده بودم ...» (۲)

از دانش پژو هان و دانشمندا ن‌د رمسایل ادبی کس دیگر پیرامون دیوا ن احمد معلو ماتی ارایـــه‌نداشته است .اما! زدو مثنو ی‌او به نا مهای « گلشن حیـرت » و«گلشن مجد ی یا مجدد ی » یاد آوری ها یی دیده میشود .

گلشن حیر ت بدانگو نه کـــه‌حافظ نور محمد دیده و نوشته در وصف شمایل پیا مبر بز رگـــواراسلام گفته شده و نزد یك بـــه (چار صدو پنجاه) بیت میباشد که‌با این بیت آغاز می یابد :

باز خم فکرتم آمد به جوش داد به مستا ن و فاجا م نوش

گلشن مجدد ی در ثنا و صفت‌تنی چند از بزرگا ن اسلام مانـنـد ابوبکر صدیق ، امام جعفرصادق،سلمان فار سی و ستایش بعضی‌از مشا هیر صو فیه چو ن بایزیـــدبسطا می و ابوالحسین خر قانی‌و مناقب شمار ی از پیشـــروا ن وپیروان‌طریقهٔ نقشبند یه‌مثل مجدد الف ثانی ، شیخ احمد سر هند ی‌وخوا جه عبیدالله احرار و مو لا نا یعقو ب چرخی و جز اینها میباشد.این هر دو مثنو ی که بر وز ن‌مخزن الاسرار نظا می است ، دردسترس‌حافظ نور محمد بوده اســـت و نسخه یی از گلشن مجد د ی متعلق‌به کتابخا نه پو هاند دوکتور جاوید دیده شد که به سا ل۱۳۰۹ قمر ی‌در ناحیه سند کتابت شده ودارای (یکصدو سی) صفحه و(دو هزار) بیت است و کاتب آن شنا ختـــه نیست .

ابیا ت زیرین از آن مثنو ی در ثنای مولانا یعقو ب چر خیست :

کیست بگویم به تو یعقوب من آینه طلعت و جه حســـن
مجمر بزم شرر در دو سوز شعلهٔ شمع شب گیتی فـــرو ز
نغمه طراز ادب و جد و حا ل طوطی شیرین سخن خوش مقال
غنچهٔ خوشبو ی گلستا ن راز شاخ گل گلشن عجز و نیا ز

در جست و جو یی که برا ی‌اشعا ر احمد صور ت پذیر فت ،

سرا غ نسخه یی از دیوا ن او درآرشیف ملی گر فته شد که گویا قبلا در اختیار موزیم کابل بوده است

این نسخه در روز گار حیـــات شاعر ، به خط نستعلیق بر کاغذ خوقند ی کتابت شده و کاتـــب سعی و رزیده است که همراه با خط نستعلیق خوب از هنر تذهیب وتزیین باگل و برگ یعنی تشجیر در حاشیهٔ کتا ب کار بگیرد و بافن افشان ، متن آنرا به رنگهای آ بی، گلابی ، فیروزه یی ، پشت گـــل (سرخ کمرنگ)و غیره زینت بدهد ومتن و حاشیه رابا تکنیک وصالی پیوند بزند واز اینجا ست که می توا ن هنر کاتب رازیاد ار ج نهادوبهای شایانی بدا ن قایل شد .

ارزش هنر ی این کتا ب سبـــب گردید که آن را در سیمینار نسخ خطی ، بر گزار شد ه به ســـال۱۳٤٦ در کابل ، به نمایش بگذارند ودانش پژوه از شا ملین سیمینار آنرا در مجله راهنما ی کتا ب بــه شناسایی بنشیند (۳).

کاتب در انجا م نسخه مینویسد:

«للهالحمد و المنه که دیـــوا ن فصاحت بنیا ن عالیجا ه جلا لـــت نشان شجاعت عنوا ن ، سرداراحمد خان ... بنابفر مایش خـــود صاحب کلام به اتمام رسید. المذنب الحقیر سراپا تقصیر ، فقیر میر احمد علو ی بن المر حوم میر زاعبدالعلی ، لغا یت یو م سه شنبه بیست و هفتم شهر شعبا ن المعظم ۱۲۸۳...».

میر احمد علو ی کاتب دیوا ن از خو شنویسا ن زمان خود است که تاکنو ن به هویت هنری اوراه برده نشده است و شنا خت او در ردیف خو شنویسا ن کشور وهنر پژو هان فن تذ هیب و تزیین کتاب قطعا شایسته مینماید .

در کتا ب « هنر خط در افغـــانستا ن در دوقرن اخیر » دونفر به نا مهای میرزا عبدا لمجید ومیرزااحمدعلی به کو تاهی شنا سا ند ه شده اند که هردو پسران عبدالعلی نا می بوده اند(٤) و اگر چه ا ز میراحمدعلوی در آن اثریاد آور ی صورت نپذیر فته است احتمال میرود که او هـم پسر عـبـد العلـــی وبرادر مهتر دونفر یاد شده باشدو البته قطعیت این امر مستلزم دقت وتا مل بیشتر پنداشته میشود .

در هر رو یه از دیوا ن(نه صدوشش) صفحه یی احمد ، یازده بیت تحریر یافته و تما مت اشعار ثبت‌شده در آن به بیشتر از(نه هزار) بیت میرسد . برای دریافت پایه‌سخنور ی واندیشه شاعر وبازتاب جنبه های گو نه گو ن حیات‌انسانی‌ومحیط اجتماعی در اشعار اوباید از آغاز تا انجام دیوان دقیقابررسی‌وارزشیا بی گردد .

آنچه ازیك سیر اجما لی به‌دست‌می آید این است که او گوینـدۀ بلند پایه یی نیست و گفته‌ها یش‌ازنزاهت و زیبا یی های بدیعی و کار مایه های تخیلی ، بهره‌کمتری‌دارد ،اما در هر حال اوگوینده‌یی از سخن پردازا ن زمان خود است‌که با استفاد ه از آسوده حا لی‌و مجال فراوان وامکانات دست‌داشته، اشعار بسیار سروده ، ادراکا ت و احساسا ت خود رابه بیا ن آورده‌است .

احمد در طریقه نقشبند یه‌انسلاك داشت و باشمار ی از داعیان و راهیان این روش رابطه وسروکارمیرسانید و مثنو یهای اونیز ا ز همین سر چشمه آب میخورد ودردیوانش نیز موارد بسیار ی د ر رابطه به ارادتش به این طریقه بـه‌چشم می آید، مثل این بیت .

نشأ صهبای وحدت در مـذا ق‌جان دهد
جر عه یی‌نوشدکسی گر از سبوی‌نقشبند (۵)

اضافه بر یاد کرد ها از رو شی‌که بدان باور مند است ، سخنانی در توحید و منا جا ت و نعــت‌پیشوا ی اسلام و مناقب ائمه دین واعاظم صو فیه و بیزار ی ا زجهان‌وناپا یدار ی زنده گی، درلابلا ی گفته های او دیده میشود که این‌همه تو جه به نفسا نیا ت ، اورا یك‌فردنهایت وارسته و پر هیــزگار و رو گردا ن از وابستگی ودل بندی به مادیا ت نشان میدهد و بی‌میلی اورا به آنچه در اطرا فش از مستلز مات حیا ت اشرا فــی‌وجود داشته ارا ئه میدارد .

او در سرود ن اشعار به بحـرهای سنگین و مشکل دلچسپــی ومهار ت کمتر نشان میدهد ویــااینکه گفتنی هایش در آن قالــب هابه راحتی جابجا نمیشود و بــه‌خوبی بجا ی خود نمی نشینند ،اما

دربحر های سبك و خفیف غزلهای نسبتاً صافتر و رو شنتر و با مفهوم تر ی عرضه میکند .

غزلها ی زیرین راکه از گو نه‌دوم‌اند می نگریم :

زنده در گور

کسی کزو صل جانا ن د ور باشد
چوشخصی زنده اندر گور با شد
اگر زاهد کند منع من ازعشق
خدارا زین سخن معذور با شد
حذر از موج سیلاب سرشکم
که توفانش بسی پر زور با شد
زبرق شعله انوار جانان
غبارم رشك کوه طور با شد
زتیر غمزهٔ تر کا ن خو نریز
تنم چون خانهٔ زنبور با شد

قبلهٔ دیگر

مرا آرا م در بستر نباشد
شبی کان ما هم اندر بر نبا شد
میان یار را گو یند هیچ است
مراهیچ این سخن باور نبا شد
زخجلت بر ندارد سر چو نرگس
هرانکس راکه سیم وزر نبا شد
دلت ای سیمتن بر من نسوزد
به این سختی دل کافر نبا شد
بجز محرا ب ابرو ی توای شوخ
مراخود قبلهٔ دیگر نبا شد

مروری در سروده های احمدآشکار میگرداند که او به اشعار حافظ و بید ل دلبستگی بیشترداشته و آثار کسانی از سرایش گرا ن دیگر رانیز مطالعه میکرده‌است . غزلها یی که او به‌پیروی از حافظ و بید ل ودیگرا ن گفته‌در دیوانش زیاد به نظر میرسندو

نیز چندین مخمس بر غزلهای آ ن‌دوشاعر سترگ و نظا می وآصفی وکاشفی و شیدا و شجا ع الملك‌وجز اینها را میتوا ن در دیوانش به مشاهده گر فت .

گر چه احمد در زمانهٔ خودآدم گمنا می نبود و باکسا ن زیا دی‌از ادیبان ودانشورا ن و سخـــن‌سنجان همز مان خود هم صحبتی وهم نشینی داشت و راهیان شعروادب و قت غالبا اورا می‌شناختند، با این وصف دربار ۀ زنده گـــی‌خصوصی و کار و معاشر ت و خصو صیت های دیگر حیا ت‌اوکسی چیزی ننوشته و آگاهی قابل توجهی از او بر جا ی ننهـــا ده‌اند .

صا حب امان التواریخ وفـــا ت‌احمد را به سال (۱۳۰۰) در هندو- ستان گزار ش میدهد و حافـــظ‌نورمحمد در حالیکه تو لـد اورا ۱۲٤٥ قید میکند ، فرمان یا بی‌اورا در ۱۳۱۵ هجر ی قمر ی د ر پشاور میداند و معتقد است که‌درجوار مزار شیخ حبیب دفن گردیده است (٦).

بخش اساسی و تو جه پذیـــرسروده های احمد را اشعار غنایی در بر میگیرد بدانسا ن که میتوان‌گفت هشتاد در صد از تما مـــت ساخته های او غز ل است‌ودیوانش‌با این مطلع به سر آغا ز می‌آید .

الهی نغمهٔ سنج خویش‌گردانی‌زبانم را
زقانون‌محبت پر اثر ساز ی فغانم را

این شاعر که غزل را بهتریـــن‌وسیله بیان تمایلات خود میداند، دلچسپی نشان میدهد که آرز وها،درد ها و گفتنی های خودرادرقالب این نو ع شعر افاد ه نماید .غزل‌های او با آنکه همه خوب‌ویکدست نیستند ، بعضی از آنها از صفایی‌وروانی و ساده گی تا حد ز یادی بهره دارند و میتوانند درمجموعـهٔ‌ادب کشور ، راهی و جایی داشته باشند . غزلها یی راکه در ذیـــل‌ازنظر میگذ رانیم ازآن گو نـــه پرداخت های او به شمار توانندرفت :

زخم کاری

نیست یار ی تاکند یك‌لحظه‌غمخوار ی مرا
اندرین ره‌کی کند کس غیر دل، یاری مرا

عاقبت کام دلم حاصل شدازدیوانگی
بعد ازین ناید بکاری ، هیچ‌هشیار ی مرا
زحمت بیجا مکش بسیارگفتم‌ای طبیب
چ ر ه‌نتوان کرد زخم دل بود، کاری مرا

تاکه سودا ی سر زلفش به‌سر افتاده است
کی سروکاری بود با مشك تا تار ی مـــرا
روز وشب در حسر ت لعـل‌روان بخش کسی
نیســت‌کار دیگری جز خون دلخواری مرا

بسکه گشتم شهر ۂ عالم به‌عشق مهوشا ن
زین سبب خوانند مردم رندبازاری مرا

دست و گریبان

هر کجا یکسو نقا ب ا زرلف‌جانا ن میشود
ازخجالت‌ماه اندر ابر پنها ن میشــــو د
گر فشا نی گرداز زلفین خوداندر چمن
سر بســرصحن گلستان ، سنبلستان میشود
برد هر کو حسر ت خط ترادرزیر خاك
از مزاراو به جای سبزه ، ریحا ن میشود

گر نمایی گو شۂ ابرو مرادرشام غم
شام هجران‌بر سر من عید قر بان میشـــود
ای صنم دور از رخت احوال‌احمد راببین
با اجـل‌هرساعتی دست و گریبان میشود

این نکته در خور یاد آور ی‌است‌که دیوا ن احمد در ۱۲۸۳ یعنی در زمان حیات او زیر نظرخودش‌کتابت شد ه و چون مرگ او در ۱۳۱۵ و به قو ل دیگر در ..۱۳واقع گردید ه ، که در صور ت‌اول سی‌و دو سا ل ودر حالت دوم‌هفده‌سا ل دیگر بعد از آن تاریخ‌زنده بوده است ـمسلم میشود باآ ن‌علاقه یی که او به سرایش شعر داشته ، اشعار زیاد دیگر نیــــزسرود ه خواهد بود .اما تاکنو ن ازین قسمت اشعا ر اوچیزی د ردست نیست. احتمال میرود که‌این بخش گفته های او که ا زدورا ن‌پختگی و تجر به مندی شاعراست بهتر از بخش نخست باشد .

حافظ نور محمد که نسخه یی‌از دیوا ن اورا دیده واضح‌نساخته است که در کدام سال و توسط‌کدام کس کتابت شده ، تادانسته می شد که آن نسخه مربو ط به‌زمان حیات شاعریعنی نسخهٔ‌مکتوب در (۱۲۸۳) میباشد یابعد از آ ن وآیانسخهٔ موجود همان نسخه‌خواهد بود یا چطو ر . بنابر ین روشـــن‌گردانید ن این مطلب به پژو هش وبررسی بیشتر نیاز دارد .

غزلها ی احمد غالبا دارای ابیات‌زیاد تر است که گاهی تا به ده بیت میرسد ، امااز‌ینکه تمام ابیات‌هرغزل یکدست نیست ،میتوا ن باچشم پو شی از دوسه بیت نااستوار یاغیر روشن ، غزلوار ه ها ی کو تاه و گو یایی از آنهـــا به دست آورد که خواند ن آنهـــا خو شایند باشد و شادی بخش .به این غزلها نگاه کنیم :

موج‌گل

موسم نو بهار میگـــذ ر د | حیف بی رو ی یار میگذ ر د
سوی گلشن‌چوبگذرد آن گل | موج‌گل از کنار میگـــذ ر د
صبرکن اید ل ستم دیده | غم شبها ی تار میگـــذ ر د
قدمی رنجه کن دمی از لطف | زانکه کار م ز کار میگذ رد

لالهٔ خونین کفن

زلف آویخته بر طر ف کمرمی آید
چشم‌بد دور به ساما ن دگر می آیـــد
برده تا داغ شهیدا ن ترااندرخاك
لالـــه‌خونین کفن از خاك بدر می آیـد
زود باشد که شود کشتی‌تن‌تو فانی
ایـــن‌چنین اشك که از دیده بدر می آید
چشم من می پرد امرو زندانم‌از چیست
مگـراز جانب دلدار خبر می آیـــد

ترکیب ها یی «چشم بد دور »،«داغ شهیدا ن »، « لالهٔ خونیـن کفن» ، کشتی تن و چشم پریدن،غزلوار ه آمده‌در بالا را، بالنده‌تر گردانید ه است .

چون دیوا ن احمد چا پ نشده‌ونسخه های خطی آن نیز زیا د نیست واشعار ش به دستر س‌همگا ن قرار ندارد ، بدین جهت

غزلها ی دیگر ی را به مقصـــــدآگاهی بیشتر اد ب پژو هان ا ز سروده های این شاعر به معرض‌مطالعه میگذاریم .

ساغر پر خون

تاکه از بر ، بر فت دلبر مـا   دمبدم خون رود زدل ، بر ما
عالمی رابه آب خوا هد داد   شور تو فا ن دیدهٔ تر مـا
بی قرار م تمام شب بی تو   پر زسیماب گشته بستـر ما
هیچ رحمیٔ نمی کند بر مـن   شوخ بیرحم ما ، ستمگر ما
نیست روشنگر ی درین عالم   تاکند پا ك زنگ جو هر مـا
بیتو هر شب به محفل عشرت   پر زخون دل است ساغر مـا
خلق گو یند یار می آیـــد   احمد این حرف نیست باورما.

خانه بردوش

بسکه‌اندر شو ر و افغا نیم‌مــا
هــم‌چونی هرد م نوا خوانیم مــا
روز و شب در جست و جوی‌آن نگار
هـــرطرف بنگر شتا بانیم مـنـــا
از جفا ی زلف خم انـــد رخمش
خانـه‌بر دوش وپریشا نیم مـــا
خنده زن بگذشت از پیشـــم‌چوبرق
ز ا ن‌سبب چون ابر گریانیـــم مـا
زان میان یکمو نشد واقـــف‌دلم
گرچه‌خود از موشگا فانیـــم مـا
زان دهن آید سخن چو ن درمیان
حر ف‌دیگر ، هیچ میدانیـــم مـــا
تاجدا گشتیم احمـــد زا ن‌صنم
بـــاجل دست و گریبا نیم مـــا

آب‌و هوای دل

ربود از دست من آن دلبـربادل
زنـازافگند یار ب در کـــجا د ل

مرو بیرون ز ملک دل تو زنهار
که دارد بو العجب آب و هوا دل
نشد آسوده در عالم بیکجا
به خوبان تا نگردید آشنا دل
تپد چون مرغ بسمل در بر من
که تا گردید از جانان جدا دل
چو بلبل در فغان باشد شب و روز
ز بس بسیار میخواهد ترا دل
سرت گردم قدم آهسته بردار
که افتاده است اندر زیر پا دل

محضر دل

ای غمت پادشاه کشور دل
بیتو خالی مباد منظر دل
در طواف حریم آن سر کو
می تپد هر نفس کبوتر دل
بی لب لعل باده پیمایی
هست پرخون مدام ساغر دل
روز و شب هست صورت جانان
همچو آئینه در برابر دل
هست احمد ز داغهای بتان
در کفم روز حشر محضر دل

حنا از خون

آنشوخ به من وفا ندارد هرگز سرو برگ ما ندارد
در معرض آفتاب حسنش دیدیم که مه، صفا ندارد
خون دل ماست اینکه بینی سرپنجهٔ او حنا ندارد
آن شاه جهان به ملک خوبی چون من به خدا گدا ندارد
آن نور نظر زمرد میهما جز خانه چشم جا ندارد

نذر شمشیر

تاکنم طواف حریم حرمش مهوش موکمری میخواهم
دلبری سیمبری میخواهم از خدا بال و پری میخواهم

شب تاریك سیا ه خـــود را از فروغش سحر ی میخوا هم
تلـخ کامـم زجفای هـجر ان از لب او شکر ی میخوا هـــم
نذر شمشیر بت چا لا کی هردم از شو ق‌سری میخواهم

باسیر گذرا یی در مجموعهٔ‌گفته‌های احمد ، افزو ن بر غز لها یی که گه گاه خوبند و دلنشین ،باتك‌بیت ها و چند بیت های فراوا نـی نیز روبرو یی میسر میشود کـــه‌گاهی از نظر لفظ و شکل یابرون ساخت وزمانی از لحا ظ در و ن‌ساخت یعنی مفا هیم و آرزو های انسا نی و تعبیر های روا ج یافته‌درمیان مردم با ارزش و قابـــل اعتنا دانسته میشو ند. به نبذ ی‌ازین گفته های و تك بیت ها وچند بیت های دل انگیز نظرمی افگنیم.

حرف غیر

چه شد چه شد که فراموش‌کرده یی مارا
چو حرف‌غیر پس گوش کرده یی ما را
از آن زمان که جدا گشته یی‌زآغوشم
بخوا ب‌مرگ هماغو ش کرده یی ما را

قدم از سر ساختن

هر صبحدم برای قد م بوسیت زچرخ
سازدقدم به شو ق تمام از سر آفتا ب

آیینه دار

همه عالم پر از انوار یاراست یقین دیوار و در آیینه داراست

بوسه به پیغا م

هر کسی کام دل از لعل لبش‌حاصل کرد
عاشـــق‌سو خته دل بوسه به پیغا م گرفت
زاهد خام طمع تا خم ابرو ی‌تودید
پشـت‌برقبله زد و گو شه ز اسلام‌گر فت

بهای بوسه

بهای بوسه گر صد جان ستانی فدایت جانم ، ارزا ن میتوان‌گفت

هوای عشق

هوا ی عشق بتانم زسر پدرنرود
هـزا ربار درین راه تاکه سر نـــرو د

به مجلسی که بود بحث لعل شیرینش
در آن میانه سخن هیچ از شکر نرود

ثبات جهان

عشرت این خاکدان ازبسکه باشد بی ثبات
تا صراحی خم شود آواز قلقل میرود

بی نشان

نشان نایافتم از بی نشانی گشت معلومم
که گر ما را نشانی بود در نام و نشان گم شد

گران جانی

نشان یافتم تا که از بی نشانی زننگ و زنام و نشانی گذشتم
نشد حاصلم هیچ از نکته دانی سخن اینکه از نکته دانی گذشتم
درین ره گران جانی خویشتن را سبک کردم واز گرانی گذشتم

خجالت نرگس

چشم نرگس تا مقابل با دوچشم یار شد
سر فروبرد از خجالت در چمن بیمار شد
درخیال چشم مستش هرکه جا می نوش کرد
تاقیامت بیخود و دیوانه وسرشار شد
همسری در صحن گلشن کرد تاگل بارخش
عاقبت اندر چمن منت کش صد خار شد
فتنه و آشوب سر تاسرهمه عالم گرفت
تازخواب ناز چشم مست او بیدار شد

این یاد داشت ثمرهٔ سیر یگذراوشتابزده در دیوان احمد است وبه جرات میشود یاد آوری نمودکه این کوتاه گفته ها، جوابگوی همهٔ گفتنی ها در باره این شاعرنیست ، یعنی با مطالعه دقیقتر و همه جانبه تر سروده های او بـه یقین آشنایی بیشتر بابر داشت های او از محیط زندگی و بازتاب موارد و نکات تاریخی و ضرب المثلها و اصطلاحات مروج درمیان توده های مردم و خصوصیات بدیعی و تاثیر آثار پیشینیان در اشعار وی وپایهٔ ادبی شاعر و جز اینها میسر میشود . که سود مند خواهدبود مطالعه و ضع ادب را در سده سیزده (۷)

یاد داشت هاو پانو شت ها

۱-عبدالمحسد مو دب السلطا ن، امان التوا ریخ ، جلد هفت ، ص یك ، نسخهٔ عکسی کتابخا نـــهٔ اکاد می علوم

۲-ذیل مقاله عاجز افغا نوافغان عاجز ، مجله کابل ، شمار هدوم، سال چهار م ، ۱۳۱۳.

۳-زاهنمای کتا ب ، شماره‌پنج،سا لدهم ، ۱۳٤٦.

٤-هنر خط در افغانستا ن د ردوقرن اخیر . کابل ۱۳٤۳،ص شش

۵-مقصود سر سلسلهٔ طر یقهٔ نقشبند یه شیخ بهاء الد یـــن بخار ی است .

٦-مجلهٔ کابل ، شماره دو م ،سا ل چهار م ،۱۳۱۳ و جلد هفت امان التواریخ .

۷-مرجع اساسی این نو شتـه نسخهٔ خطی دیوا ن احمد محفوظ در آرشیف ملی است .

شگوفایی شعر در ادبستان قندهار

سفینهٔ غزلم رابرند در عالم
چوجام باده که مستان برند دست به دست

شهر آواز ه‌مند قند هار ، بدانسا ن که جمعی از مردان سیاست را در کنار خود پرورد ه، به‌همان گونه نیز شمار ی از دانشمندان وهنر ورا ن و سخن پر دازا ن رابه جا معهٔ فرهنگی وطن ما عرضه داشته که اشعار و آثار شان به فرهنگ واد ب سر زمین مارنگینی وغنا مند ی بخشیده است .

هرگاه در ا دبستا ن قند هار به تماشا بنشینیم بانو اسنجا نی آشنایی به دست خواهد آمد که نغمه های دلپذیر شا ن کام جا ن را گوارا یی میدهد و لطا فت بیا نشا ن گو ش دل رابه نوازش میگیرد .

سردار پاینده خان از مردا ن مدبر وبانا م قند هار بود که در سیاست روز گار خود نقش نمایانی داشت وپس از او فر زندانش ، سا لها در مسالهٔ ادارهٔ این سر زمین، خاصتا در بخش های غربی و جنوب غر بی کشور دست داشتند ، چنانکه دوست محمد خان دونو بت به سلطنت رسید ومد ت بیست سال فرمانروا یی کرد و به دنبا ل او اولاد واحفادش سالیان متمادی زعامت وطن را در خانواد هٔ خود حفظ نمودند .

پنج فرزند پایند ه خان یعنی کندلخان، مهردلخان، رحمد لخا ن، شیر دل خان و پر دلخا ن معرو ف به سردارا ن قند هار ی بودند و از میان آنان مهردلخا ن مرد ادیب وشاعر بود که به تخلص مشر قی شعرد ی سرود و دیوانی از و برجای است (۱) که میتوا ن روز ی دربار هٔ او و شعر هایش به گفت وگو نشست .

سر دار رحمدلخان که مد تها در قندهار عهده های مهم را د ر اختیار داشت هنگا م دستیا بی دوست محمد خان برادر ناتنی‌اش بر هرا ت در ۱۲۷۲ ه ، تر ك وطن گفت و به ایرا ن ر فت و چندسالی

در آن سر زمین به سر برد وبه سال ۱۲۷۸ در تهران به عمر شصت و چهار سالگی دیده از جهان فرو بست و به وصیت او جسدش را به نجف دفن کردند.

غلام محمد طرزی ضمن قطعه‌یی که در مرگ او سروده ، اشاره به دفن او در شهر نجف میگوید :

از پهلوی دینداری ، این رتبه و عزت یافت
آسوده در آن مرقد از همدمی قرآن

برنیمهٔ شوال ، در آخر یکشنبه
برملک فنا زد پا، در مملکت تهران (۲)

* * *

غلام محمد طرزی فرزند ارشد رحمدل خان از چهره های تابان شعر وادب در کشور ما بود که به جبههٔ ادبی سخنسرایان قندهار درسدهٔ سیزده تعلق داشت .او به سال ۱۲٤٥ هـ . در شهر قندهار دیده به جهان باز کرد و عبارت «باغ بهار دل » مادهٔ تاریخ آن است :

از «باغ بهار دل » طلب تاریخش
زیرا که دل از ولادتش یافت نوید

دوران خورد سالی طرزی درقندهار به آسوده حالی به سرآمد وتعلیمات اوبه شرایط آنروزانجام یافت واو درس ادب و شعر گویی رابیشتر از عم خود مهردل‌مشرقی یاد گرفت (۳) ودر عرفان به طریقهٔ نقشبندیه گرایش پیدا کرد .

آنگاه که رحمدلخان از وطن بیرون شد ، دوست محمد خان ، طرزی را با خود به کابل آورد ودر صف شاهزادگان جایش داد وبه مواجب بسنده سر بلندش گردانید .

پس از درگذشت دوست محمد خان که در هرات واقع شد، شیر علی خان و محمد افضل خان و محمد اعظم خان نیز او را مورد التفات قرار دادند و اکرامش نمودند ،اما شیر علی خان درنوبت دوم سلطنت خودبه او سوء نیت پیداکرد و زندانیش نمودو سبب آن دوستی عبدالرحمان بود .

طرزی وضع خودرا در زندان شیرعلی خان در شعری انعکاس داده که چند بیت آن بدینگونه است :

دلم در کنج زندان روی آسایش نمی بیند
نظر درخانهٔ تاریك بینایی کجا دارد

زبس در کنج غم بشکست اجزای وجود من
تنم چون حلقهٔ زنجیر سر تا پا صدا دارد

زبس نیش جفای خار طبعا نمیخورد بردل
نفس د رسینهٔ تنگم خسك درزیرپا دارد

شدم تابستهٔ زنجیر ، از غم گرد خود گردم
زمین گیری مرا سر گشته همچون آسیادارد

خدارا غیر آزادی ندارم مطلب دیگر
بلی هرکس درین عالم به دل یك مدعا دارد (٤)

پس از آنکه طرزی از زندان رهایی یافت معاش تقاعد برایش تعیین گردید واو مدت یازده سال در عهد امارت شیر علی خان به گوشه نشینی و انزوا به سربردو به کسب فضایل و پرورش اهل کمال اهتمام نمود .

امیر عبدالرحمان که در اوایل حال باطرزی رویهٔ مناسب داشت، بعداز مقابله باایوب خان در ۱۲۹۸ نظرش نسبت به او تغییر یافت و طرزی بار دیگر راه زندان را در پیش گرفت و مایملکش به ضبط آورده شد .

اگر چه طرزی درین نوبت بیش از سه ماه در بند باقی نماند، با این حال شرایط قرون وسطایی زندان در آن هنگام ،اورا به ستوه آورد و شکایت از آن وضع ناسالم به گونهٔ چشمگیر در سروده هایش باز تاب پیداکرد که در دیوانش به چاپ رسیده واز تالمات او به ماآگاهی میدهد. البته مشکل است بتوان تشخیص نمود که کدام از آن گفته ها متعلق به دورهٔ اول حبس او یند و کدام ها به دورهٔ دوم ارتباط دارند، نمونه های کوتاهی از آن گفته ها درینجا از نظر میگذرد :

کیست در زندان غم تا همنفس باشد مرا
زان همه همشبو نان زنجیر بس باشدمرا
تا دهد باصد زبان شرح جداییها ی تو
کاش دل‌صدچاك مانند جرس باشد مرا
گوهر جان میکنم چون خاك در پایت نثار
گر به نقدجان خویشم دسترس باشد مرا
چهرهٔ شادی به زیر گرد کلفت شدنهان
لشکر غم بسکه صف از پیش و پس باشدمرا

* * *

زبس در کنج زندانخانه باخود ناله ها کردم
دلم چون‌حلقهٔ زنجیر لبریز صدا باشد

• • •

بسکه زندانخانه تنگم بودجای خسك
جای بالین‌زیر سر باشد مراپای خسك

طرزی که خود وابسته به‌دربارواز افراد نخبهٔ دودمان پاینده خان بود ، در چنین وضعی به زندان‌به‌سر می برد ، پس وای به حال آنانیه‌که به هیچ جا ارتباطی نداشتند و راهی اینگونه زندانهامی شدند .

به‌سال ۱۲۹۸و به قولی۱۲۹۹هطرزی مجبور به هجرت از وطن گردید واز یار و دیار جدا ساخته‌شد واز آن هنگام تاوقت‌مرگ که مدت بیست سال را در برمی‌گیرد روی وطن راندید .

درآن روزگار ،سر زمین هند بهترین جایگاه ، برای فراریان و تبعید شده گان افغانستان بود. طرزی نیز به هند رو آورد و در شهر کراچی ساکن گردید.اقامت‌او در کراچی نزدیك به چارسال را دربر گرفت ودرین مدت او توانست در بعضی از شهر های‌مهم کشور وسیع‌هند سیاحت کند و به‌مشاهده ملل و نحل بپردازد ،باید یادکرد که اولیای وقت دولت هندطرزی را در دوران اقامتش در کراچی مورد احترام و معاونت‌قرار میدادند .

به سال ۱۳۰۲ ه . هوای استانبول دامنگیر خیال طرزی شدو بدین آرزو عازم بغداد گردیدوپس‌از اقامت شش ماهه در بغدادوانجام

مراسم زیار ت در مزارا ت‌بزرگان‌اسلام ، راه استانبو ل رادر پیش گرفت .

محمود طرز ی که زبا ن ترکی‌را آمو خته بود درین سفر به‌صفت ترجمان ، پدر خودرا همرا هـــی میکرد .

سلطان عثمانی (عبدالحمید) کـه به نام خلیفة‌المسلمین یاد می شد طرزی را به خو شی پذیر فت ومعاش نسبتا مناسبی برایش تعیین نمود ومامور اقامت در شا مشــی گردانید . طرز ی به سال ۱۳۰۳هـ. به زیارت بیت‌الله شریف شـــرفیاب گردید و در باز گشت‌ازیـن سفر عباد ی گو شه گیر ی‌اختیار نمود و به سا ل ۱۳۰٦ رساله یی به عنوا ن «اخلاق حمیده » به‌نام‌سلطان عبدالحمیدتصنیف‌و ذ ریعهٔ محمود طرز ی به او پیشکش کردکه این امر باز هم سبب افزایش مواجب و حر مت‌او به دربار عثمانی‌شد . (٥)

بدانگو نه که گردش واقا مت‌درکشـورهای خارج و مشا هـــده اوضا ع و اطوار ملل و امم بارسم‌های اجتماعی متفاو ت و آشنا یی با پدید ه های گو نه گو نومدنیت‌های جدید در افکار طرز ی تاثیر وارد نمود ، به همان و جه نیـــزدوری ازوطن و جدایی از یارا ن ودوستا ن در روحیه اوتغییر بـه‌وجود آورد و این تاثیر و تغییـر در لابلای سخنا ن او دیده میشود،چنانکه ابیا ت زیرین نمود ها یی از تاثرا ت اورا به یاد وطـــن‌انعکاس میدهد :

زقند هار ملو ل است خاطرطرزی
خو شادمی‌که کند رخ به جانب تبر یـــز

بیت یاد شده گو یا هنگا می‌که‌در قند هار مورد بی حر متی‌واقع گردید ه و از نظر مقاما ت‌درباری‌افتاده ، سروده شده است .

وبعد از خرو ج از قند هـــارگوید :

قند هار از کف طرز ی شده‌اکنون بیرون
رو بـــه‌ایرا ن و عرا ق وری وبغداد کنـد

وآزرده دلی خودرا بدینسا ن‌بیان‌مینماید :

رفتیم چنان از وطن آزرد ه‌که صد سا ل
گر عمربه‌غر بــت گذرد میـل قنا نیست

وسرانجا م در ازا ی سفر یادوطن‌را در دل اوبه خاموشی‌می‌برد:

به در ها بسکه گشتم کو ی‌جانا ن شد فراموشم
به غربت‌عمر چون‌بسیار شد حب وطن‌خیزد

با مطالعهٔ دیوا ن طرزی ، این‌نکته به رو شنی می آید که اودر آثار سرا یشگرا ن وسخـــن‌آفرینا ن پیش از خود توجه فراوان نشان داد ه و غزلها ی شمار ی ازآنان را که از چهل در میگذ رد ، پیروی یا دو بار ه ساز ی نموده وجوا ب گفته است .

گویا سرود ه های دلنشیـن ونشاط انگیز بید ل و صایـــب وکلیم ، این پیشگا مان و ســـرفرازا ن سخن به شیو ه هند ی، فزونتر از همه در اونفوذ یافته‌ودر مکانز م شعر او اثر گذاشتـه اند .

غزلها ی بید ل بیش از دوصدوپنجا ه بار ،غزلهای صایب بیش از یکصدوپنجا ه بار و غز لهـــای کلیم بیش از چهل بار در اشعار طرزی باز ساز ی و اقتفاپذیر فته‌اند و پس از گفته های ایـــن سه چهر ه فروزا ن شعر ،سروده‌های شو کت و حافظ قرار میگیرند وغزلها ی دیگرا ن ازیك تاپانزد ه‌مرتبه به ذریعهٔ اوبه تبعیت‌و پیروی وتخمیس گرفته شده اند .

بدین ترتیب طرزی ، بیشتر ازهرکس دیگر از گفته های بید ل تاثیر پذیر فت و جای پای اوراپیداکرد و در اقیانوس موج خیزو توفانزای اندیشهٔ او استغـرا ق‌یافت .

مسلما غزلها ی طرز ی یکدست‌نیست و از غزلها ی‌فاخر ، بید ل زیاد عقب میماند ،اما گاه به گاه‌باسعی فراوا ن به اونزد یك مـی شود و در چنین هنگا م است که‌از سخنا ن او موسیقی الفاظ وعطر کلام بید ل به مشام میرســـد وعذو بت شعر بید ل به‌نظر می‌آید:

مژدهٔ ر حمت

خون دل من عکس فگنده‌است به‌رویم
چون ساغر می عکس فروش است دل ما
در هر تپش دل رسد م مژدهٔ رحمت
هم نغمـهٔ آهنگ سرو شي است د ل مـــا

در پای تو برسنگ زنم این دل پر خون
تا کی چو سبو بر سر دوش است دل ما
تا چشم سیاه تو مرا خاک نظر کرد
از ضعف صدا، سرمه فروش است دل ما

آغاز و انجام

میرمداز شوخی حسنت زبس آرا مها
چون دل صیاد بیتاب است سعی دا مها
از تبسم تلخی ز هر نگاهت کم نشد
از شکر شیرین نگردد تلخی بادا مها
زان به شام ما سیه روزان بیاض صبح نیست
کز سواد بخت من شد رنگ، زلف شا مها
بی لب لعل می آلودت ببزم میکشان
موج می خمیازهٔ حسرت کشد در جا مها
تادم از هستی زدم حرف عدم آمد بیاد
چون شرر میخوانم از آغاز ها انجا مها

گسترهٔ افسرده گی

بسکه از وضع جهان افسردگی گل میکند
بیقراری این زمان در چشمهٔ سیماب نیست
محتسب تا چند گویی شیشه ها برسنگ زن
در حریم ما ضعیفان دل شکستن باب نیست
کلبهٔ دیرینه ام از تیره گیها فارغ است
کسوت ما جز کتان دامن مهتاب نیست
تا مژه بر هم زدم اشك ازگریبانم گذشت
سیل اشکم ازروانی کمتر از سیلاب نیست(٦)

سجدهٔ افتاده گی

مگر سوی گلستان میرود یارم که از خجلت
شکست رنگ بر رخسار گل آواز پا دارد
از انرو سر فرازی میکنم درزیر شمشیرش
که تیغش بر سر من سایهٔ بال هما دارد

سرم زان وقف راه سجدهٔ افتاده گیها شد
که سرخط جبینم حرف نقش بوریا دارد
زبس کز چشم مستش ناتوانی داشتم طرزی
نگاهم از ضعیفیها ز مژگانم عصا دارد

این نازکخیالیها و تصویرآفرینی ها در غزلهای شاعر، سبب شدکه در تمامت سرچشمه‌هاییکه یادش کرده‌اند، اورا از راهیان سبك هندی به شمار آرند.

اما محمد حیدر ژوبل در تاریخ ادبیات خود، آنجا که از موضوع «باز گشت به سبك قدیم» سخن به میان می آرد، طرزی را مانند واصل از جانبدارا ن «باز گشت ادبی» می داند و میگوید که «از قصاید وی رایحهٔ قصیده سرایان دور غزنوی و سلجوقی می‌آید» و می افزاید که قصیدهٔ «نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا» اثر طرزی، قصیدهٔ سنایی به این مطلع را :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش و نی آنجا

بیاد می آورد. (۷)

قصیدهٔ یاد شدهٔ طرزی، در دیوان اوبه ستایش سید جلال‌الدین میباشد، اما بعضی از دانشپژوهان و متتبعان وطن، از جمله مرحوم غبار در «تاریخ ادبیات افغانستان» قسمت پنجم (۸) و مرحوم ژوبل در تاریخ ادبیات افغانستان مولفهٔ خویش، آنرا در صفت سید جمال الدین رجل معروف کشور تصور نموده و یا مصلحتا جلال الدین را به جمال الدین تغییر داده و ضبط نموده اند.

در اینکه آن قصیده دربارهٔ جلال الدین نامی گفته شده و به علامه سید جمال الدین، ارتباط ندارد، جای گفت و گو نیست و چون کتابت دیوان طرزی در زمان حیاتش و به وسیله محمد زمان فرزندش صورت پذیرفته و از نظر خودش گزارش یافته است امکان سهو و اشتباهی بدان نمیرود و دو دیگر اینکه قصیدهٔ دیگری نیز به نام این جلال‌الدین که گویا مرد قابل احترام و با فضیلتی بوده در دیوان طرزی موجود است که با مطالعه آن هر

گو نه تصور ارتباط قصیده ما نحن فیه به سید جمال الدین از میان برمی خیزد.

چند بیت از قصیده را به نقل می آوریم :

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز وعنبر بیز و روح انگیز وروح افزا
طراوت بخش روی گل، پریشان ساز بوی گل
موافق هم چو خوی گل به طبع مردم دانا
ازو طبع چمن تازه، ازو بر روی گل غازه
ازو در گلشن آوازه، ازو در بوستان غوغا
به سوری رنگ و آب ازوی، به سنبل پیچ وتاب ازوی
شده سرمست خواب ازوی، دوچشم نرگس شهلا
به جسم لالهٔ نعمان، چنان از لطف بخشد جان
که بر طبع خردمندان، کلام نغز مولانا
جلال الدین نام آور، سخن فهم سخن پرور
خرد مند هنرگستر فلک قدر ملک سیما
فلاتون از غم رویش کند تب لرزه در کویش
اشارات دو ابرویش شفای بو علی سینا
فصاحت راتو سحبانی، بلاغت راتو حسانی
عرب را شیرهٔ جانی، عجم را دیدهٔ بینا
تو یی کشف نکو کاری، تو یی برهان دینداری
تو یی فرهنگ هشیاری، تو یی قاموس استغنا
توشمع بزم ایقانی، دلیل راه ایمانی
تو اندر بحر عرفانی، درخشان گوهر والا
تو نور استی جهان اخگر، توعود استی جهان مجمر
توجان استی جهان پیکر، توروح استی جهان اعضا

ممکن است این جلال الدین ممدوح طرزی، عبارت از محمد جلال الدین پاشای ترک (۱۸۵۲-۱۹۳۳) مرد سیاسی و دانشمند ترک باشد که سالها در مقامات عالیه دولت ترکیه قرار داشت و تا مقام وزارت ارتقا نمود وبه خطاب « پاشا » که عالیترین لقب

بود سر فراز ی یافت و نسبت افکار مشرو طه خواهی در ۱۹۰۸ از وظیفه منفصل و تبعید گردید ودر ۱۹۱۱ مورد عفو واقع شد (۹)

احتمال میرود که طرز ی درخلال سا لـــها ی ۱۳۰۲ ــ۱۳۱۸ هـ . (۱۸۸٤ــ۱۹۰۰) با جلال الدین ملاقات نموده و مورد محبت او واقـــع شده باشد و در سپاس از محبت او، به ستایش اوتو جه نموده باشد .

* * *

دربارهٔ سبك طرز ی بدانسان که مر حو م ژوبل یاد آور شده اند میتوا ن گفت که او در قصیده به شیوه خراسا نی تو جه داشت و از خصو صیا ت این سبك پیرو ی می نمود واما در غزل ویژه گی های سبك هند ی و به صور ت خاص نزاکتها و تصویر ساز یها درکلام بید ل و صایب و کلیم اورا مجذوب این شیو ه ساخته بود و بدیـــن سبب بیشتر غز لهای اوباگرا یش به سبك هند ی ، با نازکخیا لیها ومبالغه در تشبیها ت و کنایا ت وتا حد ی پیچیده گی در طرزبیان، به سرایش آمده اند .

بدین شعر ها که رنگ و رایحهٔ سبك هند ی دارند تو جه شود :

لب خشکی صدف

میتوا ن سدبست پیش را ه یاجوج هوا
هرکرا ازدل به کف آیینهٔ اسکندر است

چار هٔ لب خشکی کا م صدف فراهم نکرد
قطره آبی که موج چشمه سار گو هر است

پیچ و تا ب جو هرش بو ی رگ گل میدهد
تا زعکس روی او آیینه را گل برسر است

دل ز دست نفس و حرص وآز و شهو ت شد خرا ب
اتفا ق دشمنا ن آر ی فساد کشور است

عصای ناتوانی

از ضعف چو نقش قد م ازجانتوا ن خاست
تا در کفم از یاد قد دوست عصا نیســت

بر عارض آنماه خم ز لـــف ببینید
کاین سایه‌زخور شید سر مو ی جدا نیست

ساغر تهی

بسکه گلشن راهجو م جلوه‌هایش تنگ داشت
از خجالت برگ گل دستی بزیر سنگ دا شـــت

همچوگل برتن گریبا ن رازصد جا چاك کرد
غنچهٔ گل‌پیرهن از بس قبا ی تنگ داشـــت

دل به جای اشك میریزد زجوش گریه ام
آب موج ا زشوخی بحرم گهر در چنگ داشت

از شرا ب عشر ت از بس‌ساغر عیشم تهی است
شیشه ام‌از نا امید ی دست زیرسنگ دا شت

نو عروس باغ را بندد حنا، دست بهار
غنچه گل زا ن به‌گلشن پنجهٔ گلرنگ دا شـــت

قطره بیتا ب را ذو ق دویدن آب‌کرد
گو هر من ازروا نی دست و پا یی لنگ داشـــت

حسن گلو سوز

زبس حسن گلو سوز تو روی‌آتشین دارد
به دل گر بگذردنا مت،لبم تبخا له میگـــر دد

زبس لبریز فریاد است چون‌نی بتد بند من
نفس تا میرسد برلب‌ز حسرت ناله میگر دد

چنا ن از آتش شو قت دلـم‌بیبا ك میسوزد
که گرد ما ه‌رویت دود آهم هاله میگـــــر دد

خمار نیستی

زحسنش لمعهٔ نور تجلا یـی‌که من دیدم
به دوش‌سایه‌باید بگذرد خور شیدازبامش

شرا ب ساغر شو قش خمار نیستی دارد
تو گو یی شدخط بال پری موج می جا مشـــ

گل رنگین ادای ناز پرو ردی‌که من دارم
سخن بر لـــب‌چوگل رنگین شود ازشوخی‌نا مش

بهار داغ

بوی گل آید ز زخم سینهٔ صد پاره ام
بارگ گل ، بخیه تاچاک گریبان کرده ام
حسرت سیر گلستان راندارد خاطرم
صد چمن گل از بهار داغ خندان کرده ام
غنچهٔ دل بسکه لبریز بهار رنگ و بوست
چون گل ازچاک گریبان گل بدامان کرده ام
آبیار گلشن بود و نبودم نیستی است
من زرنگ رفته سامان گلستان کرده ام

* * *

موضوع و مضمون قصاید طرزی را ، پس از درود وثنای برگزیدهگان جهان اسلام، بیشتر اوصاف امرا واولیای دولت های افغانستان و ایران و عثمانی احتوا مینماید که شاعر به گونه یی از گونه ها با آنان رابطه داشته واحیانا مورد ملاطفت و نوازش آنان واقع گردیده است .

قصاید اوپیشتر با تشبیب وتغزل و محادثه به آغاز آورده میشوند واز نظر روش ، زیادتر رنگ خراسانی دارند و مینوان گاه به گاه نکات سود مند تاریخی را از لابلای آنها به دست آورد .

در تشبیب قصاید طرزی ، برروش پیشینیان ، از زیبایی بهار، از سوزندهگی تابستان ، ازریزش برگهای طلایی در خزان وگزندهگی سرمای زمستان وتاریکی شب و روشنی روز ونمود های دیگر طبیعت سخن میرود که غالبا خواننده را به شعف می آورد .

نشانه هایی کوتاه از پیش در آمد دوسه چکامه از دیوان طرزی را بنگریم :

بهار :

جهان چنان شده گلزار ازنسیم بهار
که موج گل به چمن بر گذشته از دیوار

ز جوش لاله و گل ، بسکه شد فروزان باغ
تو گویی آتش سوزان، فتاده در گلزار
زشوق مقدم گل ، نعره برکشد بلبل
به پای سبزه کند نقد جان شکوفه نثار

گرمای تابستان

زآفتاب چنان گرم شد هوا امسال
که ازحرارت آن سوخت هم چو شمع نهال
حباب نیست که بینی به روی آب روان
که شدزتاب هوا، بر رخش عیان تبخال
عجب نباشد اگر ماهیان شوند کباب
زسوز آتش دل هر زمان درآب زلال
شده حرارت خورشید بسکه عالم سوز
بسان کورهٔ حداد ، گرم گشته جبال

جلوهٔ لاله

بیا به باغ که گردید جلوه گر لاله
قدح گرفته به کف ،گل زده به سر لاله
سحر خیال گل روی توزباغ گذشت
چو غنچه گشت به خوناب دیده تر ، لاله
از آن پیاله گل از شراب رنگ پرست
که شیشه ساز شده آب و، کاسه گر لاله

خزان

زبرگ ریزی باد خزان درختان را
رسیده گاه سبکباری از گرانباری
چنان گرفت تب لرزه نخل بستان را
که نیست هرگزش امکان خویشتن داری
فگنده فرش زر اینک خزان به صحن چمن
ستاده ابرکنون از پی گهرباری

به جویبار زبس باد ، برگ زر افشاند
به جای آب روان گشته زعفران جاری
به بوستان زگل ولاله رنگ ودر جفاکاری
زبس کشاده خزان دست بویی نیست

بیشترینه موضوع قطعات طرزی ، از ماده تاریخها ساخته میشود که آنهم اکثر به دوستان ونزدیکان او ارتباط میگیرد و ممکن است گاهی به درد تاریخ نویسی نیز بخورد ، واز آنمیان آنچه یادش درین نوشته نابجا نیست ، تاریخ تولد محمود طرزی فرزند سربرآورده شاعر است که در ارتباط به کار ادب پژوهان چندبیت آنرا می نگریم :

به روز غرهٔ ماه ربیع ثانی بود
که آمدآن گل نورس به بوستان شهود
چو کرد اختر سعد ش طلوع در غزنین
نهاد نام گرامیش را ، پدر ، محمود
پی تفحص سال ولادتش طرزی
سوال کردزپیر خرد ، چنین فرمود
دو از حساب عدد کم کن وبگو پس از آن
شگفت نوگل عالی ز دوحهٔ مقصود
(۱۲۸٤)

* * *

اشعار طرزی در زمان حیات خودش ، گویا سه نوبت زیرچاپ رفته است . بدین معنی که دیوان قصاید او به سال ۱۳۰۹ هجری در مطبعه فیض محمدی واقع کراچی در (یکصدو هشتادو چار) صفحه با مقدمه محمود طرزی و به خط محمد زمان پسر دیگر شاعر از چاپ برآمد و غزلیات اوبه سال ۱۳۱۰ هجری باز هم به خط محمد زمان و به اهتمام محمدانور در (هفتصدو هشت) صفحه در مطبعه یاد شده زیور طبع پوشیدو سپس هردوبخش چاپ شده به سال ۱۳۱۱ باعین صورت وتنها با تغییر پشتی فرعی ، یکجا ودر یك وقایه به نام « کلیات دیوان فارسی طرزی قندهاری »باچاپ سنگی انتشار پیدا کرد .

نسخهٔ نفیسی از دیوا ن طرزی تا حــــرف دا ل ،در شمــــاره (۲۲—۹۵) آرشیف ملی وجــــوددارد که بدانگو نه که در سجـل آن ضبط کرده‌اند به خط خودشاعر میباشد . این نسخه به خط شکستهٔ نستعلیق با جداو ل مطلا و طلااندازبین سطور ، به سا ل ۱۲۹۲هجری آنگا ه که او هنوز ترك و طــــن نگفته بود ، کتابت شد ه ووجاهت هنر ی آن در خور توجه است .
تعداد ابیا ت این نسخه به چار هزار بیت میرسد .

گلچینی کو چك از غز لهــــای طرزی نیز به شــمار ه(۱۵—۵٦) آ ر شیــــف مــــلی نــــگهداری میشود که در ماه شعبا ن سال ۱۳.۱ (احتمالا هجر ی قمر ی) در(یکصدوپنجاه) صفحه به خـــــط محمداکر م کتا بت شده و حدو دنهصد بیت دارد .

از قصیدهٔ غرا ی میرزا احمدعلی خان احمد سخنو ر توانا ی معاصر طرزی که در صفت نسخه‌یی زیبا از دیوا ن طرز ی سرود ه‌ودر آخر کلیا ت چا پ شده معلو م‌می‌شود که نسخهٔ به غایت نفیسی از اشعا ر او به توسط خودش‌وبه‌خط چند تن از خو شنویسا ن عهد تدوین یافته بود ه که امروز از آن‌سرا غی نداریم .

قصید ۀ احمد که (هفتادوپنج) بیت دارد ، سخت استوار است‌و نشان میدهد که‌او شاعر توانا ترازطرز ی بوده است . دیوا ن ایــن شاعر بلند پا یه گو یا نزد یکی‌از فضلا ی قند هار موجوداست.
چند بیت از قصید ۀ او در صفت‌دیوا ن طرز ی پیشکش میشود :

تبار ك الله ازین دفتر وازین‌دیوا ن
که میبرددل و می بخشد از مقابل جــــان

کجا نوشته دبیر فلك چنیــن‌دفتر
کجانگاشته‌کلك زما ن چنین دیــــوا ن

زلفظ و معنی این عقل دو ر بین خیره
ز حســـن‌وخو بی آن فهم تیز ر و حیر ان

نه مخز نیست ز اشعا ر،بلکه‌در معنی
سفینـــه‌ایست پر از درو لو لو و مر جا ن

مقرر است که باشد سفینه‌اندر بحر
کنون ببین که شده بحر در سفینه نهان

صفای صفحهٔ اوچون بیاض گردن حور
سوادنقطهٔاو هم چو خال مهرویان

ززینت و رقش گل زشرم غرق عرق
ززیب صفحهٔ آن داغ ، لاله نعمان

مرقعش چو خط روی نوخطان خوش خط
به خون دل شده جمع از خطوط استادان

محمود طرزی ، به سال ۱۳۰٤ هجری ، کار منتخبی از اشعار پدر خودرا در بغداد آغاز نهاده و دردمشق ، ترتیب و تنظیم آنرابه خطی نیکو به فرجام آورده است. از موجودیت این منتخب که اکنون در کجاست اطلاعی نداریم اماانجام واکمال آن طی قطعه یی در کلیات طرزی به نظر میرسد که ابیات زیرین از آن میان است :

نسخهٔ خوبی عجب محمودبیک
کرده از اشعار طرزی انتخاب

این چنین خط خوش و اشعارخوب
چشم روشنندل مگر بیند به خواب

یافت در بغداد تحریر شس بنا
ازرهٔ سرگشتگی و انقلاب

در دمشق شام روشن ترزصبح
درمحرم یافت اتمام این کتاب

به صورت قطع نسخه های دیگر نیز از دستاورد های طرزی، اینجا و آنجا و نزد باز مانده‌گان ودوستان او و خانواده های ادب پرور وطن وجود خواهند داشت که با اندك جست و جو و پویش به دست خواهند آمد .

اگر روزی موضوع چاپ قرار بگیرد ، آنگاه از نسخه های تر از اشعار طرزی مورد توجه انتقادی ومجموعه کامل تر ومنقح یادشده و نسخه هاییکه بعداپیدامیشوند ، باید سود به دست آورد.

شمار اشعا ر طرز ی در پایا ن کلیا ت چهل هزار و بیت دانسته شد ه (۱۰) و منابع دیگر نیز باتوجه به آن ، این عدد را تکرار و اظهار کرده اند (۱۱) اما کلیا ت چا پی‌در (هفتصدو هشت جمع یکصدو هشتادو چهار مساوی هشتصدونودودو) صفحه ، این عدد راحدود پانزد ه هزار بیت نشان میدهد که‌از جمله نزدیك به نهصد غزل آ ن قریب نه هزار بیت آنرا احتـــــوامینماید .

باید درنظر داشت که طرز ی‌پس از طبع کلیا ت ، هفت ســال دیگر یعنی تاسا ل۱۳۱۸ هجـری‌زنده بود و ممکن است در جریا ن این مدت ، اشعا ر دیگر ی نیز به‌وجود آورده باشد که بدین و جه میتوا ن تمام گفته های اورا ازچاپ‌شده و چاپ نشد ه تابیست هزار بیت به قیاس آورد .

آثار دیگر طرز ی که در مراجع‌از آنها یادآور ی به عمل آمده ، اما فعلا در اختیار پژو هنده گـان‌قرار ندارند ، عبار ت از « آهنگ حجاز» (۱۲) که غبا ر آنرا « نغمهٔ‌حجاز »ضبط کرده (۱۳)، « اخـلاق حمیده » که به نا م سلطا ن عبدا لحمید است ودر دیوانش‌یاد شده، «انشا ی ترسل» که بقو ل داکتـرامیر محمد اثیر در هند زیور چا پ یافته و « مجمو عه خط شکسته »میباشند .

چون طرز ی خط شکسته را به‌غایت نیکو و استا دانه می نوشته لذا به سا ل (۱۳۰۰) هجری‌مجموعه‌یی به خط شکست تر تیب داد ه‌و نام آنرا « مجموعهٔ خط شکسته »نهاده است .او خود در بارهٔ این مجمو عه که در هند به فر جا م‌آمده‌شعری دارد که در کلیا ت دیده‌می شود و چند بیت آن چنین است:

درستی معنی در و همچـومینا
نوشته‌اگ رچه به خط شکستـــــــــه
درست و شکسته ز هم دو رباشد
کــه‌دیده است یکجا در ست‌وشکسته
ز معنی رنگین و الفا ظ شیریـــن
تـــوگو یی که از گل یکی دسته بسته
به ماه محرم ، به رو ز د وشنبه
شداتمام باخاطر و طبع خستـــــه

زهجرت هزار و فزو ن بو دسه صد
بـــه‌ملك کراچی چنین غنچه رستــه
غلط های بی جا ی و بدرابرآور
رقـــم‌کرده طرز ی بیاض شکستـــه
(۱۳۰۰)

او در و صف خط شکستۀ خوددر شعر دیگر ی بدینگو نه سخـن میگوید :

نوشته دست قضا تا به لوح، خط قدر
کسی چومن نه نوشته خط شکسته در ست
سخن درست چو گو یی‌قبول‌دل گردد
که پا به‌دوش گذارد سبو ی دسته درست
درست از دم گر مت نمیشوددل من
که بـــا نفس نشود شیشۀ شکسته د رست

وچار قطعه خط شکسته او د رشماره های (سی‌و پنج) و(یکصدو پنجاه‌و چـــار) و (۵۵۵) و۵۷٦) آرشیف ملی نگهدار ی میشو ندو لو حه یا قطعه یی متضمن یـــك‌قصید ه به نام محمد علم خـــان نایب اتحکو مه مزار شریف ، به‌خط و میناتو ر ی طرز ی راخسته دیده و ستوده است (۱٤).

• • •

طرزی باشمار ی از دانشورا ن‌وسخن سنجا ن همز مان خود در داخل کشور و در سر زمین های‌دیگر که مسافر ت واقا مت کرده، رابطه‌و مر ودۀ دوستانه دا شتــه‌وباهم به‌نظم و نثر مکاتبه نموده‌اند که موارد ی از آن را در دیوا ن‌او میتوا ن به مشاهده گر فت.
الفت کابلی غز لسرا ی چیر ه‌دست ، معاصر طرز ی اســت و طرزی‌این رباعی محبت آگین رادرباره او گفته :

الفت که به طرز الفتش‌ثانی‌نیست
صیـــا دی‌خاطر ش به آسا نی نیســـت
در کار محبت و وفــــا والفت
با طرز ی‌خود چنانکه میدا نی نیســـت

به شیر الدو له قطعه یی‌فرستاده‌که بیتی از آن چنین است :

در دبستا ن علم ودانش تــو هست پیر خر د چو طفل صغیر

و مشیر الدو له نیز قطعه یی‌به‌جوا ب اوفرستاد ه است .

ابراهیم خلیل تتو ی گو ید: «به جامع اورا ق غایبا نه اخلاص پیداکرد ، اکثر اوقا ت مکاتیب‌به معیت شعر میفر ستاد ...»(۱۵)

میرزا احمد علی احمد شا عــر‌توانا ی و قت ، قصید ه‌استواری در و صف شعر و مقا م طرز ی‌داردکه پیشتر از آن یاد شد و نیـــز سید جلال الدین را میتوا ن به‌یادآورد که قبلا دربار ه اش سخـــن رفت .

* * *

گر چه طرز ی خود منسو ب‌به‌یك دودمان قدر تمند بود واز افراد طبقه بالایی جا معه و قت به‌حساب‌میر فت و علی الاصو ل باید د ر جهت دفا ع از منافع اشرا ف وزورمندان قرار میگر فت ، مگر دراثر تحولاتی که در زنده گی اورو نماگردید و چند گاهی به زندان‌افتاد وکارش به اخرا ج از کشورانجامیدودر بیرو ن از وطن به سیر انفس وآفا ق پرداخت و با طوایف‌وعشایرودسته های گو نه گو ن مردم با اعتقادا ت و رابطه های اجتما عی‌متفاو ت آشنا یی و آمیز ش‌یافت نحوهٔ بر داشت و قضاو ت او ازشرایط جا معه رنگی دیگر گر فت وبینش او در ارتبا ط به چگونگی‌وضع جا معه ومرد م و آنچـــه از سختی ها و نا ملا یما ت حا لات‌جار ی در آ ن هنگا م بر آنان می گذشته و تاثرا تی که از دیده‌گیها‌وشنیده گی ها بر خودش دست میداد ه است به صورت چشمگیردر سرود ه هایش باز تا ب‌یافته‌اند به نمونه هایی از برداشت های‌اودر زمینه های اجتماعی تو جه‌شود:

ظلم پادشاه

زر به زور چو ب میگیرد زمخلوق خدا

در حقیقت‌شاهٔ زور آور زنادا ر ی گدا ست

در اندوه مردم

مرا از غم و درد خود با ك‌نبود

رخـــم‌راغم دیگـــــرا ن زرد دارد

اختناق

آهنگ خمو شیست مـــرا نغمه سرایی
کاینجـــادرو دیوار همه پردهٔ گوشند (۱٦)

شرایط ناسالم

نیست آبی که کسی آتش‌غم بنشاند
نیست‌خاکی که کسی برسر خودباد کند

* * *

زبی روا جی اهل هنر کنـم‌فریاد
نه دل‌زحسرت درد و ملال گر یه کنـــد

به جو یبار هنر بسکه آب‌خشك لبیست
به تشنه‌کا می ریحا ن سفا ل گر یه کنـــد

زبس به باغ مرو ت نـــم‌طراو ت نیست
به خا کریشه ، به حال نها ل گریه کنـــد

* * *

بسکه زین محفل بساط عیش‌وعشرت چیده اند
رنگ می د رشیشه پنهان چون شرردرسنگ‌بود

از هجو م شرم آن دست‌نگاری درچمن
بو ی گل‌چون‌غنچه تازانو فرو در رنگ بـــود

تاکه بر قانو ن عشر ت‌خامشی‌مضراب زد
نغمه ها چو ن‌بوی‌گل ، در چنگ بی‌آهنگ بو د

* * *

از خو ن شهیدا ن رخ گـــل‌گشته نگارین
هر بر گـــك‌حنالوح مزار است درین بـــا غ

حسب حال شاعر

از هجوم بیقرار یها ز بس‌برآتشم
چو ن سپنـــداز جا جهد آسود ه گی از نا م مـــا

* * *

ناروا جی رونق بازا ر مارابرده است
بی متاعیهاست اسبا ب سر بازا ر مـــا

زاهدا ن ساد ه رابا کهنه رندان فرقها ست
شمع راسوزدگر ، مارا گدا ز دیگر است

شمع راگر چهر ه از رنگ ریاضت زرد شد
در پر پروانه ما هم نماز دیگر است

* * *

بگو کجا دل آسوده گان خبردارد
زشور شی که نها ن در ضمیر دا غ من است

* * *

بسکه از غفلت به بیدا ر ی به خواب حیرتم
خنده می‌آیدمرابرصور ت بیدا ر خو یش

یکسراپا از برو دوش قیا مت بگذرد
گر کشا یم هم چو زلف او سر طو مارخویش

زورق مه بر فلك از شور توفان بشکند
گر فشا ر م د رشب غم دیده خو نبا ر خو یش

* * *

رساله غم و درد است دفترشعرم
بیا بخوا ن که چه غمنا مه کرد ه ام تصنیف

* * *

زسینه راز دلم بی سبب ازآن ریزد
که ضبط آب نمی آید از کف غر بال

* * *

آمد و رفت نفس خا کسترم بر باد داد
بر شرارآتش خا موش خود دامن زدم

* * *

این رفت و آمد نفس گر مرو، ز چیست
داغ کباب دل به نفس سرد میکنم

شرم طلب

پیش پایی خورد از هر کس وناکس چو گدا
هر که ناخواند ه و ناگفته به محفل برو د

بیم آن است که مطلب چوعرق آب شود
کاش شرم طلب از خاطر سایل برود

صافدلی وراستی

زحرف سرد طبعان صاف دل آزرده میگردد
ز تحریک نسیمی صدشکن بر روی آب آید

* * *

نیم شب یاد رخ خوب توآمد به خیال
آفتابم سحر از چاك گریبان گل کرد

صافدل را نبود هیچ طرف میل کجی
راستی بازرو با سنگ ز میزان گل کرد

* * *

به دل گر روشنی خواهی ز دود آرزو بگذر
نظر تاریك گردد خانه چون پر دود میگردد

پرهیز از دیر خیزی

جمال شاهد مقصود کی تواند دید
کسی که وقت سحر چشم دل بخواب کند

ریای زاهد

همچو زاهدان شهر ، جز ریا ندارم کار
ظاهری چوگل رنگین ، باطنی دغل دارم

در احترام به شوکت

طرزی نزنی لاف سخن پیش بزرگان
در شعر بگو رتبهٔ شوکت که و من که

تنگی فضا

رسدم به گوش دل این سخن، زهجوم تنگی این چمن
که شکست رنگ رخ سمن ، ز صدای ماندن پای گل
دل داغدار جنون اثر ، چه دهدز هستی خود خبر
تو درین بهار خزان اثر ، چه طمع کنی به بقای گل

* * *

نقد آرامی به جیب طاقت ایام نیست
در گره چون مردمك دارد تپیدن دانه ام

هر چند بو ی مشک رود،دور بهتر است
باشد کما ل‌عشـــق چو رسوا شود کســـی

جا یی که قد ر عالم و جاهل‌بود یکی
خونش‌به‌گرد ن است که دانا شود کســـی

سیر وسفر طرز ی در سرزمین‌های بیرو ن از وطن، حدود بیست سا ل را در بر میگیـرد .او دردرازای این زما ن طولا نی از دیار ها و شهر ها ی دور و دورترگذرکرد و دید ن بعمل آورد و باآداب ورسم و روا جها و معتقدا ت وحا لات‌وادراکا ت نفسا نی انبوهی از مرد م ، آشنا یی به دست آوردودر هر گذر گاهی لحظهٔ زودگذری را دریافت و افق تازه یی را ازنظرگذرانید و تجار ب خودرا گرانبار نمود وزمینه های اعتنا پذیری‌برای‌غنا مند ی و پایا یی شعر خود و دمید ن خون تاز ه به آن حاصـــل‌نمود و یاد گار های بها مندی از خود بر جای نهاد .

نام بیشتر ینه بلاد ی که ا ودید ه و در آنها زیسته وغز لـــی وسخنی گفته ،دردیوانش د یــده‌میشود که صر ف نظراز شهر های داخل کشور ، به گو نه مثــــال‌میشود از اجمیر ، بغداد ، بمبئی، بیت المقد س ، بیرو ت ، حیدرآباد،دمشق ،دهلی ، شا م ، کرا چی، لاهور و میسور ی نام برد .

اشعا ر طرز ی همانند اشعا رفراوا ن سخن سازا ن دیگر، یـک دست و یکسا ن نیست و گفته های‌بی نشاط و غث وسمین ها، درآن زیاد به نظر می آیند ، مع الوصف‌در میا ن انبو ه سرود ه های او، شمار غزلها ی جزیل ، نیمه‌غز ل‌های فاخر ، بیت الغزلها ی نا ب‌و چند بیت های شفا ف که‌ازنا ز ک‌خیالی و هنر زبا نی ، افاده لفظی وصنایع بدیعی بر خور دار ی‌شایان‌دارند ، کم نیست ، و آنگا ه که کسی با امعا ن نظر سرایش های‌این سخن پرداز چیر ه دست راز نظر بگذ راند ، به این حقیقـــت‌پی خواهد برد که ، دست فراموشی به این بخش از گفته های اونخواهدرسید .

باتوجه به آنچه گفته آمد، سخت به جا خواهد بود که گزیده یی از سخنان طرزی در اینجا به خوانش اهل سخن و دوستداران شعر او گذارده شود :

فریاد پیری

ازبس فگنده دست غم اوزپامرا
مانندنقش پانبرد کس زجا مرا

فریاد، چون سپند ز بزم جدا فگند
ایکاش هم چوسرمه نبودی صدا مرا

پیری مرا چو چنگ به فریادآورد
ازقامت خمیده رسا شد نوا مرا

آغاز وانجام

ناله از بزم تو ام کرد جداهم چوسپند
کاش چون سرمه نبودی به لب آواز مرا

ای شرر چند به من جلوه فروشی داری
هست معلوم ز انجام تو آغاز مرا

در شرو شور بیابان قیامت افگند
جلوهٔ قامت آن دلبرطناز مرا

بسکه باز لف گره گیر توالفت دارم
نشودبی گره زلف تو دل، باز مرا

فضای تنگ

صاف دل از سخن سخت به فریاد آید
آبر اپست وبلندی خط سر مشق صداست

دل پر خون گره رشتهٔ هستی من است
نفس گرم رو، از دانهٔ دل آبله پاست

نه فلك وسعت گل کردن یکناله نداشت
یارب این خانهٔ ماتم، چقدر تنگ فضاست

آزاده

سر کشی در ما زمین گیران راه عجز نیست
بازمین یکسان چونقش پا، در و دیوار ماست

از بدو نیك جها ن آیینه‌سان آزاده ایم
زشتی‌تمثال کی بار دل هموار ماست
برق تازا ن ترا با ك از بلندوپست‌نیست
جا ده‌ومنزل یکی باگرمی ر فتار ما ست

مرض عشق

گر شکست دلم صدا میداشت
یا رخواب گرا ن کجا میدا شت
می نگشتی به قتل من بدنام
دست‌وپایت اگر حنا میدا شت
من مسکین علا ج‌میکردم
مرض‌عشق اگر دوا میدا شت

جوش ضعف

تاحرف سوز عشق تو ام برزبا ن گذشت
مانندشمع‌شعله ام از استخوا ن گذ شت
مرغ‌دلم زشو ق به پایت‌فتاده بود
زا ن پیشترکه ناوك تو از کما ن گذ شت
صد جوی خون زدیده روان‌گشت در کنار
آن سر وناز تا ز کنارم‌روان‌گذشت
اشکم ز هجر رو ی تورو ی‌زمین گرفت
آهم ز فرقت توزهفت آسما ن گذ شت
هم چو ن سپند خاك و جودم‌به باد رفت
از جوش‌ضعف تابه‌لب من فغا ن گذ شت

آفتا ب زیرابر

چون شام زلف ،رو ی ترا درنقاب کرد
گو یابه‌زیر ابر، نهان آفتا ب کرد
ساقی پیاله گر ندهد گو مده‌که یار
ازیك نگه‌تلافی صد خم شرا ب کر د
دانم که آفتا ب رخت بر سرنتافت
بختم‌که زیر سایۀ زلف تو خوا ب کرد

قصه زلف

کف مشاطه شود نا ف غزالان ختن
گر بـــه انگشت خم زلف ترا تا ب دهـــد
خواب از دیدهٔ من چشم فسونساز تو برد
قصهٔ زلف درازت مگر م خوا ب دهــــد

اگر از پرده رخ خوب تو بی‌پرده شود
خار دیوارسرایت گل سیرا ب دهـــــد
سینه ز اندیشه اسبا ب جهان تنگی کرد
دل مگــرخون شود و رخت به سیلاب دهــد

درد بیدرد ی

چو طوف نقش پای آن نگارین دست و پاکرد م
گریبان پرزخون چون دامن برگ حنا کر دم
زرنج درد بیدرد ی دلم آسان نشدفارغ
به صد دردوبلاخودرا به دردش آشنا کرد م
زخاك نیستی نقد فنا تا زودبردارم
به دو ش ضعف پیری قا مت خودرا دوتاکردم

آتش خاموش

رفتم از بسکه به یاد توفراموش خودم
به هوای تـــوچوگل دست در آغو ش خـــود م
به خیال قد و بالا ی تـــوای آفت هوش
هم چو محراب تهی ماندهٔ آغوش خـــو دم
نیست چون بلهو ســـا ن مستیم از ساغر و می
مست چو ن چشم تو از باد ۂ بیجوش خو د م
پشت کس نیست دو تازیر گرانبار ی من
محمل آبله‌ام، بار ســــر دوش خـــود م
هم چو یاقو ت به یادلـــب لعلش طرزی
د ل کباب شرر آتش خاموش خـــو د م

اشك لاله گون

به چشم فتنه جویش فتنه درخوا ب است پنداری
زتا ب عارضش آیینه سیماب است پندار ی

نهان در زیر زلف مشکسا،خورشید ر خسارش
در آغو ش شب دیجو ر مهتا ب است پندا ری
زعکس لعل میگونش، درون ساغر چشمم
سرشک لاله گون من می ناب است پنـــدار ی
جفا در عهد ماچو ن آفتا ب از هر طرف پیدا
وفا در عهدماچو ن ذره نایا ب است پندار ی
ز اشك لاله گونم بحر خو ن شد بیشه وهامو ن
سرو ســــرچشمهٔ این بحر خوناب است پنداری

تو فان طلب

یکنفس بیداغ درد سر نشاید زیستن
سو ختن چون شمع، مارا صند ل دردسر است
شور توفا ن طلــب یار ب نصیب کس مباد
گرد خودگرداب سرگردان به وصل گو هر است
هم چو مرهم هرکرا طبعش ملایم طینت است
بیگمان داغش بود بالین و زخمش بستر اســت
چشم اواز پهلو ی مژ گـــان کند صیددلم
قوت پروازشا هین جنبش بال و پر اســت

گل اشك

آنقدر خاك نباشد که به سر بادکنم
بسکــه اشك از مژه چشم تر افتاد مـــرا
برسر هر مژه ام اشك چوگل رنگین شد
تا که بـــر گلشن رویت نظر افتاد مـــرا

شراب سخن

زهر خدنگ تو رطل گرا ن کشم بر سر
که درد دردل غم پیشه ، شیشه شیشه شراب است
زهر عبارت رنگین به ســرپیاله کشم
که طبع اهل سخن پیشه، شیشه شیشه شرا ب است

قفل دهان

کشود ن در درج لبت کلید نداشت
تبسم آمد و قفل ازدهان تنگ گر فـــت

نزاکت گل رویت زبس لطافت داشت
مژه گشود موروی توگل به رنگ گرفت

لطافت

به دیدن از نزاکت آب میگردد گل رویت
نگه دزدیده باید بگذرد از طرف بستانت
زبس دارند ذوق قد شمشادترا دردل
به جای سبزه روید سرو از خاك شهیدانت

گل خورشید

چه حاجت است به مشاطحسن شوخ ترا
بگو کجاگل خورشید با غبان دارد
نگه ز نرگس مستت گرانازان خیزد
که چشم شوخ ترا نشهٔ سرگران دارد

اشك خونین

جلوه چون برق کند شور شباران خیزد
دیده از خندهٔاو ، اشك فزون میریزد
بسکه در دیدهٔ من خون جگرموج زند
اشك چون برگ گل آغشته به خون میریزد

خون گل

دهن آیینه واماند ز حیرت چون جام
جلوهٔ حسن توبرده است ز بس از کارش
باغ حسن تو چنان جوش طراوت دارد
که چکد خون گل از جیب بهار خارش
گربه خاطر هوس بوسه لعلش گذرد
آب گرددزلطافت لب شکر بارش

شکست رنگ

دل کم فرصتی دارم که انجام است آغازش
چوبوی گل شکست رنگ باشد بال پروازش
ز گرد سر مه سنگین تر بودخواب گران سنکش
فسون خواب میخواند زبس چشم فسون سازش

بیت الغز لها

شود پای نگه مجروح، از نظارهٔ زلفت
زبس بشکسته دست شانه آنجا شیشهٔ دل را

* * *

هر چند آب قدر گهر را کند فزون
بی آب کرد پیش تو این چشم تر مرا

* * *

زبس در نامه کردم وصف آن دست نگارین را
زرنگینی پر طاووس شد بال کبوتر ها

* * *

از حسرت مژگان سیه تاب تو ایشوخ
فریاد نفس سوخته ام سرمه فروش است

* * *

نسبت دوری به رخسار تودارد آفتاب
این سخن پنهان نمی گوییم، چون مه روشن است

* * *

بسکه پیچیدم چو جوهر بردم شمشیر او
جای رنگ خون به تیغش نقش، تصویر من است

* * *

در میان بزم، چون مینا سرافرازی کند
هرکه زان ساقی سیمین ساق جام مل گرفت

* * *

آمد و باز بهر بند من افکنده شرر
شعله خو شوخ من آتش به نیستان زد و رفت

* * *

نمی توان به تو سوز جگر بیان کردن
مباد زآتش دل، دامن تو در گیرد

* * *

به وقت گریه مگر یاد او زدیده گذشت
که اشک بر مژهٔ من گلاب میگردد

مده دل رابه چشم او که ازبس ناتوانیها
دو چشم نیم مستش ازنگه بار گران دارد

* * *

کسی در بزم رندان همچوساغر آبرو دارد
که چون میناسر تعظیم در پای سبو دارد

* * *

زلف مشکین چو به رخسارتو دیدم گفتم
گرد کفراست که بر دامن ایمان با شد

* * *

از چهره توچون گل، خون‌از دلم نماید
آیینه‌جمالت از بسکه با صفا شد

* * *

چون حباب ازخود تهی شدبحر را در برکشید
با خیالش هر که شد نزدیك ازخود دور شد

* * *

در پای تو از بسکه دلم بوسه کمین شد
چون سایه‌سراپای من از شوق جبین شد

* * *

چه شدگر تکیه بر مژگان کند چشمش چو بر خیزد
به کف بیمار را از ناتوانیها عصا با شد

* * *

رنگ از چهرهٔ گل عزم بریدن دارد
گل رخسارتو هر جا چمن آرا با شد

* * *

بسوی یار به آهستگی دلم‌هرشب
چنان‌رود که خیال مرا خبر نکند

* * *

از بیقراری دل بیتاب ما مپرس
آیینه‌را جمال تو سیماب میکند

عشق شرر فشان تو با جان عاشقان
آن میکند که شعله به خاشاک میکند

* * *

تا که بر طبع لطیف تو گرانی نکند
بوی گل بیخته از طرف چمن می آید

* * *

خیالت راسرشک ازدل برادیده می آرد
چو برگ گل که از گلزار بیرون آورد آبش

* * *

چوگل رنگین بود هر رخنهٔ دیوار کوی او
زبس موج لطافت میچکد از خار دیوارش

* * *

رگ یاقوت چو موی سر آتش پیچد
به خیال آرد اگر لعل لب رنگینش

* * *

از دو ابرویش بجز چاک جگر چیزی مخواه
نو بهار تیغ دارد دربغل گلهای زخم

* * *

پر گشت عاقبت ز تمنای یاد یار
آمد به کار این دل از خویش خالیم

* * *

عمر را افزون کند فیض حضور میکشان
پیر ازمیخانه مانو جوان آید برون

* * *

سخن از لعل تو در شهد وشکر می غلتد
خنده زان لب همه در موج شراب افتاده

* * *

فغانم، ناله ام ، درد دلم، آه جگر سوزم
ندارد عشق هم چون من به خاطر دردپر وردی

نشه در چشم او چو ن مو ج‌در گو هر کند شوخی
تبسم د رلبش چون آب‌در مرجان کند باز ی

* * *

صد مر حله هستی به پس‌پشت گذاری
گــــر یکدود می چون نفس از خویش‌برایی

* * *

تاوصف کف پای نگار ین توکردم
مکتوب‌زرنگینی مضیست حنا یـــــــــی

این سخنسرا ی‌چیره دست ،پس‌از هفتاد و چار سا ل زنده گـــی که حدود بیست‌سا ل آن د رسیر وسفر و در حالت آوار ه‌گـــی و دور ازو طن سپر ی گردید ، درپانزدهم شعبا ن ۱۳۱۸ هجر ی در شهر دمشق ، دیده از جهان فر وبست و دست اجل طو مار عمرش را در هم پیچید ، روانش شـــادباد (۱۷)

سرچشمه‌ها واشارت‌ها

۱-مقالۀ عبدالحی حبیبی زیر عنوان «پدر آزادی و تجدد و اصلاح در افغانستان مرحوم محمود طرزی افغان»، نشریۀ افغانستان آزاد، شماره ۲٦، سال اول، ۲۸-اسد ۱۳۳۱ مطابق (۱۹) اگست ۱۹۵۲، موجود در کتابخانه عامۀ کابل.

۲-کلیات طرزی، چاپ کراچی، ۱۳۱۱ ه، ص ۱۷۸ بخش قصاید. موضوع دفن رحمدلخان در نجف به صفحۀ ۱۹۷، ج ۲ سراج التواریخ نیز یاد شده است، اما تاریخ وفات او درین کتاب ۱۲۷۵ قید گردیده.

۳-آریانا دایرة المعارف، جلد پنج، ص ۸۹۲، چاپ کابل ۱۳۴۸.

٤-کلیات، ص ۲۲۲.

۵-مقدمۀ کلیات طرزی به قلم محمود طرزی، ص‌ص ۱-۱٦.

٦-این غزل طرزی به استقبال غزلی از بیدل سروده شده که سه بیت آن چنین است:

برگ و سازم جز هجوم گریۀ بیتاب نیست
خانه چشمی که من دارم کم از گرداب نیست

دست و پا از آستین و دامن آنسو میزنم
مشرب دیوانگان ز ندانی آداب نیست

در شبستان سیه بختی زبس گم گشته ایم
سایۀ ما نیز بار خاطر مهتاب نیست

۷-تاریخ ادبیات افغانستان، تالیف حیدر ژوبل، کابل، ۱۳۳٦، ص ۱۵۱.

۸-تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت پنجم، نوشته میر غلام محمد غبار. چاپ کابل، ۱۳۳۰، ص‌ص ۳۳٦ و ۳۳۷.

۹-از دایرة المعارف ترک، جلد ده، ص ۱۱۷، چاپ ۱۹٦۰ به توجه داکتر واحدی استفاده به عمل آمد.

۱۰-کلیات طرزی صفحه آخر .

۱۱-افغانستان (ادبیات پس ازابوالفرج سگزی)، نوشته بهروز، ص ۳٤٥، چاپ دایرة المعارف.

۱۲-تکلمهٔ مقالات الشعرا ، ص۳۷۲.

۱۳-تاریخ ادبیات افغانستان،ص ۳۳٦-۳۳۷ .

۱٤-یادی از رفتگان ،ص.٦٠.

۱٥-تکملهٔ مقالات الشعرا ، ص۳٦۸.

۱٦-باتو جه به این ضرب المثل «دیوار ها موش دارد و موشها گوش» گفته شده .

۱۷-منبع عمده و اساسی این نوشته ،اشعار طرزی که به نام کلیات او در کراچی طبع گردیده، میباشد ، نسخه عکسی جلد هفتم امان التواریخ فراز آوردهٔ میرزاعبدالمحمد مودب السلطان مدیر جریدهٔ چهره نما و همچنان مشاهیر کندهار تالیف محمدولی زلمی نیزدرنگارش این مقاله مورداستفاده قرار گرفته اند .

بازتاب زمینه های دیگر در سخن شاعر سالهای پسین سده سیزده

گاهی ، شاعری با یك شعر خوب ، شهرتش همه جا را فرا میگیرد وابدی میشود و گاهی گوینده یی با دیوانی به همسنگی شاهنامهٔ در زاویه یی نام ونشانی سقوط میکند واز یادهمه کس میرود و علت هردو به نیکی روشن است :

سخن دربارهٔ شاعر یست که برای بزرگ شدن تلاشهای مداوم به کار بست و شتابزده پیش رفت ودیوان عظیمی به وجود آورد ، مع الوصف در ردیف ناشناسترین وگمنام ترین گوینده گان جاگرفت وارزش آنچه پدید آورده بود به حساب نیامد .

این شاعر پر حوصله وبسیار سخن که بیش از پنجاه سال به کار شعر اشتغال وانهماك داشت وپیش از چهل هزار بیت شعر نظم کرد ، گوهری ، سخن سرای ربع اخیر سدهٔ سیزده و اوایل سدهٔ چهارده واهل هرات بود .

به وجود آوردن چهل هزار بیت خواه عالی وخواه عادی ، در نوبت خود کاریست دشوار و غیرآسان. اندیشه ، هنر ، قریحه ، حوصله و سرانجام فرصت کافی و شرایط مساعد ، چیزهایی اندکه موجودیت شان امری بدین گرانی را میسر ومقدور میگرداند .

گوهری ، هم پشت کار داشت، هم فرصتی بسنده و هم طبعی روان با شرایط ساز گار ، واماصاحب اندیشهٔ شکوفا نبود واین مهارت رانداشت که مفاهیم ومعانی راچگونه در قالب خودجابجا نماید والفاظ رابه جای مناسب آن بنشاند . اواز لحاظ انتخاب و ابتکار موضوع و پدید آوردن زمینه‌های نو، نیز در تنگدستی گرفتار بود و جولانگاه فکرش وسعت زیادنداشت و مطالب معدود رابه تکرار زمینه سخن پروری خود قرارمیداد .

این سراینده پر کار و تا حدی نا موفق بدانگونه که خودمیگوید از (چهارده) سالگی (۱۲۷۰ ق)به‌کار شعر دست یازیده و تا (شصت‌و چار) سالگی (۱۳۲۰ق)یعنی مدت پنجاه سال بدان‌ادامه داده و دیوانی بدانسان‌که‌یادش‌رفت پدید آورده است .

دیوان بزرگ گوهری‌دربخش‌ها یادفتر های متعدد تنظیم‌گردیده وموضوعات آنها مطابق سلیقهٔ‌خود او، دسته بندی و جا به‌جا شده اند .

طغیان البکا و دفتر حسینی ،بخش های یکم و دوم دیوان اویند که شامل قصاید ، رباعیات ،تخمیسات،ترکیب‌بندها و ترجیع بند ها، مثنویات در مواعظ‌ونصایح ومراثی ومدایح و حکایات دیگراند .

ریحان العرفا که در بر دارندهٔ‌پانصد غزل به ترتیب الفبااز‌سروده های اوست ، دفتری دیگرازدیوان‌اورا تشکیل میدهد که بخشی‌ازآن به‌نام « ذریعة الرضویه » به سال۱۳۲۱ ق در حال حیات شاعر ، در مشهد چاپ شده است .

دفتر چارم که نام دیگری بران‌ذکر نشده باید از بخش های مفید وقابل توجه‌دیوان گوهری باشدزیرا قصاید و قطعات ودیگر اشعار تاریخی او که در بارهٔ‌امراواولیای دولتین افغانستان‌وایران ودر مرثیه و تهنیت و مراودت‌علما و رعایا واقارب واسلاف واخلاف شاعر و تاریخ تعمیر بناهاوحدوث‌زلزله ها ودیگر وقایع ورویداد هاگفته شده ، تماما درهمین بخش آمده وبسیار ممکن است که از میان آنها مطالبی به‌دست آید که در جای دیگر یاد نشده‌باشد .

بخش پنجم دیوان اوکه‌متضمن‌چند صد رباعی و شماری‌از گفته های متفرق است «جواهرالمواعظ »نام دارد .

رسالهٔ سفر نامه و فهرست‌صادقه، اثر غیر منظوم گوهریست که درسال ۱۳۰۰ق ، پس از انجام‌مسافرت به کابل نوشته است .

او درین سفر امیر عبدالرحمان‌راملاقات کرده و از اشاره یی که در حاشیه صفحه‌یی از ذریعةالرضویه راجع به ملاقات محسن و

واصل نموده ، این دوشاعرو دبیرنامور آن‌عصر رانیز در همین سفر باید دیده باشد .

آثار گوهر ی به تکمیل و تنظیم‌این دیوا ن وسفر نا مه معدو د نمیشود . او علاو ه بر این کارها، به فعالیت های ادبی و هنر ی‌دیگر نیز دست زده . ترتیب دو جنگ‌در (پنجصدو هفتاد) هزار بیت، استنساخ سی دیوا ن شعر د رهشت صد هزار بیت ، تدوین کتابی به نام الف القصایددر یکصدهزار بیت و کتابی به‌نام احیاء ـ الشعراء در شصت هزار بیت ،محصول فعالیت های مداوم اوست وهمچنین کتابت و تذ هیب پنج جلد قرآن و تنظیم شش مجموعهٔ دیگر در مسایل متفرق وده سال‌کاردیوانی در روزگارجوانی به کارهای اوجمع میشوند .

مجمو عهٔ الف القصایداو گلچینی‌از قصاید زبدهٔ ائمهٔ شعر است که از حر ف الف تا حرف (ی)مرد ف‌میباشد . قصایدی که شعرا د ر جوا ب یابه اقتفا ی یکدیگرویا دریك بحر و قافیه گفته اند ، درین مجمو عه گرد آور ی شده‌که‌گاهی تعداد کو نه هایی ازین قصاید به بیست میرسد .

نکتهٔ جالب اینکه گو هری تما م‌کار های قلمی و فعالیت های ادبی خودرا به واحد شعر سنجیده‌است.چنانکه در مورد مجمو عه ها ی منظوم او یاد شد ، به همین اساس‌کتابت پنج قرآن مجید و شش مجموعهٔ دیگر را یکصد و بیست‌هزار بیت وده سا ل کاردیوا نی خودرا‌هشت صد هزار بیت فر ض‌نمود ه و بدین ترتیب آمار ی‌از کار های فر هنگی خود به واحد شعر به‌دست داده است که به دو ملیو نو پنجصد هزار بیت بالغ‌میشود .

از تمام این آثار که اشار ه‌رفت‌تنها مجموعهٔ مختصر ذریعة الر ـ ضو یه که در بر گیرندهٔ (یکصدوسیزده) غزل و چند قصیده‌وغیره است و در (۱۳۲۱) قمر ی چاپ‌شده در دسترس قرار دارد ودیگر بهیچ یك از آثار یاد شده اودستیا بی نداریم و هم نمیدانیم که سفر نا مه کابل و دفتر های‌دیگر دیوا ن اوبه چا پ رسیده‌اند یاخیر .

مجموعهٔ کوچکی به نام «دیوان گوهری» به نشانی (نه صدوهفتاد وهشت) گنجینهٔ دست نویسهای انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم تاجکستان محفوظ است که تعداد نه چندان زیاد. از اشعار اورا در بر دارد و مسلما بخش ناچیزی از سروده های فراوان شاعر است. این دیوان که (نودوپنج) صفحه دارد و اشعار آن از (نه صد) بیت در نمیگذرد، احتمالا توسط کسی از اینجاو آنجا جمع آوری گردیده و به خطی عادی به کتابت در آمده است.

این مقدار از سوانح اونیز ازآنچه خود در مجموعهٔ مذکور نوشته وهم از خلال اشعار مندرج درذریعة الرضویه استنباط و استدراك شد و در تذکره هاییکه احتمال ذکر او میرفت یادی ازو به نظر نیامد.

آثار واحوال این شاعر که مدتی از حیات خودرا در مشهد گذرانیده قابل جستجوی بیشتر است وهرگاه کسی به چنین امری توجه نماید در آن صورت از هرگونه مدرکی باید سود جوید و مجموعهٔ کوچك محفوظ در گنجینهٔ دست نویسها رانیز مورد استفاده قرار دهد و آنرا ممد و مکمل کار خودسازد.

اگر به تمام آثار گوهری دستیابی میسر می بود به خوبی می شد در بارهٔ افکار و احوال ونحوهٔ دید اوقضاوت نمود و فعلا چنین امکانی موجود نیست. اما دراشعار شامل در مجموعهٔ ذریعة الرضویه، او در نقش یك شاعر کاملا دیانتی ظاهر میشود و مانند شماری از گویندگان پیشین، همه چیز را ازنگاه معتقدات خود وجهان بینی پذیرفتهٔ خود مینگرد و بدان اساس مردم را به موعظه و نصیحت می نشیند.

درین رباط مگر تخم غصه کاشته اند
که هر که آمد از آمدن پشیمان بود

عجیب نیست که از امر او ببارد ابر
چو آگه از همهٔ قطره های باران بود

(از قصیدهٔ جواب رودکی)

یکذره از محبت اوصد جهان گناه
یك خر دل از عداو ت او سد صد جنا ن
در هر جدل قضا به امور توهمر کاب
در هــــر محل قدر به عبور تو همعنا ن
منقاد امر تو به گزید ن گزنده ها
مشتا ق حکم توبه درید ن در نده گـــان
(از قصیدهٔ دیگر)

به آنکه مرگ یقین است بهرهرذیروح
ذخیر ه کردن وافسوس خورد ن استعجیب
انیس باش به بیچاره گا ن بی سامان
چه میروی سوی سر هنگ و جانب سر تیــب
فشرده ام نه چنان از حوادث دوران
که درقصیده شوم گرم صنعت تثبیــــت

یکی از ممیزا ت طبیعت گو هری ساختن شعر به قافیه های تنگ و مشکل و غیر معمو ل اســـت واستعمال کلما ت واصطلاحا ت دور از ذهن و مهجو ر ،و خوددر شعری که به حرف (ذ) سروده ، دریـــن مورد **میگوید** .

گذشت از نظر م صد کتا ب از شعرا
بریـــن قوافی مشکل نر فت هیچ استا ذ

ولی گاهی ، ابیا تی در خلال اشعا ر اوبنظر می آیند کـــــه انعکاسی از حیا ت مردم انـــد وازواقعیت های زندگی و رنجهـــا ی متراکم مردم حکایت دارنـــد ،واستثمار گرا ن رابه آهسته گـــی معر فی مینمایند . این اشعا رتحت تاثیر عوامل محیطی و بر خوردبا نابرابر ی ها وسطح ناز ل زنده گی اکثریت مردم گفته شده و عناصر ناسالم در آنها خلع اعتبا رگردیده اند :

چگو نه شیخ زمان لاف آگهی آرد
کـــــه پربود شکمش از حرا م تا حلقو م

چو نیستی خبر از آنکه باکه‌یی به سخن
دهد چه سود به حال تو خواندن تعقیب

* * *

دل میشود ز صحبت بی مغزریش ریش
خالی چوگشت کیسه پریشانی آورد

غزلهای گوهری یکدستی‌وگیرایی کمتر دارند و کلمات گرم و شور آفرین کمتردر آنها به‌نظر می آیند . از آن تعداد غزلهای اوکه در دست اند ناتوانی شاعردرایجاد مطالب نو و بهم بستن‌کلمات خوشاهنگ و جالب به خوبی احساس میشود ، با این وصف بعضی از غزلهای او خالی‌از لطف نتوانند بود :

شکست جسم

نمیزنند به رویی ، اگر نقاب‌شویم
نمیکنند نگاهی ، گر آفتاب شویم
ندانم این چه غرور است گلعذارانرا
که ره به‌گلشن شان نیست گر که‌آب‌شویم
چه طالع است که دربزم میکشان مارا
نمیبرندا گر شیشهٔ شراب شویم
جمال دوست زتعمیر تن حجاب آورد
جنون کجاست که‌از همتش خراب شویم
گرفته اهل جهانرا ز کام بی‌خبری
چه سوداز آنکه بهر مجلسی گلاب شویم
شکست جسم بود متصل به‌یار شدن
درین محیط چرا کمتر از حباب شویم
عذاب قبر بتر نیست از عذاب‌فراق
مگر به‌وصل تو ما فارغ از عذاب شویم
ز ذره ذرهٔ مابوی یار می‌آید
کهٔ سوال‌چراعاجز از جواب شویم

لیلی مقصود

از صومعه تا جای‌به میخانه‌گرفتیم
یکبا ردل‌از سبحهٔ صد دانه گرفتیم

جز دوست . امید طمع ازخلق بریدیم
این بلهوسان را همه بیگانه گرفتیم

تاکنج رخ لیلی مقصود شود کشف
زانروی چو مجنون رهٔ ویرانه گرفتیم

گفتند گرانتر بود ازکوه غم یار
بستیم کمر محکم وبر شانه گرفتیم

دست طلب آویخته بر طرهٔ دلدار
زنجیر به پای دل دیوانه گرفتیم

سر برکف و جان بر طبق صدق نهادیم
آنگاه رهی جانب جانانه گرفتیم

گوهری بسال ۱۲۵٦ ه ق دیده به جهان هستی کشوده واز جریان زندگی او واینکه تا کدام سال در هرات بوده و دراثر چه عواملی ساکن مشهد گردیده اطلاع دقیقی در دست نیست .

نام اصلی اونیز در کتاب ذریعة الرضویه* و جای دیگر یاد نشده و خودش نیز در مطالبی که برای خود نوشته از ذکر آن اهمال ورزیده است .

اما در صفحهٔ (سه صدونود) جلد سوم سراج التواریخ، در خلال وقایع (۱۲۹۹) هجری قمری آمده است که میرزا محمدابراهیم نام هروی متخلص به گوهری قصیده یی در ستایش امیر عبدالرحمان ساخته وارسال داشته بود واز طرف امیر یك طاقه شال خلیل خانی وسالانه دوصدروپیه کابلی مستمری برایش معین گردید.

ازینکه گوهری درسال (۱۳۰۰)ق از هرات به کابل آمده وامیر را ملاقات نموده ورسالهٔ سفر نامه رانوشته است واضح میگردد که این میرزا محمد ابراهیم گوهری مذکور در سراج التواریخ ، همین گوهری مورد بحث ماست که یکسال قبل از آمدن خوددرکابل. قصیده یی برای امیر ارسال کرده و زمینهٔ معرفت خودرا به دربار فراهم گردانیده است .و همچنین غیر از و کدام گوهری نام دیگر را درآن موقع نمی‌شناسیم.

در مورد تحصیل ودانش گوهری نیز چیزی نمیدانیم اما از اشعارش روشن میشود که تعلیمات متوسطی داشته و هم از کتاب و تذهیب قرآن و استنساخ دواوین ودیگر کار های ادبی او که بدانها اشاره کرده معلوم میگردد که علاوه بر هنر شاعری از هنر خط و تذهیب نیز بهره یی نصیبش بوده است .

گر چه بدانسان که اشاره رفت نمیدانیم که چه مقدار از آثار گوهری ازبین رفته و چه اندازه آن برجای خواهد بود ، ولی از اهتمامی که اودر تنظیم و حفظ آثار خودداشته احتمال میرود که از بین نرفته باشد . چون او مدت زیادی درشهر مشهد بسر برده امکان دارد که در همین شهر ، آثارش نزد خانواده های دوستانش باقی باشد .

مولف بحر الفواید محمدیوسف ریاضی که چند سال اخیر زنده گی گوهری را در مشهد درک کرده وبا اورابطه داشته مینویسد که کتاب طغیان البکا و غزلیات میرزا ی گوهری نزد من موجود است هر کسی بخواهد میتواندبانی طبع آن شود .

(ص ۵۴۸ ، بحر الفواید).

این یادکرد ریاضی موید موجودیت آثار گوهری در مشهد به شمار می آید زیرا ریاضی نیزدر سالها ی اواخر حیات گوهری در مشهد میزیست وبحر الفوایدرا در آنجا به چاپ رسانید .

مولف بحر الفواید در جای دیگر گوید که میرزا ی گوهری شاعر هراتی که آثار زیادی دارد ، در ماه جمادی اولاول ۱۳۲۳ قمری مطابق ۱۹۰۴ میلادی در اثر بروز مرض وبا در خراسان در گذشت

(بحر الفواید ، ص ۵۵۱).

بدین ترتیب گوهری شاعرپرکار ، پس از شصت و هشت سال زندگی وایجاد آثار فراوان چشم ازجهان هستی فرو بست و متاسفانه تاکنون هم که بیش از هشتاد سال از مرگ او میگذرد توفیق دسترسی به همهٔ آثار او میسر نگردیده است .

به نمونه های دیگراز آثارگوهری توجه نماییم:

اعجاز مسیح

روی تو چو از زلف معنبر بدر آید
ازظلمت‌شب صبح منو ر بدر آیـــــد

اعجاز مسیح ارنه ز لبها ی تو پیداست
بهر چـــه‌زیاقوت تو گو هر بدر آیـــــد

جز خال که حال از لب لعلت‌شده ظاهر
هنـــد ونشنیدم لب کوثر بدر آیـــــد

رسم است که مظلو م فتـــدعاشق مسکین
معشوق‌جفا جو و ستمگر بدر آیــــــد

از کوثر موعود کشم دست ، گرآنماه
دربزم‌کنون با می و ساغر بدر آیـــد

پیمانهٔ عمر

مست افتد چو نکار از مـــی‌ومغرور به حسن
نبرد ره‌به دلش نالهٔ مستانهٔ مـــــــــا

پیشتر زانکه خورد سنگ به‌پیمانهٔ عمر
سا قیـــامی پی هم ریز به پیمانـــــــه مـا

تیر فلك

سر تا به پا چو خانهٔ زنبورگشته ام
ز ا ن‌تیرها که از فلکم خورد ه بر نشـــان

مصادر

ـذریعةالرضو یه ، اثر گوهری،چاپ مشهد ، ۱۳۲۱ قمر ی

ـبحر الفواید ، اثر محمد یوسف‌ریاضی ، چاپ مشهد ،۱۳۲٤ قمری

ـسراج التواریخ ، اثر فیض‌محمد کاتب ، جلد سوم ، ص.۳۹۰، چاپ کابل ، ۱۳۳۳ قمر ی

ـدیوا ن گو هری (مجموعـــــهٔمختصر از اشعا ر گو هری)نسخهٔ دستنویس محفوظ در گنجینـــــهٔدستنو یسهای شهر دو شنبـــــه مرکز جمهور ی تا جکستان .

سرچشمه های ادبیات دری

سدهٔ سیزدهٔ افغانستان

اشاره

کشور ما بر خاستگا ه زبان‌دری وپرورشگاه ادبیا ت غنا مند این زبان است . پیشینهٔ ادبـــیا ت‌درفراز و فرود این مرزو بو م اد ب خیز ، به بیش از هزار و دو صدسال آنسوتر پیو ند میخورد .

این ادبیا ت در درازا ی هزا ر ودو صدسا ل ، با جهشـــــــس ها و درنگها یی همراه بوده و در مقطع‌های معین ،تابنده گی‌و فروزنده‌گی خاصی داشته است ، چنانکه درزمانه های غز نویا ن و تیموریا ن وبر شبهای زمانی دیگر ، میتوا ن‌نشانه هایی از آن بالنده گی هاو فروز شبها را درنظر آورد .

از سپیده دم رویش شعر در ی‌تا این هنگا م ، پیوسته از فرا ز قله ها و تنگنا ی دره های ایـــن‌سرزمین ، سروده های دلپذ یر ، گوش جا ن شیفته گا ن ادب رابــه‌نوازش می نشاند و از نوا باز نمی ایستد ، اگر چه گاهی به بـــی‌تلاشی ونرمی میگراید.

در سده های دوازد ه وسیز د ه‌هجری بنا بر او جگیر ی کشمکش ها ی سیاسی و ناآرا می های اهل‌فضل ، وضع ادب نسبت به‌گذشته رضایت آور نبود و بی حالتی‌هایی‌در امر شعر به مشاهده می‌پیوست.

نویسنده یی راجع به و ضـــع‌ادب در ین عهد می نویسد : «... افغانستا ن در سال ها ی(۱۱۶۰تا۱۳۳۷) ه .ق جزدر ایا می معدود، صحنهٔ پیکار های خونین وآشوب‌ها و نابسا مانی هابود . زمانی‌از مخالفت فر زندان تیمور شاه د رآتش وخون می سو خت وزمانـــی همت مردم آن در مبارز ه با دولت‌استعمار ی انگلیس مصرو ف می بود . واگر گاهی در عهد پادشاهی‌آرا مشی روی می نمودو تو جهـــی به شعر واد ب به‌عمل می آمدومردم‌نفسی تاز ه میکردند ، سیـــل حوادث بر سر آنها می تاخت کــه‌گویی آن انداز ه آرا مش‌هم هرگز نبوده است .

با این وضع معلو م است کــه‌محیط برای رشد استعداد هـــا ی گو ناگو ن تا چه پایه نا مسا عدبوده است ...» (۱) مع الو صف

در روز گار تیمور شاه که خــودشاعر بود و به اهل اد ب علاقــه مند ، وضع شعر واد ب تاحدی‌رو به بهبود ی نهاد وزمینهٔ ایجـــاد آثار ادبی به آهستگی به سو یمساعد تمیر فت .

این وضع دریك حالت نو سا نی‌ادا مه داشت تا اینکه قدر تسیاـ سی از دود مانی به دود مانـــی‌انتقا ل یافت و تغییر قدر تبازهم در چگو نه گی شعر واد ب اثــر گذاشت و سخنو رانی در اینجا و آنجا به ظهور پیو ستند .

در هر حال گر چه شعر واد بدرین دور ه دریك حالت شگفته‌گی وبار و نقی قرار نداشته است بااین‌هم ، در اثر جست و جو و فروروی در لابلای منابع ، آرشیف هـــا و دستنو یسها ی ناشناخته‌واسناد ویاد داشتها ی شخصی ، میتوان‌به سایه رو شنهایی از ادبـیا ت عهد و نیمر خها یی از چهره‌های‌نا آشنا و نیمه آشنا ، شناسا یی ناتما می پیدا کردکه حلقهٔ وصلـی‌گرچه نه چندا ن استوار ـبه شمار آید ادبیا ت گذ شته را با آینده.

مردم ادب دوست این سرزمین‌برای دانستن چگو نه گی ادبیا ت دیرینهٔ کهن سال خود به داشتن‌تاریخ ادبیا ت نیاز دارند .

گرچه در بخش های مختلـــف‌تاریخ ادبیا ت به صور ت نا منظم وناپیوست کار هایی صـــــور ت‌پذیرفته ، ولی بدانسا ن که سیرو تحول ادبیا ت را در افغا نستا ن‌از آغاز تا امروز و به دوره ها ی معین باگو نه گون حـالات آن وپیوست باهم ، نشان بدهدو جواب گوی نیاز اد ب پژو هان باشـد،درین عرصه کار ی انجام نیا فتـه است .

برای تدوین تاریخ ادبیا ت کـه‌فرا گیرنده ٔ همهٔ جها ت‌و جوانب آن باشد ، فراهم گردانید ن‌موادومدار ك محلی و منطقو ی‌به‌شمول دوا وین ، تذکر ه ها، متون، یادنا مه ها، گزار شها و جز اینهادر درجهٔ اول اهمیت دانسته میشود.

امروز ده ها و صد ها اثر ادبی‌مربوط به افغانستا ن از سده های مختلف ، در موزیم ها، آر شیف‌هاو کتابخا نه های رسمی‌وشخصی سر زمین های آسیا یی واروپا یی‌وجود دارد که تاریخ ادبیـــا ت

ما به هیچ و جه از آنها بی نیا زبود ه نمیتوانند و باید را هها ی استفا ده از آن منابع جستو جوگرددو هموار سا خته شود تا کار نویسند ه یا نویسنده گا ن تاریخ‌ادبیات به آسانی رو به رو گردد.

در مرکز زبا ن وادبیا ت اکاد می‌علو م افغانستا ن آرزو پرو رد ه میشودکه در پهلو ی و ظایف دیگرفرهنگی ، تاریخ ادبیا ت افغانستان نیز فراهم آید و به تحر یر آورده‌شود .

شعبه دری مرکز زبان وادبیا ت‌باتوجه به این آرزو ، آماده ساز ی فهرست منابع و سر چشمه های‌ادبیا ت در سه صدسالهٔ اخیر را- هر چند نا مکمل - نخستین گا م‌در به و جود آورد ن تاریخ‌ادبیات دانسته و در پرو گرا م کار خودجا داده است .

تهیهٔ فهرست منابع وسر چشمه‌هاظاهرا امر عاد ی وساده یی می نماید اما در واقع چنا ن نیست ،بلکه تر تیب یك فهر ست جا مع ومانع بسیار مشکل‌و حتا غیرمقدوراست ، زیرا مواد ومدار ك عمد تا در جا های معین و محدو دی‌فراهم‌آمده نمی باشد و دستیا بی به‌همهٔ آنها در مراجع مختلف داخلی وخار جی و درلا به‌لای کتا بهـــا ، مجلات ، جراید و اسناد دیگر بـــه‌آسانی میسر نمیشود .

فهرست حا ضر ، منابع وســرچشمه های ادبیا ت افغا نستا ن را در سد ۀ سیزده هجری(۱۲۰۱-۱۳۰۰ق) که برابر باقر ن نـزد ۀ میلاد ی و دقیقتر (۱۷۸۷-۱۸۸۲)است ، نشان میدهد . •

میتوا ن این فهرست رانخستین‌گام در این زمینه به حساب آورد که باید در جریا ن عمل ، یعنـــی‌تحریر تاریخ ادبیا ت این قر ن‌ودر مرور اوقا ت ، با راه بردن ازین‌مدارك به مدار ك دیگر، به اکمال رسانده شود .

در تر تیب این مجمو عه که دربر دارند ۀ اسما ی (سه صد و سی) شاعر و نویسند ۀ قـــرن‌سیزده میباشد به (یکصدو بیست وپنج) اثر مخطوط و مطبو ع‌و مجله‌وروزنا مه و گزار ش و تفسیـــر ویا د داشت های متنو ع دیگر دربنیاد های مختلف مرا جعه به پای آورده شده است . با این حا ل‌امکان‌زیاد و جود داردکه به شنا سا یی بعضی از گوینده گا ن و نویسنده‌گان و اد یبان ا یـن سده نسبـت

عدم دسترسی به تعدادی از منابع ومصادر در داخل و خارج، توفیق حاصل نشده باشد.

سعی به عمل آمده است که نام شاعران و نویسندگان مجهول الزمان، به صورت احتمال درین مجموعه آورده نشود. شاید در میان کسانیکه زمانهٔ حیات شان در کتابها نشان داده شده، با نام هایی مواجه شویم که اشتباهاً به قرن سیزده منسوب گردیده باشند. اینگونه اشتباهات را نمی‌توان جز با دقت، باز شناخت.

عده یی از سخنوران عهد (سیزده) بنابر عواملی که ذکرش رفت، در زاویهٔ گمنامی مانده اند وعده یی هم که دستاورد های شان در مرتبه های بلند تر قرار نداشته قابل توجه دانسته نشده اند وبا این حال هر دو دسته نمایندهٔ فرهنگ وادب روز گار خود به شمار می آیند. درین میان کسانی‌راهم میتوان به یاد آورد که آثار شان ادبیات این محدودهٔ زمانی‌را رنگین و متجلی گردانیده و آبروی ادب عهد خود به شمار می آیند وسخنان شان میتوانند بیشتر ماندگار باشد.

باید به خاطر داشت که تمام سخنوران وادیبان عهد (سیزده) چنان نبوده اند که حیات شان کاملا در میان قرن (سیزده) واقع شده باشد یعنی در جریان همین‌قرن تولد یافته ودر گذشته باشند. شاید زنده گی عده یی بدینگونه بوده باشد ولی عده یی از آنان سده های (دوازده — سیزده) وعدهٔ دیگر شان سده های (سیزده وچهارده) را دریافته اند که بدین‌صورت هر دسته از آنان در ادبیات دوسده نقش و سهم‌دارند و البته در اینجا توجه به عمل آمده است تا از میان این‌دسته ها کسانی در ادبیات قرن سیزده شامل ساخته شوندکه‌بخش عمده و قابل اعتنای زنده‌گی شان درین عهد واقع شده با شدوقسمتی از ایجادیات شان‌متعلق به این سده دانسته شود.

این فهرست دوبهره دارد. دربهرهٔ اول نام شاعران‌و نویسنده گان قرن سیزده به ترتیب‌الفبای تخلص و لقب و یانام، با

منابع مربوط به آنا ن ودر بهرهٔدوم کتابها ومقالا تیکه دربار ۂ اوضاع سیاسی و اجتماعی وادبی ایـــن عصر اختصا ص دارد آورده شده اند .

مصادر ، در ذیل نام هرگوینده‌ونویسند ه به ترتیب تاریخ تالیف کتابت و یاطبع ، قید گردید کـه میتوا ن از لحا ظ زمانی تقـــدم و اعتبا ر آنها را مدنظر قرار داد .

چون داير ۂ اعتبار این مجموعهٔ به سدهٔ سیزدم هجر ی قمـــر ی محدو د ساخته شده لذا سا لهای قمری که به رو یت منابع طر ف استفاد ه ذکر یافته با حرف «ق» مشخص گردید ه است و سنوا ت بدون این قید مربوط به هـجر ی شمسی میباشد .

به مقصد جلوگیر ی از اطنا ب وتکرار ، بعضی از عناوین و نا م های مصادر ومولفا ن که ممکـــن است چند بار درین گزار ش یـاد شوند ، به یك کلمه ، کلمه یی که بتواند نمایانگر نام و عنوان کامل باشد ، کو تاه شده است وصور ت کوتاه شد ۂ آن در اشارا ت ونشانه ها توضیح میشود.

نا مها و عنوا نهاییکه بـرا ی یکمرتبه می آیند به طور کا مـل ثبت میشوند .

اشارا ت و نشانه ها

آرشیف	آرشیف ملی افغا نستان
آریانا	مجلهٔ آریانا
ادب	مجلهٔ ادب ، نشر یه فاکو لتـــه ادبیا ت کابل
افغانستان	ادبیا ت افغانستا ن ازابواتفر ج سکزی ببعد در کتا ب افغانستا ن
امان التواریخ	امان التواریخ ـ جلد هفت ، تا ـ لیف مودب السلطا ن ، عکس نسخهٔ دستنویس.

اوقاف	مجلهٔ اوقاف
پیوند های فرهنگی	پیوند های فرهنگی ، فصلی از کتاب روابط بخارا وافغانستان از آغاز دولت درانی تاسقوط امارت بخارا
تاریخ ادبیات	تاریخ ادبیات افغانستان ، تالیف پنج استاد ، غبارو دیگران
تحفة الاحباب	تحفة‌الاحباب فی‌تذکرة الاصحاب، چاپ دوشنبه ، ۱۹۷۷
خراسان	مجلهٔ خراسان
دایرة المعارف	آریانا دایرة المعارف
دستنویس	نسخهٔ خطی و غیر مطبوع
س	سال نشراتی
ش	شماره
ص	صفحه
ص‌ص	صفحات
ق	هجری قمری
کابل	مجلهٔ کابل
کتاب	مجلهٔ کتاب
گنجینهٔ دستنو یسها	گنجینهٔ دستنو یسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجیکستان .
محترم	تذکرهٔ شعرای محترم
مزارات کابل	مزارات شهر کابل
مزارات هرات	رسالهٔ مزارات هرات
هنر	مجلهٔ هنر

یاد داشت

هر کدام از نشا نه های ذکــــر شده در مرتبهٔ اول به صو ر ت کامل و در مراتب دیگر با رعا یت اختصار به ضبط آمده اند و درعین زمان عناوین و نا مهای غیر طولانی مصادر و سر چشمه ها که‌اختصار آنها سبب صد مه به مفا هیــــــم میگردید ، به صور ت اصلی آورده شده و همچنا ن اسمای جا یها و سالها و تاریخ ها، در همه جابه حالت اصلی ثبت یافته اند .

بهرهٔ یکم

سخن پردازان-سرچشمه

آ - ا

آثم .

دیوا ن آثم ، نسخه دستنو یس(یکصدو نزده ورق) ، سـال کتابت ۱۲۷۷ق. آرشیف ملـی ،سه هزارو پنجاه‌و پنج - چار صدو هشتادو هشت .

آثم ، عبدالخالق ازسادات‌غور.

مجلهٔ ادبی هرا ت ، ش پنج،س‌نه ، ۱۳۵۵(۲).

آخوند زاد ه ، حبیب الله .

فضلا ی فراموش شد ه، عبدالله‌افغان نویس . مجلهٔ کابل ، ش نه س اول ،۱۳۱۰، ص‌ص سی‌و نه - چهل ویك(۳).

آخو ند زاد ، مولو ی محمـدصدیق.

رسالهٔ مزارا ت هرا ت - حصهٔ‌سوم ، به تصحیح و حوا شی‌فکری سلجو قی . کابل ، بدون تاریخ .

الله باش ، محمد حیات .

تیمورشا ه درانی -ج ۲، طبـع‌دوم ، تالیف عزیز الدین و کیلـی فوفلزایی. کابل ، ۱۳۴۶، ص چارصدو هشتادوچار.

ابن قاضی میر حسین .

- دیـوان قاضی بیدل معروف‌به کتا ب ابن قاضی کابلی،لاهور، ۱۳۳۲ ق ، یکصدو پنجا ه و دوصفحه .

-تاریخ ادبیا ت افغا نستا ن ،قسمت‌پنجم ، نوشته میر غلام‌محمد غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه‌صدوچهل ویك .

-ادبیا ت افغانستا ن از ابو الفرج سکز ی ببعد ، نو شتـــهٔ محمد حسین بهروز . در کتـــا ب«افغانستان » چا پ آر یانا دایر ة المعار ف . کابل ، ۱۳۳٤.

-نگاهی گذرا به دیوا ن ابـــن‌قاضی ، محمد سرور پاکفر . مجلهٔ خراسا ن ، ش دو ، س دو ،۱۳٦۱،ص‌ص یکصدونود - یکصدو نود و هفت .

ابو سعیداوبهی ، میر سعدالدین.

-دیوا ن ابو سعید ، دستنویس،آرشیف ، بیست‌و دو - یکصد و پنجاه‌و نه .

-آثار هرا ت -ج سه ،هرا ت،.۱۳۱۰ ، ص دو صدو شصت‌ویك .

احقر ، میر محمد نبی .

-ار مغان بدخشا ن ، شاه عبد الله بدخشی . کابل ، ش یازد ه، س شش ، ۱۳۱۵.

-تکملة الریاض ، تا لیـــــف‌احقر در ۱۲٦۱ق . (مجلهٔ کابل ، ش یکصدو هفت، س نه) مقـــالـهٔ‌شاه عبدالله بدخشی .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار .کابل،.۱۳۳۰، ص سه صدو نود.

-لعل بدخشا ن ، غلام حبیـــب‌نوایی ، فیض آباد ، ۱۳۳۲، ص‌ص چهل وپنج - پنجاه .

-افغانستا ن ، بهروز . کابـــل، ۱۳۳٤.

-نگر شی به تکملة الر یاضـــ‌میر محمد نبی احقر ، ظهور الله ظهور ی ، مجلهٔ هنر ، ش پنج -شش، ۱۳۵۹.

احمد .

استخرا ج تاریخ در نظم، محمدابراهیم خلیل ، کابل ، ۱۳۳۷ ، ص‌ص بیست‌و شش و نودو یك

احمد (پسر دوست محمدخان).

-دیوا ن احمد به خط میر احمدعلوی به سا ل ۱۲۸۳ق، آرشیف.

-دیوا ن احمد به خط میرزاحسین‌کابلی به سا ل ۱۲۹۳ق، پنجصدو هفتا دو دو صفحه ، آرشیف .

-امان التواریخ - ج هفـــت ،تالیف عبدالمحمد مود ب السلطا ن اصفها نی ، احتما لا به خـــــطفیض محمد کاتب پس از (۱۳٤۰ق).
عکس نسخه در اکاد می علو م،ص‌ص یك - دو .
-عاجز افغا ن و افغا ن عاجز ،حافظ نور محمد . کابل ، ش دو، س چار ، ۱۳۱۳، ص‌ص چهل ونه-هفتاد .
-آریانا دایرة المعار ف -ج دو،۱۳۳۰، ص پنجصدو سه .
-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو سی و نه .

احمد احمد علی قند هاری .

-دیوا ن احمد ،نسخهٔ مخطو طمتعلق به عبدالرزا ق غفو ر ی از نبیره گان شاعر .
-شاعر گمنا م قند هار ی ،ع.ز.مجلهٔ آریانا ، ش شش ، س نه، ۱۳۳۰ ، ص‌ص بیست‌و یك -بیست‌وپنج.
-دکند هار مشا هیر، محمد ولی‌زلمی . کابل ، ۱۳٤۹، ص‌ص دو صدو هشتادو چار - دو صـــدوهشتادو شش .

احمد قند هار ی ، میرزا احمـدعلی .

یادی از رفته گان ، خستـــــه (قسمت تعلیقا ت به قلم مایــــل هروی). کابل ، ۱۳٤٤،ص‌ص یکصد وشصت‌و شش - یکصدو شصـــت‌وهفت .

احمد ،میر حسام الدین‌انصاری.

-ایرةالمعار ف - ج شـــش ،کابل ، ۱۳٤۸،ص سه صدو دو .
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

احمد ، میر قطب الدین .

-دایرةالمعار ف - ج شش،کابل، ۱۳٤۸،ص ص سه صد وپنج.

احمد ، میرنجم الدین‌انصار ی.

-دایرة المعار ف -ج شش ،کابل، ۱۳٤۸،ص سه صدو هشت .
-افغانستان ، بهرو ز ، کابـــل،۱۳۳٤.

احمد میر نظام الدین .

-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل،۱۳۳٤.

ادرانی ، خلیفه صدیق .

—مزارا ت هرا ت —حصهٔ سوم.کابل ، ۱۹۶۷،ص یکصدو شصت.

ادیب پشاور ی ، سید احمد

—مرحو م ادیب پشا و ر ی،گویااعتماد ی . کابل ، ش چار ، س یك ، ۱۳۱۰،ص‌ص بیست‌و یك —بیست‌و شش .

—ادیب پشاور ی ، عزیز الله‌قتیل، آیینهٔ عـر فان، شـ شش —هفت ، س سه ، ۱۳۱۱.

—دیوا ن قصاید و غزلیا ت‌فار سی و عر بی ادیب پیشاور ی بـا تحشیه و تعلیقا ت‌علی عبدالرسولی.تهران ،۱۳۱۲.

—دایر ةالمعار ف — جلد دوم ،کابل ، ۱۳۳۰،ص ششصدو پنجاه و یك.

—تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل وپنج.

—فارسی گو یا ن پاکستا ن—جلد یك ، تالیف داکتر سیـــد سبط حسن ر ضوی . راو لپند ی،۱۳۵۳،ص‌ص صد —یکصدوسیزده.

اذنب ، سید خان شبر غا نی.

—دبیر ستا ن بلخ — حصهٔ چار(نسخه غیر مطبو ع) ، خسته . ۱۳۳۳،ص‌ص دو صدو شصت وسه — دو صدو شصت‌و شش(٤)

اسیر ، شاه عبدالغیا ث.

تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو شصت ودو.

اظهر ، میر احمد مجدد ی .

—ار مغان بدخشا ن ، کابـل ،شماره چار و پنج، سال ششـم ، ۱۳۱۵ ، ص‌ص یکصدو چهل‌وشش‌ویکصدو چهل‌و هفت .

—تاریخ ادبیا ت ، غبار .کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو هشتادوهشت.

—لعل بدخشا ن ، نوایی .فیض‌آباد ، ۱۳۳۲، ص‌ص چهل و پنج— پنجاه .

—افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

افضل هرو ی ، بن محمـــدشریف .

تذکرهٔ شعرا ی محتر م، تالیف‌حاجی نعمت الله محتر م ، بـــه تصحیح و تحشیهٔ اصغر جانفدا.دوشنبه ، نشریا ت دانشـــ ،

۱۹۷۵،ص‌ص بیست‌و نه ـ سی وچار .

افغان ، گل محمد .

ـدیوا ن افغا ن ، دستنویس در (پنجصدو بیست‌و شش) صفحه ، حدو د (پنجهزا ر) بیت.

گنجینهٔ دستنو یسها ی انستیتو ت شر ق شناسی اکادمی علوم تا جیکستا ن ، شماره چارصدو بیست . (۵).

ـنمونهٔ ادبیا ت تا جیك ،صدرالدین عینی . مسکو ،۱۹۲۶، ص‌ص دوصد ـ دوصدو‌یك .

ـشعرا ی وطن ، سرور،جریدهٔ نسیم سحر ، شماره دو م ،۱۳۰۶.

ـتاریخ ادبیا ت ، غبار .کابل،۱۳۳۰،ص سه صدو بیست‌وشش.

ـافغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .

ـدایرة المعار ف ـ جلد شش .کابل، ۱۳٤۸، دو صدو سه .

ـیکی از شاعرا ن کم شنا خته‌شدهٔ قند هار ... ، پو ها ند رشاد . خراسا ن ، شمار ه یك ،سال دوم ، ۱۳۶۰.

افغا ن ، میر هوتك .

ـامان التواریخ ـ جلد هفت ،مود ب السلطا ن . دستنو یس ، ص‌ص چار ـ هشت .

ـکلیا ت میر هوتك به خـط عبدالسمیع به سال ۱۳۰۳ـ ۱۳۰٤ (ششصدو شش) صفحه ،آرشیف.

ـدیوا ن اعلیحضر ت تیمورشاه،عبدالحی حبیبی . کابل ، شمار ه سی‌ویك ـ سی‌ودو ، سا ل سو م،۱۳۱۲.

ـدیوا ن میر هوتك افغـان ،گو یا اعتما دی . کابل ، شمار ه‌ده، سا ل سوم ، ۱۳۱۲.

ـتاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰، سه صدو سی ودو .

ـافغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤.

ـافغا ن ،خسته .عرفا ن ، ش‌هشت ، سا ل بیست ، ۱۳۳۵،ص ص بیست‌و شش ـ بیست‌ونه .

ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤، ص‌ص هفت‌ـیازده.

ـتیمور شا ه درانی ـ جلدسوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤۶ ، ص‌ص چار صدو شصت‌و دو ـ چار صدوشصت‌و چار .

الفت کابلی ، میر مجتبا .

-دیوا ن الفت ، دستنو یس .آرشیف ، بیست و سه - سی و هفت .

-غزلیات الفت ، دستنویس .آرشیف ، ده - سی و هفت .

-امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطا ن ، دستنویس ، پس از (۱۳٤۰ ق) .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل وشش.

-افغانستا ن ، بهروَ ز. کابل، ۱۳۳٤.

-مزارا ت کابل ، خلیل .۱۳۳۹، ص‌ص یکصدو هشتادو پنج - یک صدو هشتادوشش .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص دوازد ه- سیزده .

امضا ، محمد حسن معرو ف به‌سیاه .

-سراج الاخبار ، شماره هفده،سال هفت .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل، ۱۳۳۰ ، سه صدو چهل و هفت .

-تکملهٔ مقا لات الشعرا ، محمدابراهیم تتو ی ، به تصحیح سید حسام الدین راشد ی . کرا چی ،۱۹۵۸.

-دایرة المعار ف - جلد سوم .کابل ، ۱۳۳۵ ،ص‌ص هشتصد و هشتادو پنج - هشتصدو هشتاد وشش .

امید .

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹،ص یک .

امین تاشقر غا نی .

-کلیا ت امین ، محمد صالـــح پرونتا . آریانا ، شمار ه ده ،ص‌ص پنجصدو هشتادوپنج - پنجصدوهشتادو هشت و شماره یازد ه ، ص‌ص ششصدو چهل - ششصدوچهل وسه ، سال سوم .

-دبیر ستا ن بلخ - حصهٔ چار،خسته ، ۱۳۳۳ ،ص‌ص سه صد و هفتادوسه - سه صدو هفتاد وچار.

امینی ،امین .

-دیوان امین امینی ، دستنویس.آرشیف ، ده - یکصدو بیست و شش.

-فصلی از کتاب ((روابط بخارا و افغانستان از آغاز دولت درانی تاسقوط امارت بخارا))نوشته حق نظر وف، برگردان آصف . مجلهٔ کتاب ، شماره یک، سال چار ، ۱۳۶۰.

انصاری ، میر سعد الدین ده یحیایی .

-شور عشق ، دستنویس .آرشیف ، (بیست‌و دو - بیست‌و هفت و بیست - یکصدو هفت وبیست‌و دو - بیست‌و پنج‌و هجده-سیزده - نزده).

-مجموعهٔ شور عشق باغزلیات احمد ، (هفتصدو شش) صفحه. آرشیف ، شمارهٔ دفتر دو صد وپنجاه‌و نه .

-کلیات شور عشق ، دستنویس به خط بر هان الدین خواجه (۱۲۲۲ق) ، گنجینهٔ دستنویسها،شماره سه صدو نودو شش (شش صدو بیست ویك صفحه) .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد.کابل ، ش دو ، سال‌چارم ،۱۳۱۳.

-افغانستان ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

-شور عشق ، چاپ هند ،۱۳۷٤ق ، پنجصدو چار صفحه .

-یکمرد بزرگ ، خلیل . کابل،۱۳۳۵ .

-استخراج تاریخ در نظم ،خلیل ، کابل ، ۱۳۳۷ ، ص‌ص‌چهل وشش - چهل‌و هفت .

-مزارات کابل ، خلیل .۱۳۳۹،ص‌ص دوصدو سی‌و نه - دوصدو چهل ودو .

-جنبش غزلسرایی و عصر بیدل ، حیدر ژوبل . ادب ، شماره سه -چار ، سال شانزده ،۱۳٤۷،ص‌ص یکصدو شصت و سه - یکصدو شصت‌و هشت .

-شرح حال حضرت حاجی‌صاحب ده یحیا شیخ سعد الدین انصاری ، محمد اکبر ساجد ،مجلهٔ اوقاف ، شماره دوازده ، سال اول ، ص‌ص سی‌و سه - سی‌وشش و شماره اول ، سال دوم، ص‌ص سی‌و هشت - چهل(۱۳۵۰ - ۵۱).

انور ، محمد انور بدخشی .

-ارمغان بدخشان ، کابل ،شماره هفت - هشت ، سال‌شش، ۱۳۱۵ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار ، کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی و سه .
-لعل بدخشا ن ، نوا یـــی .فیض آباد ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص شصت ویك - شصت‌وپنج .
-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل، ۱۳۳٤ .
-دایرة المعار ف - جلد سوم .کابل ، ۱۳۳۵ ، ص نه صدو نزده.

ب

باقی ، میاعبدالبا قی .

-دیوان باقی ، دستنویـــس ،آرشیف ، هفت - چهل و سه
-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل وسه .
-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤.
-مزارا ت کابل ، خلیل . کابل، ۱۳۳۹ ،ص‌ص نودو چار ، نود و شش.
-دایرة المعار ف - جلد چار ،کابل ، ۱۳٤۱ ، ص شصت‌و سه.

ببوجا ن ، حلیمه .

-پردۀ نشینا ن سخنگو ی ،ماگه ر حمانی .کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشتادودو .
-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤ .

بحرین . ملاعبدالحق درواز ی.

محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ،ص‌ص شصت - شصت‌ویك .

بسمل ، علاء الدین جلال آبادی(٦) .

سکینة الفضلا ، عبدالحکیـــــم رستاقی . دهلی ، ۱۳۵۰ ق ، ص پنجاه‌و هفت .

بوسعید کابلی ، خواجه مـــیرسعدالدین (۷).

-دیوا ن بوسعید ، انجمن ادبی.کابل ، شماره دهم ، سال چهارم ، ۱۳۱٤ ، ص نودویك .
-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳٤ .
-دایرةالمعار ف - جلد چار م.کابل ، ۱۳٤۱ ، ص دو صدوپنجاه وپنج.
- تیمور شاه درانی - ج۲،فوفلزایی ، کابل ، ۱۳٤٦، ص ٤۸۷

بهایی ، بهاء الدین .
فارسی گو یا ن پاکستا ن -ج اول ، رضو ی . راو لپنـــدی ، ۱۳۵۳، ص‌ص یکصدو چهل وسه-یکصدو چهل وپنج .

بهر ی ، نور الحق دروازی .
یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص چهار ده - پانزده .

بی‌بی سنگی ، مریمه (۸).
-پرده نشینا ن سخنگو ی،ماگه‌رحمانی . کابل ، انجمن تاریخ ، ۱۳۳۱ ص هفتادو شش .
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳٤ .
-زنان سخنو ر -دفتر سو م،علی اکبر مشیر سلیمی . تهرا ن، ۱۳۳۷ ،ص شصت‌و چار .

بیتا ب ، پند ت تا به رام ترکی(۹).
تکملهٔ تذکر هٔ شعرا ی کشمیر بخش اول ، سید حسام الدیـــن راشدی ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص یکصد وسی‌و هشت - یکصدو سی ونه .

بیخود هرو ی ، عبدالمجید بن‌عبدالحمید .
-دیوان بیخود نسخهٔ خطی بدون‌تاریخ ، به خط فکر ی سلجوقـی متعلق به حسین و فا سلجو قی .
-آثار هرا ت -حصه سو م .هرا ت ، ۱۳۱۰ ،ص یازده .
-گازر گاه ، فکر ی سلجو قی.کابل ، ۱۳٤۱ ، ص‌ص پنجاه و پنج - پنجاه‌و شش .
-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص یکصـد و پنجاه‌و شش - یکصدو پنجا ه وهفت .

بیضا ، میرزا بیضا .
مزارا ت کابل ، خلیل . ۱۳۳۹،ص‌ص دوصدو دو - دو صدو سه.
-تیمورشا ه درانی - جلد دوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص چار صدو هشتادو هفت .

پ

پسندی .

پیوند های فر هنگی افغانستان‌وبخارا ، حق نظر نظروف ، کتاب، شماره اول ، سال چهار م ،۱۳۶۰(۱۰).

پیر راه در ه ، میرسید عنایت‌الله .

ار مغان بدخشا ن ، کابل ، ش‌اول ، سال هفت . ۱۳۱۶.

ت

تاج الدین ، مولینا .

مولینا تاج الدین ، نوابی ،آریانا،شماره اول ، سال هفتم ،۱۳۲۷، ص‌ص نزده ـ بیست‌ویک .

تاجر ، مولوی احمد جان .

ـمولو ی احمد جا ن قند هاری‌متخلص به تاجر ، پو هاندحبیبی. خراسا ن ، شماره اول ، سا ل‌دوم، ۱۳۶۰ ، ه ـ دوازده .

ـمولو ی احمد جا ن تاجر ، درکتـ~~ـب مشاهیر کند هار~~، محمدولی زلمی . ۱۳٤۹ ، ص دوصدو چهل‌وپنج.

تایب .

افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

تایب ، محمد تقی قند هاری .

تکملهٔ مقالات الشعرا ، خلیـل‌تتوی . کرا چی ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص نود ـ نودو سه .

تر کی . ترک علیشاه قلند .

سخنورا ن چشم دیده ، نوشتهٔخود تر کی . دکن ، ۱۳۳۲ ق ،ص ص بیست‌و نه ـ سی ودو ویکصدوچهل وسه ـ یکصدو چهل و چار (۱۱) .

تسلیم ، ابوبکرحوض کر باسی.

ـاستخرا ج تاریخ در نظم،خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ، ص یکصدوسی و هفت .

ـگازر گاه ، فکر ی سلجو قی .کابل ، ۱۳٤۱ ، ص‌ص پنجا ه ودو- پنجاه و پنج .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و پنجاه‌و هشت)- یکصدو شصت‌و یك.

تسلیم ، سلام الدین .

سکینة الفضلا ، رستا قی .دهلی،.۱۳۵ق ، ص پنجاه‌و نه (این شاعر افغانستا نی الاصل دردهلی نشو و نما یافته است .)

تسلیم ، ملا مولاداد .

آثار هرا ت -حصهٔ سو م ،هرا ت ، ۱۳۱۰ ، ص بیست‌وپنج.

تیمور شاه درانی .

-دیوا ن تیمورشا ه ، حبیبی .کابل ، شماره°سی‌و یك - سی و دو، سال سوم ، ۱۳۱۲ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار. کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو هجده .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

-تیمور شاه درانی - جلد اول-دوم ، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦.

-دیوا ن تیمورش درانی ،به‌تصحیح و مقد مه فوفلزا یی.کابل، ۱۳۵٦ (۱۲).

ث

ثاقب ، ابوالحسن .

به‌قول حاجی‌عبدالحق ، ثاقب برادر کلان حاذق هرو ی بود و مجموعهٔ کوچك اشعار اورا حا جی‌عبدالحق برا ی شایق هرو ی‌داد ه است .

ج

جایز .

افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

جایز ، مولوی .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهار م، ۱۳۱۳ .

جذبهٔ بلخی .

دبیرستا ن بلخ -حصه دو م ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص یکصدوبیست وپنج.

جمالی ،جمال الدین تاشقرغانی.

-نمونهٔ ادبیا ت تاجیك، عینی. مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص‌ص دوصد و چهل و هشت - دو صدو چهل و نه .

-دبیرستا ن بلخ - حصهٔ چهار، خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص سه صدو هشتادو شش - سه صدو هشتادوهفت .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

-دایر ةالمعار ف - جلد چهار. کابل ، ۱۳٤۱ ، ص نه صد و نودو هشت .

-ارمغا ن سمنگا ن ، محمـــدمحسن حسن . اوقا ف ، شمار ه سوم، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صـــرچهل و چار .

-تحفة الا حبا ب فی تذکـر ةالاصحا ب ، قار ی ر حمت اللـه واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ،ص‌ص پنجاه‌و سه - پنجاه و چار .

-پیو ند های فر هنگی، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چارم ، ۱۳٦۰.

جواد هرو ی ، عبدالجواد .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر . کابل، ۱۳۳۰ ،ص سه صدو هفده .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

-دایرة المعار ف - جلد پنج . کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص چهل‌وهفت- چهو هشت .

جهانگیر ، پسر کامران .

مزارا ت هرا ت - حصهٔ سوم ، ،به تصحیح فکر ی سلجو قـــی . کابل ص‌ص یکصدو هفتاد- یکصدوهفتادویك .

ح

حاذق ، جنید الله .

-آثار جنید الله حاذق .آرشیف، دو - هشتادو پنج - پانزده .

-غزلیا ت جنید الله حاذ ق ،مکتوب در ۱۳۱۲ ق . آرشیف ، دو - پنجاه‌و شش - بیست‌و سه.

-مجموعة الشعرا ، فضلــــی نمنگانی . تا شکند . (دریـــن مجمو عه مقدا ر ی از قصا یــدودیگر اشعار حاذق نقل شـــد ه است .)

-نمونه ادبیا ت تا جیك، عینی. مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص‌ص دو صد و پنجاه‌و هفت - دو صدو شصت .

-آثار هرا ت - جلد سو م ،هرا ت، ۱۳۱۰ ، ص سی‌و هفت.

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد. کابل، ش دو م ، سال چـهـارم ، ۱۳۱۳ .

-ارمغان بدخشا ن . کابـــل ،شماره هفت - هشت ، سال‌ششم، ۱۳۱۵.

-حاذق هرو ی ، خلیل. آریانا،شماره دوازد ه ، ســال سو م ، ۱۳۲٤ ، ص‌ص ششصد و پنجاه وهشت - ششصدو شصت‌وپنج .

-ارمغان کرو خ ، فـــکـــر ی‌سلجو قی . آریانا ، شماره چهارم، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص یك‌ـده .

-افغا نستا ن ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳٤.

-حاذق هرو ی ، محمد کریـم‌نز یهی . مجلهٔ ژ وندو ن ، شماره سی‌وپنج - سی‌و هفت ، ۱۳٤۱.

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ،ص یکصدو هفتاد و هفت .

-تحفةالا حبا ب ، واضـــح .دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص پنجاه و پنج - پنجاه‌و هفت .

-پیو ند های فر هنگی، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰.

حاذق هرو ی ، اسماعیل .

حاذق هرو ی (اسماعیل بــن‌غلام احمد - غیر از جنید اللـــه حاذق) ، خلیل . آریانا ، شمار ه‌هفت ، سال شش ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص بیست - بیست‌و سه .

حامد سرپلی .

محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ،ص‌ص‌نود - نودو پنج.

حبیبی ، ملا شاه حبیب .

ار مغان بدخشا ن . کابـــل ،شماره یازد ه ، سال شش ،۱۳۱۵.

حسن .

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹، ص یکصدو بیست‌و نه .

حسن تلوکانی .

شاعر ثنا و نعت ، حبیبـــی.آریانا ، شماره نهم ، سال بیست، ۱۳٤۱ ، ص‌ص چهل ویك ـ چهل‌وهشت .

حسن خلیل ، احمد گل .

احمد گل حسن خیل (نویسنده‌وشاعر در ی و پشتو) . دایر ةـ المعار ف ـ جلد دوم . کابـــل ،۱۳۳۰ ،ص پنجصدو دوازده .

حسن ، ملاحسن بلخی .

دبیرستا ن بلخ ـحصه او ل ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجاه‌ویك .

حسن ،میرزا علی حسن(برادرشرر).

عاجز افغان ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهارم، ۱۳۱۳.

حسن ، نایب محمدحسن .

تاز ه نوای معار ك ، منشـــی‌عطا محمد عطا یی ، به تصحیـح و تحشیه و تعلیق حبیبی (قسمت‌تعلیق) . کرا چی ،۱۹۵۹ ، ص‌ص نه صدو بیست‌و چار ـ نه صد وسی .

حسین ، میرزا حسین .

ارمغان سمنگا ن ، محسن‌حسن. اوقا ف ، شماره چهار م ، سا ل دوم ، ۱۳۵۱ ،ص چهل .

حسینی هروی .

دیوا ن حسینی هرو ی. دســت‌نویس ، آرشیف .

حقیر ، میر عبدالله خر می .

دبیرستا ن بلخ ـحصهٔ چهار ،خسته ، ۱۳۳۳ ، ص سه صد دبود چار .

حمید کشمیری .

ـاکبرنا مه ، آرشیف ، دوازده‌ـهشتادوسه .

-اکبر نا مه ، دستنویس ، به‌خط حا جی محمد عمر (یکصد و نودو چـــار ورق) . ۱۳۲۹ ق .آرشیف . دو صدوپنجاه‌و نه -چار صدو هشتادویك .

-اکبر نا مه با تحشیه ع لی‌احمد نعیمی . کابل ، ۱۳۳۰ .

-اکبر نا مه منظو مه حمیـــــد کشمیر ی (مقد مه) احمد علـــی کهزاد . آریانا ، شماره دوازد ه ،سال ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص چهل ونه - پنجاه‌و شش .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل‌و نه .

-حمید کشمیر ی یا فردوســی‌کشمیر (در بار ه اکبر نا مه وناظم آن)، صابر آفا قی ، آریانـــــا ،شماره اول ، سا ل بیست وهشت، ۱۳٤۸ ، ص‌ص چار - چهارده .

-دوروایت از یك حماسه (بررسی مقایسو ی اکبر نا مه منشی قاسم و اکبر نا مه حمیــــــــد کشمیری) ، خانم سارا ، آریانا، شماره سو م ، سا ل سی‌و نه،۱۳۶۰ ، ص‌ص چهل - شصت و چار .

حمید ی بلخی ، حمیدالله .

-دایر ةالمعار ف -جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، دو صد وهشتادو نه .

-ارمغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره دوم ،سال دوم ، ۱۳۵۱، ص چهل و پنج .

حمید ی ، میرزا عبدالحمید .

-دبیرستان بلخ - حصهٔ چهار،خسته . ۱۳۳۳ ، ص سه صد و شصت‌وپنج.

-تذکر ه محتر م ، دوشنبه ،۱۹۷۵ ، ص‌ص یکصدوپنج - یك صدوشش .

حنیفی پنجشیری .

-عزیزی (و چند شاعر معاصر اوازجمله‌حنیفی پنجشیر ی)،خسته. آریانا ،شماره یازد ه ، سا ل‌یازده،۱۳۳۲ ، هفت -یازده .

-افغانستا ن ، بهروز ، کابل،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف - جلد پنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، دوصدو نودو دو.

حیدر ، سر دار غلام حیدر .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

-تازه نوای معار ك ، عطا یی .کراچی ، ۱۹۵۹ ، ص‌ص نه صدو پنج - نه صدو هشت .

حیرت بلخی ، عبدالعزیز .

-افغانستا ن ، بهرو ز ، کابل،۱۳۳٤

-دایرة المعار ف - جلد پنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، دوصدو نودوهشت.

-تحفة الاحبا ب ، واضـــــح ،دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص شصت- شصت‌ویك .

حیرت کابلی ، محمد ابراهیم .

-محمد ابراهیم حیر ت کابلی ،علی احمد نعیمی . کابل ، شمار ه اول ، سال پنج، ۱۳۱٤- ص‌ص‌چهل و سه و چهل و شش .

-تاریخ ادبیا ت، غبا ر . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل‌وشش.

-دایرةالمعار ف -جلد پنج ،کابل . ۱۳٤۸ ، ص دو صد و نودو نه .

-تحفۀ شا هنشهی ، تدویـــن‌وتنظیم محمد ابراهیم حیـــــر ت، نسخۀ خطی محفوظ در آر شیـف،ص‌ص یك- شصت‌و دو (شمار ه هشت - هشتادو هشت).

خ

خادم ،میرزا داوود .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

-ار مغان سمنگا ن ،محســـن‌حسن ، اوقا ف ، شماره چهارم، سا ل دوم ، ۱۳۵۱ ، ص چهل ویك .

خالص ، سلطان محمد .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو نودو پنج .

خان ملا، قاضی دا ملا عبـــــداللطیف .

-تاریخ ادبیا ت غبار ، کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صـــدو سیزده .

ـخان ملا ، ار مغا ن بدخشان،کابل ، شمار ه هفده ، سال نهم، ۱۳۱۸، ص‌ص هفتادو هشت ـ هفتادونه .

خاور ،محمد اکبر

نگارستا ن سخن ، سیدنـورالحسن نور . بهو پا ل ، ۱۲۹۳ ، ص بیست‌و شش .

خرد ،ملا صالح محمد .

دبیرستا ن بلخ ـ حصهٔ چار،خسته . ۱۳۳۳ ،ص‌ص سه صد و نودو هفت ، سه صدو نود و نه.

خرم ، میرزا خر مخان .

ارمغا ن سمنگا ن ، محسـن‌حسن . اوقا ف ، شماره چـار ، سال دوم ۱۳۵۱ ، ص‌ص چهل ـچهل ویك .

خلالی ، ایشا ن سید جعفر .

ـار مغان بدخشا ن ، کابل ،شماره چهار م ، سا ل هفتم ، ۱۳۱۶.

ـافغانستا ن ، بهرو ز. کابـل،۱۳۳٤ .

خلیفهٔ دار الامان ، امام الدین .

دبیرستا ن بلخ ـ حصـه او ل ،خسته . ۱۳۳۳ . ص‌ص بیست‌و پنج بیست‌و هفت .

خلیل تتوی ، محمد ابراهیم .

تکملهٔ مقا لات الشعرا (مقد مه‌وصفحا ت دیگر) . کرا چـی، ۱۹۵۸، ص‌ص یکصدو شصت وهفت ـ دو صدو شصت‌و سـه

(این شخص نسبت ار تبا طش باشا عرا ن عصر (سیزده) افغا ـ نستان و ذکر آنا ن در کتابش ، درادبیا ت قرن سیزد ه ما سهـم ارزند ه دارد .)

خواجهٔ بدخشی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

خو شد ل.

سه شاعر از یك خانـوادهٔ بزرگ ، حبیبی . ادب ، شما ر ه پنج ـ شش ، سال یازد ه، ۱۳٤٤،ص‌ص سی‌و شش ـ چهل وپنج .

خو شدل ، مولو ی مصطفـــا علیخا ن .

تذکرهٔ نتایج الا فکار ، قد ر تگو پا موی بمبئی ، ۱۳۳۶، ص‌ص دو صدو بیستو چار ـ دو صد وچهل (سیزده) .

خو شنود ، محمد ار تضا خان.

نتایج الا فکار ، قدر ت گو پاموی بمبئی ، ص‌ص دوصد وچهل دو صدو چهل و چار (چهارده)

د

داعی ، ملا عبداللطیف .

ار مغان بدخشا ن . کابـــل ،شماره شش، سال هشت ،۱۳۱۷، ص‌ص هفتادو نه ـ هشتادویك .

داغ ، جلال الدین .

ـمشاهیر دانشورا ن اند خود،محمد یعقو ب واحد ی ، آریانا ، شماره هشت ، سا ل بیستویك،۱۳۴۲ ،ص یازده .

ـدبیرستا ن بلخ ـ حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صد ـ چار صدویك .

دبیر، میرزا محمدنبی .

ـار مغان بدخشا ن . کابـل ،شماره اول ،سال هفت ،۱۳۱۶.

ـافغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳۴.

دبیری .

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹ . ص یکصدو بیستو هفت.

درواز ی ،محمد سید بیگ .

ـار مغا ن بدخشا ن ، بدخشی.کابل ، شماره دوم ، سال هشتم، ۱۳۱۷ ص‌ص هشتادو چار ـهشتادوهشت .

تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو پنـجا ہ و هشت .

درویش ،غلام محمد ملقب بـــه‌شاه جی .

ـسراج التوا ریخ‌ـجلد اول ،فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ق ص‌ص یکصدو هشتادو یـــك ـیکصدو هشتا دو دو .

-استخراج تاریخ در نظم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص هشتادو هفت .

-تازه نوای معارك، عطایی .(قسمت تعلیق) ، کراچی ، ۱۹۵۹ ،ص‌ص نه صدو سی و پنج-نه صدو سی‌و هفت .

درویش ، میرامام الدین انصاری .

-ادب ، شماره اول ، سال اول،حوت ۱۳۳۲.

-عزیزی (و چند شاعر معاصر او)، خسته . آریانا، ش یازده ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص هفت -یازده .

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳٤.

-دایرة المعارف - جلد شش.کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صد ویك.

درویش محمد خان .

جنگنامهٔ درویش محمد خان ،کهزاد ، ژوندون ، شماره بیست‌و پنج ، سال پنجم ، ۱۳۳۲ .

دری ، عبدالرزاق ، پسر زمانشاه (پانزده)

افغانستان ، بهروز. کابل ،۱۳۳٤ ، ص سه صدو هشت .

ذ

ذاکر .

-دبیرستان بلخ- حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو پنج - چار صدو هفت .

-افغانستان ، بهروز .کابل، ۱۳۳٤.

-جنبش جنگنامه سرایی در شعر دری سدهٔ (نزده) افغانستان، دکتور اسدالله حبیب .خراسان ، شماره اول، سال دوم ۱۳٦۰.

ذره، میرزا بوری .

-دبیرستان بلخ- حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صد و هفت - چار صدو یازده .

-ارمغان سمنگان ، محسن‌حسن ، اوقاف ، شماره پنج ، سال دوم ، ۱۳۵۱ . ص چهل وپنج .

ذوقی ، ایشا ن عبدالقهار .

-ار مغان بدخشا ن ، بدخشی. کابل ، شمار ه شش ، سا ل هشت ، ۱۳۱۷ ، ص‌ص هفتادوشش - هشتادویك .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ، ۱۳۳٤.

-دایرةالمعار ف - جلد پنج .کابل ،۱۳٤۸ ص چار صدو هشتادویك .

ذوقی ، میر غلام شاه .

-ار مغان بدخشا ن . کابل ،ش‌چار ، سال هفت، ۱۳۱٦ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر .کابل ، ۱۳۳۰، ص سه صد و سی‌و چار .

-افغا نستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ .

-یادی از ر فته گا ن ،خسته.۱۳٤٤ ، ص‌ص سی‌ویك - سی‌ودو.

-ادبیا ت معاصر در ی ، دوکتور اسدالله حبیب ،ادب ،شس یك ، سال بیست‌و پنج ، ۱۳۵٦،ص یکصدوسی‌و سه .

ر

راسخ، قاضی عبدالسمیع .

-دبیرستا ن بلخ -حصهٔ چا ر ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو هفد ه - چار صدو نزده .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل۱۳۳٤ .

-راسخ ، خسته . آریانا ،ش‌دوازد ه ، سا ل هشت ، ۱۳۲۹ ، ص‌ص بیست‌و سه -بیست‌و شش.

راغب ،سید احمد .

تذکره صبح وطن ، محمد غو ث اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ، ص‌ص هشتادو نه - نودوپنج .

راغب ، محمد جعفر .

تذکره فارسی گو شعرا ی اردو، عبدالرووف عرو ج . کرا چی ، ۱۹۷۱ ، ص‌ص نود - نودودو .

راغب ، میر مبارك الله(١٦)

-دبیرستا ن **بلغ** -حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص. چار صدو بیست - چار **صدوبیست‌ویك** .

-اشارا ت **بینش** ، سید مرتضابینش . ترتیب و تحشیهٔ داکتر شریف حسین **قاسمی** . دهلی ،۱۹۷۳، ص‌ص هفتادو نه و یکصد وسی‌و هفت .

رحمت بدخشی ، رحمت الله.

-دیوان ر **حمت بدخشا نی** ،آرشیف ، یك - شصت‌ودو .

-رحمت **بدخشی و** دیوا ن او ،سید قاسم . کابل ، شماره اول - دو م ، سال **ششم** ، ۱۳۱۵،ص‌ص‌شصت‌و دو - هفتاد .

-ار مغان **بدخشا ن** . کابل ،شماره دوم ، سال هفتم ،۱۳۱٦ .

-دایرة المعار **ف** - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌پنجصد وسی.

-یادی از **رفته گا ن** ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص سی‌وهفت- سی‌و هشت .

-نگاهی به دیوا **ن** ر حمت‌بدخشی ، ظهور الله ظهور ی هنر، شمار ه **دو م - چار م سا ل**سوم ،۱۳۵۹.

رحمدل .

یادی از **رفته گان** ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص **سی‌و نه** .

رحیمی بلخی ، میرزا عبدالرحیم.

-افغانستا **ن** ، **بهرو ز**. کابل،۱۳۳٤.

-دایرةالمعار **ف - جلد پنج** .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص پنجصد وسی‌و یك .

-تحفةالاحبا **ب** ، **واضح** ، د وشنبه، ۱۹۷۷ ، ص هشتادو دو.

رسوا ، غلام مصطفا .

سخنورا ن **چشم دید ه، ترکی**.دکن ، ۱۳۳۲ ق . ص‌ص چهل ونه -پنجاه .

رضا، محمد رضا بر نابادی .

-(تذکرهٔ محمد **رضا بر** نابا دی،)دستنویس ، تالیف شده در ربع اول قرن سیزد **ه هجر ی** قمری ،موجود در کتابخا نه اکا د می علوم .

-تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴٦، ص‌ص سه صدو سی و چا رو چارصدو شصت‌و نه .

رفیع ، رفیع الملك .

امان التوا ریخ -جلد هفت ،دستویس . ص‌ص هفتادو پنج - هفتا دو هفت .

رفیع ،محمد رفیع .

ار مغان بدخشا ن . کابل ،ش‌سه ، سا ل هفت ،۱۳۱٦ .

رفیع، مولو ی رفیع الدین .

صبح وطن ، غوث اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ،ص‌ص هشتاد - هشتادویك .

رمز ی ، میرزا عبدالغفو ر .

ارمغا ن سمنگا ن ، محسن‌حسن . اوقا ف ، شمار ه شش ، سال سوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی‌و نه.

ز

زایر .

استخرا ج تاریخ در نظم، خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ،ص یکصدو سی و هفت .

س

سالك کابلی ، میرزا محمودبالاحصار ی .

-عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شمار ه دوم ، سال چار ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی‌وپنج .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

سالم ، تور ه خواجه .

-دبیرستا ن بلخ، حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳، ص‌ص چار صدو بیست‌و شش - چار صد و بیست‌وهفت .

-افغانستا ن ، بهرو ز ، کابل ،۱۳۳٤.

-ارمغا ن سمنگا ن ، محسن‌حسن . اوقا ف ، شمار ه هفت سا ل دوم ، ۱۳۵۱، ص چهل ودو.

سبحان قلی درواژی .

ارمغا ن بدخشا ن . کابل . ش یك ، سال هفت ، ۱۳۱٦ .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ششصد و شصت وپنج .

سر کار ، شهنواز .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی‌و چار .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

سیدا، میرسعید محمدکرو خی.

-آثار هرا ت -ج سو م. هرات،۱۳۱۰.

-ارمغا ن کرو خ، فکر ی سلجو قی ، آریانا ، شماره چار ، سا ل شش ، ۱۳۲۷ ص‌ص یك -ده .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل . ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و شصت‌و دو - یکصدو شصت وهفت .

-دیوا ن میر سعید محمدکروخی‌متخلص به سید ، معرو ف به سیدای کرو خی هرو ی ، به‌کوشش مایل هرو ی . کابل ، ۱۳٤٥ ، یکصدو شصت و چا رصفحه .

سیدجمال الدین .

-شر ح حا ل و آثار سیدجما ل‌الدین ، میرزا لطف الله اسد آبادی. برلین ، ۱۳۰٤ .

-سید جمال الدین افغا نی ،گو لد ز یهر آلمانی ، تر جمه عبدالغفو ر . کابل ، شمار ه یك -دو، سال شش ،۱۳۱٥ ، ص‌ص یکصدو هفتادو هفت - یکصد وهشتادو شش .

-حیا ت سید جمال الدین افغان،امی ن‌خو گیانی ، کابل ، ۱۳۱۸ .

-سوانح مختصر سید جما ل‌الدین افغا ن ، غبار . آریانا، ش یك ، سال سو م ، ۱۳۲۳ ، ص‌ص چهل وپنج - چهل و نه .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار .کابل،۱۳۳۰، ص سه صدونود .

-زنده گانی و فلسفه اجتماعی وسیاسی سید جمال الدین افغانی، مرتضا مدرسی چهار دهی. تهران، ۱۳۳٤.
-مزارات کابل، خلیل، ۱۳۳۹، ص‌ص دو صدو بیست و نه - د و صدو سی وپنج .
-مبارزهٔ سید جمال الدین افغان ، محمود ابوریه ، ترجمهٔ صفدر و حسین راضی . کابل، ۱۳٤۱ .
-سید جمال الدین افغان به حیث شاعر و سا قینامهٔ وی ، حبیبی . ژوندون ، شماره دوم ، ۱۳٤۲ ، ص‌ص شش-هفت.
-مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده در بارهٔ سید جمال الدین مشهور به افغانی ، جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی وایرج افشار، تهران ، ۱۳٤۲.
-سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی ، سید حسن تقی زاده . تبریز ، ۱۳٤۸ .
-از صبا تانیما ، یحیا آرین پور ، تهران ، ۱۳۵۰ ، ص‌ص سه صدو شصت و هفت - سه صدوهشتادو نه .
-رساله هاو مقالات در بارهٔ سیدجمال الدین ، به اهتمام حبیب الرحمان . کابل ۱۳۵۵.
-نسب و زاد گاه سید جمال الدین ، حبیبی . کابل ، ۱۳۵۵.
-سید جمال الدین افغانی وافغانستان ، سید قاسم . کابل ، ۱۳۵۵.
- سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان ، به اهتمام رهپو . کابل ، ۱۳۵۵ .
-تلاشهای سید جمال الدین افغانی ..... ، عبدالحکیم . کابل، ۱۳۵۵ .
-سید جمال الدین پیشوای انقلاب شرق ، محمد عثمان .کابل، ۱۳۵۵ .
-اعتقاد و ملیت سید جمال الدین،شاه علی اکبر شهرستانی ، ادب ، شماره چار، سال بیست وچار ، ص‌ص یکصدو ده - یکصدو هجده .

-(مقالات دربار ۀ سید جما لالدین) شمار ه مخصوص عر فا ن (دوازده) .۱۳۵۵.

-قصه های استاد (شا مـــل چار دا ستا ن از سیدجمال الدین) ،چاپ دوم ، به کوشش ابوالفضل قاسمی . انتشارا ت تبریز ، یکصد ونزده صفحه . (به تبصره کیهان-ویژۀ اندیشه و هنر - شمـــا رۀ ده هزارو یکصدو هفتا دو نه، خر داد ۱۳۵٦ . به قلم روح بخشا ن، مراجعه شود ،زیر عنوا ن ((مبارزه بزرگ ، قصه نویس کوچك)).

-مناظرۀ قلمی سید جمال الدین با ارنست رینا ن فرانســو ی در خصوص دین اسلام ، غلام صفدر.ادب، شماره سو م ، سا ل بیست وپنج ، ۱۳۵٦ ، ص‌ص بیست ودو-بیست و هفت .

-سید جمال الدین افغا نـــی متفکر بزرگ و رهبر آزاد یخواه، یو استاوا . ادب ، شماره یك، س بیست وپنج ، ۱۳۵٦ ، ص‌ص یك صدو سی و هشت - یکصدو چهل وچار .

-پیشرو نهضت ها سید جمال الدین افغا نی ، غلام حسیـــــن موسو ی. نجف .

-آغازین جوشش های داستا ن معاصر در ی ، ناصر رهیا ب ، خراسا ن، شماره دو م ، ســـا ل دو ، ۱۳٦۱ .

-سید ، سید علی خوا جـــه سیغانی .

یادی از رفته گا ن ، خستـــه.کابل ، ۱۳٤٤ ، چهل وهفت .

سید میر هراتی .

-آثار هرا ت -جلد سو م،هرات، ۱۳۱۰ ، ص یکصدو شش .

-یادی از رفته گان ، خستــه.کابل ، ۱۳٤٤ ، ص یکصدو سه .

- منتخب اشعار سید میرهروی با مقد مه و تصحیح مایل هرو ی. کابل ،۱۳٤٤ .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصدوچهل وهفت .

سیر ت بلخی ، ابو الفضل .

-افضل التذ کار فی ذ کـــــرالشعراء و الا شعار ، افضـــل ، بدون تاریخ ، ص‌ص پنجا ه و نه-شصت .

-دبیر ستا ن بلخ-حصهٔ چا ر ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو سی‌و هشت ـ چار صدو چهل وسه

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳۴٤ ، ص‌ص چهل وچار-چهل و شش .

-دایرة المعار ف ـ جلد پنج .کابل ،۱۳٤۸ ، ص هفتصد و چهل وهشت .

-ارمغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره شش ، سا ل دوم ، ۱۳۵۱ .

-محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ،ص‌ص یکصدو هفتادو دو ـ یکصدو هفتادو هفت .

-تحفة‌الاحبا ب ، واضـــح .دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص نودو پنج-نودو هشت .

-پیو ند های فر هنگی،نظروف.کتا ب ، شمار ه اول ، سال چار ، ۱۳٦۰ .

سیف ، آخو ند سیف الدیـــن‌کشمیری .

تکملهٔ تذکر ه شعرا ی‌کشمیر-بخش اول ، سید حسام الدیـــن راشد ی . ۱۳۳۹ ،ص۳۲۵ (ایـن‌شاعر آثار ی به نظم و نثر دربارهٔ شاه شجا ع و حواد ث عهـــد وی‌دارد که برای تاریخ‌وادب‌افغا نستان دراین هنگا م سود مند است) .

ش

شاکر ، محمد شاکر .

-دبیرستا ن بلخ ـ حصه چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو چهل و چار ـ چار صدو چهل وپنج.

-افغا نستا ن ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.

شامل ، سید محسن .

-شامل ، علی احمد نعیمـــی .کابل ، شماره پنج ، سا ل هشت، ۱۳۱۷ ص‌ص هفتادو چار ـهشتادوسه .

-تاریخ‌ادبیا ت ، غبار . کابـــل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو پنجاه‌و هفت.

-دایرةالمعار ف -ج پنج . کابل،۱۳٤۸ ، ص هفتصدو شصت و پنج .

شاه جهان بیگم .

-نگارستا ن سخن ، سیدنو رالحسن ، بهو پا ل ،۱۲۹۳ ق‌ص٤٥

-شمع انجمن ، سید صد یق‌حسن . بهـــو پا ل ۱۲۹۳ د و صدو چهل ویك.

-پرده نشینا ن سخنگو ی ،ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، صـــص هفتادو شش .

-زنا ن سخنو ر - دفتر اول ،سلیمی ، تهرا ن،۱۳۳۵ ، صـــص دو صدو هشتادویك .

شجاع ، شاه شجا ع .

-دیوا ن شاه شجا ع، دستنــویس (۱۲۹۹ ق) ، یکصد وهشتاد وهشت صفحه ، گنجینه دستنویس‌ها، دوشنبه ، تاجیکستان .

-دیوا ن شاه شجا ع به خـــطغلام حسین کابلی ، ۱۳۱٦ ق ، چار صدو بیست‌و شش صفحه ،آرشیف ، شمار ۀ دفتر یکصد و سی‌و نه (هفده).

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شمار ه دوم ، سال چارم، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر .کابل،۱۳۳۰، ص سی‌و نه .

-واقعا ت شاه شجا ع ، شا ه‌شجا ع و محمد حسین هرا تی ، کابل ، ۱۳۳۳ .

-افغانستا ن ،بهروز کابـــل ،۱۳۳٤ .

-تیمور شا ه درانی - جلد دوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هفتادویك - چار صد وهفتاد وسه .

-جنبش غز لسرا یی و عصـــربیدل ، حیدر ژوبل ،ادب ، شمار ه سه و چار ، سا ل شانزد ه،۱۳٤۷،ص‌ص یکصدو شصت‌و سه - یك صدو شصت‌و هشت .

شرر قند هار ی ، محمدعلی .

-یادی از رفته گا ن (قسمـــتتعلیقا ت از مایل). کابل ،۱۳٤٤، ص‌یکصدو هفتادوشش (هجده) .

-دکند هار مشاهیر ، محمدولی‌زلمی . ۱۳۴۹ ،ص دو صد وهشتاد وسه .

شرر، کلب علیخان .

-عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ،غبار. کابـل، ۱۳۳۰،ص سه صدو سی‌و هشت.

-شرر ، عبدالعلی تابع. آریانا،شمار ه دوازد ه ،سـال یازد ه ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص یك - پانزده .

-دیوا ن شرر ، تابع . آریانا،شماره دو م و سو م ، سال‌دوازده، ۱۳۳۳ (نزده).

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

-مزارا ت کابل ، خلیل .کابل،۱۳۳۹ ، ص‌ص یکصدوبیست -یك صدو بیست‌ویك .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص چهل و هشت.

شمس ، دا ملا شمس الدین .

-دا ملا شمس الدین ، محمدهاشم انتظا ر . آریانا ، شماره نهم، سال دوازد ه ، ۱۳۳۳ ، ص‌صـــ بیست‌و هشت - سی ودو .

-افغا نستا ن ، بهرو ز،کابل ،۱۳۳٤ .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص چهل ونه- پنجاه .

-آریانا دایر ةالمعار ف - جلدپنج . کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصد ودو .

شو قی ، ملاعبدالحمید تاشقـرغانی .

تذکر ۀ محترم ، دوشنبـــــه ،۱۹۷۵، ص‌ص یکصدو نودو دو - یکصدو نودو سه.

شهاب تر شیز ی ، عبدالله .

-دیوا ن شها ب و اشـــعا ردیگرا ن ، آرشیف ، هفت - یکصد وسی‌و شش.

-دیوا ن شها ب تر شیز ی به‌خط فیض محمد کاتب ،در۱۳۱۳ق. آرشیف ، بیست‌و سه - پنجاه .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل۱۳۳٤ .
-گازر گا ه ، فکر ی‌سلجو قی،کابل ، ۱۳٤۱ ، ص‌ص پنجاه و نه -شصت .

-تیمور شاه درا نی - جلد دوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هفتادو سه - چار صد وهفتادوپنج.

-سفینة المحمود - جلد دوم ،محمود میرزا قاجار ، به کوشش داکتر خیا مپور ، تبریز ،۱۳٤٦،ص‌ص ششصدو چار - ششصدو یازده .

-دایر ةالمعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸، ص هشتصـــد و هشت .

شه ترك خان درواز ی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ۱۳۳٤ .

شهید ، محمد رسول .

-دبیرستا ن بلخ - حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳، ص‌ص چار صد و چهل وپنج - چار صدو چهل و نه.

-یادی از رفته گان ، خسته .۱۳٤٤، ص‌ص پنجاه ویك - پنجاه‌و دو .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص هشتصد و یازد ه - هشتصدو دوازد ه .

شیخ ابوالخیر .

دبیرستا ن بلخ - حصهٔ او ل ،خسته . ۱۳۳۳،ص بیست‌و هفت.

شیخ الا سلام ، آخو ند مـــلاخدابخش .

دایر ةالمعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸،ص یکصدو چهل و شش .

شیخ ملا عبدالقیو م .

-دبیر ستا ن بلخ - حصـــــهٔچار ، خسته . ۱۳۳۳، ص‌ص چار صدو چهل و نه - چار صدوپنجاه‌ویك .

-ار مغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره هفت ، سال دوم ،.ص چهل وسه .

شیرین بلخی ، ملا محمد شریف.

تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه، ۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصدو سه - یک صدو چار .

ص

صادق . (از خاندان سعدالدین انصاری .

-دیوان صادق ، دستنویس. آرشیف ، دوازده - **هفده** .

-دیوان صادق مکتوب در ۱۲۷۲ق . آرشیف یک - **شصت و** دو - یازده .

صارمی ، احمد قلی .

-آثار هرات - جلدسوم، هرات، ۱۳۱۰، ص یکصدونودو چار .

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳٤ .

-دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳٤۸ ، ص **هشتصد و** بیست و پنج .

صریر ، قاضی عبدالواحد صدر صریر .

-تذکار اشعار ، تذکرهٔ منظوم، صدر ضیا ، گنجینه دستنویسها، تاجیکستان ، ص بیست و چار .

-افضل التذکار، افضل . ص‌ص شصت و نه - هفتاد .

-نمونهٔ ادبیات تاجیک ، عینی. مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص‌ص سه صدو هشتادوپنج - سه صدو نودویک.

-دبیرستان بلخ - حصه چار، خسته ، ص‌ص چار صدو پنجاه و هشت - چار صدو شصت و سه .

-افغانستان ، بهروز ، کابل، ، ۱۳۳٤.

-یادی از رفته گان، خسته . کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص پنجاه و سه - پنجاه و پنج.

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره **هشت** ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ص‌ص چهل ودو - چهل و سه .

-تذکره محترم، دو شنبه ، ۱۹۷۵ ، ص‌ص دو صدو سه - دو صدو هفت .

-تحفة الاحبا ب ، وا ضـــح ،دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصد و چار ، یکصدو هشت .

-پیو ند های فرهنگی ،نظروف.کتاب ، شمار ه اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰ .

صفی، شا ه صفی الله مجد دی‌مشهور به قیوم جهان .

تکملهٔ مقالات الشعرا ، خلیـــل‌تتو ی . کرا چی ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص سه صدو پنجاه‌و شش ــ سه صدوشصت‌و چار .

صو فی اسلام کرو خی .

-ار مغان کرو خ، فـکــر ی‌سلجوقی . آریانا ، شماره چار ، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص یک‌ـده .

-مزارا ت هرا ت ــ حصــــهٔ‌ـسه ، فکر ی سلجو قی . کابل ، ص‌ص یکصدو پنجاه‌و چار ــیکصدوپنجاه‌و هفت .

صو فی بدخشانی .

افغانستان ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

ط

طالب .

دبیرستا ن بلخ ــ حصهٔ سه ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص دوصد و سی‌و سه ــ دو صدو سی وچار .

طالب .

دبیرستا ن بلخ ــحصه سوم،خسته ، ۱۳۳۳ ، ص‌ص دو صدو سی‌و سه ــ دوصدو سی و چار.

-استخرا ج تاریخ در نــظم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ .

طالب ، میر ابوطالب.

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹ ، ص‌ص یک صدو سیزده ــ یکصدو پانزده .

طالع سعد الدین .

دایر ةالمعار ف ــجلد پــنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص ششصــد و شصت‌و سه .

طرزی غلام محمد .

-کلیا ت طرزی به خط خودش.آرشیف ، بیست‌و سه - نودوپنج.

-گلچینی از غزلیا ت طرزی .آرشیف ، پانزده - نه .

-دیوا ن طرزی افغا ن.کراچی،۱۳۱۰ ق ، هفتصدو ده صفحه .

-امان التوا ریخ - جلد هفت ،مودب السلطا ن . دستنو یس پس از ۱۳٤۰ قمری . ص‌ص نه -نزده.

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی‌و شش .

-طرزی ، خسته . آریانا،شماره‌دوم ، سال دهم ، ۱۳۳۰ ، ص ص ده - یازد ه .

-تکملۀ مقا لات الشعرا ، خلیل‌تتوی . کرا چی ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص سه صدو شصت‌و هشت - سه‌صدو هفتادو هفت و هشتصدو دوازد ه تا هشتصدو بیست‌ودو .

-دایرة المعار ف - جلد پنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصد و شصت‌و سه .

-مشاهیر کند هار ،و لی زلمی.کابل ، ۱۳٤۹ ، ص‌ص دو صد و شصت‌و هفت - دوصدو هفتاد .

ظ

ظهور، ظهورالدین احمدانصاری .

-دیوان اشعار ظهور کابلی ،مکتو ب در ۱۲۳٤ ق ، دو صد و بیست‌و هشت صفحه . گنجینۀدستنو یسها ی تاجیکستا ن .

-امان التواریخ - جلد هفت ،مودب السلطا ن ، مکتوب پس ا ز ۱۳٤۰ ق ، ص بیست .

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شمارۀ دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .

-پیو ند های‌فر هنگی ،نظروف.کتاب ،شماز ه اول ، سال چار م ، ۱۳٦۰.

ظهور ی ، میرزا عبدالله هروی.

-نمونهٔ ادبیا ت تاجیک ، عینی. مسکو ، ۱۹۲۶ ، ص‌ص چار صدو یازد ه - چار دوازد ه .

-تذکر ه محتر م ،دوشنبـــه ، ۱۹۷۵ ،ص‌ص دوصدو بیست و هفت - دوصدوبیست‌و هشت .

-پیو ند های فرهنگی ،نظروف. کتاب ،شماره اول ، سال چار م، ۱۳۶۰ .

ع

عاجز افغا ن ، لعل محمد .

-امان التوارخ غ - جلد هفتـم،مود ب السلطا ن ، مکتو ب پس‌از ۱۳٤۰ ق ، ص‌ص بیست - بیست‌ودو.

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد. کابل ، شماره سو م - ششم،سال چار م ، ۱۳۱۳.

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست وسه.

-افغانستا ن ، بهروز . کابل، ۱۳۳٤ .

-مزارا ت کابل ، خلیل .۱۳۳۹،ص‌ص یکصدو بیست‌و یك -یکصد وبیست ودو .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص شصت وهفت

-تیمور شا ه درانی - جلد دوم،فوفلزا یی . کابل . ۱۳٤٦ ،ص‌ص چار صدو هفتادوپنج - چار صد وهفتادو شش .

-جنبش غز لسرا یی در عصربید ل ، ژوبل . ادب ، شـــمار ه سه و چار ، سال شانزد ه ،۱۳٤۷،ص ص یکصدو شصت‌و سه- یك صدو شصت‌و هشت .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص هشتصدو هشتادو سه - هشتصدو هشتادوچار .

عاجز بدخشی ، آدینه محمد .

دایرةالمعار ف - چلد پنـج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص یکصدو هفتاد وسه .

عاجز بدخشی ، میر محمودشاه.

-ارمغان بدخشا ن ، بدخشی .کابل ، شمار ه اول ، سا ل هفتم، ۱۳۱٦ .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .

-دیوا ن عاجز بدخشی نسخهٔخطی متعلق به دکتور محمد یعقوب واحد ی .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصد و هشتادو چار .

عاجز ، دا ملا محمد ابراهیم .

ار مغان بدخشا ن ، کابل ، ش‌یازد ه ، سال ششم ،۱۳۱۷ .

عاجزه صنوبر .

-پرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۰، ص هفتادو نه .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

عارض ، عبدالر حمان .

-ارمغا ن بدخشا ن ، کابل ،شماره یازده ، سال ششم، ۱۳۱۵

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .

-دایرةالمعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصد و هشتادوپنج .

عاشق ، عبدالر حمان .

-سخنورا ن چشم دیده، ترکی.دکن ، ۱۳۳۲ ق ، ص‌ص هفتا د و نه - هشتاد .

-آثار هرا ت - جلد سوم ،هرا ت ، ۱۳۱۰ ، ص دوصد و سیزده .

-مزارا ت هرا ت - حصهٔ سوم،به تصحیح فکر ی سلجو قی

-دایرة المعار ف -جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ .

عایشه درانی .

-دیوا ن عایشه ، به اهتما م‌منشی عبدالر زا ق بیگ . کابل ، ۱۳۰۵ ق ، سه صدو هشتادصفحه.

ـامان التوا ریخ ـ جلد هفتم ،مودب السلطا ن . ص چار ـ هشت
ـشعرا ی وطن ، سرور . نسیم‌سحر ، شماره چار ، ۱۳۰٦ .
ـشاعرهٔ افغانستا ن ، گو یـاـاعتما دی . کابل ، شماره دوازده، سال اول ، ۱۳۱۱ ، ص‌ص چهارده‌ـهفده .
ـتاریخ ادبیا ت، غبا ر . کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست وپنج
ـپرده نشینا ن سخنگو ی ،ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص‌پنجاه وسه .
ـزنان سخنو ر ـ دفترسوم ،سلیمی . تهرا ن ، ۱۳۳۷ ،ص دو صدو سه .
ـعایشه درانی ، عینی پروانی.پشتو ن ژغ ، شمار ه نهم ،۱۳٤۳.
ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص هشتادو هفت.
ـجنبش غز لسرا یی در عصـر بید ل ، ژوبل .ادب ، شماره سه‌و چار ، سا ل شانزد ه ، ۱۳٤۷ ،ص‌ص یکصدو شصت‌و سه ـ یـک صدو شصت‌و هشت .
ـعایشه درانی ، فارو ق فلاح .ادب ، شماره چار ، سال بیست‌و پنج ، ۱۳۵٦ ، ص‌ص یکصد ودوـیکصدو ده .
ـعایشه نکو هشگر ستم‌وبیداد،دکتور اسدالله حبیب ، مجله‌کهول (خانواد ه)، شما ر ه چارو پنج ،سال سوم ، ۱۳۵۷ و دنبالهٔ آن .

عباس ، محمد عباس .

ـتحفهٔ شا هنشهی ، نسخـــهٔخطی ، آرشیف .
ـیك شاعر فرا موش شده، علی‌اصغر . کابل ، شماره چار وپنج، سال شش ،۱۳۱۷ ، ص‌ص پنجاه‌وچار ـ شصت .
ـتاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ، ۱۳۲ ، ص سه صدو چهل .
ـتکملهٔ مقالات الشعرا ، خلیـل‌تتوی . کرا چی ، ۱۹۵۸ .

عبدالله (از دود مان یفتل)

ـاز مغان بدخشا ن ، کابل ،شماره هفت ، سال نهم ،۱۳۱۸.
ـتاریخ ادبیا ت ، غبا ر . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت .

-دایر ةالمعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشت‌صد و نودو نه .

عبدالرووف قندهار ی ،مولوی .

-مولو ی عبدالرووف قند هاری،عالم و شاعر ، حبیبی . آریانا ، شماره دوم ، سال بیست‌و پنج ،۱۳۴٦ ، ص‌ص یك - نه .

عبدالصبو ر با میزا یی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

عبدالقاد ر پیشاور ی .

تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو نودو هفت.

عبدالنبی بدخشی .

افغا نستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ .

عبدی بلخی .

دبیرستا ن بلخ - حصه دو م ،خسته . ص‌ص یکصدو هفتادو پنج -یکصدو هفتادو شش .

عثمان ، محمد عثمان پادخوابی.

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

عزت .

امان التوا ریخ - جلد هفت ،مودب السلطا ن . دستنو یس ،ص بیست ودو .

عزت ، ایشا ن طوره خا ن-عزت‌الله مزار ی .

-دبیرستا ن بلخ -حصۀ چار ،خسته . ص‌ص چار صدو هفتاد و نه- چار صدو هشتادویك .

-تحفة الا حبا ب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصد و بیست‌ویك - یکصدو بیست‌و دو .

-پیو ند های فر هنگی.نظروف.کتا ب ، شمار ه اول ، سال چار، ۱۳٦۰ .

عزیز پنجشیر ی ، محمد عزیز.

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

عزیز ، محمد عزیز .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل ،.۱۳۳۰، سه صدو چهل و شش .

-بید ل و عزیز (منتخب اشعاردوشاعر) ، به انتخا ب محمدحسن کریمی . کابل ، ۱۳۳۸ .

-حافظ و عزیز (منتخب اشعا ردوشاعر) ، به انتخا ب حســـن کریمی ، کابل ، ۱۳۳۹ .

-مزارا ت کابل ، خلیل .۱۳٤٤،ص‌ص نودو شش - نودو هفت .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص هفتادوشش -هفتادو هفت .

عزیز ، عبدالعزیز قندز ی .

-تذکر ه محتر م ، دوشنبـــه.۱۹۷٥ ، ص دوصدو پنجاه‌و سه .

-پیو ند های فرهنگی ،نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال چار ، ۱۳٦۰.

عزیزی ، میر سیف الدین.

-عزیز ی ، خسته . آریـــانا ،شماره یازد ه ، سال یازد ه،۱۳۳۲، ص‌ص هفت - یازده .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱ ۳٤٤ ، ص‌ص هفتاد و هشت - هشتادویك .

عشرت قند هار ی ، صا حـب‌زاد ه غلام محمد .

-عشر ت و کابل ، بـهرو ز .آریانا شماره چار، سال پانزد ه ، ۱۳۳٦ ، ص‌ص سی‌و چار - چهل.

(درین مورد تو ضیحی به قلم‌عزیز الدین فوفلزا یی در شما ر ه ششم سا ل پانزدهم آ ریانا نشرشده که باید در نظر گر فتـــه نمود .)

-دایر ةالمعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص نه صد وچهل ویك .

عصمت بیگم .

پرده‌نشینا ن سخنگو ی ،ما گه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ .

علی پرست کابلی .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل،۱۳۳٤ .

-دایرةالمعار ف - جلدپنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص **نه صدو پنجاه** وهشت .

عمر ، حاجی عمر شاعرا می .

-دیوا ن و صفی کابلی (بـــامنتخبی از اشعار شاعرا ن دیگراز جمله حاجی عمر) ، دستنو یس متعلق به کتابخا نه پو هاند دکتور جاوید .

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ،شماره دوم ، سال چار م ، ۱۳۱۳

-افغا نستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص **نه صدو پنجاه** وهشت .

عمر ، محمد عمر فوفلزا یی .

-محمد عمر فوفلزا یی متخلص‌به عمر از شاعرا **ن و خطاطا** نقرن نزد ه وطن ، فوفلزا یی . آریانا ،**شمار ه هفت - هشت ، ســـا ل** یازد ه ، ۱۳۳۲ .

-ادبیا ت افغانستا ن ، بهروز.کابل ، ۱۳۳٤ .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ .

عنایت ، میرسید عنایت الله .

افغانستا ن ، بهرو ز ، کابل ،۱۳۳٤ .

عندلب ، محمد امین .

-نازو نیاز ، محمد امین‌عندلیب.دستنویس ، آرشیف ، دو-یکصدو سی - **هشت** .

-دیوا ن غزلیا ت عندلیب ،**دست‌نویس** ، آرشیف ، **۲-۱۳** -۸ ،۲۳ و ٤ و ۲۳ -٤۲.

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. **کابل** ،۱۳۳۰ ، سه صدو **سی‌و هفت** .

-افغانستا ن ، بهرو ز . **کابل**،۱۳۳٤ .

-یادی از رفته گان ، خسته.۱۳٤٤ ، ص‌ص هشتادوسه - هشتادوشش .

عنوان ، ابو الحسن .

افغانستان ،بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

عیدی غزنوی .

-تیمورشا ه درانی - جلد دوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هشتادو دو .

(گو یا اخیرا دیوانی از عید ی‌غزنو ی توسط شخصی به آرشیف ملی عرضه گردید ه و از طر ف‌آرشیف خریدار ی شده است).

-دیوا ن عید ی غزنو ی، محمدانور نیر . روزنا مه هیواد ،شماره چار صدو بیست‌و نه ، سال سی‌وچار ، ۱۳٦۱ .

عیسا بلخی ، محمد عیسا مخدوم .

-تذکر ه عبدی ، عبدالله خواجه‌بخار ی . دستنو یس . گنجینه دستنو یسها ، ص‌ص یکصدوهفتادوهفت - یکصدو هشتادو چار .

-تذکار اشعار ، دستنو یس ،گنجینهٔ دستنو یسها ، ص بیست‌و چار .

-افضل التذکار ، افضل . ص‌یکصدو هفت .

-مجمو عه اشعا ر چندتن‌از شاعران . گنجینه دستنو یسها. دوشنبه ، ص‌ص سه صد و هفتادوهفت - سه صدو نودو نه .

-نمونهٔ ادبیا ت تاجیك ، عینی،مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص چار صدو هجده .

-عیسا ، خسته . آریانا .شماره‌نهم ، سال هشتم ، ۱۳۲۹ ، ص‌ص بیست‌ودو - بیست‌و هفت .

-دبیرستا ن بلخ حصهٔ چار ،خسته . ص‌ص چار صدو هشتا دو سه - چار صدو هشتادو شش .

-دایر ةالمعار ف - جلد پنج ،۱۳٤۸ ، ص نه صدو شصت وپنج

-تحفة الا حبا ب، واضح ، د وشنبه . ۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصدو نزد ه - یکصدوبیست .

غ

غافل ، قار ی میرزا غلام احمد.

-ار مغا ن بدخشا ن . کابل ،شمارهٔ یك ، سال هفت ، ۱۳۱٦

-افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳٤ .

غافل ، محمد مراد .

تاریخ ادبیات ، غبـار ، کابل.۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت‌وشش

غضنفر کابلی .

-سکینة الفضلا ، رستا قـی .دهلی ، ۱۳۵۰ ، ص نودو دو .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

غلامی .

استخرا ج تاریخ در نظم ،خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ، ص چهل و شش

غلامی پنجشیری .

عزیز ی (و چند شاعر معا صراو) ، خسته . آریانا . شماره‌یازده، سال یازد ه ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص‌هفت-یازده .

غلا می کو هستا نی ، محمـــدغلام .

-یك اثر جدید راجع به جنگهای‌اول افغا ن - انگلیس ، کهزاد . ژوندو ن ، شماره دوم ، سال‌پنج ، ۱۳۳۲ .

-جنگنا مه مولا نا محمد غـلا م‌کوهستا نی ، کهزاد ، ژ و ندون، شماره سه ، سا ل پنج ، ۱۳۳۲.

-جنگنا مه مولا نا محمد غـلا م‌معرو ف به غلامی کو هستا نی ، کهزاد . آ ریانا ، شماره هفت ،سا ل سیزد ه ، ۱۳۳٤ ، ص‌ص یك - پنج.

-جنگنا مه (منظو مه غلا می دربار ه مجاهدا ت بعضی از مجاهدین ملی). کابل ، ۱۳۳٦ ، دو صد وده صفحه .

-دایرة المعار ف - جلد شش،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص سه صد و شش - سـه صـد وهشت. (زیرعنوان میرمسجدی که غلامی‌اشعاری دربارهٔ اودارد) .

غمگین ، سید فاضل .
دایرة المعار ف ـ جلد پنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص ششصد و نودو سه .

غمگین ، میر عبدالحمید .
آثار هرا ت ـ جلد سو م.هرات، ۱۳۱۰ ، ص دوصدو چهل ودو .

غمین کابلی ، عبدالسلام .
عزیزی (و چند شاعر معا صراو) ،خسته . آریانا،شماره یازده، سا ل یازد ه ، ۱۳۳۲ .

غیرت .
افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

ف

فارد ، ایشا ن احمد جا ن .
اخبار الطا لبین اثر ایشا ن‌احمد جا ن فارد ، خسته. آریانا، شمار ه سوم ، سال بیست‌و نه ، ۱۳۵۰ ، ص‌ص هفتادو هفت ـ هفتاد ونه .

فارغ ، میر قطب الدین احمد .
افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

فاطمه سلطان .
پرده نشینا ن سخنگو ی، ما گه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشتادو چار .

فانی بلخی .
ـ دبیر ستا ن بلخ ـ حصهٔ چار،خسته . ص‌ص چار صدو نود ـ چار صدو نودو پنج .
ـ تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهار ده .
ـ یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص نودو سه ـ نودو شش .

فایق ، سید خیر الدین (یـاخیر الله).
ـ دبیرستا ن بلخ ـ حصه چار ،خسته . ص‌ص چار صدو هشتاد و هشت ـ چار صدو هشتادو نه .

-صبح وطن ، محمد غو ثاعظم.مدراس ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص یکصدو سی‌و چار - یکصدو سی‌و نه .
-نتایج الافکار ، قدر ت‌گوپاموی.بمبئی ، ۱۳۳۶ ، ص ص پنجصدو پنجاه - پنجصدو پنجاه و دو .
-اشارا ت بینش ، سیدمر تضابینش . دهلی ، ۱۹۷۳ ، ص نود و هشت .

فر حت کابلی ، میرزا محمــــدعثمان .

-کلیا ت فر حت . آر شیــف ،یازد ه - شانزده .
-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل ،۱۳۳٤ .

فرو غی ، میرزا محمد .

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شماره دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .
-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست‌و چار
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

فروغی ، میر محمد علی (۲۰) .

تیمور شا ه درانی - جلد اول،فوفلزا یی ، ص‌ص دوصدو چهل و نه - دوصدوپنجاه .

فضل احمد .

دایرة المعار ف - شش . کابل،۱۳٤۸ ،ص شانزده .

فضل ، شاه فضل‌الله قندهاری.

تکملهٔ مقا لات الشعرا ، خلیــل‌تتو ی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص چار صدو هشتادو پنج - چار صدونود .

فقیری پنجشیری .

-عزیز ی، میرسیف الدین (وچند شاعر معاصر او) ، خسته. آریانا ، شماره یازد ه . ســا ل‌یازد ه ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص هفــت- یازده .
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

ق

قابل خلمی .

-دبیرستا ن بلخ ـ حصهٔ چارم،خسته ، ص‌ص چار صدو نود و هشت ـ چار صدو نودو نه .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

-دایرة المعار ف ـ جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سی‌و چار .

-ار مغان سمنگا ن ،محســـــن‌حسن . اوقا ف ، شماره نهم ،سال دوم ، ۱۳۵۱ ص سی‌و نه .

قاسم اکبر آ بادی .

دایر ةالمعار ف ـجلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص چهل .

قاسم علی .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،.۱۳۳۰،ص سه صدو پنجاه ودو .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف ـجلد شش ،۱۳٤۸ ، ص چهل ویك ..

قاسمی،قاسم مخدوم میمنگی .

-پیو ند های فر هنگی ، نظروف.کتاب ، شمار ه اول ، سال چارم، ۱۳٦۰ .

-قاسمی ژ نده شاعر عر فا ن‌گرا ی فاریا ب ، ارسلا . روزنامهٔ هیواد ، شمار ه دوصدو شصت‌وهشت ، سال سی و چار ، ۱۳٦۱ (دورهٔ سوم).

قاسمی ، محمد قاسم .

دبیرستا ن بلخ- حصهٔ چـا ر،خسته . ص‌ص پنجصدو یك- پنج صدو دو .

قاضی محمد سالم .

صفت نا مه درویش محمد خان‌غاز ی (به‌نظم ونثر ـ نوشته شده در ۱۲۹۸ ق.) با مقد مه وشر ح((جیان رو بر تو سکار سیا)) به زبان ایتالیا یی (۱۵٦ جمع ۲۱۲صفحه متن و حاشیه) . چاپ رو م (ایتالیا) ، ۱۹٦۵ .

قدر ی ، عزیز الله بلخی .

-دبیرستا ن بلخ - حصهٔ چار ،خسته . ص‌ص پنجصدودو -پنج صدوسه .

-تذکره محترم . دوشنـــبه .۱۹۷۵ ، ص سه صدوپنج.

-تحفةالاحبا ب ، واضح،دوشنبه،۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصدو چهل ونه- یکصدوپنجاه .

قدر ی ، میرزا عبدالحمید .

-ا رمغا ن بدخشا ن ، کابل ،شماره سو م ، سال هفتم ،۱۳۱۶.

-پیو ند های فر هنگی ،نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال چار م، .۱۳۶۰

قرضی ، حا جی میر احمـــــدگران شنو .

-قرضی ، خلیل ، آریانا ،شماره‌پنج ، سال دوازد ه ، ۱۳۳۳ ،ص ص دوصدو شصت‌و شش -دوصدشصت‌و هفت .

-یادی از رفته گا ن ، خسته.کابل ، ۱۳۴۴ ، ص نودو هفت .

قرین ، ملا عبدالوا حد .

تحفة الاحبا ب ، واضح،دوشنبه، ۱۹۷۷، ص‌ص یکصدو چهل ودو -یکصدو چهل وسه .

قلندر پنجشیر ی ، ملا .

-ملا قلند ر پنجشیر ی، محـمدهاشم انتظا ر ، آریانا ، شماره‌اول، سال سیزدهم ، ۱۳۳۴ ، ص‌ص‌سی‌ویك - سی‌و دو .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص نودو هشت.

قوا م - قوا می ، قوا م الدین .

-دبیرستا ن بلخ- حصهٔ چار ،خسته ، ص پنجصدو چار .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .

-تحفة الا حبا ب ، واضح ،دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص یکصدو چهل‌و چار .

ک

کاتب ، قربان .

-ار مغان بدخشا ن ، کابل ،شماره سو م ، سال هفتم، ۱۳۱٦
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .

-دایر ةالمعار ف - جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص یکصدو بیست وشش .

کامل بدخشانی .

بحر العر فا ن ، مثنو یعرفانی.آرشیف ، شانزد ه - بیستوشش

کشور ی بلخی ، میر عصمت‌الله .

-دبیرستان بلخ -حصهٔ چا ر ،ص‌ص پنجصدو نه - پنجصدو ده.
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف - جلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص یکصدوپنجاه وشش - یکصدو پنجاه‌و هفت .

گ

گریان .

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹ ، ص‌ص یکصدو بیست و شش - یکصدو بیستو هفت .

گلزار .

گازرگا ه ، فکر ی سلجو قی .کابل ، ۱۳٤۱ ،ص ص پنـجاه و شش- پنجاه و هشت.

گل محمد (پسر نواب قیصر).

ار مغان عاشقا ن ، آرشیـف ،هفده - یکصدوسی و هفت .

گوهر کابلی (ازنسوان).

-تاریخ ادبیا ت ،غبا ر . کابل ،۱۳۳۰ ،ص سه صدو هشتادو پنج.

-پرده نشینا ن سخنگو ی،ماگه‌رهنمایی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشت .

ل

لاغر ، بر هان الدین بدخشی .

اخوان المجا لس اثر خودشاعرکه در ۱۲۸۵ هجر ی‌دربدخـشا ن تالیف نمود ه . کابل ، شما ر ه‌یکصدو هفت ، سال نهم ،۱۳۱۸، مقاله شاه عبدالله بدخشی .

م

مایل ، میرزا خان کابلی .

-دیوا ن میرزا خان کابلـــی ،آرشیف ، هشتاد - یکصدو هفده

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شما ر ه دوم ، سال چارم، ۱۳۱۳ .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرةالمعار ف - جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صدو سه.

مجذوب ، حافظ نورمحمد .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصـــتو هشت .

-دایرة المعار ف - جلدشش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصدو چهل وچار .

مجنو ن شاه ، سید فخرالدین .

-دیوا ن مجنو ن شاه (به‌نا م‌بوستان خیال) . لا هور ، ۱۳۲۸ق

-امان التواریخ - جلد هفت ،مودب السلطا ن ، دستنو یس ،ص ص سی‌و شش - سی‌و هشت .

-تاریخ و فا ت مجنو ن شا ه‌وپدر و فر زندوی ، خلیل، آریانا، شماره اول ، سال پانزده ،۱۳۳۵،ص شانزده .

-مجنو ن شاه ، خسته . آریانا،شماره دوازد ه ، سال چهار د ه ، ۱۳۳۵ ، ص‌ص سی‌و یك - سی ودو

-یادی از رفته گا ن، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصـــد و هجده - یکصدو نزده .

—دایرة المعار ف — جلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دو صد وچهل وچار .

محجوب هرو ی (از نسوان) .

—تاریخ‌ادبیات، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صدو هشتادوچار.
—پرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هفتاد
—افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .

—زنان سخنو ر — دفتر سو م ،سلیمی . تهرا ن ، ۱۳۳۷ ، ص دوصدو شصت‌و نه .

—دایرة المعار ف ، جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصد وچهل وشش .

محرم کابلی ، محمد علی .

تذکر ه محتر م . دوشنبـــه،۱۹۷۵ ، ص‌ص سه صدو بیست — سه صدوبیست‌و یك .

—پیوند های فر هنگی،نظروف.کتا ب ، شمار ه اول ، سال چار، ۱۳٦۰.

محزون .

—افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .
—مزارا ت کابل ، خلیل . کابل،۱۳۳۹ ، ص‌ص دوصدو بیست و چار — دوصدوبیست‌و پنج .

—دایرة المعار ف — جلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸، ص دوصدو چهل و هفت .

محزون ، دادملا اربا ب .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

محسن ، میرزا محمد محســن‌دبیر .

—تحفۀ شا هنشهی ، نسخـــۀقلمی محفوظ در آرشیف ملی،منشی ابراهیم حیر ت ،

—عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .

—تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدوسی‌و نه .
—افغانستان ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

-استخرا ج تاریخ درنظـــم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص بیست وچار .

-گازر گاه ، فکر ی سلجو قی،کابل ، ۱۳۴۱ ، ص‌ص هشتادویك -هشتادو دو .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳۴۴ ،ص یکصدو بیست وشش .

محقق قند هاری .

-محقق قند هاری ، حبیبـــی.کابل ، شماره هفت - هشت،سال شش ، ۱۳۱۵ ،ص‌ص چهل وپنج-پنجاه‌و هفت .

-محقق قند هاری ، حبـیبی ،آریانا ، شماره اول ، سال بیست وپنج ، ۱۳۴۵ ، ص‌ص یك- هفده

محمد جا ن .

استخرا ج تاریخ در نظم،خلیل .کابل ، ۱۳۳۷.

محمد حسین قند هاری ، ملا .

فضلای فرا موش شده، افغان‌نویس . کابل شماره یازده ، سال اول، ۱۳۱۰ ، ص چهل .

محمد رضا .

روضة الا نشا ، دستنو یس .گنجینه دستنو یسها ، دو شنبه، تاجیکستان .

محمود ، میرزا محمود .

ار مغان بدخشا ن . کابـــل ،شماره شش ، سال هفت، ۱۳۱۶

محمود الحسینی .

تیمور شاه درانی - جلد دو م،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص سه صدو هشتادو چار .

محوی میمنگی ، نعمت الله .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳۴.

-محو ی ، خسته . آریانا ،ش‌اول ، سال سی ، ۱۳۵۰ ، ص‌ص هفتادو هشت - هفتادونه .

-ارمغا ن میمنه ، به اهتمـــام‌ناصر کوهی . ۱۳۲۸ .

مخفی ، قار ی نور الدین .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو چهارده .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤.

-یادی از رفته گان ، خسته ، کابل ، ۱۳٤٤ ،ص یکصدو بیست و پنج

-دایرة المعار ف -جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صد و شصت ودو .

مخلص .

استخرا ج تاریخ در نظم ، خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ،ص ص چهل وشش -چهل و هفت .

مخلص میرزا محمد یعقو ب .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت و شش .

-دایرة المعار ف - جلد شش،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صد و شصت ودو .

مخلص ، ملا موسی .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف -جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصدو شصت وسه .

مدثر ، میرزا .

میرزا مد ثر ، نیك محمدصریر.آریانا ، شمار ه پنج - شش ،سال سیزد ه ، ۱۳۳۲ .

مذنب ، عبدالحق .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف -جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصدو شصت وچار.

مذنب ، عبدالخالق .

دبیرستا ن بلخ -حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجصدو چهارده .

مریم ، کنیزک .

-پرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص‍ـــص هفتادو هشت .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

-زنان سخنور - دفتر سو م ،سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص‍ـــص دوصدو چهل وسه

-دایرة المعار ف - جلد شش.کابل ، ۱۳٤۸ ، دوصدو شصت و پنج .

مستورهٔ غوری ، حور النسا .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، سه صدو هشتادوپنج.

-پرده نشینا ن سخنگو ی،ماگه‌رحمانی . ۱۳۳۱ .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ .

-زنان سخنور - دفتر سو م ،سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص‍ـــص سه‌صدو هشت .

مسلك دروازی ، سید ملك.

-ارمغان بدخشا ن . کابل ، ش‌سه ، سال هشت ، ۱۳۱۷ ،ص‌ص هفتادو هفت - هفتادو نه

-یادی از رفته گان ، خستـــه .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص یکصدوپنج .

مشر قی ، مهردل .

-دیوان مشر قی ، دستنویس،دوصدو هشتادوو چار صفحـــه . آرشیف ، شمار ۀ دفتر دو صـــدوهشت .

-ادبستان قند هار ، حبیبـــی .کابل ، شماره شش و هشت ،سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

-ادبستان قند هار ، حبیبـــی .کابل ، شماره سوم ، سال ششم، ۱۳۱۵ ص‌ص پنجاه و شش‍ــــ -هفتادو هشت .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل ودو .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

-استخرا ج تاریخ در نظـــم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص‌ص‍ـــص یازد ه ، بیست‌و شش و بیست وهفت .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و هفت - یکصدو یازده .

• -سه شاعر از یک خانوادۀ بزرگ ، حبیبی ، ادب ، شماره پنج -شش ، س یازده ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص سی‌و شش - چهل و پنج

-دایرةالمعارف - جلد شش.کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صد .

-دکندهار مشاهیر ، ولی‌زلمی.۱۳٤۹ ،ص‌ص دوصدو سی‌و سه- دوصدو سی‌و هفت .

-شرح‌بیتین مثنوی مولانا جلال الدین بلخی (به‌نظم وبروزن مثنوی) ، ترتیب و تصحیح حبیبی.کابل ، ۱۳۵۱ .

مصرع ، داملا عبدالله راغی .

-دیوان‌مصرع ، آرشیف، بك- یکصدو سیزده .

-بهار بدخشان ، عبدالکریم‌حسینی ، نسخه خطی متعلق به حبیب نوایی .

-افغانستان ، بهروز. کابل،۱۳۳٤.

-یادی از رفته گان ، خسته،۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصدو دوازده - یکصدو هفده .

مضطر ، رحمت الله .

-دبیرستان بلخ - حصۀ چار.خسته . ص‌ص پنجصدو هفده - پنجصدو هجده .

-افغانستان ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.

مضمر خلمی ، ملا عبدالله .

تحفة الاحباب ، واضح،دوشنبه،۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصدو شصت و نه - یکصدو هفتاد .

معتصم ، محمد شریف .

تذکرۀ محترم ، دوشنبه .۱۹۷۵ ، ص‌ص سه صدو سی ودو- سه صدوسی و سه .

مفتی - میرزا علی چار کنتی .

دبیرستان بلخ-حصۀ اول .۱۳۳۳ ، ص یکصدو دو .

مقبل خلمی .

- دبیرستان بلخ - حصه چار، ص‌ص پنجصدو بیست‌و سه - پنج صدو بیست‌و چار .

-افغا نستا ن ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳٤.

-ارمغا ن سمنگا ن ، محسـن حسن . اوقا ف ، شماره دهـم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی وهفت

ملک ، محمد حسن .

تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل و چار.

منشی ، لچهمی رام پند ت .

تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص سه صدو هشتادو پنج - سه‌صدوهشتا دو شش .

منصور .

یادی از رفته گان، خستـه . کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصدوبیست -یکصدو بیست‌و چار .

منصور غز نوی .

منصور غزنو ی شا لیجـی ، خلیل ، آریانا ، شمار ه هشـت ، سال شش ، ص‌ص سی‌وسـه-سی‌وپنج .

موذن ، خال‌نظر شبرغانی.

-دبیرستا ن بلخ- حصه چار ، ص‌ص پنجصدو بیست‌و پنج - پنج صدو بیست‌و شش .

-افغانستان، بهروز .کابـل ، ۱۳۳٤.

-دایرةالمعار ف - جلد ششم ، کابل ، ۱۳٤۸ ، دو صد ونودویک.

مهجور ، عبدالستار .

تاریخ‌ادبیا ت، غبا ر . کابل ، ۱۳۳۰، ص سه‌صدوچهل چار .

مهجورکابلی .

-مهجورکابلی ، عبدالغفورشرر. کابل ، شماره یکصدو یازده، سال دهم ۱۳۱۹،

-چهره هایی از شعرا ی‌معاصرما، ابراهیم صفا ، روزنامه‌انیس ، جوزای ۱۳۵٤.

مهجور ،ملا محمودتوپچی باشی

تذکر ه‌محترم .دوشنبه ،۱۹۷۵،ص‌ص سه صدو سی‌و هفت ـ سه صدوسی‌و هشت .

میر ابوالفضل سیا و شانی .

مزارا ت هرات ـ حصهٔ سو م ،به تصحیح فکر ی سلجو قی. کابل ،ص‌ص یکصدو شصت‌و شش ـیکصدو شصت‌و هشت .

میرزا احمد جان .

ـعاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهار م، ۱۳۱۳ .

ـتاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدوسی وهشت .

ـافغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

ـتازه نوای معار ك ، عطا یی .کرا چی . ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیـق، ص‌ص هشتصدو شصت‌و شش ـهشتصدو شصت‌و هفت .

ـدایر ةالمعار ف ـ جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ .

میرزا عبدالسلام .

ار مغان سمنگا ن ، محمـــــن‌حسن . اوقا ف ،شماره یازد ه ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ،ص‌ص سی وهفت ـ سی‌و هشت .

میرزا عزیز بیگ .

افغانستا ن ، بهروز . کابـل،۱۳۳٤.

میرزا لطف الله درواز ی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

میرزا محمد جان .

میرزا محمد جا ن خا ن ، محمدشفیع پروانه (بعدا رهگـــذر). آریانا ، شماره نهم ،سا ل هفتم ،۱۳۲۸ ص‌ص سیزد ه ـ بیست .

میرزا محمود خان کابلی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

میرزا مهدی خان .

تیمور شاه درانی ـ جلد دوم،فو فلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص چار صدو هشتادو شش .

میرطور ه خان .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤.

میر عبدالکریم .

پیو ند های فر هنگی، نظروف .کتاب ، شماره یك ، سال چار م ، ۱۳٦۰.

میر فخر الدین .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤ .

میر منیر .

افغانستا ن ، بهروز . کابل ، ۱۳۳٤ .

میر نا موس الدین .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤.

میرواعظ ، میر احمد .

-مجموعه اشعار میـر واعظ شامل بیش از یکصدغز ل و جزآن. دستنویس ،متعلق به پو هاندسرورهمایون .

-سراج التوا ریخ - جلد او ل،فیض محمدکاتب .کابل ، ۱۳۳۱ق، ص‌ص شصت‌وشش ، هفتادو سه،هفتادو چار ، یکصدو پنجاه‌و یك ، یکصدو شصت‌و سه ، یکصـــدوهشتاد و یکصدو هشتادودو .

-امان التواریخ-جلد هفـــت ،مودب السلطان ، دستنو یس، ص ص ، چهل - چهل ویك .

-افغانستا ن، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳٤.

-تازه نوای معار ك، عطا یـی .کراچی ، ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیق ، ص‌ص هشتصدو دو - هشتصد وده .

-درة‌الز مان، فوفلزا یی . کابل،۱۳۳۷ ، ص‌ص دوصدو هفتا د و چار - دو صدو هفتادوپنج .

-مزارا ت کابل ، خلیـــــل .کابل ، ۱۳۳۹ ، ص یکصدو هشتاد وپنج.

-دایرة‌المعار ف - جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه‌صدو چهل.

میریوسف علیخا ن .

-تاریخ‌ادبیا ت،غبار. کابـل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی‌و هشت

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤

ن

ناجی ، ملامیر خواجه .

ار مغان بدخشان . کابل ،شماره‌چهار م ، سال هشتم ،۱۳۱۷ ،ص ص نود ـ نودودو .

نادر (پسر تیمور شاه‌درانی).

-تاریخ ادبیا ت، غبار . کابل ،۱۳۳۰، ص سه صدو بیست .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.

-مزارا ت کابل ، خلیل .۱۳۳۹،ص‌ص یکصدو پنجاه‌و شش ـ یك صدو پنجاه‌و هفت.

-تیمور شاه درانی ـ جلد دوم ،فوفلزا یی . کابل ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هشتادو نه .

-دایرة المعار ف- جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صد و چهارده .

نا مق هراتی ، عبدالحمید .

تحفة الاحبا ب ، واضح .دوشنبه،۱۹۷۷ ، ص یکصدو هفتادو نه .

ناظم بدخشی ، میر محمد ناظم .

تذکرهٔ ناظم ، اثر خود ناظـم ،معر فی از شاه عبدالله بدخشی . کابل ، شماره یکصدو هفت، سال‌نهم ، ۱۳۱۸.

ناله ، سید میرك .

دایرة المعار ف ـ جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صدوهفت.

نبی ، محمد نبی .

دبیرستا ن بلخ- حصهٔ دو م ،ص‌ص یکصدو هشتادو شش -یك صدو هشتادو هفت .

نحیف ، منشی عبدالحمید .

-سکینة الفضلا ، رستاقی.دهلی. ۱۳۵۰ق ، ص یکصدو هفت .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

ندیم بلخی ، حاجی پاد شاه خواجه .

-ندیم بلخی و ندیم کا بلـــی ،خنیل . آریانا ، شماره چهار م ، سال چهار م ، ۱۳۲۵ ، ص‌ص‌ـــــ چهل وسه ـ پنجاه‌ویك .

-خلیفهٔ دار الا مان و ندیــــم بلخی ، خسته . آریانا ، شمار ه پنجم ، سال پنجم ،۱۳۲۶ .

-ندیم بلخی ، خلیل ، آریا نا ،شماره دهم ، سال هفتم ،۱۳۲۸ ، ص‌ص پانزد ه ـ بیست‌ویك .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت‌و شش

-دبیر ستا ن بلخ- حصهٔ چار،ص‌ص پنجصدو سی و هفـــت ـ پنجصدو پنجاه و سه .

-یادی از رفته گا ن ، خستــه،۱۳۴٤ ، ص‌ص یکصدو سی ودو- یکصدوسی و هشت .

-دایرةالمعار ف -جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صـــد و بیست‌ویك .

-ار مغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره یازده ، سال دو م ، ۱۳۵۱ ، ص‌ص چهل-چهل‌ویك .

نشاط ، عبدالو ها ب (معتمدالدوله).

-سراج التواریخ ـ جلد او ل ،فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱، ص نودو شش .

-سفینة المحمود ، محمود میرزاقاجار ، به کوشش داکتر خیامپور. تبریز ، ۱۳٤۶ ، ص‌ص چهل و نه-هفتادو چار .

-از سبا تا نیما ـ جلد اول ،یحیا آرین پور . تهرا ن ،۱۳۵۰ ، ص‌ص بیست‌و نه ـ سی‌و پنـــج(بیست‌ویك)

نقیب ، قاسم خوا جه .

-دبیرستا ن بلخ -حصهٔ چهارم،ص‌ص پنجصدو پنجاه و چـــار ـ پنجصدوپنجاه و پنج.

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

-ارمغان سمنگا ن ، محســـن‌حســن. او قا ف ، شماره یازده، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی‌و نه.

نور محمد ، خلیفه صاحب .

خلیفه نور محمد ، هاشم انتظار. آریانا ، شماره یازده ، سال سیزده ، ۱۳۳٤ ، ص ص بیست و پنج- بیست و نه .

نوری ، نور محمد قندهاری .

تکملهٔ مقالات الشعرا ، خلیل تتوی . کراچی، ۱۹۵۸ ، ص ص ششصد و نزده -ششصد و بیست و بیست و یک .

نوید .

مزارات کابل ، خلیل ، کابل ، ص ص یکصدو هفت - یکصد و هشت .

نهرینی ، شمس الدین .

پیوند های فرهنگی، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰.

نیازی بلخی .

دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳٤۸ ، سه صدو سی و شش.

نیازی ، خواجه شاه نیاز .

-ارمغان بدخشان . کابل ، شماره دوم ، سال هفتم ، ۱۳۱٦.
-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳٤.
-پیوند های فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰.

نیازی ، میرزا نیازی سمنگانی.

-دبیرستان بلخ- حصه چهارم، ص ص پنجصدو شصت و یک- پنج صدو هفتادو هفت .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳٤٤ ، ص ص یکصد وسی ونه - یکصدو چهل .

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره یازده ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص ص سی و نه - چهل .

و

وارث ، نصر الدین .

-افغانستان ، بهروز. کابل ،۱۳۳٤.

-دایرة المعارف - جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صد وسی وهشت .

واسع، عبدالواسع طبیب .

-دیوان واسع، دستنویس .آرشیف ، یك - هفتادو هشت ، سی و سه - سیزده و نودو پنج.

-امان التواریخ -جلد هفتم،مودب السلطان ، دستنویس ،ص چهل .

-عاجز افغان ، حافظنور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهارم، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳ ، ص سه صدو چهل ویك .

-افغانستان ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.

- استخراج تاریخ درنظم، خلیل..کابل، ۱۳۳۷ ، ص‌ص هشتاد و نه - نود .

-مزارات کابل ، خلیل . کابل،۱۳۳۹، ص‌ص هفتادو نه - هشتاد ویکصدو بیست‌و سه .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و چهل ویك - یکصدو چهل وسه .

واصل ، میرزا محمد نبی .

-تحفهٔ شاهنشهی ، حیرت .ص‌ص هفتادو هشت - یکصدونزده ،آرشیف ، هشت بر هشتادوهشت

-غزلیات واصل ، آرشیف‌یك - سی‌و هفت- ده

-سراج التواریخ -جلد سوم ،فیض محمد کاتب .کابل ،۱۳۳۱ق، صفحه هفت‌صدو هفتادو پنج .

- امان التواریخ جلد هفت. مودب السطان ،نسخه عکسی.

-واصل ، محمد سرور . کابل،شماره دهم ، سال چهار م،۱۳۱۴.
-تاریخ‌ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت‌ویك.
-دبیر کامل ، و شا عر فاضل‌میرزا محمد نبی‌خان واصل،بهروز. ادب، شماره اول ، سال اول ،۱۳۳۲ ص‌ص بیست‌و هفت - سی‌و دو .

-استخرا ج تاریخ درنظم‌خلیل.کابل ،۱۳۳۷ ، ص‌ص بیست‌و پنج - بیست‌و شش .

-مزارا ت کابل ، خلیل . کابل، ۱۳۳۹ ، ص ص یکصدو هجده- یك صدو نزده .

-اشعار واصل ، گرد آو رده‌محمد حسین طالب ارزگا نی ،کابل
-یادی از رفته گا ن ، خسته.کابل ، ۱۳۴۴ ، ص‌ص یکصد و چهل و چار - یکصدو چهل و شش

-یاد نا مه واصل کابلی، بیرنگ‌کو هدا منی ، هیواد ، شما ر ه‌چار صدو هفتادو هفت ، سا ل سی و چار ۱۳۶۱.

واضح ،قاری ر حمت اللـــه‌بخار ی .

تحفة الاحبا ب ، تالیف خـــو دواضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ . ص‌ص یکصدو نودو سه - دو صد وشش(این شخص تعداد ی ازسخنو ران افغانستا ن را ملاقا ت کرد ه‌و درکتا ب خود از آنا ن یاد آور شده است و از پیو ند دهنده گا ن‌روابط‌فر هنگی دوطر ف آمو به شمـــار میرود.)

واله، حامد خواجه .

-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل ،۱۳۳۴.
-دایرة المعار ف - جلد ششم .کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صدو چهل

والی ، محمد امین .

یادی از رفته گان ، خسته.کابل.۱۳۴۴ ، ص‌ص یکصدو پنجا ه و چار - یکصدو پنجاه و پنج.

والی ، میر سلطا ن شاه .

-ار مغان بدخشا ن . کابل ،شماره پنجم ، سال هفتم ،۱۳۱۶.
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳۴.
-دایر ةالمعار ف - جلد ششم.کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صدو چهل

وصفی ، علی عسکر (۲۲).

-عاجز افغان . حافظ نور محمد.کابل ، شماره چهار م ،سال‌چهارم، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست وسه

-تیمور شا ه درانی - جلددوم،فوفلزا یی . کابل ،۱۳۴۶ ، ص چار صدو هشتادو هفت .

وصفی ، علی نقی .

-دیوا ن و صفی (با منتخبی ازاشعار شاعرا ن دیگر) ، دست نویس ، متعلق به کتابخا نه‌پوهاند‌داکتر جاوید .

-عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهارم، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست‌و سه

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳۴ .

-دایرة المعار ف - جلد ششم.کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صدو چهل ودو .

وفایی ، عبدالخالق .

دبیرستا ن بلخ - حصه چهار م،ص سه صدو شصت‌و هفت .

ولی رام هندو .

-دیوا ن و لی رام شاعر هندو،دستنویس ، آرشیف ، شش - بیست‌و هشت و دوازد ه- یکصدوپنج .

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل . شماره دوم ، سال چهار م، ۱۳۱۳ .

ولی طواف .

-امان التواریخ - جلد هفتم ،مودب السلطا ن ، دستنو یس ،ص چهل‌ویک .

-اثر نایا ب شاعر امی کابـل‌معروف به و لی طواف . معر ف معار ف ، شماره دوم ، سال اول ،۱۲۹۸ ، ص‌ص بیست‌و نه - سی‌و چار .

-یك دوغزل شاعرامی کابل .معرف معار ف ، شماره ششم ، سا ل اول ، ۱۲۹۸ .

-ولی طوا ف کابلی ، عبدالغفورشرر . کابل ، شماره چهار م و پنجم ، سال پنجم ، ۱۳۱٤ .

-ولی طوا ف ، صالح محمد .کابل ، شماره دوازد هم ، سا ل هشتم ، ۱۳۱۷ ، ص‌ص چهل ودو-چهل وسه .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل وسه .

-مجموعه اشعا ر ولی طوا ف‌کابلی ، گرد آور ی و تصحیـــح محمد اکبرعشیق ، لا هور ،۱۳۵٦

-دایرة المعار ف - جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صدو چهل وچار .

-ولی طوا ف کابلی شا عر بـرخاسته از میان مردم ، بیر نگـک کواهدا منی ، هیواد ، شما ر هچارصدو شصت‌وپنـج ، سا ل ۳٤ ، ۱۳٦۱ ، ص چار

ولی، ولی محمد .

تکملهٔ مقا لات الشعرا ، خلیـل‌تتوی . کرا چی ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص ششصدو بیست‌و دو - ششصدوبیست‌و نه .

ولی محمد لغاری .

تاز ه نوا ی‌معار ك ، عطا یی .قسمت تعلیق ، کرا چی ،۱۹۵۹، ص‌ص هشتصدو پانزد ه - هشت‌صدو بیست‌وسه .

ه

هاشم تاشقر غانی .

پیوند های فر هنگی ، نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰ .

هبا دروازی .

-دیوان هبا ، نسخه قلمی‌مکتوب‌در (۱۲۸۷ق) . متعلق به راز ق رویین.

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰.

-افغانستان ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف -جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صدو چهل ونه .

هما ، رضا قلی نوایی

تیمورشا ه درانی - **جلد دوم**،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هفتاد - **چار صدو هفتادویک** .

ی

یاری‌بدخشی .

-ار مغان بدخشا ن . کابـــل ،**شماره اول ، سال هشتم ، ۱۳۱۷**، ص‌ص هشتادو چار - هشتادوهشت

-تاریخ‌ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰، سه صدو سی‌و چار .

-افغا نستان، بهروز .کابل۱۳۳٤

یاری ، میرزا درویش.

دبیر ستا ن بلخ - حصهٔ چهار، ص‌ص **پنجصدو هفتادو** چار -پنج صدو هفتادو پنج .

یاور خراسا نی .

سخنورا ن چشم دید ه، تر کی.دکن ، **۱۲۳۲** ق ، **ص‌ص یکصد** و سی‌ویک - یکصدو سی ودو .

یحیا ، آخند ملا یحیا .

آثار هرا ت - جلد سوم.هرات،۱۳۱۰ ، ص **دوصدو هشتاد** .

یحیا، محمد یحیا کابلی .

-یحیا از شاعرا ن فرا موشـــ‌شده ، بهرو ز . آریانا ، شمار ه یازد ه ، سال دهم ، ۱۳۳۱ ، ص‌ص‌بیست‌ودو - بیست‌و شش .

-یادی از رفته گان ، خستـــه .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصـــدو پنجاه ودو - **یکصدو پنجاه و سه**

یک چشم ، عین الدین .

سخنورا ن چشم دیده ، تر کی.۱۳۳۲ ق ، ص یکصدو سی ودو.

یوسف ، (از خاندا ن تیمـو رشاه درانی).

تیمور شاه درانی ـ جلد دو م ،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، صـں چهار صدو هشتادو نه .

یوسف کرو خی .

-دیوا ن یوسف کرو خـــی.آرشیف ، چار ـ دوازده .

-آثار هرا ت ـ جـــلد سو م.هرا ت ، ۱۳۱۰ ، ص دوصـــدو هفتادوهشت

بهرهٔ دوم

کتابها و مقالات دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی عصر

ادبیات معاصر دری ،
بررسی ها ، نظریات و پیشنهادات ،دکتور اسدالله حبیب، ادب ، شماره چار ، سال بیست وچار، ۱۳۵۵ ، ص‌ص هجده‌ـسی ویک و شماره یک و چار ، سال بیست‌وپنج ،۱۳۵٦.

ارمغان کروخ،
فکری سلجوقی ، آریانا ، شماره‌پنج ، سال شش ، ۱۳۲۷ ،ص‌ص پنج ـ هفده .

اسناد و یاد داشتهای تاریخی،حافظ نور محمد . آریانا ، شماره های مختلف (۱۳۲۲ ـ۱۳۲۵)

افغانستان در قرن نزده ، چاپ سوم ، کابل ، ۱۳٤٦

افغانستان در مسیر تاریخ ، میر غلام محمد غبار ، کابل ، ۱۳٤٦ .

بالا حصار کابل ، ج ۱ـ۲ ، احمد علی کهزاد . کابل ، ۱۳٤۰.

بحر الفواید (مجموعهٔ دوازده اثر منظوم و منثور) ،
محمدیوسف ریاضی ، مشهد ،۱۳۲٤ ق .

بررسی نثر دری در شصت‌سال پسین سدهٔ نزدهم ،
پویا فاریابی، هنر، شماره اول،چار و پنج ، سال دوم (۱۳۵۸)و شماره اول ، سال سوم (۱۳۵۹)

برگزیدهٔ شعر معاصر افغانستان ،
محمد سرور مولایی . تهران،۱۳۵۰. (قسمت مقدمه)

پادشاهان متاخر افغانستان‌ـج۱و۲ ،
میرزا محمد یعقوب خان خافی.کابل ۱۳۳٤ و ۱۳۳٦ (دربارهٔ این

کتا ب به صفحه (سه صدو نودویك) تاریخ ادبیا ت افغا نستا ن نیز مراجعه شود .)

پیشرو نهضت ها سید جما ل‌الدین افغانی ،
غلام حسین موسو ی ، نجـــف

تاریخ اد بیات ا فغا نستان محمد حیدر ژوبل ، کابل،۱۳۳۶

تحفة العلما یا خطابهٔ امیر شیرعلیخان ،
عبدا لرووف بینوا . آ ریانا ،ش‌یازد ه ـ دوازد ه سال ششم ، ۱۳۲۷ .

(تذکر هٔ محمد رضا بر نابادی)،
محمد رضا بر نا بادی ، دستنویس،تالیف شده در ربع اول قرن‌سیزده تمر ی ، موجود در کتابخا نـــهٔ‌کاد می علوم (مطبو ع ۱۹۸٤ در مسکو) .

تلا شهای سیاسی سید جمـا ل‌الدین افغانی ،
یا مبارز بز رگ سیاسی شر قدر قرن نزده . کابل ،۱۳۵۵

تیمور شاه درانی ـ ج ۱،طبع۲عزیز الدین فوفلز ایی . کابـــل ، ۱۳٤٦ .

جمعی از شعرا ی کابل ، محمد حیدر نیسا ن . آر یانا ،ش یازده ـــدوا زده، سال ســـو م ،۱۳۲۳ .

جنبش جنگنا مه سرا یی‌درشعرسدهٔ نزد ه افغانستان ،
دکتور اسدالله حبیب . خرا ن،شماره اول ، سال دوم ، ۱۳٦۰.

جنگنا مهٔ ا میر دوست محمـــدآرشیف ، هشت ـ یکصدو نه .

جنگنا مهٔ منسو ب به فیض‌الدین‌درویش ،
از خانواد ه سعد الدین انصاری(تاریخ ادبیا ت افغانستا ن ، ص سه صدو پنجاه‌و سه)و مقالهٔ‌غباردر آریانا ، شماره یازد ه ، سا ل ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص ۲ـ۵

حیات سید جمال الدین افغا ن ،محمد امین خو گیانی . کابـــل ، ۱۳۱۸

دبیرستا ن بلخ
(نسخه غیر مطبو ع ، نو شتـــــهشده در ۱۳۳۳) ، مولینا خستــه .
(این اثر از نظر شناخت تعداد یاز اهل اد ب درسد ۀ سیزد ه جدا قابل توجه دانسته میشود و ســرچشمه مغتنمی به حساب می آید .
درة الز مان فی تاریخ شاهزمان،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۳۷ .
در زوایا ی تاریخ معا صـــــــرافغانستا ن ، احمد علی کهزاد . کابل، ۱۳۳۱
ذکر برخی از خو شنو یسها نوهنر مندان .
(قسمت تعلیق از فکری سلجوقی)،کابل ،۱۳٤۹ .
رجال و رویداد های تاریخی ، احمد علی کهزاد ، کابل ، بدو ن تاریخ .
رساله هاو مقا لات در بار ۀسیدجمال الدین ،
به اهتمام حبیب الر حمان . .کابل ، ۱۳۵۵
روضة الانشاء
محمد رضا بلخی . دستنو یس،گنجینۀ دستنو یسها ،تاجیکستان
زنده گانی و فلسفه اجتما عـیوسیاسی سید جمال الدین افغانی،
مرتضا مدرسی، چهار دهی. تهران،۱۳۳٤ .
سراج التوا ریخ ، ج ۱-۳ ، فیض محمد کاتب . کابل ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳
سفار ت روسیه تزار ی به دربار امیر شیر علیخا ن ،
داکتر یاور سکی ، تر جمـــــــهعبدالغفور بر شنا . کابل .
سید جمال الدین اسد آبا د یمعرو ف به افغانی ،
سید حسن تقی زاد ه . تبـریز ،۱۳٤۸ .
سید جمال الدین پیشــــــوا یانقلاب شر ق ، محمد عثما ن . کابل ، ۱۳۵۵
سید جمال الدین در مطبو عا تافغانستان ، به اهتمام صدیق ر هپو . کابل ،۱۳۵۵.

سیدجمال الدین افغانی ، غلام جیلا نی اعظمی . کابـــل ، ۱۳۱۷ .

سید جمال الدین افغا نـــی وافغانستان ، کابل ، ۱۳۵۵

شرح حال و آثار سید جما ل‌الدین اسد آبادی معرو ف به **افغا نی** ،میرزا لطف الله اسد آبا دی. برلین، ۱۳.٤

طرز ادار ه و تشکیلا ت نظا می‌وملکی عصر امیر شیر علیخا ن ، عبدالله . آر یانا ، شماره سو م ،سال سی‌و هشت ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص هشتادو چار ـ یکصدو سی‌و چار .

فتحنا مه ، اثر منظو م عظیـــم‌الدین تتوی . آریانا ، شماره سو م ، ســـا ل بیست‌و هفت ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص نودو هفت ـ نودو نه .

فرهنگ دور ۀ ابدالیا ن (در کتا ب نگاهی نر نقش‌فر هنگی افغانستا ن در عهد اســلامی) ،محمد انور نیر . کابل ، ۱۳۵۵.

فضلا ی فراموش شده ، افغا ن نویس . کابل ،شما ر ه یازده و دوازد ه ، سال اول ، ۱۳۱۰. .

کتاب خطی گلشن امار ت ، م‌غبار . آریانا ، شماره اول ،سال ششم ، ۱۳۲٦ ، ص‌ص پنـج ـدوازد ه . (در بار ه چگو نه گـــی کتا ب)

گلشن امار ت ، نور محمـــــدنوری . کابل ، ۱۳۳۵

لعل بدخشا ن ، تالیـــف د ر۱۲۸۹ ق . مقاله شاه عبدالله بدخشی. کابل،شماره یکصدو هفت ، سال نهم ، ۱۳۱۸ .

مجددیا ن سند و افغانستان (قسمت تعلیق کتا ب تازه نوا ی معار ك به تصحیح حبیبی . کراچی، ۱۹۵۹)

مبارز ه سید جمال الدین‌افغانی،محمود ابور یه . کابل ، ۱۳٤۱

میرزایا ن بر نا باد ، مایل هرو ی . کابل ۱۳٤۸

نثر دری افغانستا ن(سی‌قصه)،رضو ی غزنو ی ، تهرا ن،۱۳۵۷

نگر شی بر مقد مات تاریـــخ‌ادبیا ت دری افغانستان ،
پو یا فاریابی . هنر، شمار ه دوم‌ـچار م ، سال سوم - چـهار م ، ۱۳۵۹ .

نسب وزادگاه سید جمال‌الدین افغانی ، حبیبی . کابل ، ۱۳۵۵

نسخهٔ خطی کتا ب واقعـــا ت‌شجاع الملك درانی ،
م. غبار . آر یانا ، شمار ه دوم،سا ل ششم ،۱۳۲۶ ، ص‌ص یك‌ـ شش.

نظر ی به ادبا ی نزد یك سبك‌هند و مکتب بیدل ،
حبیبی . کابل ، شـمـا ر ه اول ،سا ل چهار م ، ۱۳۱۳ ، ص‌صـــ هشتادو نه ـ نودو هشت .

نگاهی به ادبیا ت معا صـــــرافغانستان ،
حیدر ژوبل . کابل ، ۱۳۳۷ .

نگاهی تاریخی به ادبیات‌معاصردر ی افغانستا ن ، (درسالنا مـه ۱۳۵۹) ، دکتور اسد الله حبیب.کابل ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص نه صد و چهل و نه ـ یکهزارو بیست و چار .

نماد های ادبی در بحر الفواید،نایل . خراسا ن، شماره چهار م، سال اول ، ۱۳۶۰، ص‌ص پنجاه وسه ـ شصت‌و نه .

نوای معار ك ، میرزا عطا محمد . کابل ، ۱۳۳۱.

واقعا ت شاه شجا ع ، شاه شجا ع و محمد حسیـــن‌هراتی . کابل ، ۱۳۳۱

وضع سیاسی و اجتما عی عصرامیر شیر علیخا ن ،
پوهاند میر حسین شاه . آر یانا،شماره سوم ، سال سی‌و هشت ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص پنج ـ هشتادوسه

یاد داشت های ابتدا یی‌درباره‌بعضی از شاعرا ن ،
نایل ، دستنویس .

یاد داشتها ی بر نابادی ، محمد انور نیر ، آریانا ، شمار ه هفتم ، سال دو م ، ۱۳۴۱ .

یادنا مه سخنورا ن گـــمـنا م‌درواز ی ، لطیف پدرا م ، هنر ، شما ر ه‌چار،سال سو م ، ۱۳۵۹

اشارات و توضیحات

۱ـبرگزیده شعر معا صــــــرافغانستا ن ، تالیف محمد سرو ر مولایی ، صفحه (۷) مقد مه،تهران،۱۳۵۰.

۲ـدر باره این آثم که باآثـــماول الذکر یکی خواهد بود یا خیر باید بیشتر تدقیق شود .

۳ـدرین سلسله یاد داشتها یافغا ن نویس ، بابعضی از فضلای ناشناخته دیگر سد ه سیزده نیزمیتوا ن آشنا یی یافت که شماری از آنا ن درینفهر ست آورده شده‌اند .

٤ـدبیرستا ن بلخ که مولا ناخال‌محمد خسته آنرا به سال(۱۳۳۳) شمسی در پنج بخش به اتمام‌رسا نید ه ، غیر مطبو ع است ونسخهٔ های آن نایا ب . نسخه یی از آن‌در (پنجصدو هشتاد) صفحه به صورت تایپ شده دیده شد که‌چاربخش از پنج بخش را در برداشت ویك بخش آن کم بود.° در نسخـه‌دیده شده که حصه چار م آن به‌نام ((ماثر بلخ)) از صفحه سه صد وچهل وپنج تا پنجصدو هشتا د را دربر گرفته برای ادبیا ت ســدهٔسیزد ه و طن سود مند میباشد .

٥ـدر گنجینه دستنو یسهـا یشهر دوشنبه دونسخه دیگر نیز از دیوا ن گل محمد افغا ن و جـوددارد .

٦ـاین شاعر مدتها ی زیا دیازعمر خودرا در دهلی و بهو پا ل به سر برده است .

۷ـدربار هٔ ابو سعید او بهی وبوسعید کابلی که نام اصلی هردو نیز یکیست باید تدقــیق صـورتبگیرد که هردویکی نباشند .

۸ـاین شاعر به نا مهـــــا ی((شور)) ، ((بیخود)) و سیفـی نیز شعر گفته است .

۹ـاین شخص گر چه‌اهل افغا نستا ن نیست ،اما ازین جهت که آثار یبه نا م های ((جنگ‌افغانان‌وسکها ن »و «رنجیت نامــــه » و ((اکبر نا مه)) که مربو ط بـــه‌تاریخ افغانستا ن است ، دارد ، درین فهرست گرفته شد .

۱۰ـ این اثر علاو ه بر معر فیِ چند شاعر قر ن سیزد ه افغانستان از لحا ظ بررسی و ضع اد بـــی وسیاسی افغا نستا ن و بخارا درقرن نزده (قرن سیزده هجری)، نیزقابل توجه میباشد .

۱۱ـ جد تر کی از افغا نستا ن به هند ر فته و مادرش نیز دختر نور محمد هراتی بوده است . پس او از سخنورا ن قر ن سیزد هٔ وطن ما و کتابش یك اثر ادبی مربوط به این عصر دانسته میشود. نسخه یی از سخنو را ن چشم دیده در اختیارسر محقق دکتور جاو ید قرار دارد.

۱۲ـ نسخه های دستنو یســـ از دیوا ن تیمور شا ه در اکثـــر از کتابخا نه های داخل و خار ج موجود میباشد . اساسا تیمورشاه از گوینده گا ن سده (دوازد ه) به شمار میرود که در چندسا ل اخیر عمرش ، قرن سیزد ه را دریافتـه است و لی در دربار او شعر واد ب مورد توجه قرار داشته و چند تن از سخنورا ن قر ن ســیـزد ه ، قسمتی از زنده گی خود را در عهد او به سر برده اند و از طر ف او مورد قدر دانی واقع گردیده اند .

۱۳و۱٤ـ اجداد این دو شا عرازافغانستا ن به هند رفته اند واینان با منشاء افغا نی در هند نشوونمایافته اند .

۱۵ـ در تاریخ ادبیا ت افغانستان(ص سه صدوبیست) نادر پســـر شاه شجا ع متخلص به در ی دانسته شده که در موضو ع باید تا مـــل شود .

۱٦ـ این شاعر اصلا از ناحیه امام در شمال افغانستا ن است کـــه جدش از آنجا به حیدر آباد دکــن مهاجرت کرده است .

۱۷ـ دیوا ن شاه شجا ع باری در لاهور به چا پ رسیده(۱۳۲۷ هجر ی، سه صدو چهل و چـــارصفحه ، حدو د پنجهزار بیت)و در منابع دیگر نیز راجع به اوگفت وگو هایی و جود دارد .

۱۸ـ سواد نسخه یی از دیوا ن شرر زمین داور ی در اختیار مایل هرو ی قرار دارد .

۱۹ـ قرار معلو م نسخه یگانه یی از دیوا ن شرر جغتو یی در خانواده محمدعلی لعلی سابق و کیـــــل جغتو در شورا و جود دارد .

۲۰- میر محمد علی فرو غــــی‌از سادا ت اصفها ن بود که‌به‌سال ۱۱۹۲ با تیمور از هند به کابل‌آمدوساکن شد و پس از تیمور سالها حیات داشت واز جملهٔ شاعرا ن‌سده سیزد ه در افغانستا ن بـــه حساب می آید .

۲۱- دربار ه این شاعر که درجنگ افغان - ایرا ن به دســـت بنیاد خان هزار ه اسیر شد ه‌بود،منابع دیگر ی نیز موجود میباشد. ذکر او در اینجا به منا سبـــت‌اشترا کش در جنگ و اسیر شدن اوست .

۲۲-در اینکه تخلص علی عسکر((وصفی)) بوده باشد جـــا ی تردید باقیست زیرا اشعار او د رهمه جا به تخلص عسکر دیده شده است . بیشتر غز لها ی این‌شاعردر دیوا ن علی نقی و صفی نقـــل شده که از آن جمله فقط یك غزل‌او به تخلص و صفی در آن‌مجموعه دیده میشود ودر هر حا ل این امردقت بیشتر لاز م دارد .

درست نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
د	شانزده	بوجود آید.	به وجود آید».
ـ	بیست و سه	«درچشم	در«چشم
ز	هجده	صحنه	صحه
ط	بیست‌ودو	گرداند	گردانند
دو	دو	صفحهٔ ده	صفحهٔ سه
ـ	چار	صفحهٔ سیزده	صفحهٔ هشت
ـ	شش	صفحهٔ بیست ویك	صفحهٔ نزده
ـ	هفت	صفحهٔ بیست‌وچار	صفحهٔ بیست‌وپنج
شش	یك	هرگویند یی	هر گوینده یی
چارده	پنج	محفوظ	مخطو ط
بیست‌و هشت	دو	ادب‌زمین داور	ادب درزمین‌داور
سی‌ویك	بیست و هشت	مساوی دوسگ	مساوی‌دوسه سگ
سی‌ودو	نزده	خلال	حلال
سی‌وسه	سه	از قصایداوشرر	ازقصایدشرر
سی‌وچار	بیست‌و هفت	غندلیب	عند لیب
سی‌وشش	پانزده	گوی	گویی
سی‌وهشت	چارده	۱۲۲۷ مساوی ۱۱۸٤ جمع۴۳	٤۳ جمع ۱۱۸٤ مساوی۱۲۲۷
چهل‌ویك	دو	پادشاه زمان	یاشاه زمان
چهل‌ودو	بیست وشش	ریدف	ردیف
چهل‌وسه	هجده	عبش	عیش
چهل وپنج	هفت	کلا	کلام
چهل‌وشش	سه	(شگر کنج)	«شکـ رکنج»

صفحه	سطر	نادرست	درست
چهل‌وهفت	سرصفحه و بعضی‌از سر صفحه های دیگر	نماد های	نماد هایی
—	یك	خطه	خط
چهل‌ونه	یك	بدعهدی	بدعهدی (۸)
—	بیست و هشت	اقتضای	اقتفای
پنجاه	یك	اد	یاد
پنجاه ویك	پنج	مه	به
پنجاه‌و هفت	بیست و به	بعنی	بعضی
پنجاه ونه	سه	نواند	تواند
شصت	بیست وپنج	دنهزار	ده هزار
شصت‌و یك	یازده	سرورده	سروده
—	سی	عبدالسمع	عبدا لسمیع
شصت ودو	سه	سه‌صدوو چار	سه صد وچار
—	نزده	ادبیات	ابیات
شصت‌و پنج	بیست وسه	تزیست	نزیست
شصت وشش	بیست‌وچار	فراوان	فراوان .
شصت وهشت	بیست ودو	دورهٔ	دوره
هفتا دویك	دو	۱۲۱۲)·	(۱۲۱۲)
هفتادو چار	چارده	بکذاختم	بکدا ختم
هفتادو شش	بیست‌ویك	دیگر	دیگر،
هفتادو هفت	سیزده	ناسود کر	ناسورد کر
هشتاد	سی	لیهان	لبهای
هشتادو سه	بیست وپنج	چمنسان	چمنستان
هشتادو چار	یك	شعله خوبان	شعله خویان
هشتادو هفت	یازده	حضر	خضر
نود	بیست وشش	چندی	چند
نوویك	چار	زیران	زیر ران
نودو دو	بیست‌و پنج	آسما نی	آساني

صفحه	سطر	نادرست	درست
نودو شش	شش	بیوده	بیهوده
-	سیزده	ریایی	ریای
نودو هشت	چارده	دور باره	دوباره
یکصدونه	بیست‌وسه	۱۸۱	۱۸۱۰
یکصدو چارده	بیست‌و دو	تقوا	تقواو
یکصدو بیست وسه	سیزده	کمی	کسی
یکصدو بیست‌و هشت	هفت	بازیان	بازبان
یکصدو سی‌و سه	شانزده	ابولفرج	ابوالفرج
یکصدو سی‌و شش	پانزده	شده، باشد	شده باشد
یکصدو چهل‌و شش	نه	درمیان ،دری	درمیان دری
یکصدو پنجاه	بیست‌و هفت	مشتاق ،اصفهانی	مشتاق اصفهانی
یکصدو پنجاه‌و چار	دو-هفت	این سه بیت‌به ادامهٔ سطر(۲۷) در صفحهٔ (۱۵۳) خوانده شود	
-	نه - چارده	این سه بیت به‌دوام مطلع واصل بعداز سطر (۳۰) درصفحهٔ (۱۵۳) خوانده شود .	
-	دوازده	کس	کسی
-	بیست‌و نه	خونابه ،	خونابه
-	سی	فتنه .	فتنه
یکصدو پنجاه‌وپنج	بیست‌وهشت	روی است ویا	روی است یا
یکصدو شصت	شانزده	(۱۳۳۱)	(۱۳۳۹)
-	بیست و یك	سی‌ودو	بیست و شش
-	بیست‌و پنج	۱۳۳۱	(۱۳۳۹)
یکصدو شصت‌ودو	شش	آواز	آه از
یکصدو هفتادو پنج	شش	سرو	سرور
-	پانزده	۲-	۷-
یکصدو هشتادو یك	چار	پرداختند	پرداخته
یکصدو هشتادوپنج	بیست‌وسه	بیشترز آن	بیشتر از ان

صفحه	سطر	نادرست	درست
یکصدو هشتادو نه	نه	نپوشد	نیوشد
یکصدو نودونه	سیزده	بیتو	(ازتو)
-	بیست ونه	جای این مصرع بامصرع اول سطر سی‌ام عوض شود .	
دو صد	نه	گفته های	گفته ها
دوصدو یك	بیست‌و نه	میشود ،که	میشودکه
دوصدو چار	بیست‌وشش	شه پرعلی	شیر علی
دوصدو شش	دو	همشبونان	همشیو نان
-	پانزده	آنانیه که	آنانیکه
دوصدو هفت	بیست‌و نه	قنا	قفا
دوصدو هشت	بیست ویك	فاخر، بیدل	فاخـر بیدل
دوصدو شانزده	۳-٤	بیت غلـط گرفته شده وصورت صحیح آن چنین است . به بوستان زگل ولاله رنگ‌وبو یی نیست زیس کشاده خـــزان دست در جـفـا کـاری	
دوصدو هجده	بیست و شش‌وبیست‌و هفت	سطـر های (۲٦و۲۷) غیر منظم چاپ شده خواننده میتواند آنها را باشماره گذاری تصیح کند .	
دوصدو وبیست ویك	یـك	شیرا لدوله	مشیرا لـدوله
دوصدو بیست‌وهفت	بیست‌وهشت	برسر نتافت	برسرش نتافت
دوصدو سی‌و هفت	دوازده	پیش از چهل ـهزار	بیش از چهل ـهزار
دوصدو وسی‌و هشت	بیست‌ونه	ذریعةـ الرضویه	ذریةالرضویه
دوصدو چهل	سه	زیاد .از	زیاد، از
دوصدو چهل‌و چار	بیست‌ویك	جمادی اولاول	جمـادی الا ول

صفحه	سطر	نادرست	درست
دوصدو چهل‌و هشت	شانزده	دیرینه کهن سال	دیرینه وکهن سال
دوصدو چهل ونه	بیست‌وهشت	شه است	شده است
دوصدو پنجاه‌و یك	هفت	سیزدم	سیزدهم
دوصدو پنجاه‌و چار	سه	ا_ا	آ_ا
دوصدو پنجاه‌وهفت	بیست‌وچار	نوایی	نوابی
دوصدو پنجاه‌وهشت	بیست ونه	جلد سوم	جلد دوم
دوصدو شصت ویك	یك	تادیه ۸	تاریخ
_	دو	نوایی	نوابی
دوصدو شصت وهفت	هشت	حسن خلیل	حسن خیل
_	بیست‌و شش	سه صدد بود	سه صدو نودو
دوصدو هفتادو هفت	نزده	سیدجما؟الدین	سیدجمال‌الدین
دوصدو هفتادو هشت	دو	۱۳۵۵۰	۱۳۵۵،
_	هفت	مبارزهٔ بزرگ	مبارز بزرگ
دوصدو هشتادو شش	سه	چار دوازده	چارصدو دوا زده
دوصدو نودو هشت	بیست‌وپنج	ماگه رهنمایی	ماگه رحما نی
دوصدو نودو نه	هجده	۱۳۲۸	۱۳۲۸ ق.
سه صدو چار	سیزده	نوایی	نوابی
سه صدونه	بیست‌و دو	سبا	صبا
سه صدو چارده	یازده	کواهدا منی	کوهدامنی
سه صدو هفده	بیست‌و پنج	محمد یعقوب	یعقوب علی
سه صدو هجده	بیست	خران	خراسان

PROPERTY OF ACKU
2045